ویژه اهل سنت

امام ابن قیم الجوزیه

نماز و حکم تارک آن

ترجمه: امین پورصادقی

بسم الله الرحمن الرحیم

نماز و حکم تارک آن

مؤلف: امام ابن قیم الجوزیه
الامام شمس الدین ابی عبدالله محمد بن ابی بکر الزرعی الدمشقی
(۶۹۱ – ۷۵۱ ه. ق)

ضبط نص و تخریج احادیث به اهتمام
محمد نظام الدین الفتیّح
مترجم: امین پورصادقی

سر شناسه	:ابن قیم الجوزیه،محمد بن ابی بکر، ۶۹۱-۷۵۱ق
عنوان قراردادی	:الصلاه وحکم تارکها.فارسی
عنوان و نام پدید آور	:نماز وحکم تارک آن/مولف ابن قیم الجوزیه شمس الدینابی عبدالله محمد بن ابی بکر الزرعی الدمشقی،ظبط نص وتخریج احادیث محمد نظام الدین الفتیح.مترجم امین پورصادقی
مشخصات نشر	:مشهد: حافظ ابرو ۱۳۹۱.
مشخصات ظاهری	: ۳۹۰ص
شابک	: 978-600-5837-35-3
وضعیت فهرست نویسی	:فیپا
یادداشت	کتابنامه بصورت زیر نویس
موضوع	:نماز --ترک
موضوع	:نماز --احادیث
موضوع	:نماز--احادیث اهل سنت
شناسه افزوده	:فتیح محمد نظام الدین
شناسه افزوده	:پور صادقی امین ۱۳۷۶ مترجم
ردهبندی کنگره	: ۱۳۹۱ ۸۰۴۱ ص۱۶الف/BP۱۸۶
ردهبندی دیویی	: ۲۹۷/۳۵۳
شماره کتابشناسی ملی	:۳۰۷۷۹۴۴

نماز وحکم تارک آن

اثر: ابن قیم الجوزیه

ترجمه: امین پورصادقی

ناشر: حافظ ابرو

نوبت چاپ: اوّل ۱۳۹۱

شمارگان: ۳۰۰۰

چاپ: دقت

قطع: وزیری

قیمت: ۱۱۰۰۰تومان

تعداد صفحه: ۳۹۰

شابک: ۳ - ۹۷۸-۶۰۰-۵۸۳۷-۳۵

ISBN 978-600-5837-35-3

مرکز پخش: تایباد ـ خیابان رجایی ـ کتابفروشی سنت

تلفن: ۰۵۲۹ ـ ۴۲۲۲۱۳۴

همراه: ۰۹۱۵۱۲۶۱۳۹۹

فهرست مطالب

سخنی از مترجم

بسم الله والصلاة و السلام علی رسول‌الله و علی آله و صحبه و من والاه.

﴿مَا لَكُمْ لاَ تَرْجُونَ لِلَّهِ وَقَاراً﴾ [نوح:١٣]

[شماراچه می‌شود که برای خداعظمت وشکوهی قایل نیستید؟]

براستی چگونه ممکن است مسلمان، بدون نماز تصور شود در حالیکه حتی منافقین، که الله متعال آنها را از کفار بدتر معرفی می‌کند و خطرشان از کفار حربی بیشتر است در عهد رسول‌الله نماز را همراه آن حضرت بر پاکرده و در صفوف مسلمین در نمازها شرکت می‌کردند؛ گویا حتی آنها اینگونه فهمیده بودند که ادعای اسلام کردن بدون التزام بر دستوراتش والبته بزرگترین آنها پس از کلمه‌ی طیبه، ادعایی پوچ و ترفندی باطل است، که غیر قابل قبول می‌باشد. چگونه است که منافقین صدر اسلام برداشتشان از دین به گونه‌ای بود که آنها را در ادعایشان براسلام، وا می‌داشت تا حداقل اعمال ظاهری آن‌را انجام داده و به احکام آن تن دهند تا در جامعه اسلامی در زیر پرچم اسلام و در کنار مسلمین با حقوق و مزایای آنها زندگی کنند، اما برخی از مسلمانان این عصر و زمان مسلمان بودنشان را مقرون به ترک بسیاری از اعمال ظاهری، از کوچک و بزرگ دیده و با وجود ترک و ضایع کردن آنها خود را از مسلمان ترین مسلمانان می‌دانند. و این جز به فهم صحیح دین به چیز دیگری باز نمی‌گردد و در واقع همه چیز به فهم صحیح از کلمه‌ی طیبه و مستلزمات آن

بازمی‌گردد که هرچه در این مورد بیشتر دانسته شود، التزام به دین و احکام آن بیشتر خواهد بود و آن زمانی حاصل می‌گردد که فهم کلمه‌ی طیبه در واقعِ زندگی تطبیق پیدا کند. براستی اگر همه این دین مبارک دانسته شود، اما در زندگی و واقعی که در آن به سر می بریم با عمل کردن به آنها، تطبیق داده نشود، آیا نافع خواهد بود؟ به گونه‌ای که ادعای اسلام کرده و با این حال نه به عقیده که شالوده این دین می باشد، التزام داشته و نه نماز خوانده و حتی که نماز را به تمسخر گرفته و هرگاه به وی بگویی نماز بگزار، تو و نماز را به سخره گرفته و با این حال خود را مسلمانی بهتر از نمازگزاران بداند. براستی این چگونه مسلمانی است که برای دین و احکامات آن احترامی قائل نیست و بلکه گاهی آنها را به باد تمسخر می گیرد، آیا این شخص معنای کلمه‌ی طیبه‌ای را که بر زبان آورده، می‌داند؟ آیا نمی‌داند که احترام به دین و شعائر آن از عمل بدانها مهم تر است، به گونه‌ای که بی احترامی و تمسخر به هر جزء دین، حتی یک عمل سنت، موجب خروج وی از اسلام می شود؛ درحالیکه با ترک همان سنت و مانند آن از دین خارج نمی‌گردد؟ براستی اینچنین افرادی چگونه دین را فهمیدند. آیا قرآن نمی‌خوانند که الله متعال بدانها دستور داده تا نماز را بر پا دارند، آیا این پروردگارشان نیست که از آنها خواسته تا با ادای نماز از فرمانش سرپیچی نکنند؟ آیا ندانسته که الله متعال سبب جهنم رفتن عده‌ای را ترک نماز و از نمازگزاران نبودن، معرفی کرده؟ براستی که باید در این دیدگاه خود تجدید نظر کرده و با نگاهی نو از دریچه سلف صالح این امت بر دین بنگرد و این دین و اساس آن‌را از دریچه‌ی اصلی آن که قرآن و سنت است، اخذ کرده و هوی و هوس و فهم غلط خود از دین را کنار گذاشته و فهم سلف صالح این امت را در همه‌ی امورات زندگی‌اش چراغ راه خود قرار داده و از جاده‌ای که آنها در آن قدم گذاشتند، سر سوزنی خارج نگردد تا همچون آنها در راه حق استوار و ثابت قدم حرکت کند و اینگونه نصرت‌های الله متعال را یکی پس از دیگری در همه‌ی جوانب

مختلف زندگی‌اش با چشمان سر ببیند. آری، الله متعال هدف از خلقت مان را عبادت معرفی می کند و ما چاره‌ای جز اینکه خود را در مسیر عبادت قرار دهیم نداریم و در این راه باید مطیع کامل الله متعال و فرستاده‌اش باشیم و عذر و بهانه ها را کنار گذاشته و راضی به رضای الله متعال و فرستاده‌اش باشیم، چرا که الله متعال اینچنین عبادتی را از بنده‌اش می‌خواهد، الله متعال می‌فرماید:

﴿وَ مَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَ لاَ مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَ رَسُولُهُ أَمْراً أَنْ يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَ مَنْ يَعْصِ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلاَلاً مُبِيناً﴾[احزاب: ٣٦]

[هیچ مرد وزن مؤمنی، درکاری که خدا و پیغمبرش داوری کرده باشند (وآن رامقرّرنموده باشند)اختیاری ازخود درآن ندارند(واراده ایشان بایدتابع اراده خداو رسول باشد).هرکس هم ازدستور خدا وپیغمبرش سرپیچی کند،گرفتارگمراهی کاملاً آشکاری می‌گردد].

آری، اگر میخواهیم جزو مومنین باشیم چاره‌ای جز اینکه در برابر الله عزوجل و دستورات فرستاده‌اش تسلیم مطلق باشیم، نداریم، الله متعال می‌فرماید:

﴿فَلاَ وَ رَبِّكَ لاَ يُؤْمِنُونَ حَتَّى يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لاَ يَجِدُوا فِي أَنْفُسِهِمْ حَرَجاً مِمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُوا تَسْلِيماً﴾[نساء:٦٥]

[امّا، نه! به پروردگارت سوگندکه آنان مؤمن بشمار نمی‌آیند تا تو رادر اختلافات ودرگیریهای خود به داوری نطلبند وسپس ملالی دردل خود از داوری تو نداشته وکاملاً تسلیم (قضاوت تو) باشند].

بلکه باید با جان و دل در برابر اوامر الله و رسولش ندای﴿سَمِعْنَا وَ أَطَعْنَا﴾ را سر داده و در این مسیر، استقامت را در جلوی چشمان خود قرار دهیم تا نصرت و مدد و یاری الله عزوجل را با چشمان خود علاوه بر آخرت در دنیا ببینیم.

﴿ إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ ﴾[فصلت: ۳۰]

[کسانی که می‌گویند: پروردگار ما تنها خدا است، و سپس (بر این گفته خود که اقرار به وحدانیّت است می‌ایستند، و آن را با انجام قوانین شریعت عملاً نشان می‌دهند، و بر این راستای خداپرستی تا زنده‌اند) پابرجا و ماندگار می‌مانند (در هنگام آخرین لحظات زندگی) فرشتگان به نزد ایشان می‌آیند (و بدانان مژده می‌دهند) که نترسید و غمگین نباشید و شما را بشارت باد به بهشتی که (توسّط پیغمبران) به شما (مؤمنان) وعده داده می‌شد. آری، هرگاه تصمیم گرفتیم که فهم خود را همچون فهم صحابه و عمل خود را همچون عمل آنها قرار دهیم، تنها آن وقت است که عزت و اقتدار را احساس می‌کنیم].

آری هرگاه تصمیم گرفتیم که فهم خود را همچون فهم صحابه وعمل خود را همچون عمل آنها قرار دهیم تنها آن وقت است که عذت واقتدار را احساس می کنیم

و در آخر از همه‌ی کسانی که در ترجمه این کتاب به هر نحوی یاری رساندند، تشکر کرده و از صمیم قلب برایشان این دعا را می‌خوانم:

یا واهب الانسان اسباب الهدی — یا من بحمد العالمین تفردا

لی عند بابک دعوة فیها رجاء — واحشر احبابنا تحت عرشک سجدا

ثم اسقهم بید الحبیب محمدا — ماء هنیئا سلسبیلا طیبا

امین پورصادقی

مقدمه‌ی تحقیق

الحمدلله رب العالمین الرحمن الرحیم، مالک یوم الدین، و الصلاة و السلام علی سیدنا محمد النبی الامین، الهادی الی صراطه المستقیم وعلی آله و صحبه و سلم اجمعین.

اما بعد:

ارزش هر کتابی به موضوع و آنچه که دربردارد، بستگی دارد و بر ارزش این کتاب همین کافی است که در مورد نماز و آنچه که مخصوص آنست، سخن می‌گوید. نمازی که ستون اسلام و رکن جدا کننده‌ی کفر و ایمان می باشد و از جهتی دیگر در واقع پناهگاه و مامن و پایگاه آرامش و سکون، برای کسی است که آن‌را به طور جدی انجام داده و با آن نگرانی و پریشانی ها را حل کرده و اراده‌ی آسودگی از مشکلات و نگرانی‌های دنیا را دارد. و در قدر و منزلت نماز همین کافی است که اولین چیزی که بنده در مورد آن، محاسبه می‌گردد، نماز می باشد - چه زمانی که در قبر قرار می‌گیرد و چه زمانی که در پیشگاه پروردگارش حاضر می‌گردد - از اینرو اگر نمازش صحیح بود، به تبع آن بقیه‌ی اعمالش نیز صحیح و درست می باشد و اگر نمازش فاسد بود، بقیه‌ی اعمالش نیز فاسد می‌گردد. براستی که الله متعال مقام آن‌را بزرگ دانسته و اهلش را گرامی داشته و منزلت بخشیده

است. و در میان سایر عبادات، به صورت معین، در موارد متعددی قرآن کریم از آن به ذکر، تعبیر کرده است. جدای از اینکه الله ﷻ نماز را در آسمانها، درمکانی که تنها برای پیامبر ما مخصوص قرار داده شده بود، فرض کرده است.

از امام احمد روایت است که فرمودند: هر سبک شمارنده‌ی نماز و تحقیر کننده‌ی آن در واقع سبک شمارنده و تحقیر کننده و توهین کننده‌ی به اسلام می‌باشد. و فقط بهره‌ی آنان از اسلام به قدر بهره‌ی شان از نماز می باشد و رغبتشان به اسلام به اندازه‌ی رغبتشان به نماز است. پس‌ای بنده الله، نفست را بشناس و از اینکه الله عزوجل را در حالی ملاقات کنی که بهره‌ای از اسلام در نزدت نباشد، برحذر باش. از اینرو قدر و منزلت اسلام در قلبت همانند قدر و ارزش نماز در قلبت می باشد.

از آنجایی که نماز در اسلام جایگاه و مرتبه‌ای بس بزرگ و خطیر دارد بر ما واجب است که حکم و حکمت و صفت و اسرارش را بشناسیم تا آن‌را بر وجه صحیح و کامل، همان گونه که برای ما تشریع شده، ادا کنیم. تا به این فرموده‌ی الله ﷻ:

﴿وَأَقِمِ الصَّلَاةَ﴾[عنکبوت:۴۵]لبیک گفته و این امر رسول‌الله ﷺ(صَلُّوا كَمَا رَأَيْتُمُونِي أُصَلِّي) را اجابت کرده باشیم.

هرگاه به این ضرورت ایمان آوردیم، بر ما لازم است که فردی موثق و واعظی ملتزم و عالمی ماهر بیابیم تا از این نماز برای ما سخن بگوید. در حقیقت مصنف این کتاب، گمشده‌ای است که ما در جستجوی آن می باشیم که آثارش و هرکس که در مورد او سخن گفته شاهد بر آنست، که شخصیت وی را برایتان در صفحاتی بعد بازگو می کنم. ان شاء الله.

مصنف رحمه الله - همانطور که خواهی دید - کتابش را با سخن از حکم تارک الصلاة و اقوال علما در کفر و قتلش، آغاز کرده است و ادله‌ی کتاب و سنت و اقوال صحابه و

دیگران رادر این مساله ذکر می‌کند. سپس از نماز جماعت و حکم وجوب آن و از کسی که در نماز رکوع و سجده را کامل ادا نمی کند و حالتی همچون نوک زدن دارد و مقدار نماز رسول الله ﷺ، سخن به میان آورده است. به دنبال آن اسرار نماز از قیام و رکوع و سجده و سلام دادن را ذکر می‌کند. و کتابش را با ایراد سیاق نماز رسول‌الله ﷺ با سخن گفتن از قیام و قرائت و رکوع و بلند شدن از آن و سجده و نشستن بین دو سجده و دعای قبل از سلام آن حضرتﷺ، و ذکر سنت‌های موکده، ختم کرده است. که همه‌ی اینها با اسلوب و شیوه‌ای جالب و جذاب و همراه به دلایل شرعی می‌باشد. با این حال به دلیل رغبت ناشر نسبت به علم و اهلش، که الله متعال وی را پاداش نیکو دهد، ندای او را لبیک گفته و به تنظیم و ترتیب نص کتاب پرداخته و غریب آن‌را شرح و احادیث و آثارش را تخریج کرده و عنوانهای اصلی و جانبی را مطابق مطالب و محتویات آن به عنوان خدمتی برای این کتاب ارزشمند، که عظمتش را موضوعی که در بردارد بیان می کند، همانطور که در قبل بیان کردیم، وضع کردم. و از الله متعال می‌خواهم که ما را در التزام به احکام و تعالیم دینش، با تاسی از رسول‌الله ﷺ در همه‌ی اینها، موفق بگرداند، کسی که از روی هوی و هوس سخن نمی‌گوید.

﴿إِنْ هُوَ إِلاَّ وَحْيٌ يُوحَى﴾ [نجم:۴].

وهرآنچه می‌گوید کلامی است که بدو وحی می‌شود.والحمد لله رب العالمین والعاقبه للمتقین

کتب ابوعبدالله

المدینه المنوره

فی۲۷رمضان ۱۴۱۰هجری

شناختی از مؤلف

ایشان محمد بن ابی بکر بن ایوب بن سعد بن حریز الزرعی ثم الدمشقی ملقب به ابن قیم جوزیه می باشد چرا که پدرش قَیّم مدرسه‌ای بود که ابن جوزی آن‌را در دمشق در نزدیکی مسجد جامع اموی بنا کرده بود. در سال ۳۹۱ چشم به جهان گشود و در جَوّی علمی، در حالی‌که دوستدارعلم و همنشین علما بود، رشد کرد. ابن قیم رحمه الله علمش را از گروهی از علمای عصر خویش فراگرفت، پس حدیث را شنید و لغت عربی را خواند و فقه و فرائض را فرا گرفت تا اینکه یکی از ائمه‌ی کبار شد. شاگرد وی ابن رجب در مورد او می‌گوید: در مذهب حنبلی به فراگیری فقه پرداخت تا اینکه ماهر شده و فتوا می داد و با شیخ تقی الدین (ابن تیمیه) ملازم شد و از مختصر وی کسب فیض نمود و در علوم اسلامی، کارشناس و متخصص شد. عارف به تفسیر بود، به گونه‌ای که کسی قادر به همراهی با او نبود و به اصول دین و همچنین به حدیث و معانی آن و فقه و نکات ظریف استنباط از آن، احاطه داشت، به گونه‌ای که کسی در این زمینه به قدر و منزلت وی نرسید. ابن قیم به علم سلوک و کلام اهل تصوف و اشارات و پیچیدگی‌های آن عالم بود. درحقیقت وی در هریک از این فنون ید طولایی داشت. (طبقات الحنابله ۲/۴۴۸).

اما از دین و اخلاق، به حظ وافری از زهد و عبادت و تقوا و ورع رسیده بود و بسیار دوست داشتنی بود به گونه‌ای که کسی بر او حسد نورزیده و اورا مورد آزار و اذیت قرار نمی داد. وی در امور مختلف بی باک و دلیر بود و گاهی از علمای عصرش آزرده می شد و گاهی آنها از وی آزرده می شدند. همراه شیخش ابن تیمیه رحمهما الله زندانی شده و شکنجه شد و رنج و سختی‌های بسیاری در این راه به وی رسید به سوی وی در جریان بود.

ابن قیم همانطور که در مصادر معرفی شخصیتش آمده و همانگونه که آثارش دلالت دارد، دارای اطلاعات وسیع و بهره‌ای نیکو و صاحب مکتب عظیمی بوده است، به گونه‌ای که دوستش ابن کثیر در تاریخ " البدایه و النهایه " در مورد وی می گوید: از کتب، آنچه که برای دیگران مهیا نشده بود، بدست آورد به گونه‌ای که تحصیل یک دهم کتب سلف و خلف برای وی حاصل شد.

بر این اساس جای تعجب نیست، اگر مولفات بزرگ و آثار زیادی در حدود ده ها کتاب از وی بیابیم. به عنوان مثال از این مولفات می‌توان کتب زیر را نام برد که گوشه‌ای از آثار وی می‌باشد: زاد المعاد، تهذیب مختصر ابی داود، مفتاح دار السعاده، بدائع الفوائد، مدارج السالکین، الطرق الحکمیه فی سیاسة الشرعیه، الوابل الصیب من الکلم الطیب، تحفة المودود بأحکام المولود، الروح، حادی الارواح، جلاء الأفهام فی فضل الصلاة علی محمد خیر الأنام، روضة المحبین ونزهة المشتاقین، اجتماع الجیوش الإسلامیة علی غزو المعطله و الجهمیه، الصواعق المرسلة فی الرد علی الجهمیة والمعطلة، إغاثة اللهفان من مصاید الشیطان، الفروسیة، الداء و الدواء، و کتاب الصلاة وأحکام تارکها - کتابی که در پیش روی دارید- و غیره...

اما وفات ایشان در شب پنج شنبه، ۱۳ماه رجب، سال ۷۵۱هجری بود، که بر ایشان در مسجد جامع اموی نماز خوانده شد و در مقبره‌ی باب الصغیر بعد از تشییع جنازه‌ای که قضات و علما و صالحین شاهد آن بودند با ازدحام مردم در حمل جسد ایشان، درحالیکه عمرش شصت سال کامل شده بود، دفن شد. رحمت الله ﷻ بر او باد و الله متعال او و ما را در بهشت وسیعش جای دهد.

صورت استفتاء که مؤلف کتابش را بر آن بنا نهاده

علمای بزرگوار و پیشوا، کسانی که الله ﷻ آنها را موفق و ارشاد و هدایت و راهنمایی نصیبشان کرده، در مورد کسی که عمدا نماز را ترک می‌کند، چه می‌گویند؟ آیا قتلش واجب است یا نه؟ و اگر کشته شود، همچون کافر و مرتد کشته می شود، به گونه‌ای که غسل نشده و نماز بر او خوانده نمی شود و در مقابر مسلمین دفن نمی شود، یا اینکه بر اساس حد، با وجود مسلمان بودن، کشته می شود؟

آیا با ترک نماز اعمال باطل شده و نابود می شود یا نه؟

آیا خواندن نماز روز در شب و خواندن نماز شب در روز، قبول می شود؟

آیا نماز کسی که به تنهایی نماز می گزارد، صحیح است - در حالیکه قادر به ادای آن با جماعت می باشد - یا نه؟ اگر صحیح است، آیا با ترک نماز جماعت گنه کار است یا نه؟

آیا حضور در مسجد برای برگزاری جماعت شرط است یا اینکه برپا کردن جماعت در خانه جایز است؟

حکم کسی که همچون نوک زدن کلاغ نماز می گزارد و رکوع و سجده‌ی آن‌را کامل ادا نمی‌کند، چیست؟

مقدار نماز رسول‌الله ﷺ چقدر بوده است؟

حقیقت تخفیفی که رسول‌الله ﷺ از آن خبر دادندوفرمودند:{صل بهم صلاة أخفهم}چیست؟ و معنای این فرمایش رسول‌الله ﷺ به معاذ ﷺ چیست که فرمودند: {أَفَتَّانٌ يَا مُعَاذُ؟}.

سیاق نماز رسول‌الله ﷺ از تکبیر تا هنگام فارغ شدن از نماز، چگونه بوده است؟ به طور مختصر به گونه‌ای که سوال کننده شاهد آن باشد، بیان کنید؟

الله متعال کسانی را که بر راه راست هستند، ارشاد و راهنمایی کند و بین بیان حکم و دلیل جمع کند. براستی که الله متعال از اهل جهل، عهد و میثاقی مبنی بر تعلیم دیدن نگرفته، مگر پس از اینکه از اهل علم عهد و پیمان گرفته که بیاموزند و حقایق را تبیین کنند.

جواب:

شیخ الامام، العلامة، بقیة السلف، ناصر السنة و قامع البدعة، شیخ شمس الدین محمد بن ابی بکر الحنبلی معروف به ابن قیم جوزی رضی الله عنه و ارضاه، که الله عزوجل بهشت جاویدان را جایگاه وی قرار دهد، در مورد سوالات با این قول جواب می‌دهد:

الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره ونعوذ بالله من شرور أنفسنا وسيئات أعمالنا من يهد الله فلا مضل له ومن يضلل فلا هادى له واشهد أن لا إله إلا الله واشهد أن محمدا عبده ورسوله صلى الله عليه وعلى آله وأصحابه وأزواجه وسلم تسليما كثيرا.

کسی که عمداً نماز را ترک می‌کند چه عقوبتی دارد؟

جواب مساله اول و آن اینکه: مسلمانان در این اختلافی ندارند که ترک عمدی نماز از بزرگترین گناهان و از بزرگترین کبائرمی‌باشد، و گناهش در نزد الله متعال بزرگتر از گناه قتل نفس و غارتگری و زنا و سرقت و شراب خوردن بوده، وشخصی که عمدا نماز را ترک می‌کند، درمعرض عقوبت و عذاب و خشم الله ﷻ و رسوایی در دنیا و آخرت می‌باشد. اما در کفر و قتل و کیفیت کشته شدن وی اختلاف کرده وبه دودسته تقسیم شده‌اند:

[دسته‌ی اول:] سفیان بن سعید الثوری، ابوعمرو الاوزاعی[1]، عبدالله بن مبارک، حماد بن زید، وکیع بن جراح، مالک بن انس، محمد بن ادریس شافعی، احمد بن حنبل، اسحاق بن راهویه، و اصحابشان، به قتل این شخص فتوا داده‌اند. اما در کیفیت قتلش اختلاف کرده‌اند. جمهور این علما می‌گویند: با ضربه‌ی شمشیر بر گردنش، کشته می‌شود. بعضی از شافعیه گفته‌اند: با چوب آنقدر بر وی ضربه زده می شود، تا توبه کند یا بمیرد. و ابن شریح می‌گوید: با شمشیر آن قدر به وی سیخ زده می‌شود تا بمیرد. چرا که این روش در مجازات کردن وی رساتر و امید به بازگشت وی از این کردارش، بیشتر می‌باشد. جمهور بر این

۱- فی بعض النسخ: (ابوعمر و الاوزاعی). علی انهما اسمان، تصحیف.

فرمایش رسول‌اللهﷺ استناد کرده‌اند، که می‌فرمایند[1]:{إِنَّ اللهَ كَتَبَ الْإِحْسَانَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ، فَإِذَا قَتَلْتُمْ فَأَحْسِنُوا الْقِتْلَةَ}[همانا خداوند خوبی کردن را بر هر چیز فرض کرده است، لذا هرگاه کشتید به بهترین روش بکشید].

و زدن گردن با شمشیر، نیکوترین شیوه‌های کشتن و سریع ترین شیوه‌ی خروج روح از بدن می‌باشد و اللهﷻ در قتل کفار و مرتدین، گردن زدن آنها بدون سیخ زدن با شمشیر،را سنت قرار داده است[2]. و فقط در حق فردی که ازدواج کرده و زنا می کند، کشته شدن از طریق رجم و سنگسار[3] مشروع شده است تا اینکه درد بر تمام بدنش برسد، چرا که با ارتکاب عمل زنا، لذت حرام به تمام بدنش رسیده است، و این قتل از شنیع ترین انواع قتل ها می‌باشد، وانگیزه‌ی دعوت به سوی زنا در طبیعت و سرشت افراد گوناگون، انگیزه‌ای قوی می‌باشد، از اینرو غلظت این عقوبت در مقابل قوت انگیزه‌ی آن قرار داده شده که علاوه بر آن، یادآوری بر عقوبت الله متعال بر قوم لوط می باشد که با ارتکاب فاحشه با سنگ رجم شدند.

[دسته‌ی دوم:] ابن شهاب زهری، سعید بن مسیب، عمربن عبدالعزیز، ابوحنیفه، داود بن علی و مزنی در مورد کسی که عمدا نماز را ترک می کند، می‌گویند: این شخص زندانی

---

[1]- مسلم فی الصید و الذبائح(۱۹۵۵) و بقیه حدیث از این قرار است: (وَإِذَا ذَبَحْتُمْ فَأَحْسِنُوا الذَّبْحَ، وَلْيُحِدَّ أَحَدُكُمْ شَفْرَتَهُ، فَلْيُرِحْ ذَبِيحَتَهُ)و هرگاه ذبح کردید به بهترین روش ذبح کنید، و باید یکی از شما (قبل از ذبح) کاردش را تیز کند، و حیوان (و ذبیحه)اش را راحت بگرداند.

[2]- اشاره به این فرموده‌ی الله متعال دارد که می فرمایند:(فَإِذَا لَقِيتُمُ الَّذِينَ كَفَرُوا فَضَرْبَ الرِّقَابِ) محمد۴/ هنگامی که با کافران (در میدان جنگ) روبه رو می شوید، گردنهایشان را بزنید.

[3]- رجم در احادیث صحیح ثابت می باشد.همانطور که در بخاری (۶۸۳۰) و مسلم(۱۶۹۱) در بحث حدود روایت شده است.

می‌شود تا اینکه بمیرد یا توبه کند و کشته نمی شود. و بر این مذهب به روایت ابوهریره از رسول‌الله ﷺ استناد کرده‌اند که فرمودند[1]:

{أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَقُولُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، فَإِذَا قَالُوا: لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ، وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّهَا، وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللهِ}.

[امر شدم تا با مردم بجنگم تا اینکه بگویند: لااله الا الله، پس هرگاه لااله الاالله بگویند، خونها و اموالشان از جانب من محفوظ گردد مگر به حقی که شایسته‌ی آن هستند و حسابشان با الله متعال می‌باشد].

و از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند:[2]

{لَا يَحِلُّ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ، يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَأَنِّي رَسُولُ اللهِ، إِلَّا بِإِحْدَى ثَلَاثٍ: الثَّيِّبُ الزَّانِي، وَالنَّفْسُ بِالنَّفْسِ، وَالتَّارِكُ لِدِينِهِ الْمُفَارِقُ لِلْجَمَاعَةِ}

[ریختن خون مسلمانی که شهادت می‌دهد که هیچ معبود به حقی جز الله نیست، جایز نیست؛ مگر بسبب یکی از این سه مورد: فردی که ازدواج کرده باشد و بعد ازآن مرتکب زنا شود، اگر انسان دیگری را بکشد، به سبب قصاص کشته شود و شخصی که دین و آیین خویش را ترک کند و جماعت مسلمانان را رها سازد].

و گفته‌اند: از آنجایی که نماز از شرایع عملی می‌باشد، ترک کننده‌ی آن کشته نمی‌شود، همچون کسی که زکات و حج را ترک کند.

۱- البخاری فی اول الزکاه (۱۳۹۹) و مسلم (۲۱).

۲- البخاری فی الدیات (۶۸۷۸) و مسلم فی القسامه (۱۶۷۶).

آیا قتل تارک الصلاه واجب است؟

جواب مساله دوم و آن اینکه: گروهی که قتل تارک الصلاة را واجب می‌دانند، می‌گویند: الله متعال در سوره‌ی توبه‌ی آیه ۵ می‌فرماید:

﴿فَإِذَا انسَلَخَ الْأَشْهُرُ الْحُرُمُ فَاقْتُلُوا الْمُشْرِكِينَ حَيْثُ وَجَدتُّمُوهُمْ وَخُذُوهُمْ وَاحْصُرُوهُمْ وَاقْعُدُوا لَهُمْ كُلَّ مَرْصَدٍ فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَخَلُّوا سَبِيلَهُمْ إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾

[هنگامی که ماههای حرام پایان گرفت، مشرکان را هرکجا بیابید بکشید وبگیرید ومحاصره کنید ودر همه کمینگاهها برای آنان بنشینید. اگر توبه کردند و (از کفر برگشتند وبه اسلام گرویدند وبرای نشان دادن آن) نماز خواندند وزکات دادند، (دیگر از زمره شمایند وایشان را رها سازید و) راه را بر آنان باز گذارید. بیگمان خداوند دارای مغفرت فراوانورحمت گسترده است].

از اینرو الله متعال به کشتن مشرکان امر کرده است تا اینکه از شرکشان توبه کرده و نماز بگزارند و زکات بدهند. و هرکس بگوید ترک کننده‌ی نماز کشته نمی‌شود در حقیقت می‌گوید: هرگاه شخصی از شرکش توبه کند، حکم قتل از وی ساقط می‌شود، گرچه نماز نخواند و زکات ندهد. واین خلاف ظاهر قرآن می‌باشد.

در صحیحین از ابوسعید خدریﷺ روایت است که می‌گوید: علی بن ابی طالبﷺ در حالیکه در یمن بود، پاره‌ای از طلا را به سوی رسول اللهﷺ فرستاد که رسول اللهﷺ آن‌را بین چهار نفر تقسیم کردند. مردی گفت یا رسول الله، تقوای خدا را پیشه کن. پس رسول اللهﷺ فرمودند[1]: {وَيْلَكَ، أَوَلَسْتُ أَحَقَّ أَهْلِ الأَرْضِ أَنْ يَتَّقِيَ اللَّهَ؟}[وای برتو، آیا من شایسته ترین اهل زمین بر تقوای الله نیستم؟] سپس آن مرد بازگشت. خالد بن ولیدﷺ گفت:

۱- البخاری فی المغازی(۴۳۵۱) و مسلم فی الزکاة(۱۰۶۴).

یارسول الله، گردن وی را بزنم؟ فرمودند: {لاَ، لَعَلَّهُ أَنْ يَكُونَ يُصَلِّي} [نه، شاید که نماز می‌خواند]. خالد‌ﷺ گفت: چه تعداد از نمازگزاران هستند که به زبان چیزی می گویند که در قلبشان نیست! رسول الله‌ﷺ فرمودند: {إِنِّي لَمْ أُومَرْ أَنْ أَنْقُبَ عَنْ قُلُوبِ النَّاسِ وَلاَ أَشُقَّ بُطُونَهُمْ} [من ماموریت نیافته‌ام که از باطن مردم خبر دهم، و شکم مردم را بشکافم].

رسول الله‌ﷺ در این حدیث نماز را مانع از قتل وی قرار دادند، که این عمل ایشان بر آن دلالت دارد که: کسی که نماز نمی خواند، کشته می‌شود. و بر این اساس است که در حدیث دیگری آمده است که رسول الله‌ﷺ فرمودند[1]: {إِنِّي نُهِيتُ عَنْ قَتْلِ الْمُصَلِّينَ}[من از کشتن نماز گزاران نهی شده‌ام].که این حدیث هم دلیلی بر آن است که الله متعال از قتل غیر از نمازگزاران، نهی نکرده است.

امام احمد و شافعی در مسندهایشان[2] از عبیدالله بن عدی بن خیار روایت می کنند که مردی از انصار به وی گفت: درحالیکه رسول الله‌ﷺ در مجلسی حضور داشتند بر ایشان وارد شده و در مورد کشتن فردی از منافقین کسب اجازه نمود، که رسول الله‌ﷺ صدایشان را بلند کرده و آشکارا فرمودند: {أَلَيْسَ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ؟} [آیا به کلمه طیبه "لااله الاالله" شهادت نمی‌دهد؟] آن مرد انصاری گفت: آری شهادت می‌دهد، اما شهادتی برای او نیست.[و بدو نفعی نمی‌رساند] رسول‌الله‌ﷺ فرمودند:{أَلَيْسَ يَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللهِ؟}[آیا شهادت نمی دهد که محمد فرستاده‌ی الله است؟] وی گفت: آری شهادت می دهد، اما شهادتی برای او نیست. [و بدو نفعی نمی رساند] فرمودند: {أُولَئِكَ الَّذِينَ نَهَانِي اللَّهُ عَنْ قَتْلِهِمْ} [آنها کسانی

۱- ابوداود فی الادب (۴۹۲۸) و الدارقطنی(۱۷۵۸) و محمد بن نصر فی تعظیم قدر الصلاة (۹۶۳).

۲- مسند الشافعی ترتیب السندی (۸) ومسند احمد (۲۳۶۷۰).

هستند که الله عزوجل مرا از کشتن آنها نهی کرده است]. و این حدیث بر این دلالت دارد که رسول‌الله از قتل کسی که نماز نمی گزارد، نهی نشده است.

و در صحیح مسلم ازام سلمه رضی الله عنها روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند[۱]: {إِنَّهُ يُسْتَعْمَلُ عَلَيْكُمْ أُمَرَاءُ، فَتَعْرِفُونَ وَتُنْكِرُونَ، فَمَنْ كَرِهَ فَقَدْ بَرِئَ، وَمَنْ أَنْكَرَ فَقَدْ سَلِمَ، وَلَكِنْ مَنْ رَضِيَ وَتَابَعَ}پادشاهانی بر شما حاکم خواهد شد که بعضی از اقدامات آنها را نیک و مطابق با شرع و برخی را مخالف با شرع می یابید. از اینرو هرکس آن‌را (در دل) ناپسند دانست، (ولی توانایی قولی و عملی برای مبارزه با آن نداشت، تنها با همین ناپسند دانستن وظیفه‌اش را ادا کرده و) از گناه بری می گردد و هرکس با آن مخالفت و به قدر توانایی خود مبارزه کند (از گناه تایید ظلم و منکر) سالم می ماند، ولی کسی که به عمل آنها راضی باشد و از آنها پیروی کند، (عاصی و گنه کار و نافرمان است). صحابه گفتند: یا رسول الله، آیا با آنها بجنگیم؟ فرمودند: [لَا، مَا صَلَّوْا] نه، تازمانیکه نماز می‌خوانند (با آنها حق جنگ ندارید).

و در صحیحین از عبدالله بن عمر رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند[۲]: {أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لاَ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَيُقِيمُوا الصَّلاَةَ، وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ، فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّ الإِسْلاَمِ، وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ} ماموریت یافته‌ام که با مردم بجنگم تا اینکه شهادت دهند که معبود به حقی جز الله نیست و محمد فرستاده‌ی اوست، و نماز برپادارند و زکات بپردازند. هرگاه چنین کنند، خونها و مالهایشان را از من بازداشته‌اند مگر بر اساس حقی در اسلام، و حسابشان با خداست.

وجه استدلال به این حدیث از دو جهت می‌باشد:

۱- رسول الله ﷺ به قتال با مردم امر شده‌اند تا اینکه نماز بگذارند.

۱- مسلم (۱۸۵۴)، ابوداود (۴۷۶۰)، ترمذی (۲۲۶۵)، شعب الایمان (۷۰۹۷)، مسند احمد (۲۶۵۲۸).

۲- بخاری (۲۵)، مسلم(۲۲)، کلاهما فی الایمان.

۲- وجه دوم، این فرمایش رسول‌الله می باشد: [الا بحقها] مگر به خاطر حقی در اسلام. و نماز از بزرگترین حقوق اسلام می‌باشد. (که در صورت پایمال شدن آن، فردی که حقوقش را زیر پا کند شایستگی کشته شدن راپیدا می کند).

و از ابوهریره‌ﷺ روایت است که رسول اللهﷺ فرمودند[۱]:{أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ، حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ، وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ، ثُمَّ حُرِّمَتْ عَلَيَّ دِمَاؤُهُمْ وَأَمْوَالُهُمْ وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ}[امر شدم تا با مردم بجنگم تا اینکه شهادت دهند، هیچ معبود به حقی جز الله نیست، و نماز بگذارند و زکات بپردازند. پس (از انجام این اعمال) خونها و اموالشان بر من حرام شده و حسابشان با الله عزوجل می باشد].

بنابراین رسول اللهﷺ بر قتال با مردم امر شده تا اینکه نماز را بر پا دارند و خونها و مالهایشان تنها پس از اقرار به شهادتین و برپا کردن نماز و پرداخت زکات حرام می گردد و در حقیقت خونها و اموالشان قبل از انجام این اعمال حرام نبوده و بلکه مباح می باشد.

و از انس بن مالک‌ﷺ روایت است که گفت: زمانیکه رسول اللهﷺ وفات یافتند، عرب مرتد شدند. پس عمرﷺ گفت: ای ابوبکر، چگونه با عرب می جنگی؟ ابوبکرﷺ گفت: براستی که رسول اللهﷺ فرمودند[۲]:{أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنِّي رَسُولُ اللَّهِ، وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ، وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ}[ماموریت یافته‌ام که با مردم بجنگم تا اینکه شهادت دهند که معبود به حقی جز الله نیست و من فرستاده‌ی او هستم، و نماز گزارده و زکات بپردازند].

مقید بودن این احادیث خود بیانگر آن است که مقتضای حدیث مطلق می باشد که بدان بر عدم قتل تارک الصلاة استدلال می کنند، باوجودیکه حدیث، حجتی بر علیه آنها می

۱- ابن خزیمه(۲۲۴۸)، مسند احمد(۹۴۷۵).

۲- رواه النسائی فی تحریم الدم (۳۹۶۹) و هو حدیث صحیح.

باشد، چرا که عصمت خون و مال را تنها با حقوق اسلام ثابت می کند و نماز علی الاطلاق موکدترین حقوق آن می باشد.

اما حدیث ابن مسعودﷺ که در آن آمده است: [لایحل دم امرئ مسلم الا باحدی ثلاث] خون مسلمان جز در سه حالت حلال نیست، حجت و دلیلی برای ماست، چرا که ترک کننده‌ی نماز با این عملش تحت عنوان "تارک لدینه" قرار می‌گیرد. درحالیکه نماز بزرگ ترین رکن دین [در اعمال بدنی] می‌باشد، خصوصا زمانیکه قائل به کافر بودن تارک الصلاة باشیم، که در این صورت دین را به طور کامل ترک کرده است و اگر تارک الصلاة را تکفیر نکرده و کافر ندانیم، براستی که ستون دین را ترک کرده است.

امام احمد می‌گوید[1]: در حدیث آمده است که: {لَا حَظَّ فِي الْإِسْلَامِ لِمَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ} [برای کسی که نماز را ترک می‌کند، هیچ بهره‌ای در اسلام نیست].

و عمر بن خطابﷺ نامه هایی به سوی استانها می نوشت که: مهمترین امور شما در نزد من نماز است، پس هرکس آن‌را حفظ کند، دینش را حفظ کرده است و هرکس آن‌را ضایع کند، کمتر از آن‌را نیز ضایع می‌کند وهیچ بهره‌ای در اسلام برای کسی که نماز را ترک می‌کند، نیست.

امام احمد می گوید: هر سبک شمارنده و تحقیر کننده‌ی نماز، در حقیقت سبک شمارنده‌ی اسلام و تحقیر و توهین کننده‌ی به اسلام می باشد و فقط بهره‌ی آنها از اسلام به قدر نصیبشان از نماز می باشد و رغبتشان به اسلام به قدر رغبتشان به نماز می باشد. پس‌ای بنده الله، نفست را بشناس و از اینکه الله متعال را در حالی ملاقات کنی که بهره‌ای از

[1]- قاله فی کتاب الصلاة من روایه مهنا بن یحیی کما فی الطبقات الحنابله ۳۵۲/۱ و هو اثر عن سیدنا عمر، سوف یاتی بتمامه و اخرجه ان شاء الله.

اسلام در نزدت نباشد، برحذر باش. از اینرو قدر و منزلت اسلام در قلبت همانند قدر و ارزش نماز در قلبت می باشد.

و از رسول الله ﷺ حدیثی روایت شده که فرمودند[۱]: {الصَّلَاةَ عَمُودُ الدِّينِ}نماز ستون دین است. و در جایی دیگر می‌فرمایند[۲]:{رَأْسُ الأَمْرِ الإِسْلاَمُ، وَعَمُودُهُ الصَّلاَةُ، وَذِرْوَةُ سَنَامِهِ الجِهَادُ}[راس دین اسلام است، و ستون آن نماز و قله‌ی رفیعش جهاد است.]

آیا نمی دانی هرگاه ستون چادر و سایبان سقوط کند، چادر سقوط می کند و طناب ها و میخ‌های دیگر، برای برپایی آن سودی ندارد؟ و هرگاه ستون چادر قائم باشد، طناب ها و میخ ها مفید هستند. نماز در اسلام اینچنین است. [نماز در اسلام همچون این ستون می باشد که اعمالدیگر در برابر آن به مانند طناب ها و میخ ها می باشند که همه با هم چادر اسلام را برپا کرده اند، و در صورتی که ستون اسلام یعنی نماز نباشد، دیگر اعمال در برپایی چادر اسلام سودی ندارند و با وجود آنها چادر اسلام سقوط می کند].

در حدیث آمده است که[۳]: {إِنَّ أَوَّلَ مَا يُسْأَلُ عَنْهُ الْعَبْدُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ صَلَاتُهُ فَإِنْ تُقُبِّلَتْ مِنْهُ تُقُبِّلَ مِنْهُ سَائِرُ عَمَلِهِ، وَإِنْ رُدَّتْ عَلَيْهِ رُدَّ عَلَيْهِ سَائِرُ عَمَلِهِ}[اولین چیزی که بنده در روز قیامت درمورد آن مورد محاسبه قرار می‌گیرد، نماز می باشد. که اگر نمازش قبول شود، به سبب آن سایر اعمالش نیز قبول می شود و اگر نمازش مردود شده و به سوی وی باز گردانده شود، سایر اعمالش نیز مردود می گردد].

---

[۱]- رواه ابونعیم شیخ البخاری فی کتاب الصلاة و قال الحافظ فی تلخیص الحبیر ۱۸۳/۱: و هومرسل رجاله ثقات و انظر المقاصد الحسنه(۶۳۲).

[۲]- ترمذی (۲۶۱۶)، مسند احمد (۲۲۰۱۶)، سنن الکبری للنسائی (۱۱۳۳۰) و یقول الآلبانی فی ارواءالغلیل برقم۴۱۳، صحیح.

[۳]- اورده المنذری فی الترغیب و الترهیب۱/۲۴۵-۲۴۶ من حدیث عبدالله بن قرط و عزاه للطبرانی فی الاوسط باسنادلاباس به و ذکره الهیثمی فی مجمع الزوائد۱/۲۹۱-۲۹۲ من حدیث انس و اخرج الجمله الاولی من حدیث تمیم الداری: احمد (۷۹۰۲)، ابوداود (۸۶۴)، و ابن ماجه (۱۴۲۶).

بنابراین نماز آخر دین ما می باشد، و اولین عملی است که فردای قیامت در مورد آن سوال می شویم. حال که نماز آخرین چیزی است که در اسلام از بین می رود و آخر دین می باشد، پس از نابودی و ضایع شدن آن، نه اسلامی باقی می‌ماند و نه دینی. همه‌ی اینها کلام امام احمد می باشد[1].

اولین چیزی که در اسلام فرض شد، نماز بود و آخرین چیزی که از دین نابود می شود، نماز می باشد[2]، از اینرو نماز، اول و آخر اسلام می باشد، بنابراین اگر اول و آخر اسلام از بین برود، همه‌ی آن نابود می شود و هر چیزی اول و آخرش از بین برود، یقینا همه‌ی آن از بین می رود.

مقصود آن است که حدیث عبدالله بن مسعودﷺ[3] از قوی ترین دلایل بر قتل تارک الصلاة می باشد.

اختلاف قائلین به قتل ترک کننده‌ی نماز:

قائلین به قتل ترک کننده‌ی نماز در اموری با هم اختلاف کرده‌اند:

---

[1]- من کتاب الصلاة کما فی الطبقات الحنابله ۳۵۳/۱-۳۵۴ و فیه بعض الزیاده.

[2]- همانطور که در حدیث آمده است: (لَتُنْقَضَنَّ عُرَى الْإِسْلَامِ عُرْوَةً عُرْوَةً، فَكُلَّمَا انْتَقَضَتْ عُرْوَةٌ تَشَبَّثَ النَّاسُ بِالَّتِي تَلِيهَا، وَأَوَّلُهُنَّ نَقْضًا الْحُكْمُ وَآخِرُهُنَّ الصَّلَاةُ) اخرجه الامام احمد(۲۲۱۶۰). دستگیره های اسلام یکی یکی گسسته می شوند، هر زمان که دستگیره ای گسسته می شود، مردم به دستگیره‌ی پس از آن چنگ زده و تمسک می جویند. اولین دستگیره ای که گسسته می شود، حکم و آخرین شان نماز است.

[3]- (لَا يَحِلُّ دَمُ امْرِئٍ مُسْلِمٍ، يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَأَنِّي رَسُولُ اللهِ، إِلَّا بِإِحْدَى ثَلَاثٍ: الثَّيِّبُ الزَّانِي، وَالنَّفْسُ بِالنَّفْسِ، وَالتَّارِكُ لِدِينِهِ الْمُفَارِقُ لِلْجَمَاعَةِ)

مساله اول: آیا ازتارک الصلاة استتابه (درخواست توبه) می شود یا نه؟

مشهور آن است که استتابه (درخواست توبه) می‌شود و [ازوی خواسته می‌شود تا توبه کند و این فرصت به وی داده می‌شود] پس اگر توبه کرد، رها می‌شود و گرنه کشته می شود و این قول شافعی و احمد و یکی از دو قول درمذهب مالک می باشد.

ابوبکر طرطوشی در" تعلیقش "می‌گوید: مذهب مالک از این قرار است که به تارک الصلاة گفته می‌شود، نماز بگزار، بنابراین اگر تا زمانیکه وقت نماز باقی است، نماز گزارد، رها می‌شود و اگر امتناع ورزید تا اینکه وقت نماز خارج شد، کشته می شود. و اینکه آیا استتابه می شود یا نه، بعضی از اصحاب ما می‌گویند از وی خواسته می شود تا توبه کند، پس اگر توبه کرد که خوب، و گرنه کشته می شود و بعضی دیگر می گویند، از وی استتابه نمی شود، چرا که این حد هم همچون حدود دیگر که بر وی بدون استتابه اجرا می شود، می باشد که با وجود توبه بازهم حد از آنها برداشته نمی شود، همچون سارق و زناکارکه در صورت توبه بازهم حد از آنها ساقط نمی گردد.

این قول، گوینده‌اش را بدان ملزم می کند که تارک الصلاة براساس حد کشته می شود، از اینرو اگر حد ترک کننده‌ی نماز کشته شدن باشد، ترک کننده‌ی نماز همچون کسی است که حد وی به سبب زنا[ی محصنه] و محاربه، قتل می باشد. و خاصیت حدود آن است که به دلیل اسباب پیش از آن واجب می‌شود و پس از ارجاع آن به سوی قاضی یاامام مسلمین، توبه، آن‌را ساقط نمی کند. اما کسی که می‌گوید ترک کننده‌ی نماز براساس کفرش کشته می‌شود، اینگونه برخوردی بر وی لازم نمی‌باشد، چرا که وی ترک کننده‌ی نماز را همچون مرتد قرار داده است، از اینرو در صورت اسلام آوردن، حکم قتل از وی ساقط می‌شود.

طرطوشی می‌گوید: و حکم طهارت و غسل جنابت و روزه در نزد ما اینچنین است. پس اگر شخصی بگوید: وضو نمی‌گیرم و از جنابت غسل نمی کنم و روزه نمی‌گیرم، بدون استتابه کشته می شود. و در این حالت یکسان است که وی بگوید: نماز بر من فرض است یا اینکه فرضیتش را انکار کند. [چرا که حد ترک این اعمال در نزد طرطوشی، قتل می‌باشد. بر این اساس با وجود قائل بودن به فرضیت نماز، به سبب حد، ترک کننده‌ی آن اعمال کشته می‌شود و در حالت دوم در صورت انکار فرضیت نماز به سبب ارتداد کشته می‌شود].

می‌گویيم (ابن قیم): این مقوله ایست که طرطوشی از بعضی از اصحابش حکایت می کند، که تارک الصلاة بدون استتابه کشته می‌شود و این روایتی از مالک می‌باشد. و در مورد استتابه‌ی مرتد از احمد دو روایت و از شافعی دو قول می باشد.

کسانی که بین استتابه‌ی مرتد و ترک کننده‌ی نماز فرق می گذارند، معتقدند که استتابه‌ی مرتد غیر از استتابه‌ی ترک کننده‌ی نماز می‌باشد - همچون یکی از دو روایت که از امام مالک روایت شده که – می‌گوید: واضح و آشکار است که مسلمان دینش را جز به دلیل شبهه‌ای که بر وی عرضه شده و مانع بقای او در دینش شده، ترک نمی کند، از اینرو به امید زوال آن شبهه از وی استتابه می شود، [چرا که با زوال شبهه امید بازگشت وی می‌باشد] اما ترک کننده‌ی نماز با وجود اقرارش به وجوب نماز، دیگرمانعی برای جلوگیری از کشته شدن وی باقی نمانده و مهلتی برای او باقی نمی‌ماند.

قائلین به استتابه‌ی ترک کننده‌ی نماز در جواب ایشان می‌گویند: این قتل به دلیل ترک واجبی است که برای آن، استتابه مشروع شده است. از اینرو همچون وجوب استتابه ازقتلی که براساس ارتداد می‌باشد، استتابه از وی واجب می باشد. گفتند: بلکه استتابه در اینجا سزاوارتر است، چرا که احتمال رجوع وی از این عملش بیشتر می‌باشد، و التزامش به

اسلام وی را وادار به توبه و از عقوبت دنیوی و اخروی وی را نجات می‌دهد. و این قول، قول صحیح می‌باشد، چرا که بدترین احوالش آنستکه همچون است و صحابه هم بر قبول توبه‌ی مرتدین و مانعین زکات متفقند و الله متعال در سوره انفال می‌فرماید:

﴿قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ سَلَفَ ...﴾ [انفال:۳۸].

[(ای پیغمبر،) به کافران بگو: (دروازه‌ی توبه همیشه باز است و) اگر (از کفر وعناد) دست بردارند، اعمال گذشته شان بخشوده می‌شود. که آیه مرتد و غیر مرتد را در بر می‌گیرد].

و تفاوتی که میان قتل ترک کننده‌ی نماز بر اساس حد، و قتل زنا کار(محصنه) و محارب می‌باشد، اینست که: قتل ترک کننده‌ی نماز، به سبب اصرار وی بر تر ک آن در آینده و گذشته می باشد بر خلاف کسی که به سبب حد زنا و محاربه کشته می شود. چرا که سبب قتل در این موارد، جنایتی است که در گذشته، پیش از حد انجام داده‌اند، از اینرو راهی برای وی به منظورادامه دادن آن، باقی نمانده است، ولی برای ترک کننده‌ی نماز راهی برای جبران نماز با انجام دادن آن بعد ازخروج وقتش در نزد ائمه‌ی اربعه و غیر ایشان می‌باشد، و کسانی از اصحاب امام احمد می گویند: راهی برای ترک کننده‌ی عمدی نماز در جبران آن پس از وقت نیست - همانطور که عده‌ای از سلف صالح بر آن معتقد بودند-. می‌گویند: در بحث ترک کننده‌ی نماز، کشته شدن به سبب ترک نماز می باشد، که ترک آن با انجام دادن آن از بین می‌رود، اما در زنا و محاربه، کشته شدن، به سبب انجام افعالی می‌باشد که در گذشته انجام شده است و فعلی که در گذشته انجام شده با ترک کردن آن از بین نمی‌رود.

مساله دوم: ترک کننده‌ی نماز کشته نمی شود، تا اینکه به نماز فرا خوانده شده و سپس امتناع ورزد.

درحالیکه فراخواندن وی به نماز، مداوم نمی باشد. بر این اساس است که رسول الله ﷺ درمورد خواندن نماز نافله پشت امرایی که نماز را به تاخیر می‌اندازند تا اینکه وقتش خارج می شود، اجازه دادند و به جنگیدن با آنها دستور نداده و به قتال با آنها نیز اجازه ندادند، چرا که آنها بر ترک نماز اصرار نمی ورزند. پس اگر ترک کننده‌ی نماز، به نماز فراخوانده شد و بدون هیچ عذری امتناع ورزید، تا اینکه وقت نماز خارج شد، ترک نماز و اصرارش بر آن نیز محقق می‌گردد.

مساله سوم: با ترک چند نماز کشته می شود؟ با ترک یک نماز یا دو نماز ویا سه نماز؟

در این مورد بین علما اختلاف می‌باشد:

سفیان ثوری و مالک و احمد در یکی از دو روایت که از ایشان نقل شده، می‌گویند: با ترک تنها یک نماز کشته می‌شود. و ظاهر مذهب شافعی و احمد نیز همین قول می‌باشد. و دلیل این قول، احادیثی است که در قبل گذشت و دال بر قتل ترک کننده‌ی نماز بود.

و از معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت شده که رسول الله ﷺ فرمودند[1]: {مَنْ تَرَكَ صَلَاةً مَكْتُوبَةً مُتَعَمِّدًا فَقَدْ بَرِئَتْ مِنْهُ ذِمَّةُ اللَّهِ}[هرکس که نماز فرض را عمدا ترک کند، براستی که عهد وامان الهی از وی برداشته می‌شود].

و از ابو درداء رضی الله عنه روایت است که گفت[2]: ابوالقاسم ﷺ مرا سفارش کرد که نماز را عمدا ترک

---

[1]- بهذااللفظ ذکره ف مجمع الزوائد۱/۲۹۵ و فیه بقیه بن الولید. و باطول منه فی المسند(۲۲۰۷۵) و المعجم الکبیر ۸۲/۲۰ و فی مجمع الزوائد۴/۲۱۵: اسناد احمدمنقطع و الطبرانی فیه کذاب.

[2]- جزء من حدیث اخرجه ابن ماجه فی الفتن(۴۰۳۴) و ذکره فی المجمع ۴/۲۱۶-۲۱۷باطول منه و قال: رواه الطبرانی و فیه شهر بن حوشب و حدیثه حسن و بقیه رجاله ثقات. واخرجه الامام احمد مختصرا بلفظ:(**من ترك صلاة العصرمتعمدا فقد حبط عمله**) و رجاله رجال الصحیح کما فی مجمع الزوائد۱/۲۹۵.قلت: الذی فی المسند(۲۲۹۵۷)خص صلاة العصر.

نکنم، پس هرکس نماز را عمدا ترک کند، عهد و پیمان (مسلمانی) از وی برداشته می شود.

بنـابراین، زمـانیکه به سوی ادای نمـاز در وقـتش فراخوانده شود و بگوید: نمـاز نمی‌گـزارم، درحالیکه عذری ندارد، براستی که اصرارش بر ترک آن ظاهر شده و وجوب قتلش و هدر بودن خونش واضح می‌گردد.اما اینکه پس از سه بار تکرار این عمل کشته شود، بر آن دلیلی از نص و اجماع و قول صحابی نیست و هیچ اولویتی در کشته شدن ترک کننده‌ی سه نماز نسبت به ترک کننده‌ی دو نماز، نیست.

ابواسحاق از اصحاب امام احمد می‌گوید: اگر نماز فرضی که ترک شده، قابل جمع با نماز فرض پس از خود باشد، مانند نماز ظهربا نماز عصر و نماز مغرب با نماز عشاء، ترک کننده‌ی آن نماز تا زمانیکه وقت نماز دوم (عصریا عشاء) خارج نشده، کشته نمی شود، چرا که وقت آن، در حالت جمع، وقت نماز اولی (ظهریامغرب) می باشد، که این قابل جمع بودن دو نماز، در کشته شدن وی با ترک نمازاولی، شبهه‌ای را به ارمغان می‌آورد و بدین سبب کشته شدن وی تا خروج وقت نماز پس از آن به تاخیر می‌افتد. و اگر نمازی که ترک شده با نماز پس از آن قابل جمع نباشد،همچون صبح و عصر و عشاء، باترک هریک از این نمازها کشته می‌شود، چرا که در این مورد شبهه‌ای در به تاخیر افتادن نماز از وقتش باقی نمی ماند. (چرا که هر یک از این نماز ها به هیچ وجه قابل جمع با نمازهای بعد از خود نمی باشد). و این قولی است که اسحاق از عبدالله بن مبارک یا از وکیع بن جراح حکایت می کند. شک از جانب اسحاق در تعیین یکی از این دو راوی می‌باشد.

ابوالبرکات ابن تیمیه می‌گوید: صحیح ترآنست که دو نوع نماز [چه نمازی که با بعد از خود قابل جمع است و چه نمازی که با پس از خود قابل جمع نیست] یکسان قرار داده شود. و ملحق کردن تارک الصلاة در این مساله به کسانی که دارای عذر در وقت می‌باشند،

صحیح نیست، همانطور که الحاق تارک الصلاة به معزورین در اصل ترک نماز، صحیح نمی‌باشد.

می‌گویم: قول ابواسحاق قوی تر و فقیهانه تر می‌باشد، چرا که به طورکلی این وقت برای این دو نماز ثابت می باشد، (وقت ظهر تا قبل از مغرب، برای ظهرو عصر و وقت مغرب تا قبل از صبح برای مغرب و عشاء) که این شبهه ایست که اسقاط کشته شدن را به ارمغان می آورد. و دلیل دیگر آن است که رسول الله ﷺ از کشتن امرا و پادشاهانی که نماز را از وقتش به تاخیر می‌اندازند، منع کرده است، درحالیکه آنها نماز ظهر را تا وقت عصر به تاخیر انداخته و گاهی نماز عصر را تا آخروقتش به تاخیرمی انداختند و زمانیکه به ایشان گفته شد: آیا با آنها بجنگیم، فرمودند:[لا، ماصلوا]خیر، تازمانیکه نماز می‌گزارند. لذا حدیث بر آن دلالت دارد که تا زمانیکه نماز را اینگونه می‌گزارند، خونهایشان به سبب آن محفوظ می‌باشد.

با این وجود امام احمد تصریح دارد، زمانیکه ترک کننده‌ی نماز به سوی نماز در وقتش فراخوانده شد و گفت نماز نمی‌گزارم و امتناع ورزید تا اینکه نماز فوت شد، کشتن وی واجب می‌گردد، گرچه وقت نماز دوم محدود نشده باشد.

قاضی و اصحابش مانند ابن خطابو ابن عقیل می‌گویند: تا زمانیکه وقت نماز پس از آن نمازی که ترک شده محدود نگردد، کشته نمی‌شود.

شیخ ابوالبرکات می‌گوید: هرکس به سوی نمازی در وقتش خوانده شود، وبگوید: نماز نمی‌گزارم و امتناع ورزد تا اینکه نمازش فوت شود، کشتن وی واجب می‌باشد، گرچه وقت نماز پس از آن تنگ و محدود نشده باشد. می گوید: و ما تضییق وقت نماز دوم، که ابن خطاب آن‌را ذکر کرده، معتبر نمی دانیم، چرا که وجوب کشته شدن وی به سبب ترک نماز

دوم می‌باشد نه به خاطر ترک نماز اول که تا این زمان به تاخیر افتاده است، بنابراین اگر به سوی نماز اول خوانده شود، آن نمازی فوت شده می باشد و تارک نمازهای فوت شده کشته نمی‌شود. و لفظ ابن خطاب که بدان اشاره شد، تقریر آن چنین است که: اگر نماز را به گونه‌ای به تاخیر انداخت که وقتش خارج شده درحالیکه منکر وجوبش می باشد، کافر شده و قتلش واجب می‌باشد اما اگر نماز را به خاطر سستی و تنبلی و نه به سبب انکار وجوب آن به تاخیر اندازد، به سوی ادای نماز خوانده می شود، پس اگر نماز نگزارد تا اینکه وقت نماز پس از آن تنگ و محدود شد، قتلش واجب می‌باشد. پس کسی که نماز را از روی سستی و تنبلی به تاخیر می‌اندازد، کسی است که نماز را به تاخیر می اندازد تا اینکه وقتش خارج می‌شود، از اینرو پس از خروج وقتش به سوی ادای آن خوانده می شود، که اگر از ادای نماز امتناع ورزد تا اینکه وقت نماز پس از آن تنگ و محدود شود، کشتن وی به سبب تاخیر نمازی است که به سوی آن خوانده شده تا اینکه وقتش تنگ و محدود شده است.

وی می‌گوید: بعضی از اصحاب ما می‌گویند: با ترک نماز اولی کشته می‌شود و با ترک قضای هر نماز فوت شده‌ای، در صورتیکه عذری نداشته باشد، کشته می‌شود. چرا که قضای نماز در نزد ما علی الفور می باشد. بر این اساس است که تضییق و محدود شدن وقت نماز پس از آن اعتباری ندارد.

شیخ ابوالبرکات می‌گوید: قول اول صحیح تر است، چرا که قضای نمازهای فوت شده، وقتش وسیع بوده و در نزد شافعی و بعضی از علما محدودست و حکم قتل در آنچه که در اباحت و وجوبش اختلاف است، واجب نمی‌باشد.

و از امام احمد روایت دیگری است که می‌گوید: ترک کننده‌ی نماز تنها زمانی کشتنش واجب است که سه نماز را ترک کند و وقت چهارمین نماز محدود گردد. و اصطخری از شافعیه این قول را اختیار کرده است. توجیه این قول بدین قرار است که: سبب کشته شدن وی، اصرار او بر ترک نماز می‌باشد و گاهی انسان دو نماز را به سبب تنبلی و سستی یا نگرانی و ناراحتی و تشویش یا سببی که به زودی از بین می رود و دوامی ندارد، ترک می‌کند و با این کار تارک الصلاة نام نمی‌گیرد. از اینرو اگر ترک نماز از جانب وی با وجود خواندن او به سوی ادای آن، تکرار گردد، آنجاست که اصرار وی بر ترک نماز فهمیده می‌شود. (یعنی اصرار وی بر ترک نماز با کمتر از ترک سه نماز فهمیده نمی‌شود).

و از امام احمد روایت سومی است که می‌گوید: با ترک دو نماز کشتن وی واجب می‌شود. و برای این روایت دو ماخذ می باشد:

ماخذ اول: ترکی که موجب قتل است، ترک مکرر نماز می‌باشد، نه مطلق ترک، تا اینکه لفظ تارک الصلاة بر او اطلاق گردد و کمترین آنچه که بدان ترک مکرر نماز ثابت می‌گردد، دوبار ترک کردن آن می باشد.

ماخذ دوم: نمازی که با نماز پس از خود قابل جمع است، ترک آن جزبا خروج وقت نماز پس از آن محقق نمی گردد، از اینرو ترک دو نماز موجب کشته شدن وی می گردد و ابو اسحاق با این روایت موافق می باشد.

حکم ترک بعضی از شروط نماز یا رکنی از آن:

حکم ترک وضو، غسل جنابت، روی آوردن به قبله و پوشیدن عورت، حکم همان ترک کننده‌ی نماز می‌باشد. و اینچنین است حکم ترک قیام در نماز برای کسی که بر انجام آن قادر است و این عملش همچون ترک نماز می باشد. همچنین ترک عمدی رکوع و سجده از

جانب کسی که قادر به انجام آنها می‌باشد، حکم همان ترک کننده‌ی نماز می‌باشد. و اگر رکن یا شرطی را ترک کند که در مورد آن بین علما اختلاف است، با وجود اعتقاد به وجوبش، ابن عقیل می‌گوید: حکمش حکم ترک کننده‌ی نماز می باشد و اشکالی در آن نیست که بروجوب قتل وی حکم کنیم. و شیخ الاسلام ابوالبرکات می‌گوید: بر او لازم است که نمازش را اعاده کند و به سبب ترک آن کشته نمی شود. و دلیل دیدگاه ابن عقیل آن است که: وی در نزد خود و در اعتقاد خودش باترک این رکن یا شرط مختلف فیه که به وجوب آن معتقد است، تارک الصلاة می‌باشد، از اینرو مانند تارک زکات و شرطی که بر آن اجماع شده می‌باشد.

و دلیل دیدگاه ابوالبرکات آن است که: خون افراد، با ترک آنچه که در وجوبش اختلاف است، مباح نمی‌گردد. که این قول به مبانی فقه نزدیک تر و قول ابن عقیل به اصول نزدیکتر می‌باشد.از در حقیقت که ترک کننده‌ی رکن و شرط نماز با اراده‌ی قاطع، به نمازی باطل می‌ایستد، پس این شخص به مانند ترک کننده‌ی چیزی است که بر آن اتفاق نظر وجود دارد و در مساله عمق و ژرفای بعیدی است که به اصول ایمان مربوط می‌شود و از اعمال قلوب و اعتقاد آن می‌باشد.

حکم ترک کننده‌ی نماز جمعه:

مسلم در صحیحش ازابن مسعودﷺ روایت می‌کند که رسول اللهﷺ به قومی که از نماز جمعه تخلف ورزیده و سرپیچی کردند، فرمودند[1]: {لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ آمُرَ رَجُلًا يُصَلِّي بِالنَّاسِ، ثُمَّ أُحَرِّقَ عَلَى رِجَالٍ يَتَخَلَّفُونَ عَنِ الْجُمُعَةِ بُيُوتَهُمْ} [تصمیم داشتم مردی را تعیین کنم، تا برای مردم امامت کند، سپس خود بروم و خانه‌ی کسانی را که از نماز جمعه تخلف کرده‌اند، بسوزانم].

۱- مسلم فی المساجدو مواضع الصلاة(۶۵۲).

و از ابوهریره و ابن عمرﷺ از رسول‌اللهﷺ روایت است که برروی منبر فرمودند[۱]:{لَيَنْتَهِيَنَّ أَقْوَامٌ عَنْ وَدْعِهِمُ الْجُمُعَاتِ، أَوْ لَيَخْتِمَنَّ اللهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ، ثُمَّ لَيَكُونُنَّ مِنَ الْغَافِلِينَ} [کسانی که نماز جمعه را ترک می کنند، باید از این عمل دست بکشند و گرنه الله تعالی بر دلهای آنها مهر(غفلت) می‌زند و آنگاه در زمره ی غافلان قرار می‌گیرند].

و در کتب سنن از ابوجعد ضمریﷺ که از یاران پیامبر بود، روایت است که رسول اللهﷺ فرمودند[۲]:{مَنْ تَرَكَ ثَلَاثَ جُمَعٍ تَهَاوُنًا بِهَا طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قَلْبِهِ}[هرکس سه نماز جمعه را از روی سهل انگاری ترک کند خداوند بر قلب وی مهر می زند].

و هرکس این قول را به امام شافعی نسبت دهد، که نماز جمعه فرض کفایه هست، به گونه‌ای که اگر عده‌ای از افراد بدان قیام کنند، تکلیف از دیگران برداشته می شود، به خطا رفته است. امام شافعی هرگز این مقوله را نگفته و هرکس این قول را به ایشان نسبت دهد، به اشتباه و غلط به ایشان منسوب کرده است، چرا که ایشان در مورد نماز عید می‌گویند: نماز عید بر هرکسی که نماز جمعه بر وی واجب است، واجب می‌باشد[۳]. بلکه این تصریحی از جانب امام شافعی بر فرض عین بودن نماز عید می باشد و از نظر دلیل هم صحیح می باشد[۴].

---

[۱]- مسلم فی الجمعه(۸۶۵).

[۲]- ابوداود(۱۰۵۲)، ابن ماجه(۱۱۲۵)، سنن الکبری للبیهقی(۵۵۷۶)، سنن الکبری للنسائی(۱۶۶۸). مسند احمد(۱۵۴۹۸) و فی جامع الاصول۵/۶۶۶.

[۳]- هذا مضمون کلام الامام النووی فی المجموع ۴۸۳/۴ وانظرنص کلام الامام الشافعی فی مختصر المزنی الذی بهامش الام۱۴۹/۱.

[۴]- مذهب امام شافعی و جمهور اصحابشان اینست که نماز عید سنت است(المجموع۲/۵) و ظاهر مذهب امام احمد اینست که نماز عید فرض کفایه می باشد و نماز عید واجب عینی نمی باشد، همانطور که در المغنی ۳۶۷/۲ آمده است و دلیلشان حدیث(خَمْسُ صَلَوَاتٍ كَتَبَهُنَّ اللَّهُ عَلَى الْعِبَادِ)می باشد. که بخاری و مسلم آن‌را تخریج کرده اند.[مذهب ابوحنیفه، یکی از دو قول شافعی و روایتی از احمد و بعضی از مالکیه و شیخ الاسلام، فرض عین بودن نماز عید می باشد و مذهب حنابله و بعضی از

براستی که نماز عید از بزرگترین شعائر ظاهری اسلام بوده و هیچیک از اصحاب رسول الله ﷺ از آن تخلف نورزیده و یک بار هم رسول الله ﷺ آن‌را ترک نکردند و اگر سنت می بود، حداقل یک بار آن‌را ترک می کردند، همانطور که قیام رمضان را ترک کردند که در واقع بیانی در عدم وجوب آن بود و همچنین وضوگرفتن برای نماز را ترک کردند که بیانی در عدم وجوب وضو برای هر نماز بود و غیراینها از سنت‌های دیگر.

همچنین الله متعال به نماز عید همچون نماز جمعه امر کرده است، آنجا که در سوره کوثر آیه۳ می فرمایند: ﴿فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ﴾ حال که چنین است تنها برای پروردگار خود نماز بخوان وقربانی بکن.وزمانیکه ماه، پس از زوال ثابت گردید و وقت نماز عید فوت شد، رسول الله ﷺ صحابه را امر کردند تا همراه ایشان، صبح زود به سوی مصلی برای نماز عید

خارج شوند[۱].

و رسول الله ﷺ دختران بالغ و دوشیزگان پرده نشین و زنان حایض را امر کردند تا به سوی عیدگاه خارج شوند و زنان حایض از جایگاه نماز کناره بگیرند[۲]. در حالیکه در مورد نماز جمعه به این موارد امر نکردند.

شافعیه وجوب کفایی آنمی باشد و مذهب مالک و شافعی و اکثر اصحاب ایشان، سنت موکده بودن نماز عید می باشد. با توجه به ادله‌ی هریک از این سه گروه به نظر می آید که قول گروه اول یعنی فرض عین بودن نماز عید صحیح تر می باشد. رجوع شود به صحیح فقه السنه، ابومالک کمال بن سید سالم ص۵۹۸-۵۹۹.]

[۱]- همانطور که در حدیث ابی عمیر آمده است که گروهی سوار کار به سوی رسول الله ﷺ آمدند و شهادت دادند که هلال ماه را دیروزدیده‌اند، پس رسول الله ﷺ آنها را امر کردند تا افطار کرده و صبح زود برای نماز به سوی مصلی بیرون روند. اخرجه ابوداود(۱۱۵۷) و قال النووی فی المجموع ۲۷/۵: رواه ابوداود و النسائی (۱۵۵۷)و غیرهما باسانید صحیحه. ابن ماجه(۱۶۵۳)، مسند احمد(۲۰۵۷۹)، سنن الکبری للبیهقی(۶۲۸۳).

[۲]-کما فی البخاری فی العیدین(۹۷۴) و مسلم فی صلاة العیدین(۸۹۰).

شیخ ما می‌گوید: این امر رسول‌الله دلالت بر آن دارد که تاکید نمازعید از نماز جمعه، بیشتر می باشد.

و این قول رسول‌الله ﷺ که فرمودند[1]: {خَمْسُ صَلَوَاتٍ فِي الْيَوْمِ وَاللَّيْلَةِ}[پنج وعده نماز در شبانه روز می‌باشد]. وجوب نماز عید را نفی نمی کند، چرا که نمازهای پنجگانه، وظیفه‌ی شبانه‌روزی بوده، اما نماز عید وظیفه‌ای سالانه می باشد. براین اساس،این حدیث مانع وجوب دو رکعت نماز طواف نیست که در نزد بسیاری از فقها واجب می باشد، بدین سبب که از وظایف یومیه‌ای که دائما تکرار می شود، نیست، و همچنین مانع وجوب نماز جنازه و وجوب سجده‌ی تلاوت در نزد کسانی که آن‌را واجب دانسته و نمازش قرار می‌دهند و وجوب نماز کسوف در نزد کسانی از سلف که آن‌را واجب می‌دانند، نمی‌باشد، و این دیدگاه در حداعلای است.

مقصود اینست که شافعی رحمه الله تصریح کرده که هرکسی جمعه بر وی واجب است، نماز عید نیز بر وی واجب می باشد، لیکنِ گاهی گفته می شود: از این کلام واجب عینی بودن نماز عید برداشت نمی شود، چرا که فرض کفایه هم بر همه واجب است ولی با انجام دادن آن توسط عده‌ای فرضیتش از دیگران ساقط می‌گردد. فایده‌ی این موضوع در دو مساله نمایان می گردد:

۱- اگر همه در انجام فرض کفایه شرکت کنند، به سبب وجوب آن، ثواب کسی که واجب را ادا کرده، به آنها می رسد.

---

[1]- الموطافی صلاة اللیل ۱۲۳/۱ والمسند(۱۳۹۰)، و ابوداود(۴۲۵)، و النسائی(۴۵۸) و ابن ماجه(۱۴۰۱)کلهم فی الصلاة من حدیث عباده و اخرجه البخاری (۴۶) و مسلم(۱۱) کلاهما فی الایمان من حدیث طلحه: ان رجلا سال النبی فقال:(خمس صلوات فی الیوم و اللیله)فقال: هل علی غیرها؟ قال: (لا، الاان تطوع).

۲- اگر همه‌ی آنها در ترک فرض کفایه شرکت کنند، مستحق ملامت ومجازات می‌باشند. بنابراین از این قول امام شافعی که "نماز عید بر هر کسی که نماز جمعه بر وی واجب است، واجب می‌باشد" لازم نمی‌آید که نماز عید همچون نماز جمعه نیز واجب عینی می‌باشد، که ممکن است این قول گفته شود. لیکن ظاهر تشبیه عید به نماز جمعه و مساوی قرار دادن بین کسی که نماز جمعه بر او واجب است با کسی که نماز عید براو واجب است، بر مساوی بودن آنها در وجوب، دلالت می‌کند و هیچ گروهی دروجوب عینی نماز جمعهاختلاف نکرده‌اند، پس نماز عید هم اینچنین است.

مقصود بیان حکم ترک کننده‌ی نماز جمعه می‌باشد، ابو عبدالله بن حامد می‌گوید: هرکس وجوب نماز جمعه را انکار کند، کافر می‌گردد. از اینرو اگر شخصی نماز جمعه را با اعتقاد به وجوب آن چهار رکعت بگزارد، ابو عبدالله می‌گوید: اگر بگوییم این نماز، ظهر مقصوره می‌باشد(یعنی نماز ظهر را قصر کرده و دو رکعت به همراه دو رکعت نماز جمعه گزارده است)، کافر نمی گردد، وگرنه (اگر بگوییم هر چهار رکعت نماز ظهر بوده است)کافر می گردد[1].

---

[1]- براستی که کسی دیگر را نیافتم که معتقد بر کفر تارک نماز جمعه باشد. اما واضح و آشکار است که ترک عمدی نماز جمعه و بدون عذر از گناهان کبیره می باشد همانطور که ابن قیم در اعلام الموقعین ترک آن‌را بدون عذر از گناهان کبیره می شمارد. و قطعا ترک کننده‌ی عمدی آن همانطور که در احادیث ذکر شد در معرض وعید شدیدی قرار دارد و آن مهر خوردن بر قلبش می باشد که الله متعال کافران را با این ویژگی ذکر می کند که بر قلبهایشان مهر خورده است، آنجا که می فرماید:﴿خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ﴾خداوند دلهایشان را مهر زده است. (مترجم)

حکم ترک روزه و حج و زکات:

آیا حکم تارک روزه و حج و زکات، در وجوب قتل، به حکم ترک کننده‌ی نماز ملحق می‌گردد؟

در این مورد سه روایت از امام احمد می‌باشد که عبارتند از:

روایت اول: با ترک هریک از اینها همچون ترک کننده‌ی نماز کشته می‌شود. و دلیل این روایت آن است که، زکات و روزه و حج از مبانی اسلام می‌باشند، از اینروترک کننده‌ی هریک از آنها همچون تارک نماز کشته می شود. بر این اساس بود که ابوبکر صدیقﷺ با مانعین زکات جنگیده و فرمود[۱]: به خدا سوگند، با هرکس که بین نماز و زکات تفاوت قائل شود، می‌جنگم.

براستی که این دو در کتاب الله مقرون به هم ذکر شده‌اند. همچنین این ارکان از حقوق اسلام می باشند و رسول‌الله تنها به عدم قتال با کسانی امر کردند که شهادتین را جاری کرده و به حقوق آن التزام دارند، و خبر دادند که عصمت خون جز با حق و حقوق اسلام ثابت نمی‌گردد. پس این قتال با گروهی است که از این اعمال امتناع ورزیده و قتل برای هریک از آنها مقدر می باشد و قطعا این قتل به سبب ترک یکی از حقوق کلمه و شرائع اسلام، توسط وی می‌باشد. و این صحیح ترین اقوال است.

روایت دوم: با ترک عملی غیر از نماز کشته نمی‌شود. چرا که نماز عبادتی بدنی است که نیابت در آن راهی ندارد و دلیل دیگر قول عبدالله بن شقیق است که می‌گوید: اصحاب رسول اللهﷺ ترک هیچ عملی جز نماز را کفر نمی دانستند[۲].

۱- البخاری فی الزکاة(۱۴۰۰)، و مسلم فی الایمان(۲۰).

۲- الترمذی فی الایمان(۲۶۲۴)، و الراوی هو العقیلی ثقه من تابعی اهل البصره.

چرا که نماز با ویژگی هایی، متمایز قرار داده شده که در سایر اعمال نیست، از جمله:

۱- نماز اولین عملی است که در اسلام فرض شد و بر این اساس بود که رسول‌الله ﷺ نمایندگان شان را امر می کردند که پس از بیان شهادتین، دعوت را از نماز شروع کنند. و به معاذ فرمودند[1]:

{إِنَّكَ سَتَأْتِي قَوْمًا مِنْ أَهْلِ الكِتَابِ، فَإِذَا جِئْتَهُمْ فَادْعُهُمْ إِلَى أَنْ يَشْهَدُوا أَنْ لاَ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، فَإِنْ هُمْ طَاعُوا لَكَ بِذَلِكَ، فَأَخْبِرْهُمْ أَنَّ اللَّهَ قَدْ فَرَضَ عَلَيْهِمْ خَمْسَ صَلَوَاتٍ فِي كُلِّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ ... }[تو به سوی قومی می روی که اهل کتاب هستند، پس هر گاه نزد آنها رفتی، آنان را به گواهی دادن به اینکه هیچ معبود بر حقی جز الله وجود ندارد و به اینکه محمد رسول و فرستاده‌ی خداوند است دعوت کن، اگر این دعوت تو را پذیرفتند به آنان بگو که خداوند پنج وعده نماز را در شبانه روز بر آنها واجب گردانده است].

۲- اولین عملی که بنده در مورد آن محاسبه می‌شود، نماز است.

۳- الله متعال نماز را در آسمان در شب معراج فرض کرده است. [جالب است که برای فرض شدن تمامی اعمال و احکام، جبرئیل امین از آسمانها نازل می‌شد، اما برای اعلان فرضیت نماز این رسول‌الله ﷺ بود که بایستی تا جایی بالا می‌رفت که جبرئیل امین طاقت آن‌را نداشت].

۴- بیشترین عمل فرضی است که در قرآن ذکر شده است.

۵- زمانیکه از اهل جهنم سوال می‌شود:

﴿مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ﴾ [مدثر:۴۲]

[چه چیزهائی شما را به دوزخ کشانده است وبدان انداخته است؟]

۱- البخاری فی المغازی(۴۳۴۷)، مسلم فی الایمان(۱۹)، ابوداود(۱۵۸۴)، ابن ماجه (۱۷۸۳)، الترمذی(۶۲۵)، النسائی(۲۴۳۵).

جواب این سوال را با ترک نماز شروع می کنند. [آنجا که می‌گویند:

﴿قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ﴾ [مدثر:۴۳]

[می‌گویند: (در جهان) از زمره نمازگزاران نبوده‌ایم.]

۶- فرض بودن نماز از بنده تا زمانیکه عقلش همراه او باشد، ساقط نمی‌گردد برخلاف فرائض دیگر که تنها برای زمانی محدود فرض می باشند.

۷- نماز، ستون خیمه اسلام می‌باشد. و هرگاه ستون چادر و خیمه سقوط کند، در واقع چادر از هم می‌ریزد.

۸- نماز آخرین چیزی است که از دین برداشته می‌شود.

۹- نماز بر آزاده و برده، مذکر و مونث، حاضر و مسافر، سالم و مریض، و ثروتمند و فقیر فرض می باشد.

۱۰- رسول‌الله ﷺ اجابت دعوت اسلام را از کسی جز با التزام به نماز، قبول نمی‌کردند همانطور که قتاده از انس رضی الله عنه روایت می کند که[۱]: رسول الله ﷺ اجابت دعوت اسلام را فقط با اقامه‌ی نماز و پرداخت زکات از اشخاص قبول می کردند.

۱۱- قبول شدن سایر اعمال موقوف به ادای نماز می‌باشد. از اینرو الله متعال از تارک نماز نه روزه‌ای قبول می کند و نه حج و صدقه و جهاد وهیچ عملی از اعمالش را از وی نمی‌پذیرد. عون بن عبدالله می‌گوید: زمانیکه بنده وارد قبرش می‌شود، اولین چیزی که از وی سوال می‌شود در مورد نماز می‌باشد، پس اگر نمازش صحیح بود به باقی اعمالش نظر می‌شود و اگر نمازش صحیح و درست نبود، به سایر اعمالش نگاه نمی‌شود[۲].

۱- تعظیم قدر الصلاة(۱۲).

[۲]- اخرجه محمد بن نصر فی تعظیم قدر الصلاة (۱۹۴) و صحف فیه اسم عون بن عبدالله الی عون بن عبدالملک، و هو ابن عتبه بن مسعود، امام قدوه، وثقه احمد و غیره. و عزاه ابن رجب فی اهوال القبور الی ابن عجلان.

بر این اثر روایتی در مسند و سنن از ابوهریرهﷺ از رسول اللهﷺ روایت شده، شاهد می‌باشد، که رسول اللهﷺ فرمودند[۱]: {إِنَّ أَوَّلَ مَا يُحَاسَبُ بِهِ العَبْدُ يَوْمَ القِيَامَةِ مِنْ عَمَلِهِ صَلَاتُهُ، فَإِنْ صَلُحَتْ فَقَدْ أَفْلَحَ وَأَنْجَحَ، وَإِنْ فَسَدَتْ فَقَدْ خَابَ وَخَسِرَ}[اولین چیزی از اعمال که بنده در روز قیامت راجع به آن محاسبه می‌شود، نماز اوست که اگر درست باشد، رستگار و پیروز می‌شود و اگر باطل و ناقص باشد، ناکام و زیانکار می‌گردد].

بنابراین اگر از اعمال نیکش چیزی قبول می‌شد، از زیانکاران و خاسرین نمی‌بود.

روایت سوم: با ترک زکات و روزه کشته می شود اما با ترک حج کشته نمی شود چرا که در مورد وقت وجوب آن اختلاف می باشد که آیا وجوب آن پس از استطاعت، فوری می باشد یا اینکه با تاخیر از وقت وجوب، می توان آن‌را انجام داد؟ از اینرو آنان که قائل به وجوب تاخیری آن می‌باشد[یعنی از زمان وجوب حج تا پایان عمر برای ادای آن فرصت می‌باشد] می‌گویند: چگونه با امری که در تاخیر آن گنجایش می باشد، کشته می شود؟ در حالیکه این دلیل بسیار ضعیف می باشد، چرا که ترک کننده‌ی آن به مجرد تاخیر از وقتش کشته نمی شود، بلکه صورت مساله چنین است: که وی عزم را جزم کرده که حج را ترک کند و می‌گوید: حج بر من واجب است ولی هرگز حج نمی‌کنم. لذا، این مساله مورد اختلاف است.

دیدگاه درست در این مساله قول به کشته شدن وی می‌باشد، چرا که حج از حقوق اسلام می باشد و عصمت از خون برای کسی که به اسلام روی می‌آورد تنها زمانیکه حقوق آن‌را ادا کند، ثابت می‌گردد، و حج یکی از بزرگترین حقوق آن می باشد.

---

[۱]- بهذا اللفظ اخرجه الترمذی فی الصلاة (۴۱۳)، و قال: حسن غریب. و النسائی فی الصلاة(۴۶۵) و سوف یاتی بغیر هذا اللفظ فی المسند و اخرجه هناک ان شاءالله.

آیا ترک کننده‌ی نماز بر اساس حد کشته می‌شود یا به سبب کفر و ارتداد؟

جواب مساله سومو آن اینکه: در این مساله علما دو دیدگاه دارند، که از امام احمد نقل شده است:

دیدگاه اول: ترک کننده‌ی نماز به سبب ارتداد همچون مرتد کشته می‌شود. و این قول سعید بن جبیر، عامرشعبی، ابراهیم نخعی، ابی عمرو اوزاعی، ایوب سختیانی، عبدالله بن مبارک، اسحاق بن راهویه و عبدالملک بن حبیب از مالکیه و یکی از دو قول در مذهب شافعی می باشد و طحاوی آن‌را از امام شافعی بدون واسطه حکایت می کند و ابومحمد بن حزم این قول را از عمربن خطاب، معاذ بن جبل، عبدالرحمن بن عوف، ابوهریره و غیر ایشان از صحابه‌رضی الله عنهم نقل می کند.

دیدگاه دوم: ترک کننده‌ی نماز بر اساس حد تارک الصلاة که کشته شدن است، کشته می‌شود، نه به سبب کفر و ارتداد. این قول مالک و شافعی می‌باشد و ابو عبدالله بن بطه این روایت را اختیار کرده است.

ما دلایل طرفین را ذکر می کنیم:

ادله‌ی کسانی که تارک الصلاه را کافر ندانسته و او را تکفیر نمی‌کنند:

۱- با وارد شدن شخص به اسلام، حکم اسلام بر او ثابت شده است، از اینرو از اسلام جز با یقین خارج نمی‌شود.

۲- از عبادة بن صامت﷛ روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند[1]:{مَنْ شَهِدَ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لاَ شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، وَأَنَّ عِيسَى عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ، وَكَلِمَتُهُ أَلْقَاهَا إِلَى مَرْيَمَ وَرُوحٌ مِنْهُ، وَالجَنَّةُ حَقٌّ، وَالنَّارُ حَقٌّ، أَدْخَلَهُ اللَّهُ الجَنَّةَ عَلَى مَا كَانَ مِنَ العَمَلِ}[هرکس شهادت دهد که معبود به حقی جز الله نیست، یکتاست و شریکی ندارد، و محمد بنده‌ی الله وفرستاده‌ی اوست و عیسی بنده و فرستاده‌ی اوست و کلمه‌ی الله است که آن‌را در مریم القا کرده و روحی از جانب الله متعال می باشد و گواهی دهد که بهشت و جهنم حق است، الله متعال با هر مقدار عملی که باشد، او را وارد بهشت می گرداند].

۳- از انس﷛ روایت است که رسول الله ﷺ درحالیکه بر مرکبی سوار بودند که معاذ﷛ هم پشت ایشان بر آن سوار بود، به او فرمودند: یا معاذ، معاذ گفت: یا رسول‌الله در خدمت و گوش به فرمان شماهستم. سه بار رسول الله ﷺ معاذ را مخاطب قراردادند که هر سه بار معاذ﷛ این جمله را تکرار کردند. سپس فرمودند[2]:{مَا مِنْ عَبْدٍ يَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ إِلَّا حَرَّمَهُ اللهُ عَلَى النَّارِ}[هیچ بنده ای نیست که گواهی دهد که معبود برحقی جز الله نیست و محمد بنده و فرستاده اوست مگر اینکه خداوند او را بر آتش جهنم حرام می‌گرداند].

معاذگفت: یا رسول الله، آیا مردم را از آن باخبرسازم تا خوشحال و شادمان گردند؟ فرمودند:(إِذًا يَتَّكِلُوا) آنگاه بر آن اعتماد کرده و از عمل باز می‌مانند. معاذ از این موضوع در زمان فوتش خبر داد، تا (به خاطر پوشیدن آنچه می‌دانست[3])مرتکب گناهی نشده باشد.

۱- البخاری فی احادیث الانبیاء(۳۴۳۵) و مسلم فی الایمان(۲۸).

۲- البخاری فی العلم(۱۲۸) ومسلم فی الایمان(۳۲).

۳- براستی که باید یاد بگیریم که چه چیز را باید از مردم پنهان نمود تا نفع عام تر و بزرگتری را برایشان بخواهیم و چه چیزی را بیان نمود تا در بلا و مصیبت نیفتند. معاذ حدیثی را تا زمان فوتش، نگفت تا مردم بیشتر عمل کرده و حداقل جایگاهشان راتا زمان فوت معاذ با شنیدن این حدیث بالا و بالاتر برده و بهترین جایگاه را با انجام هرچه بیشتر اعمال انجام دهند، اما امروزه می

۴- از ابوهریره‌ روایت است که رسول الله فرمودند[1]: {أَسْعَدُ النَّاسِ بِشَفَاعَتِي يَوْمَ الْقِيَامَةِ، مَنْ قَالَ لاَ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، خَالِصًا مِنْ قَلْبِهِ}[نیک بخت ترین مردم نسبت به شفاعت من در روز قیامت کسی است که از روی اخلاصی که برخاسته از قلبش باشد، بگوید: هیچ معبود به حقی جز الله نیست].

۵- معاذ بن جبل روایت می کند که رسول الله فرمودند[2]: (مَنْ كَانَ آخِرُ كَلَامِهِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ دَخَلَ الْجَنَّةَ)هرکس آخرین کلامش، کلمه‌ی طیبه " لااله الاالله " باشد، وارد بهشت می شود. و در لفظی دیگر آمده است[3] :{مَنْ مَاتَ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، دَخَلَ الْجَنَّةَ}[هرکس در حالی بمیرد که بداند، هیچ معبود به حقی جز الله نیست، وارد بهشت می شود].

۶- عتبان بن مالک روایت می کند که رسول الله فرمودند: {فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ حَرَّمَ عَلَى النَّارِ مَنْ قَالَ: لاَ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، يَبْتَغِي بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ}[براستی که الله عزوجل آتش را بر گوینده‌ی لااله الاالله، که با گفتن آن خواستار لقای وجه الله می باشد، حرام گردانیده است].

۷- از ابوذر روایت است[4] که رسول الله شروع به خواندن آیه‌ای از قرآن کرده و تا صبح آن‌را تکرار کرده و فرمودند: {دَعَوْتُ لِأُمَّتِي، أُجِبْتُ بِالَّذِي لَوْ اطَّلَعَ عَلَيْهِ كَثِيرٌ مِنْهُمْ طَلْعَةً تَرَكُوا الصَّلَاةَ}[برای امتم دعا کردم، و به چیزی اجابت شدم که اگر بیشتر آنها بر آن اطلاع یابند، نماز را ترک می کنند]. ابوذر گفت: آیا مردم را بشارت ندهم؟ فرمودند: بله بشارت بده.

بینیم که چیزهایی کتمان می شودکه مربوط به اصل ایمان و اسلام بوده و حتی فرد بدون آنها دیگر مسلمان نخواهد بود ولی ندانسته در آنها واقع می شود وجای بیان این ضروریات را بیان فضائلی گرفته که در درجات بسیار پایین تر و در اولویت های تبلیغی بسیار دورتری نسبت به بیان ضروریات دین می باشند.(مترجم)

۱- البخاری فی العلم (۹۹). مسند احمد(۸۸۵۸)،(۱۰۷۱۳)، سنن النسائی(۵۸۱۱).

۲- اخرجه ابوداود(۳۱۱۶)، شعب الایمان(۹۳)،(۸۷۹۸)، مسند احمد(۲۲۱۲۶)، معجم الکبیر(۲۲۱).

۳- مسلم فی الایمان(۲۶) من حدیث عثمان رضی الله عنه.

۴- مسند احمد(۲۱۴۹۵).

پس رفت (تا مردم را بشارت دهد) که عمر گفت: براستی، اگر اورا با این بشارت به سوی مردم بفرستید، از عبادت امتناع می ورزند، پس رسول الله ﷺ او را ندا داد تا بازگردد که برگشت. و آیه این بود:

﴿إِنْ تُعَذِّبْهُمْ فَإِنَّهُمْ عِبَادُكَ وَإِنْ تَغْفِرْ لَهُمْ فَإِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ﴾ [مائده:۱۸]

[اگر آنان را مجازات کنی، بندگان تو هستند (وهرگونه که بخواهی درباره ایشان می توانی عمل کنی) واگر از ایشان گذشت کنی (تو خود دانی وتوانی) چرا که تو چیره وتوانا وحکیمی (لذا نه بخشش تو نشانه ضعف، ونه مجازات تو بدون حکمت است)].

قائلین به کفر تارک نماز، استدلال به این احادیث را اینگونه پاسخ داده‌اند[1]:

این نصوص ونصوص دیگری که بدین معنا وارد شده است، بردو قسم می باشند: یا احادیثی عام‌اند که با احادیثی که بر کفر تارک نماز دلالت می کند، خاص می شوند و یا مطلق‌اند که با چیزی مقید شده‌اند که با وجود آن ترک نماز غیر ممکن می باشد، همانگونه که در فرمایشاتی که از رسول‌الله گذشت، آمده است: [یبتغی بذلک وجه الله]، [صدقا من قلبه]، [خالصا من قلبه] ومانند اینها. از اینرو این نصوص مقید به آوردن شهادتین با قصد اخلاص و صدق قلبی است که او را از ترک نماز منع می کند، چرا که اخلاص و صدقش حتما او را به انجام نماز وادار می کند.[و در واقع نماز نگزاردن وی نشان دهنده‌ی عدم اخلاص و صدق وی نسبت به شهادتین می باشد].

۷- در مسند احمد از عایشه ؓ روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند[2]:{الدَّوَاوِينُ عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ثَلَاثَةٌ: دِيوَانٌ لَا يَعْبَأُ اللَّهُ بِهِ شَيْئًا، وَدِيوَانٌ لَا يَتْرُكُ اللَّهُ مِنْهُ شَيْئًا، وَدِيوَانٌ لَا يَغْفِرُهُ اللَّهُ،

۱- به نقل از رساله‌ی تارکالصلاة از علامه ابن عثیمین، رحمه الله.

۲- المسند(۲۶۰۳۱) و قال الهیثمی فی مجمع الزوائد۳۴۸/۱۰: رواه احمد و فیه صدقه بن موسی و قد ضعفه الجمهور. وانظر ضعیف الجامع (۳۰۲۲) و قد حسن الالبانی نحوه، لکن لیس فیه ذکر الصلاة، فلا فائده وانظرالصحیحه (۱۹۲۷).

فَأَمَّا الدِّيوَانُ الَّذِي لَا يَغْفِرُهُ اللَّهُ: فَالشِّرْكُ بِاللَّهِ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ {إِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ، فَقَدْ حَرَّمَ اللَّهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ} [المائدة: ۷۲] وَأَمَّا الدِّيوَانُ الَّذِي لَا يَعْبَأُ اللَّهُ بِهِ شَيْئًا: فَظُلْمُ الْعَبْدِ نَفْسَهُ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ رَبِّهِ مِنْ صَوْمِ يَوْمٍ تَرَكَهُ، أَوْ صَلَاةٍ تَرَكَهَا، فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يَغْفِرُ ذَلِكَ وَيَتَجَاوَزُ إِنْ شَاءَ، وَأَمَّا الدِّيوَانُ الَّذِي لَا يَتْرُكُ اللَّهُ مِنْهُ شَيْئًا: فَظُلْمُ الْعِبَادِ بَعْضِهِمْ بَعْضًا، الْقِصَاصُ لَا مَحَالَةَ}[دیوانها در نزد الله متعال سه گونه اند: دیوانی که الله متعال بدان اهمیت زیادی نمی دهد، و دیوانی که الله عزوجل چیزی از آن‌را رهانمی سازد و دیوانی که الله متعال چیزی از آن‌را نمی بخشد. اما دیوانی که الله متعال چیزی از آن‌را رها نمی‌سازد، شرک به الله می باشد. الله متعال می‌فرماید: بیگمان هر کس انبازی برای الله قرار دهد، الله متعال بهشت را بر او حرام کرده است (وهرگز به بهشت گام نمی‌نهد). و اما دیوانی که الله متعال اهمیت زیادی به آن نمی دهد، ظلم بنده به خودش در آنچه که بین او و پروردگارش بوده، می‌باشد، همچون روزه‌ای که ترک کرده یا نمازی که آن‌را ترک کرده، براستی که الله عزوجل این را می‌بخشد و اگر بخواهد از آن می گذرد و اما دیوانی که الله متعال از آن چیزی را رها نمی کند، ظلم بعضی از بندگان نسبت به دیگران می باشد که قطعا برای آن قصاص می باشد].

پاسخ قائلین به کفر ترک کننده‌ی نماز[1]:

این حدیث با زیاده [من صوم ترکه او صلاة ترکها] ضعیف می‌باشد.

۸- در مسند از عبادة بن صامت ﷺ روایت است که می‌گوید: شنیدم که رسول الله ﷺ فرمودند[2]:{خَمْسُ صَلَوَاتٍ كَتَبَهُنَّ اللَّهُ عَلَى الْعِبَادِ مَنْ أَتَى بِهِنَّ لَمْ يُضَيِّعْ مِنْهُنَّ شَيْئًا اسْتِخْفَافًا بِحَقِّهِنَّ كَانَ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدٌ أَنْ يُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ، وَمَنْ لَمْ يَأْتِ بِهِنَّ فَلَيْسَ لَهُ عِنْدَ اللَّهِ عَهْدٌ إِنْ شَاءَ عَذَّبَهُ، وَإِنْ شَاءَ غَفَرَ لَهُ}[الله متعال پنج نماز را بر بندگانش فرض کرده است، هرکس آنها را بدون

۱- به نقل از صحیح فقه السنه ۱/۲۲۶.

۲- المسند(۲۲۶۹۳).

سبک شمردن حق آنها ادا نموده و ضایع نگرداند، عهدی برای او در نزد الله متعال می باشد که او را وارد بهشت گرداند و هرکس آنها را انجام ندهد، برای او در نزد الله متعال عهدی نیست، اگر خواست او را می‌بخشد و اگر خواست عذابش می دهد].

گفته‌اند: این حدیث دلیلی بر کافر نبودن ترک کننده‌ی بعضی از نمازها می‌باشد، و اینکه وی تحت مشیت خداوندی است.

پاسخ قائلین به کفر ترک کننده‌ی نماز[1]:

حمل کردن حدیث بر ترک بعضی از نمازها، صحیح نیست، چرا که در حدیث دیگری که امام احمد در مسند روایت کرده، آمده است که رسول الله ﷺ فرمودند[2]: {**وَمَنْ لَقِيَهُ وَقَدْ انْتَقَصَ مِنْهُنَّ شَيْئًا اسْتِخْفَافًا بِحَقِّهِنَّ لَقِيَهُ، وَلَا عَهْدَ لَهُ إِنْ شَاءَ عَذَّبَهُ، وَإِنْ شَاءَ غَفَرَ لَهُ**}[و هرکس که خداوند را در حالی ملاقات کند که به دلیل سبک شمردن حق نمازها، چیزی از آنها کاسته است، عهدی برای او در نزد خداوند نیست، اگر بخواهد او را عذاب و اگر بخواهد وی را می بخشد].

براین اساس، حدیث بر این حمل می‌شود که شخص نماز گزارده است، اما بعضی از واجباتش را ناقص انجام داده است، چرا که در حدیث آمده است:(**وَمَنْ لَقِيَهُ وَقَدْ انْتَقَصَ مِنْهُنَّ شَيْئًا اسْتِخْفَافًا بِحَقِّهِنَّ لَقِيَهُ، وَلَا عَهْدَ لَهُ إِنْ شَاءَ عَذَّبَهُ، وَإِنْ شَاءَ غَفَرَ لَهُ**).

۸- همچنین در مسند از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند[3]: {**إِنَّ أَوَّلَ مَا يُحَاسَبُ بِهِ الْعَبْدُ الْمُسْلِمُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، الصَّلَاةُ الْمَكْتُوبَةُ، فَإِنْ أَتَمَّهَا، وَإِلَّا قِيلَ: انْظُرُوا هَلْ لَهُ مِنْ تَطَوُّعٍ؟ فَإِنْ كَانَ لَهُ تَطَوُّعٌ أُكْمِلَتِ الْفَرِيضَةُ مِنْ تَطَوُّعِهِ، ثُمَّ يُفْعَلُ بِسَائِرِ الْأَعْمَالِ الْمَفْرُوضَةِ مِثْلُ ذَلِكَ**}[اولین که بنده مسلمان روز در مورد آن به محاسبه می‌شود، نماز فرض می باشد. پس اگر

۱- به نقل ازصحیح فقه السنه ۱/۲۲۵.

۲- مسنداحمد(۲۲۷۵۲)، ابوداود(۱۴۲۰)، ابن ماجه(۱۴۰۱).

۳-المسند(۷۹۰۲)(۹۴۹۴) و صححه احمد شاکر(۷۸۸۹) و ابوداودفی الصلاة(۸۶۴) و ابن ماجه فی اقامةالصلاة(۱۴۲۵) والترمذی(۴۱۳) وقال: هذا حدیث حسن.

کامل باشد، که خوب، و گرنه گفته می‌شود، نگاه کنید برای وی نافله‌ای هست؟ پس اگر نافله بود، نماز فرضش با نافله کامل می‌گردد. سپس در مورد سایر اعمال اینچنین عمل می شود].

و گفته‌اند: که نقص فرایض با نوافل کامل می‌شود و این نقص هم شامل نقص در نفس فریضه (همچون ترک بعضی از واجبات آن)وهم شامل نقص در تعدادی از نمازهای فرض (با ترک آنها) می‌باشد.

پاسخ قائلین به کفر ترک کننده‌ی نماز[۱]:

حدیث به صورت مرفوع صحیح نبوده و طرق ضعیفی دارد که در قوی ترین آنها آمده است: {فَإِنْ صَلُحَتْ فَقَدْ أَفْلَحَ وَأَنْجَحَ،وَإِنْ فَسَدَتْ فَقَدْ خَابَ وَخَسِرَ}[پس اگرنمازش درست باشد، رستگار و پیروز می شود و اگر باطل و ناقص باشد، و ناکام و زیانکار می‌گردد].

این قول در حدیث[صلحت] بدین معناست که ارکان نماز کامل وصحیح می‌باشد، از اینرو صحیح نیست که این قول [و ان کان قد انتقص منها شیئا] بر ترک ارکان و شروط نماز حمل شود، بلکه واجب است که این نقصان بر ترک اعمالی غیر از ارکان و شروط (همچون هرعملی که از ترک آن سجده‌ی سهو لازم می‌آید) حمل شود. بنابراین استدلال به آن قطعی نمی باشد.

۹- در حدیث شفاعت آمده است که الله عزوجل می‌فرماید: {وَعِزَّتِي وَجَلاَلِي، وَكِبْرِيَائِي وَعَظَمَتِي لَأُخْرِجَنَّ مِنْهَا مَنْ قَالَ لاَ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ}[به عزت و جلال و کبریایی و عظمتم سوگند، قطعاهرکس را که لااله الاالله گفته باشد، از جهنم بیرون می آورم]. و در حدیث آمده است که:

---

[۱]- به نقل ازصحیح فقه السنه ۱/۲۲۶.

[فیخرج من النارمن لم یعمل خیرا قط} سپس کسانی که هیچ عمل خیری انجام نداده‌اند، از آتش خارج می شوند[1].

[قبل از اینکه پاسخ این استدلال ذکر شود لازم است این حدیث را به طور کامل ذکر کنیم وآن اینکه:] ابوسعید خدری‌ﷺ روایت می کند که رسول اللهﷺ فرمودند[2]: {إِذَا خَلَصَ الْمُؤْمِنُونَ مِنَ النَّارِ وَأَمِنُوا، فَمَا مُجَادَلَةُ أَحَدِكُمْ لِصَاحِبِهِ فِي الْحَقِّ يَكُونُ لَهُ عَلَيْهِ فِي الدُّنْيَا بِأَشَدَّ مِنْ مُجَادَلَةِ الْمُؤْمِنِينَ لِرَبِّهِمْ فِي إِخْوَانِهِمُ الَّذِينَ أُدْخِلُوا النَّارَ، قَالَ: يَقُولُونَ: رَبَّنَا، إِخْوَانُنَا كَانُوا يُصَلُّونَ مَعَنَا، وَيَصُومُونَ مَعَنَا، وَيَحُجُّونَ مَعَنَا، فَأَدْخَلْتَهُمُ النَّارَ، قَالَ: فَيَقُولُ: اذْهَبُوا فَأَخْرِجُوا مَنْ عَرَفْتُمْ مِنْهُمْ، فَيَأْتُونَهُمْ فَيَعْرِفُونَهُمْ بِصُوَرِهِمْ، لَا تَأْكُلُ النَّارُ صُوَرَهُمْ، فَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ النَّارُ إِلَى أَنْصَافِ سَاقَيْهِ، وَمِنْهُمْ مَنْ أَخَذَتْهُ إِلَى كَعْبَيْهِ، فَيُخْرِجُونَ فَيَقُولُونَ: رَبَّنَا قَدْ أَخْرَجْنَا مَنْ أَمَرْتَنَا، قَالَ: ثُمَّ يَقُولُ: أَخْرِجُوا مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ دِينَارٍ مِنَ الْإِيمَانِ، ثُمَّ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ وَزْنُ نِصْفِ دِينَارٍ، حَتَّى يَقُولَ: أَخْرِجُوا مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ، – قَالَ أَبُو سَعِيدٍ: فَمَنْ لَمْ يُصَدِّقْ بِهَذَا الْحَدِيثِ فَلْيَقْرَأْ هَذِهِ الْآيَةَ: ﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ وَإِنْ تَكُ حَسَنَةً يُضَاعِفْهَا وَيُؤْتِ مِنْ لَدُنْهُ أَجْرًا عَظِيمًا﴾[النساء: ۴۰]– قَالَ: فَيَقُولُونَ: رَبَّنَا قَدْ أَخْرَجْنَا مَنْ أَمَرْتَنَا فَلَمْ يَبْقَ فِي النَّارِ أَحَدٌ فِيهِ خَيْرٌ، قَالَ: ثُمَّ يَقُولُ اللَّهُ: شَفَعَتِ الْمَلَائِكَةُ، وَشَفَعَتِ الْأَنْبِيَاءُ، وَشَفَعَ الْمُؤْمِنُونَ، وَبَقِيَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ، قَالَ: فَيَقْبِضُ قَبْضَةً مِنَ النَّارِ – أَوْ قَالَ: قَبْضَتَيْنِ – نَاسًا لَمْ يَعْمَلُوا لِلَّهِ خَيْرًا قَطُّ، قَدِ احْتَرَقُوا حَتَّى صَارُوا حُمَمًا، قَالَ: فَيُؤْتَى بِهِمْ إِلَى مَاءٍ يُقَالُ لَهُ: الْحَيَاةُ، فَيُصَبُّ عَلَيْهِمْ، فَيَنْبُتُونَ كَمَا تَنْبُتُ الْحِبَّةُ فِي حَمِيلِ السَّيْلِ، قَالَ: فَيَخْرُجُونَ مِنْ أَجْسَادِهِمْ مِثْلَ اللُّؤْلُؤِ، وَفِي أَعْنَاقِهِمُ الْخَاتَمُ عُتَقَاءُ اللَّهِ، قَالَ: فَيُقَالُ لَهُمْ: ادْخُلُوا الْجَنَّةَ، فَمَا تَمَنَّيْتُمْ وَرَأَيْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَهُوَ لَكُمْ، قَالَ: فَيَقُولُونَ: رَبَّنَا أَعْطَيْتَنَا مَا لَمْ تُعْطِ أَحَدًا مِنَ الْعَالَمِينَ، قَالَ: فَيَقُولُ: فَإِنَّ لَكُمْ عِنْدِي أَفْضَلَ مِنْهُ، فَيَقُولُونَ: رَبَّنَا وَمَا أَفْضَلُ مِنْ

---

[1]– الحديث من جملة الاولى، اخرجه البخاری فی التوحید(۷۵۱۰) و مسلم فی الایمان(۱۹۳)من حدیث انس رضی الله عنه ومن الجملة الثانیهمن حدیث ابی بکر رضی الله عنه، اخرجه احمد۱/۴–۵ والبزار(۳۴۶۵) و ابویعلی(۵۲) و وثق الهیثمی رجالهم فی مجمع الزوائد۱۰/۳۷۵.

۲– الجامع (منشور کملحق بمصنف عبد الرزاق)(۲۰۸۵۷)، مسند احمد(۱۱۸۹۸)، مسلم (۱۸۴)، بخاری (۶۵۶۰).

ذَلِكَ؟ فَيَقُولُ: رِضَائِي عَنْكُمْ، فَلَا أَسْخَطُ عَلَيْكُمْ أَبَدًا} [وقتیکه مومنان از آتش دوزخ نجات یافتند و ایمن شدند، میانجیگری و اصرارهیچیک ازشما برای گرفتن حق کسی در دنیا از میانجیگری و اصرار مومنان نزد پروردگارشان برای نجات برادرانشان از آتش بیشتر نمی باشد، می گویند: پروردگارا، برادران (دینی) ما، با ما نماز می‌خواندند و روزه می‌گرفتند و حج را به جای می آوردند، اما آنها را در آتش جهنم انداخته‌ای. الله متعال می فرماید: بروید و هرکس را که می‌شناسیداز آتش بیرون بیاورید. مومنانآنها را با صورتهایشان می‌شناسند، چون آتش بر صورتهایشان اثر نکرده است. و در حالی از آتش بیرون آورده می شوند که آتش تا نصف ساق بعضی از آنان و تا کف پای برخی دیگر رسیده است. مومنان می‌گویند: پروردگارا، کسانی را که امر فرموده بودی از آتش بیرون آوردیم. رسول اللهﷺ فرمودند: سپس الله متعال می فرماید: هرکسی که در قلبش به اندازه‌ی ذره‌ای از دینار (کنایه از کوچکی) ایمان وجود دارداز آتش بیرون بیاورید. سپس می‌فرماید: هرکسی که در قلبش به اندازه‌ی نصف ذره‌ای از دینار(کنایه از کوچکی) ایمان وجود دارد، از آتش بیرون آورید. بار دیگر می فرماید: هرکسی که در قلبش به اندازه مثقال ذره‌ای ایمان وجود دارد، از آتش بیرونآورید. ابوسعید میگوید: هرکس این حدیث را باور ندارد، این آیه را بخواند: {درحقیقت خداوند هم وزن ذره‌ای ستم نمی‌کند و اگر (آن ذره کار) نیکی باشد، دوچندانش می‌کند و از نزد خویش پاداشی بزرگ می بخشد}. سپس مومنان می‌گویند: پروردگارا، کسانی را که امر فرموده بودی از آتش بیرون آوردیم و هیچ شخصی که در او خیری یافت شود در آتش جهنم باقی نمانده است. سپس الله متعال می‌فرماید: ملائکه وپیامبران و مومنان شفاعت کردند، اما ارحم الراحمین باقی مانده است. سپس یک یا دو مشت از مردمی را که اصلا هیچ عمل خیری را به خاطر خدا انجام نداده‌اند و آنقدر در آتش سوخته‌اند که مانند خاکستر شده اند، ازآتش بیرون می‌آورد، سپس از آبی که «آب حیات» نامیده می شود بروی آنها ریخته می شود و همانند دانه‌ای که همراه سیلاب آمده باشد، سربرمی‌آورندو در حالی بیرون آورده می شوند که بدنشان مانند مروارید است و بر گردنشان مهر«آزاد شدگان الله» نقش بسته است. و به آنان گفته می‌شود: وارد

بهشت شوید، هرچیزی که ببینید و آرزو کنید، در اختیار شماست. آنان می گویند: پروردگارا، به ما چیزهایی عطا کرده‌ای که به هیچ یک از عالمیان نبخشیده ای. الله متعال می فرماید: برای شما نزد من چیزی برتر و بالاتراز آن وجود دارد. می‌گویند: پروردگارا، از این بالاتر چه می‌تواند باشد؟ الله متعال می‌فرماید: رضایت من از شما، دیگر هیچ گاه بر شما قهر و غضب نمی‌گیرم].

پاسخ قائلین به کفر ترک کننده‌ی نماز[1]:

مطلب اول: هنگام سخن گفتن درباره‌ی مسائل وعد و وعید، لازم است به تمامی نصوص (آیات و احادیث) مرتبط با مساله، توجه داشته باشیم و آنها را دوشادوش و در کنار هم به کار گیریم و به اندازه‌ی توان خود بکوشیم که در هنگام بروز تعارض بین نصوص، به دنبال یافتن رابطه‌ای منطقی بین آنها باشیم نه اینکه آنها را رد کنیم.

از عدل و انصاف و تقوی بدور استکه به خاطر تایید و یاری حکم، رای، مذهب، سخن ویا شخص خاصی فقط به نص واحدی توجه و از بقیه‌ی نصوص چشم پوشی نماییم. چون در بیشتر اوقات، کسانی که در افراط و تفریط گرفتار شده‌اند به خاطر توجه به نص یا نصوص خاصی بوده که به گمان خودشان گمشده‌ی خویش را در آن یافته‌اند، در حالیکه از بقیه نصوص مرتبطو یا دلایلی که مورد علاقه آنان نیست و فهم جدیدی را در مورد آن مساله ارائه می دهد، غافل مانده‌اند.

به عنوان مثال در مورد حدیث [ان من قال لااله الاالله دخل الجنه] هرکس "لااله الاالله" را بگوید وارد بهشت می شود. می گویند: هرکس هرچند فقط به صورت زبانی و بدون انجام هرگونه عملی "لااله الاالله" بگوید، از اهل بهشت می‌باشد. بدون توجه به اینکه

۱- به نقل از کتاب "حکم تارک الصلاة" نوشته‌ی عبدالمنعم مصطفی ابوحلیمه ص۶۱-۷۷. با تصرفی جزئی.

نصوص دیگری وجود دارد که نشان می‌دهد "لااله الاالله" به شروط دیگری[۱] غیر از شرط اقرار با زبان، مقید شده و نیاز دارد که برای بهره بردن از تلفظ آن، حتما این شروط نیز تحقق یابند، مانند شروط زیر:

شرط عالم بودن به معنای "لااله الاالله" و دلالت‌های آن، چون کسی که به چیزی عالم نباشد، نمی تواندبه آن باور و اعتقاد داشته باشد. شرط کفر به طاغوت و بندگان آنان، صدق و اخلاص، نداشتن شک و گمان، یقین داشتن، محبت داشتن نسبت به "لااله الاالله" و اهل آن، راضی و تسلیم بودن و فرمانبرداری کامل از آن، عمل به "لااله الاالله" و لازمه‌های آن و در نهایت، پابرجا ماندن و وفای به آن تا زمان مرگ. چون آنچه مهم است، پایداری بر "لااله الاالله"تا زمان مرگ می باشد و عقیده هنگام مرگ ملاک است.

اینها شروط بهره بردن از"لااله الاالله" می‌باشد. اما در جریان یادآوری و تذکر دادن این شروط و بیان لزوم توجه به تمامی نصوص مرتبط با مساله در هنگام بررسی مسائل مهمی همچون مساله تارک الصلاة، اهل جور و ستم و تفریط و قلع و قمع نصوص، سریعا تو را به ارتداد و خروج از دین و مخالفت با سنت پیامبر متهم می کنند.

مطلب دوم: یکی از اصول اهل سنت و جماعت این است که فرد هر اندازه گناهانش زیاد و حسناتش اندک باشد، برای اینکه بتواند به بهشت و رحمت و رضایت پروردگار نائل گردیده و شفاعت شفاعت کنندگان، شامل حال او شود، لازم است جزء مومنین موحدی باشد که بر یکتاپرستی فوت کرده‌اند.

۱- برای آگاهی کامل از این شروط و ادله و شرح آنها به کتاب شروط لااله الاالله تالیف عبدالمنعم مصطفی ابوحلیمه رجوع شود.

مسلم در حدیثی روایت می‌کند که رسول‌اللهﷺ به عمرؓ فرمودند[۱]: {يَا ابْنَ الْخَطَّابِ، اذْهَبْ فَنَادِ فِي النَّاسِ، أَنَّهُ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ إِلَّا الْمُؤْمِنُونَ}[ای پسر خطاب، برخیز و در میان مردم اعلان کن که جز مومنان کسی وارد بهشت نمی شود. مومنان یعنی موحدان و یکتاپرستان].

درحدیث دیگری رسول اللهﷺ می فرمایند[۲]: {يَا ابْنَ عَوْفٍ ارْكَبْ فَرَسَكَ ثُمَّ نَادِ: أَلَا إِنَّ الْجَنَّةَ لَا تَحِلُّ إِلَّا لِمُؤْمِنٍ}[ای پسر عوف، بر اسبت سوار شو و اعلان کن که بهشت جز برای مومن حلال نمی‌باشد.(فقط مخصوص مومنین است].

درصحیح بخاری آمده است که رسول‌اللهﷺ فرمودند[۳]: {لاَ يَدْخُلُ الجَنَّةَ إِلَّا نَفْسٌ مُسْلِمَةٌ}[بجز شخص مسلمان، کسی وارد بهشت نمی شود].

درجایی دیگر می‌فرمایند[۴]:{تَانِي آتٍ مِنْ عِنْدِ رَبِّي فَخَيَّرَنِي بَيْنَ أَنْ يُدْخِلَ نِصْفَ أُمَّتِي الجَنَّةَ وَبَيْنَ الشَّفَاعَةِ، فَاخْتَرْتُ الشَّفَاعَةَ، وَهِيَ لِمَنْ مَاتَ لاَ يُشْرِكُ بِاللَّهِ شَيْئًا} فرستاده‌ای از جانب پروردگارم نزد من آمده و مرا مخیر ساخت، نصف امتم را وارد بهشت کنند یا به من اجازه شفاعت داده شود. من شفاعت را پذیرفتم و آن شفاعت شامل حال کسی می شود که در حالی بمیرد که هیچ شریکی برای الله متعال قرار نداده باشد. یعنی بر یکتاپرستی بمیرد که با تمام مظاهر و نشانه‌های شرک اکبر منافات دارد.

ودرحدیثی مشابه آمده است[۵]: {أُعْطِيتُ الشَّفَاعَةَ، وَهِيَ نَائِلَةٌ مِنْ أُمَّتِي مَنْ لَا يُشْرِكُ بِاللهِ شَيْئًا}[به من شفاعت اعطا شده است و آن شفاعت شامل حال کسی می‌شود که در حالی بمیرد که هیچ شریکی برای الله متعال قرار نداده باشد].

۱- مسلم (۱۱۴).

۲- سنن ابوداود (۳۰۵۰).

۳- بخاری(۳۰۶۲)،(۶۵۲۸).

۴- ترمذی(۲۴۴۱).

۵- مسنداحمد(۲۱۴۳۵)، شعب الایمان(۱۸۸۰)، ابن ماجه(۴۳۰۷).

و در حدیث شفاعتی که بخاری از انسﷺ روایت می کند آمده است که رسول اللهﷺ بعد از اینکه در مورد کسانی که به اندازه یک دانه جو ایمان در قلبشان وجود دارد، شفاعت می کند. سپس بار دوم به او اجازه داده می شود در مورد کسانی که در قلبشان به اندازه مثقال ذره‌ای یا یک دانه‌ی خردل ایمان وجود دارد، شفاعت کند. سپس بار دیگر به او اجازه داده می‌شود درمورد کسانی که در قلبشان کمتر از یک دانه خردل وجود دارد، شفاعت کند و آنها را از آتش جهنم خارج سازد. چهارم می‌فرماید: پروردگارا به من اجازه‌ی شفاعت در مورد کسانی را عطا بفرما که "لااله الاالله" را بر زبان آورده‌اند. الله متعال می‌فرماید: به عزت و جلال و شکوه و عظمتم سوگند، بدون شک هرکس که " لااله الاالله " را برزبان آورده باشد، از آتش جهنم خارج می سازم.

ابن ابی العاصم در روایت صحیحی که در السنة وجود دارد، آورده است که رسول‌اللهﷺ فرمودند[1]: {مَا زِلْتُ أَشْفَعُ إِلَى رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ وَيُشَفِّعُنِي، وَأَشْفَعُ وَيُشَفِّعُنِي، حَتَّى أَقُولَ: أَيْ رَبِّ شَفِّعْنِي فِيمَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ. فَيَقُولُ: هَذِهِ لَيْسَتْ لَكَ يَا مُحَمَّدُ وَلَا لِأَحَدٍ، هَذِهِ لِي، وَعِزَّتِي وَجَلَالِي وَرَحْمَتِي، لَا أَدَعُ فِي النَّارِ أَحَدًا يَقُولُ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ}[من پیوسته نزد خداوند متعال شفاعت می‌کنم و او نیز شفاعت مرا می‌پذیرد. من شفاعت می‌کنم او نیز شفاعت مرا می پذیرد، تا اینکه می‌گویم:ای پروردگارم، مرا شفیع کسانی قرار بده که " لااله الاالله " را بر زبان آورده‌اند. الله متعال می فرماید:ای محمد، این کار مخصوص تو یاهیچ شخص دیگری نیست، بلکه این کار مخصوص من است. به عزت و جلال و رحمتم سوگند، هرکسی " لااله الاالله " رابرزبان آورده باشد، در آتش جهنم باقی نخواهم گذاشت].

بنا بر حدیث فوق، کسانیکه در حدیث ابوسعید خدریﷺ توصیف شده و خداوند متعال یک یا دو مشت از مردمی را که هیچ عمل خیری انجام نداده‌اند با رحمت خود از آتش

۱- السنة (۸۲۸).

جهنم بیرون آورده، وارد بهشت می سازد،همان یکتاپرستانی هستند که در حدیث انس ذکر شده و به " لااله الاالله " گواهی داده‌اند.

بنابراین ما نباید عبارت«هیچ عمل خیری را انجام نداده‌اند» را بر نبودن توحید حمل کرده و تصور کنیم که هیچ عمل خیری حتی توحید را انجام نداده‌اند، چون این سخن و تصور با نصوص آشکار زیادی که بیان می کنند اهل شرک و کفر مورد رحمت خداوند قرار نمی گیرند، منافات دارد و گفتن چنین سخنی جایز نیست.

یکی دیگر از دلایلی که بیان می کند در قیامت تنها اهل توحید و نه غیر آنان، مورد شفاعت و رحمت خداوند قرار می گیرند، حدیث جابرﷺ است که می گوید: رسول اللهﷺ فرمودند[1]: {**يُعَذَّبُ نَاسٌ مِنْ أَهْلِ التَّوْحِيدِ فِي النَّارِ حَتَّى يَكُونُوا فِيهَا حُمَمًا ثُمَّ تُدْرِكُهُمُ الرَّحْمَةُ فَيُخْرَجُونَ وَيُطْرَحُونَ عَلَى أَبْوَابِ الجَنَّةِ» قَالَ: «فَيَرُشُّ عَلَيْهِمْ أَهْلُ الجَنَّةِ المَاءَ فَيَنْبُتُونَ كَمَا يَنْبُتُ الغُثَاءُ فِي حِمَالَةِ السَّيْلِ ثُمَّ يَدْخُلُونَ الجَنَّةَ**}[عده‌ای از اهل توحید در آتش جهنم عذاب داده می‌شوند تا اینکه خاکستر می‌گردند، سپس رحمت خداوند متعال شامل حال آنان شده و از آتش بیرون آورده می‌شوند و بر درگاه جهنم انداخته می‌شوند. سپس می‌فرماید: اهل بهشت روی آنان آب می‌پاشند و آنان همانند دانه و خس و خاشاکی که همراه سیلاب آمده باشد، سربرآورده و سپس وارد بهشت می شوند].

لازم است به توصیف رسول‌اللهﷺ توجه شود که می فرمایند: آنها از اهل توحیدند. پس همان کسانی هستند که در حدیث ابو سعید ذکر شده و بعد از شفاعت شفاعت کنندگان، مورد رحمت پروردگار قرار می گیرند.

و مقتضای جمع کردن و اثردادن تمامی نصوص مرتبط با مساله این است که: شفاعت شفاعت کنندگان در مورد کسانی که در قلبشان به اندازه یک ذره یا نصف ذره‌ای از یک

١- مسنداحمد(١٥١٩٨)،الترمذی(٢٥٩٧) وقال: حديث حسن صحيح، سلسلة الصحيحه(٢۴٥١).

دینار ایمان وجود دارد، شامل حال کسانی می شود که علاوه بر اصل توحید، به اندازه یک ذره یا نصف ذره‌ای از یک دینار، ایمان و عمل صالح دارند. و بنا بر آیات واحادیث گفته شده، کسانیکه هیچ عمل خیری انجام نداده و خداوند آنها را مورد رحمت و عفو خود قرار می دهد، کسانی هستند که بجز اهل توحید بودن که وجود آن برای ورود به بهشت ضروری است، هیچ عمل خیر دیگری انجام نداده‌اند.

ابن حجر در فتح الباری ۷۳/۱ می‌گوید: منظور از دانه خردل اعمال زائد بر اصل توحید می‌باشد، چرا که رسول الله ﷺ درروایتی دیگر می‌فرمایند: {أَخْرِجُوا مَنْ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَعَمِلَ مِنَ الْخَيْرِ مَا يَزِنُ ذَرَّةً}[هرکس که لااله الاالله را برزبان آورده و به اندازه ذره‌ای عمل خیر انجام داده (از آتش جهنم)خارج کنید].

نکته اول:

با دانستن این مسائل، مطلبی که باقی می‌ماند این است که صفت و چگونگی توحیدی را که برای خارج شدن از آتش جهنم لازم است، بدانیم.

توحید(برخلاف عقیده‌ی مرجئه‌های دوران ما) تنها کلمه‌ای نیست که بر زبان جاری گردد و فرد پس از این اقرار، از قید و شرطهای دین اسلام رویگردان شود. همچنین توحید، اعتقاد قلبی مجرد نیست که علائم و نشانه‌های آن در اعضای ظاهری و باطنی انسان آشکار نباشد، بلکه توحید، عبادت و اطاعت و فرمانبرداری و خضوع و دوستی کردن و دشمنی ورزیدن در راه خدا و بخاطر اوست.

الله متعال درسوره بینه آیه۵می‌فرماید: ﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاءَ وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ﴾[و فرمان نیافته بودند جز اینکه الله را بپرستند و در حالی که به توحید گراییده‌اند دین (خود) را برای او خالص گردانند و نماز برپا دارندو زکات بدهند و دین (ثابت و) پایدارهمین است].

پس براساس اعتقاد اهل سنت و جماعت، توحیدی که به انسان نفع می‌رساند، شامل اعتقاد و قول و عمل می‌باشد، به گونه‌ای که هیچکدام از دیگری تفکیک پذیر و جداشدنی نیست.

ابن تیمیه در فتاوایش ۲۰۹/۷ می‌گوید: امام شافعی در «الام» می فرماید: صحابه و تابعین و تابع تابعین و کسانی که ما به خدمتشان رسیده ایم، اجماع دارند که ایمان، قول و عمل ونیت است و هیچکدام از اینها بدون دیگری کفایت نمی کند.

حسن بصری می فرماید: سخن گفتن [ادعای ایمان] جز همراه با عمل، و سخن گفتن و عمل کردن جز همراه با نیت، و سخن گفتن و عمل کردن و نیت، جز با پیروی از سنت رسول‌الله صحیح نیست.[فایده‌ای ندارد].

سفیان بن سعید ثوری می‌فرماید: ایمان قول و عمل و نیت است، زیاد می‌شود و نقصان می پذیرد، با طاعت و عبادت زیاد می شود و با گناه و معصیت کاهش می‌یابد. سخن گفتن [ادعای ایمان] جز همراه با عمل و سخن گفتن و عمل کردن جز همراه با نیت فایده‌ای ندارد و سخن گفتن وعمل کردن و نیت، جز با هماهنگی و موافقت با سنت صحیح نیست.

امام احمد بن حنبل می‌فرماید: ایمان سخن گفتن و عمل کردن بر اساس سنت و همراه با نیت می باشد و افزایش و نقصان می پذیرد و کامل ترین مومنان از لحاظ ایمان، خوش اخلاق ترین آنهاست.

ابن جریر طبری می‌فرماید: با توجه به اخباری که از اصحاب رسول‌الله به ما رسیده و بزرگان دین بر آن عقیده بوده اند، ایمان، قول و عمل است و زیادی و نقصان می پذیرد[۱].

این عقیده‌ی اهل سنت و جماعت است.

۱- انظر شرح اصول اعتقاد اهل السنه و الجماعه:۱۵۱/۱-۱۸۶.

اما چه نوع عملی جزء شروط صحت و درستی توحید و ایمان می‌باشد؟

انجام دادن اعمالی که ترک کردن آنها، سبب شرک و کفر و باطل شدن همه اعمال می‌گردد و بالعکس، اجتناب و دوری کردن از تمامی اعمالی که انجام دادن آنها منجر به کفر و شرک می‌گردد، شرط صحت و درستی ایمان و توحید می باشد.

براساس آیات و احادیث و سخن علما -که قبلا ذکر شد- نماز شرط صحت و درستی توحید و ایمان و ترک آن، کفر و شرک و سبب باطل شدن تمامی اعمال است. پس نماز یکی از اعمالی است که در صورت فقدان و نبودن آن ایمان از فرد برداشته می شود و در صورت خواندن نماز، ایمان شخص ثابت می شود.

ابن تیمیه [برای اینکه ثابت کند عمل جزء ایمان است] می فرماید: اگر چنین تصور کنیم که گروهی از مردم به رسول‌اللهﷺ می گفتند: ما قلبا و بدون هیچ شکی، به تمامی آنچه برای ما آورده‌ای ایمان داریم و با زبان نیز به شهادتین اقرار و اعتراف می کنیم، اما دراموری که ما را به آن امر یا از آن نهی می کنی از تو اطاعت نمی کنیم، نماز نمی خوانیم، روزه نمی گیریم، حج را به جا نمی‌آوریم و حدیث را تصدیق نمی کنیم، امانت ها را به صاحبانشان بر نمی گردانیم، به عهد و پیمان وفا نمی کنیم، صله رحم را به جا نمی‌آوریم، هیچکدام از اعمال خیری که ما را به انجام آن دستور می‌دهی، انجام نمی دهیم، شراب می نوشیم، محارم را به نکاح خود درمی آوریم و با آنها زنای آشکار انجام می دهیم، تا جائیکه بتوانیم اصحاب و امت تو را به قتل می رسانیم و اموالشان را از آنها می‌گیریم، حتی خودت را هم به قتل می‌رسانیم و همراه با دشمنانت با تو می جنگیم. آیا هیچ عاقلی می تواند تصور کند که رسول اللهﷺ به آنها می‌گفت: شما مومن کامل بوده و در روزقیامت از کسانی هستید که مورد شفاعت من قرار می‌گیرید و امید آن‌را دارم که هیچکدام از شما وارد

آتش جهنم نشوید؟ هرمسلمانی ضرورتا می‌داند که رسول اللهﷺ به آنها می فرمود: شما کافرترین مردم هستید و اگر توبه نمی کردند، گردن آنها را می زد.

نکته دوم:

سنت رسول اللهﷺ دال بر این مطلب است که کسانی که مومنان در بار دوم و سوم برای آنها شفاعت می‌کنند، موحد و یکتاپرست واهل نمازند. همانگونه که در قسمتی از حدیثی که بخاری و غیر او از ابوهریره‌ﷺ روایت کرده‌اند آمده است که[۱]: {حَتَّى إِذَا فَرَغَ اللَّهُ مِنَ القَضَاءِ بَيْنَ عِبَادِهِ، وَأَرَادَ أَنْ يُخْرِجَ مِنَ النَّارِ مَنْ أَرَادَ أَنْ يُخْرِجَ، مِمَّنْ كَانَ يَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، أَمَرَ المَلاَئِكَةَ أَنْ يُخْرِجُوهُمْ، فَيَعْرِفُونَهُمْ بِعَلاَمَةِ آثَارِ السُّجُودِ، وَحَرَّمَ اللَّهُ عَلَى النَّارِ أَنْ تَأْكُلَ مِنَ ابْنِ آدَمَ أَثَرَ السُّجُودِ، فَيُخْرِجُونَهُمْ قَدْ امْتُحِشُوا، فَيُصَبُّ عَلَيْهِمْ مَاءٌ يُقَالُ لَهُ مَاءُ الحَيَاةِ، فَيَنْبُتُونَ نَبَاتَ الحِبَّةِ فِي حَمِيلِ السَّيْلِ...}[زمانیکه الله متعال داوری بین بندگان را به پایان می رساند، می خواهد کسانی را که به شهادت " لااله الاالله " اقرار کرده‌اند و خداوند اراده فرموده که مورد رحمت او قرار گیرند، از آتش جهنم خارج سازد، به ملائکه امر می‌کند که آنها را از آتش بیرون آورند. ملائکه هم از روی آثار سجده (روی پیشانیشان) آنها را می شناسند. سپس می‌فرماید: الله متعال بر آتش حرام کرده که آثار سجده انسان را بسوزاند. آنها را از آتش خارج می کنند در حالیکه کاملا سوخته‌اند و از آبی که آب حیات نامیده می شود روی آنها ریخته می‌شود و مانند دانه‌ای که همراه گل و لای سیلاب آمده باشد، رشد می کنند .....]

دقت کنید که ملائکه آنها را از روی آثار سجده می شناسند که ثابت می کند آنها اهل نماز و سجده می باشند و حتی بعید نیست که اینها، همان کسانی باشند که در حدیث ابی سعید خدری‌ﷺ ذکر شده و بعد از شفاعت شفاعت کنندگان با رحمت خداوند از آتش جهنم بیرون آورده می شوند. چون اوصاف آنها درهردو حدیث شبیه هم است.

۱- اخرجه البخاری (۶۵۷۳)، و عبدالرزاق فی مصنفه (۲۰۸۵۶).

در حدیث ابی سعید خدریﷺ اینگونه توصیف شده‌اند:« و آنقدر در آتش سوخته‌اند که مانند خاکستر شده‌اند سپس آنها را می‌آورند و از آبی که آب حیات نامیده می شود، بروی آنها ریخته می‌شود وهمانند دانه‌ای که همراه سیلاب آمده باشد، سربرمی‌آورند».واین بعد ازمرحله‌ی دوم و سوم شفاعت وبه پایان رسیدن شفاعت شفاعت کنندگان است. در حدیث ابو هریرهﷺ هم اینگونه توصیف شده‌اند:« ملائکه هم از روی آثار سجده [روی پیشانیشان] آنها را می‌شناسند... سپس آنها را از آتش خارج می کنند درحالیکه کاملا سوخته‌اند و از آبی که آب حیات نامیده می شود روی آنها ریخته می شود و مانند دانه‌ای که همراه گل ولای سیلاب آمده باشد، رشد می کنند.

می بینیم که اینها همان کسانی هستند که در حدیث ابی سعیدخدریﷺ ذکر شده‌اند. با این تفاوت که در حدیث ابوهریرهﷺ قسمتی اضافی آمده است که آشکارا توضیح می‌دهد آنان از اهل نماز و سجده بوده‌اند.

نکته سوم:

از اینرو روشن شد که در حدیث ابوسعید خدریﷺ، کوچکترین دلیلی برای کافر نبودن تارک الصلاة وجود ندارد و بیان این حدیث به عنوان دلیل کافر نبودن تارک الصلاة صحیح نمی‌باشد و حتی در صورتیکه تمامی طرق حدیث و روایتهای مختلف آن مورد توجه قرار گیرند، دلیلی علیه قائلین به عدم کفر تارک الصلاة می باشد.

نکته چهارم:

اگر به فرض، تصور کنیم که استدلال به این حدیث در عدم کفر تارک الصلاة صحیح باشد، چنین دلیلی از یک دلیل ظنی و مخفی و مرجوح تجاوز نمی‌کند و در دین مبین

اسلام، ظن دربرابر یقین، و دلیل متشابه مرجوح دربرابر دلایل محکم راجحی که بر کفر تارک الصلاة دلالت دارد، نمی تواند مقاومت کند.

۱۰- در سنن و مسانید، قصه‌ی صاحب کارتی می باشد که ۹۹کارنامه‌ی اعمال برعلیه وی می گشایند که هر کارنامه به اندازه‌ی دید چشم وسیع می باشد، سپس کارتی برای او خارج می‌کنند که در آن شهادت، " لااله الاالله " می باشد که بر گناهانش برتری می یابد[۱].

و در کارت غیر از کلمه‌ی طیبه شهادت چیزی ذکر نشده است چرا که اگر در آن غیر از کلمه‌ی طیبه چیزی می بود، گفته می شد: سپس برای او صحیفه‌های حسناتش بیرون آورده شده که بر سیئات و گناهانش برتری یافت. و در این مساله برای ما همین قول کافی است که: [**فیخرج من النار من لم یعمل خیرا قط**] و اگر تارک نماز کافر می بود، جاویدان در آتش می‌ماند و هرگز از آن خارج نمی‌شد.

[قبل از ذکر پاسخ قائلین به کفر، حدیث را به طور کامل ذکر می کنیم: از عبدالله بن عمروﷺ روایت است که فرمود: از رسول اللهﷺ شنیدم که فرمودند: {**إِنَّ اللَّهَ سَيُخَلِّصُ رَجُلًا مِنْ أُمَّتِي عَلَى رُءُوسِ الخَلَائِقِ يَوْمَ القِيَامَةِ فَيَنْشُرُ عَلَيْهِ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ سِجِلًّا كُلُّ سِجِلٍّ مِثْلُ مَدِّ البَصَرِ، ثُمَّ يَقُولُ: أَتُنْكِرُ مِنْ هَذَا شَيْئًا؟ أَظَلَمَكَ كَتَبَتِي الحَافِظُونَ؟ فَيَقُولُ: لَا يَا رَبِّ، فَيَقُولُ: أَفَلَكَ عُذْرٌ؟ فَيَقُولُ: لَا يَا رَبِّ، فَيَقُولُ: بَلَى إِنَّ لَكَ عِنْدَنَا حَسَنَةً، فَإِنَّهُ لَا ظُلْمَ عَلَيْكَ اليَوْمَ، فَتَخْرُجُ بِطَاقَةٌ فِيهَا: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ، فَيَقُولُ: احْضُرْ وَزْنَكَ، فَيَقُولُ: يَا رَبِّ مَا هَذِهِ البِطَاقَةُ مَعَ هَذِهِ السِّجِلَّاتِ، فَقَالَ: إِنَّكَ لَا تُظْلَمُ "، قَالَ: «فَتُوضَعُ السِّجِلَّاتُ فِي كَفَّةٍ وَالبِطَاقَةُ فِي كَفَّةٍ، فَطَاشَتِ السِّجِلَّاتُ وَثَقُلَتِ البِطَاقَةُ، فَلَا يَثْقُلُ مَعَ اسْمِ اللَّهِ شَيْءٌ**}[الله متعال در روز قیامت در بین مردمان مردی از امت مرا نجات می دهد، نود ونه کارنامه‌ی اعمال او را بر وی

---

[۱]- المسند۲۱۳/۲، وصحح اسناده احمد شاکر(۶۹۹۴) و الترمذی(۲۶۴۱) وقال حسن غریب، و الحاکم فی المستدرک۵۲۹/۱ و صححه ووافقه الذهبی و ابن حبان(۲۲۵) و ابن ماجه (۴۳۰۰).

می گشایند که هر کارنامه به اندازه دید چشم وسیع است. سپس الله متعال می فرماید: آیا چیزی از محتوای این کارنامه ها را انکار می‌کنی؟ آیا فرشتگان ما به تو ظلم کرده‌اند؟ وی پاسخ می دهد: خیر یا رب. سپس الله متعال می‌فرماید: آیا عذری داری؟ وی پاسخ می دهد: خیر یارب. سپس الله متعال می فرماید: تو یک کار نیک نزد ما داری وامروز به تو هیچگونه ظلمی نخواهد شد. پس از آن الله متعال یک کارت رابیرون می آورد، که روی آن نوشته شده:" اشهد ان لااله الاالله و اشهد ان محمدا عبده و رسوله " سپس می فرماید: برای وزن کردن آن آماده باش. وی می‌گوید: این کارت در مقابل آن کارنامه‌ها چیزی نیست؟ الله متعال می‌فرماید: قطعا به تو ظلمی نمی شود. رسول‌الله ﷺ می فرماید: همه کارنامه ها در یک کفه ترازو و آن کارت به تنهایی در کفه دیگر قرار داده می شود که همه کارنامه ها بالا آمده و آن کارت بر آنها سنگینی می کند، براستی که هیچ چیز در مقایسه با اسم الله متعال، سنگین نمی شود].

پاسخ قائلین به کفر ترک کننده‌ی نماز[1]:

ما در دونکته به این فهم و استدلال پاسخ می‌دهیم:

اولا: با وجود تعدد و تنوع گناهان موجود درآن نود و نه کارنامه، نمی‌توانیم و نباید تصور کنیمکه در این گناهان، شرک اکبر یا یکی از نواقض اسلام و توحید - که ترک نماز یکی از آنان است - وجود داشته باشد، چون در صورت وجود شرک هیچ حسنه‌ای به انسان نفع نمی رساند و امکان ندارد در وجود شخصی، همراه با شرک، ایمانی سودمند وجود داشته باشد. همانگونه که در حدیث صحیحی رسول الله ﷺ فرمودند[2]:{لَا يَجْتَمِعُ الْإِيمَانُ وَالْكُفْرُ فِي قَلْبِ امْرِئٍ}[ایمان و کفر با هم در قلب یک انسان، جمع نمی‌شوند]. چون جمع شدن ایمان و کفر با هم، یعنی اجتماع همزمان دو چیز مخالف و متناقض؛ و وقوع چنین امری

۱- به نقل از کتاب حکم تارک نمازنوشته‌ی عبدالمنعم مصطفی ابوحلیمه ص۷۸-۹۲.

۲- مسند احمد(۸۵۹۳) و رواه ابن وهب فی الجامع، السلسله الصحیحه(۱۰۵۱).

محال است و چون ترک نماز کفر است، حدیث بطاقه نمی‌تواند دلیل کافر نبودن تارک نماز باشد.

ثانیا: شهادت توحیدی که می‌تواند به آن شخص گناهکار و امثال او نفع برساند، شهادتی است که تمامی شروط توحید در آن تحقق یافته باشد. شروطی که در صورت نبودن آنها هیچ چیزی نمی تواند به انسان نفعی برساند، هرچند بارها و بارها آن‌را با زبان تکرار و تلفظ نماید.

ماقبلا به این شروط اشاره کردیم، اما برای استفاده بیشتر کمی مفصل تر به ذکر آنها می‌پردازیم و آنها را در نکات زیر خلاصه می کنیم:

شرط اول: شرط نطق و اقرار با زبان:

یعنی شخص باید درصورت توانایی (شخص لال استثنا می‌باشد) شهادت توحید را بر زبان بیاورد. رسول الله ﷺ فرمودند[1]:{**أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ حَتَّى يَشْهَدُوا أَنْ لاَ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَيُقِيمُوا الصَّلاَةَ، وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ، فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ إِلَّا بِحَقِّ الإِسْلاَمِ، وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللَّهِ**}[به من امر شده که با مردم بجنگم تا زمانیکه گواهی دهند که جز الله معبود به حقی وجود ندارد ومحمد فرستاده‌ی اوست و نماز را بر پا دارند و زکات مال خود را پرداخت نمایند. هرگاه این کار را کردند خون و مال آنان از جانب من، مصون است مگر به سبب حقی از حقوق اسلام].

امام نووی در شرح این حدیث (۲۱۲/۱) می‌فرماید: با توجه به حدیث، شرط ایمان آوردن، اقرار و اعتقاد به شهادتین و اعتقاد به تمامی چیزهایی است که رسول الله ﷺ آورده است.

۱- متفق علیه.

ابن تیمیه در فتاوایش (۶۰۹/۷)می فرماید: اگر کسی با وجود توانایی گفتار(لال نبودن) از بر زبان راندن شهادتین امتناع ورزد، به اتفاق تمامی مسلمانان و سلف صالح، پیشینیان و امامان و جمهور علمای امت اسلام، ظاهرا و باطنا کافر می باشد.

شرط دوم: کافر شدن به طاغوت:

هرچیزی که غیر از الله متعال یا همراه با او، حتی در یکی از زمینه‌های عبادت، پرستش شود، درحالیکه خودش به آن راضی باشد، طاغوت نامیده می شود. الله متعال در سوره بقره آیه ۲۵۶می‌فرماید:

﴿فَمَنْ يَكْفُرْ بِالطَّاغُوتِ وَيُؤْمِنْ بِاللَّهِ فَقَدِ اسْتَمْسَكَ بِالْعُرْوَةِ الْوُثْقَى لَا انْفِصَامَ لَهَا وَاللَّهُ سَمِيعٌ عَلِيمٌ﴾

[هرکس به طاغوت کفر ورزد و به الله ایمان آورد به یقین به دستاویزی استوار که آن‌را گسستن نیست، چنگ زده است و خداوند شنوای داناست].

«عروة الوثقی» همان" لااله الاالله " است که تمامی معانی و زمینه‌های توحید را در بر می‌گیرد. مفهوم مخالفی که ظاهر نصوص شریعت دال بر آنست، اینست که: اگر کسی به الله متعال ایمان بیاورد اما به طاغوت کفر نورزد، به «عروة الوثقی» چنگ نزده است و به "لااله الاالله" آنگونه که به او نفع برساند واو را نجات دهد، گواهی و شهادت نداده است. این فرموده‌ی رسول الله ﷺ حدیث فوق را بیشتر تفسیر می‌کند: **{مَنْ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، وَكَفَرَ بِمَا يُعْبَدُ مَنْ دُونِ اللهِ، حَرُمَ مَالُهُ، وَدَمُهُ، وَحِسَابُهُ عَلَى اللهِ)** کسی که " لااله الاالله " [را بگوید و به آنچه غیر از الله متعال عبادت می شود، کفر بورزد، خون و مالش محفوظ و حساب (نیت و کارهای پنهانی او) با خداست].

کسی که قبل از شهادت " لااله الاالله " به طاغوت کفر نورزد، مانند کسی است که همزمان به دو چیز مخالف و متضاد یا همزمان به توحید و شرک گواهی دهد و به خاطر اهمیت این اصل می بینیم که در آیه فوق کفر به طاغوت، قبل از ایمان به خدا ذکر شده است.

کفر به طاغوت احوال و خصوصیات خاصی دارد که بدون آنها و فقط با آرزو یا تکرار الفاظی بر زبان، تحقق نمی یابند، درحالیکه واقعیت امر خلاف گفته‌های زبان می باشد.

شرط سوم: شرط علم

الله متعال می‌فرماید:

﴿فَاعْلَمْ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ﴾ [محمد:۱۹]

[پس بدان که هیچ معبود به حقی جز الله نیست].

رسول الله ﷺ نیز در حدیثی که مسلم روایت کرده، می فرمایند: {مَنْ مَاتَ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، دَخَلَ الْجَنَّةَ} [هرکس در حالی بمیرد که بداند جز الله معبود به حقی وجود ندارد، داخل بهشت می شود].

مفهوم حدیث آن است که اگر کسی بمیرد و نداند که جز الله معبود به حقی وجود ندارد، وارد بهشت نمی‌شود. چون ندانستن چیزی منجر به اعتقاد نداشتن به آن می‌شود و اعتقاد نداشتن به توحید بدون هیچ اختلافی، کفر محسوب می شود.

شرط چهارم: اخلاص و صداقت

رسول الله ﷺ فرمودند[۱]: {مَا مِنْ أَحَدٍ يَشْهَدُ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، صِدْقًا مِنْ قَلْبِهِ، إِلَّا حَرَّمَهُ اللَّهُ عَلَى النَّارِ}[هرکس صادقانه از صمیم قلب و از روی اخلاص گواهی دهد که جز الله متعال معبود به حقی وجود ندارد و محمد صلی الله علیه و سلم فرستاده‌ی اوست، خداوند او را برآتش جهنم حرام می گرداند].

درجای دیگری می‌فرماید[۲]:{أَبْشِرُوا وَبَشِّرُوا مَنْ وَرَاءَكُمْ، أَنَّهُ مَنْ شَهِدَ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ صَادِقًا بِهَا دَخَلَ الْجَنَّةَ} [به یکدیگر و افراد پس از خودتان بشارت دهید که هرکس صادقانه گواهی دهد که معبود به حقی جز الله متعال وجود ندارد، وارد بهشت می‌شود].

مفهوم مخالف حدیث این است که هرکس نه از روی صداقت بلکه ازروی دروغ و نفاق به شهادت " لااله الاالله " اقرار نماید، از اهل جهنم بوده و وارد بهشت نمی‌شود و حکم او مانند منافقینی است که در پایین ترین درجه جهنم (اسفل السافلین) قرار دارند.

شرط پنجم: نداشتن شك و تردید

الله متعال در سوره ابراهیم آیات ۹و۱۰می‌فرماید:

﴿وَقَالُوا إِنَّا كَفَرْنَا بِمَا أُرْسِلْتُمْ بِهِ وَإِنَّا لَفِي شَكٍّ مِمَّا تَدْعُونَنَا إِلَيْهِ مُرِيبٍ۞ قَالَتْ رُسُلُهُمْ أَفِي اللَّهِ شَكٌّ فَاطِرِ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ ....﴾

[گفتند ما به آنچه شما بدان ماموریت دارید، کافریم و از آنچه مارا بدان می‌خوانید، سخت در شکّیم. پیامبرانشان گفتند: مگر درباره الله پدیدآورنده آسمانها و زمین تردیدی هست؟].

۱- بخاری (۱۲۸).

۲- مسنداحمد(۱۹۵۹۷).

رسول الله ﷺ در حدیثی که مسلم روایت کرده می‌فرمایند[۱]:{أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، وَأَنِّي رَسُولُ اللهِ، لَا يَلْقَى اللهَ بِهِمَا عَبْدٌ غَيْرَ شَاكٍّ فِيهِمَا، إِلَّا دَخَلَ الْجَنَّةَ} [گواهی می‌دهم که معبود به حقی جز الله متعال وجود ندارد و من فرستاده‌ی اوهستم. هربنده‌ای با این شهادتین الله متعال را ملاقات کند و در آن تردیدی نداشته باشد، وارد بهشت می شود].

مفهوم مخالف حدیث اینست که اگر کسی باشک و تردید در شهادتین یا یکی از مقتضیات آن، الله متعال را ملاقات کند، وارد بهشت نمی شود و از اهل بهشت نخواهد بود.

شرط ششم: یقین داشتن

رسول‌الله ﷺ در حدیثی که مسلم روایت کرده است،به ابوهریره ؓ فرمودند[۲]:{اذْهَبْ فَمَنْ لَقِيتَ وَرَاءَ هَذَا الحَائِطِ يَشْهَدُ أَنْ لا إِلَه إلاّ اللّه، مُسْتَيقِناً بِهَا قَلْبُهُ فَبَشِّرْهُ بِالجَنَّةِ}[برو و هر کس را در پشت این دیوار دیدی که شهادت می‌دهد: هیچ معبودبه حقی جز الله متعال نیست، و قلبش به آن یقین دارد، او را به داخل شدن بهشت، بشارت بده].

مفهوم مخالف حدیث اینست که اگر کسی بدون یقین قلبی به " لااله الاالله " و خواسته ها و مدلولات آن، شهادت توحید را بر زبان براند، به او مژده بهشت داده نمی شود و این فرد از اهل بهشت نخواهد بود.

شرط هفتم: محبت منافی با نفرت و کراهت داشتن از آنچه الله متعال نازل فرموده است.

الله متعال در سوره بقره آیه ۱۶۵می‌فرماید:

۱- مسلم(۲۷).

۲- مسلم(۳۱).

﴿وَمِنَ النَّاسِ مَنْ يَتَّخِذُ مِنْ دُونِ اللَّهِ أَنْدَادًا يُحِبُّونَهُمْ كَحُبِّ اللَّهِ وَالَّذِينَ آمَنُوا أَشَدُّ حُبًّا لِلَّهِ ...﴾

[و برخی از مردم در برابر الله همانندهایی [برای او] برمی گزینند و آنها را چون دوستی الله، دوست می دارند، ولی کسانی که ایمان آورده‌اند شدید ترین محبت و دوستی را با الله دارند].

و در سوره توبه آیه ۲۴می‌فرماید:

﴿قُلْ إِنْ كَانَ آبَاؤُكُمْ وَأَبْنَاؤُكُمْ وَإِخْوَانُكُمْ وَأَزْوَاجُكُمْ وَعَشِيرَتُكُمْ وَأَمْوَالٌ اقْتَرَفْتُمُوهَا وَتِجَارَةٌ تَخْشَوْنَ كَسَادَهَا وَمَسَاكِنُ تَرْضَوْنَهَا أَحَبَّ إِلَيْكُمْ مِنَ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَجِهَادٍ فِي سَبِيلِهِ فَتَرَبَّصُوا حَتَّى يَأْتِيَ اللَّهُ بِأَمْرِهِ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الْفَاسِقِينَ﴾

[بگو: اگر پدران وفرزندان وبرادران وهمسران وقوم وقبیله شما، واموالی که فراچنگش آورده اید، وبازرگانی وتجارتی که از بی بازاری وبی رونقی آن می ترسید، ومنازلی که مورد علاقه شما است، اینها در نظرتان از خدا و پیغمبرش وجهاد در راه او محبوبتر باشد، در انتظار باشید که خداوند کار خود را می کند (وعذاب خویش را فرو می فرستد). خداوند کسان نافرمانبردار را (به راه سعادت) هدایت نمی نماید].

و در سوره محمد آیات ۷و۸ می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ كَفَرُوا فَتَعْسًا لَهُمْ وَأَضَلَّ أَعْمَالَهُمْ ۞ ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ كَرِهُوا مَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأَحْبَطَ أَعْمَالَهُمْ﴾

[کافران، مرگ بر آنان باد، وخداوند اعمال (نیک) ایشان را باطل وبیسود گرداند. این بدان خاطر است که چیزی را که خداوند فرو فرستاده است دوست نمی دارند، ولذا خدا کارهای (نیک) ایشان را هم باطل وبیسود می گرداند].

الله متعال علت کافرگشتن و باطل شدن اعمالشان را نفرت و کراهت داشتن از آنچه الله متعال نازل فرموده، بیان می کند. چون بزرگترین و والاترین چیزی که الله متعال بر پیامبران و رسولانش نازل فرموده، شهادت توحید است. پس هرکس از آن نفرت و کراهت داشته باشد و با توحید و اهل توحید دشمنی ورزد یا با دشمنان توحید و یکتاپرستی، دوستی برقرار نماید جزء کافرینی محسوب می‌شود که از آنچه الله متعال نازل فرموده، نفرت و کراهت دارند.

الله متعال در سوره زخرف آیه ۷۸ می‌فرماید:

﴿وَنَادَوْا يَا مَالِكُ لِيَقْضِ عَلَيْنَا رَبُّكَ قَالَ إِنَّكُم مَّاكِثُونَ ۞ لَقَدْ جِئْنَاكُم بِالْحَقِّ وَلَكِنَّ أَكْثَرَكُمْ لِلْحَقِّ كَارِهُونَ﴾

[آنان فریاد می‌زنند: ای مالک، پروردگارت ما را بمیراند ونابودمان گرداند (تا بیش از این رنج نبریم واز این عذاب دردناک آسوده شویم. او بدیشان) می‌گوید: شما (اینجا) می مانید (ومرگ ومیر ونیستی ونابودی در کار نیست). (خداوند بدیشان پیام می دهد که) ما حق را برای شما آوردیم (وتوسّط پیغمبران برایتان فرو فرستادیم) ولی اکثر شما حق را نپسندیده وآن را دشمن داشتید].

الله متعال سبب جاودانه ماندن آنان در جهنم را نفرت و کراهت داشتن از حقی که الله متعال نازل فرموده، بیان می کند.

شرط هشتم: راضی بودن به " لااله الاالله" و تسلیم و فرمانبرداری در مقابل آن.

الله متعال در سوره نساء آیه ۶۵می‌فرماید:

﴿فَلاَ وَرَبِّكَ لاَ يُؤْمِنُونَ حَتَّىَ يُحَكِّمُوكَ فِيمَا شَجَرَ بَيْنَهُمْ ثُمَّ لاَ يَجِدُواْ فِي أَنفُسِهِمْ حَرَجاً مِّمَّا قَضَيْتَ وَيُسَلِّمُواْ تَسْلِيماً﴾

[امّا نه، به پروردگارت سوگند که آنان مؤمن بشمار نمی‌آیند تا تو را در اختلافات ودرگیریهای خود به داوری نطلبند وسپس ملالی و احساس ناراحتی در دل خود از داوری تو نداشته وکاملاً تسلیم (قضاوت تو) باشند].

و در سوره حجرات آیه ۱و۲ می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُقَدِّمُوا بَيْنَ يَدَيِ اللَّهِ وَرَسُولِهِ وَاتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ (۱) يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَنْ تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنْتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴾

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید، بر خدا و پیغمبرش پیشی مگیرید و پیشدستی مکنید، واز خدا بترسید و پروا داشته باشید، چرا که خدا شنوای (گفتارتان، و) آگاه (از کردارتان) می‌باشد. ای کسانی که ایمان آورده اید، صدای خود را از صدای پیغمبر بلندتر مکنید، وهمچنان که با یکدیگر سخن می‌گوئید، با او به آواز بلند سخن مگوئید، تا نادانسته اعمالتان بی اجر وضایع نشود].

و در سوره احزاب آیه ۳۶ می‌فرماید:

﴿وَمَا كَانَ لِمُؤْمِنٍ وَلَا مُؤْمِنَةٍ إِذَا قَضَى اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَمْراً أَن يَكُونَ لَهُمُ الْخِيَرَةُ مِنْ أَمْرِهِمْ وَمَن يَعْصِ اللَّهَ وَرَسُولَهُ فَقَدْ ضَلَّ ضَلَالاً مُّبِيناً﴾

[هیچ مرد وزن مؤمنیرا نرسد که چون الله و رسولش به کاری فرمان دهند برای آنان در کارشان اختیاری باشد و هرکس الله و رسولش را نافرمانی کند قطعا دچار گمراهی آشکاری گردیده است].

و در سوره نور آیه ۶۳ می فرماید:

﴿فَلْيَحْذَرِ الَّذِينَ يُخَالِفُونَ عَنْ أَمْرِهِ أَن تُصِيبَهُمْ فِتْنَةٌ أَوْ يُصِيبَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾

[آنان که با فرمان او مخالفت می کنند، باید از این بترسند که بلائی (در برابر عصیانی که می‌ورزند) گریبانگیرشان گردد، یا این که عذاب دردناکی دچارشان شود (اعم از قحطی وزلزله ودیگر مصائب دنیوی، ودوزخ ودیگر شکنجه های اخروی)].

امام احمد و عده‌ای دیگر از اهل علم، فتنه را به شرک تفسیر کرده‌اند. الله متعال در سوره‌ی بقره آیه ۱۹۱می فرماید:

﴿وَالْفِتْنَةُ أَشَدُّ مِنَ الْقَتْلِ﴾

[فتنه از قتل بدتر است. فتنه یعنی شرک و کفر].

پس هرکس با زبان به " لااله الاالله " اقرار نماید، اما به عنوان برنامه زندگی به آن راضی و تسلیم اوامر و معانی آن نباشد و به آن اطمینان نداشته باشد، جزء کسانی محسوب نمی شود که در روز قیامت " لااله الاالله " به آنان نفع می رساند و آنها را نجات می دهد.

شرط نهم: عمل به " لااله الاالله " و لازمه ها و خواسته‌های آن.

یعنی به توحید عمل کرده و در ظاهر و باطن از شرک دوری جوید. منظور الله متعال در آیه ۵سوره بینه همین است. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَمَا أُمِرُوا إِلَّا لِيَعْبُدُوا اللَّهَ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ حُنَفَاء وَيُقِيمُوا الصَّلَاةَ وَيُؤْتُوا الزَّكَاةَ وَذَلِكَ دِينُ الْقَيِّمَةِ﴾

[در حالی که جز این بدیشان دستور داده نشده است که مخلصانه وحقگرایانه خدای را بپرستند وتنها شریعت او را آئین (خود) بدانند، ونماز را چنان که باید بخوانند، وزکات را (به تمام وکمال) بپردازند. آئین راستین وارزشمند این است وبس].

و در سوره ذاریات آیه ۵۶ می فرماید:

﴿وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ﴾

[من جنها وانسانها را جز برای پرستش خود نیافریده‌ام].

کسی که عمل را به عنوان شرط صحت توحید قبول نداشته باشد، باید هدفی را رد کند که الله متعال به خاطر آن مخلوقات را خلق کرده و رسولان را فرستاده و کتابهای آسمانی را نازل فرموده است که با توجه به آیه فوق، آن هدف عبادت خداوند یکتاست.

و الله متعال در سوره انبیا آیه ۲۵ می‌فرماید:

﴿وَمَا أَرْسَلْنَا مِن قَبْلِكَ مِن رَّسُولٍ إِلَّا نُوحِي إِلَيْهِ أَنَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنَا فَاعْبُدُونِ﴾

[ما پیش از تو هیچ پیغمبری را نفرستاده‌ایم، مگر این که به او وحی کرده‌ایم که: معبودی جز من نیست، پس فقط مرا پرستش کنید].

و در آیه ۳۶ سوره نحل می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَّسُولاً أَنِ اعْبُدُواْ اللّهَ وَاجْتَنِبُواْ الطَّاغُوتَ﴾

[ما به میان هر ملّتی پیغمبری را فرستاده ایم (ومحتوای دعوت همه پیغمبران این بوده است) که خدا را بپرستید واز طاغوت (شیطان، بتان، ستمگران، وغیره) دوری کنید].

بنابراین کسی که عمل به توحید را به عنوان شرط صحت آن قبول نداشته باشد، هدف خلقت را که پیامبران به خاطر آن مبعوث شده‌اند رد کرده است و هرکس تنها به اقرار زبانی به شهادتین، بدون عمل کردن به مضمون و خواسته هایش، اکتفا کند کافر و مشرک می باشد و شهادت توحیدی را که با زبان به آن اقرار می کند، در عمل نقض نموده و شهادتین او دروغ می باشد.

شرط دهم: استمرار داشتن بر لااله الاالله تافرارسیدن زمان مرگ

بعد از تمامی مطالب ذکر شده برای اینکه رحمت خداوند و شفاعت شفاعت کنندگان شامل حال کسی شود، لازم است که آن شخص تا دم مرگ بر لااله الاالله استمرار داشته باشد وبا این عقیده فوت کند. چون سرانجام و خاتمه کار و عقیده‌ای که فرد بر آن می میرد، ملاک است.

الله متعال در سوره بقره آیه ۲۱۷ می‌فرماید:

﴿وَمَن يَرْتَدِدْ مِنكُمْ عَن دِينِهِ فَيَمُتْ وَهُوَ كَافِرٌ فَأُوْلَئِكَ حَبِطَتْ أَعْمَالُهُمْ فِي الدُّنْيَا وَالآخِرَةِ وَأُوْلَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ﴾

[کسی که از شما از آئین خود برگردد ودر حال کفر بمیرد، چنین کسانی اعمالشان در دنیا وآخرت بر باد می‌رود، وایشان یاران آتش (دوزخ) می باشند ودر آن جاویدان می‌مانند].

و در حدیث صحیحی که مسلم روایت می کند[1]، رسول‌الله ﷺ فرمودند:{مَا مِنْ عَبْدٍ قَالَ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، ثُمَّ مَاتَ عَلَى ذَلِكَ إِلَّا دَخَلَ الْجَنَّةَ}[هرکس لااله الاالله را برزبان بیاورد و بر همین عقیده بمیرد، داخل بهشت می شود].

مفهوم حدیث اینست که اگر کسی لااله الاالله رابرزبان بیاورد اما نه بر این عقیده، بلکه با عقیده‌ای ضد آن، یعنی شرک، بمیرد، داخل بهشت نمی شود و از اهل بهشت نخواهد بود و اعمال پیشینش هیچ نفعی به وی نمی رسانند.

بنابراین با در نظر گرفتن تمامی نصوص مرتبط بامساله و ربط دادن آنها به یکدیگر می‌گوییم که: هرکس لااله الاالله را برزبان بیاورد و به آنچه غیر از الله عبادت می‌شود، کفر ورزد و به شهادت لااله الاالله و خواسته‌های آن عالم و آگاه باشد و صادقانه و مخلصانه واز

۱- مسلم(۹۴).

روی یقین قلبی و بدون هیچ شک و تردیدی به آن اقرار نماید و به توحید و اهل توحید محبت داشته باشد و به توحید و مقتضیات آن عمل کند و در نهایت بر این عقیده بمیرد، بدون شک الله متعال او را وارد بهشت خواهد کرد.

اما بکارگیری تنها یک نص و چشم پوشی از بقیه نصوص مرتبط با این مساله، به خاطرهوی و هوس یا گرایش و تمایل خاصی، از اخلاقی است که جز دزدان کسی به آن اقدام نمی کند، منظورم دزدان درهم و دینار نیست، بلکه منظور دزدان علم و دین است.

از اینرو شهادت توحیدی که به آن فرد دارای نود و نه کارنامه نفع رسانده و بر تمامی کارنامه‌های پر از گناه و معصیت برتری و سنگینی پیدا کرده، فقط شهادت زبان یا حرکت لبها نبوده است، بلکه شهادتی بوده که در آن شروط ده گانه‌ی ذکر شده، تحقق پیدا کرده است و ما باید به این مساله آگاه باشیم تا سخنان مشایخ مرجئه و جهمیه، نتوانند مارا فریب داده و به هلاکت برسانند.

پس از این قائلین به فسق و نه کفر تارک نماز، گفته‌اند: بنابراین، این احادیث و احادیث دیگر مانع از تکفیر و جاویدان ماندن تارک نماز در آتش می‌شود و امید نجات برای وی را به مانند امید نجات برای سایر اهل کبائر مقررمی کند.

سپس گفته‌اند: تارک نماز کافر نمی باشد، چرا که کفر انکار توحید و رسالت و معاد و انکار آنچه که رسول اللهﷺ با آن آمده، می‌باشد. درحالیکه تارک نماز به وحدانیت الله متعال اقرارکرده و گواهی می دهد که محمد فرستاده‌ی اوست و ایمان دارد که الله عزوجل، کسانی را که در قبور هستند، مبعوث می‌گرداند، حال چگونه به کفرش حکم شود؟ و ایمان

عبارت از تصدیق می باشد و ضد آن تکذیب و نه ترک عمل، می‌باشد؛ ازاینرو چگونه بر کسی که تصدیق می کند، حکم کسی که تکذیب و انکار می کند، حکم می شود؟[۱]

قائلین به فسق و نه کفر تارک نماز دلایلی دیگردر عدم کفر تارک نماز می‌آورند که عبارتند از[۲]:

۱۱- ابن ماجه با سند خودش از ابی معاویه و او هم از ابی مالک اشجعی و او نیز از ربعی و ربعی از حذیفه نقل می کند که رسول الله ﷺ فرمودند[۳]: **{يَدْرُسُ الْإِسْلَامُ كَمَا يَدْرُسُ وَشْيُ الثَّوْبِ، حَتَّى لَا يُدْرَى مَا صِيَامٌ، وَلَا صَلَاةٌ، وَلَا نُسُكٌ، وَلَا صَدَقَةٌ، وَلَيُسْرَى عَلَى كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي لَيْلَةٍ، فَلَا يَبْقَى فِي الْأَرْضِ مِنْهُ آيَةٌ، وَتَبْقَى طَوَائِفُ مِنَ النَّاسِ الشَّيْخُ الْكَبِيرُ وَالْعَجُوزُ، يَقُولُونَ: أَدْرَكْنَا آبَاءَنَا عَلَى هَذِهِ الْكَلِمَةِ، لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، فَنَحْنُ نَقُولُهَا " فَقَالَ لَهُ صِلَةُ: مَا تُغْنِي عَنْهُمْ: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَهُمْ لَا يَدْرُونَ مَا صَلَاةٌ، وَلَا صِيَامٌ، وَلَا نُسُكٌ، وَلَا صَدَقَةٌ؟ فَأَعْرَضَ عَنْهُ حُذَيْفَةُ، ثُمَّ رَدَّهَا عَلَيْهِ ثَلَاثًا، كُلَّ ذَلِكَ يُعْرِضُ عَنْهُ حُذَيْفَةُ، ثُمَّ أَقْبَلَ عَلَيْهِ فِي الثَّالِثَةِ، فَقَالَ: «يَا صِلَةُ، تُنْجِيهِمْ مِنَ النَّارِ» ثَلَاثًا}**

[اسلام همانند نقش و نگار روی پارچه کهنه [وکم رنگ] می شود تا اینکه مردم نمی دانند نماز و روزه و قربانی و صدقه چیست و شبی از شبها قرآن از میان مردم برداشته می شود و برروی زمین حتی یک آیه از آن باقی نمی ماند، تا آنجا که گروهی از پیرمردان و پیرزنان می

---

[۱]- باید گفت که این عقیده‌ی مرجئه در تعریف ایمان می باشد و همانطورکه گذشت،اهل سنت و جماعت معتقدند که ایمان، اعتقاد و قول و عمل می باشد به گونه ای که هیچیک از اینها قابل تفکیک از دیگری نمی باشد. همچنین باید گفت، همانطور که ایمان از خود درجاتی دارد، کفر نیز دارای درجاتی هست که نسبت به یکدیگر متفاوت می باشد. مثلا کفربه الله متعال بسیار بزرگترازکفرترک نماز می باشد و قطعا عذاب آنها متفاوت می باشد، درصورتیکه هر دو موجب خروج از دین و کفر می باشند.(مترجم).

[۲]- به نقل ازترجمه‌ی کتاب حکم تارک نمازنوشته عبدالمنعم مصطفی ابوحلیمه ص۵۳و۹۲و۹۶ و صحیح فقه السنه نوشته کمال بن سیدسالم ص۲۲۳-۲۲۷.

[۳]- ابن ماجه (۴۰۴۹)، شعب الایمان(۱۸۷۰) و مستدرک علی الصحیحین(۸۴۶۰).

گویند: ما می شنیدیم که پدرو مادران مان کلمه " لااله الاالله " را می گفتند، مانیز آن‌را برزبان می‌آوریم].

صله بن زفر به حذیفهﷺ گفت: چون آنان نمی دانند نماز وروزه و قربانی و صدقه چیست، پس " لااله الاالله " به آنان نفعی نمی رساند. حذیفهﷺ از او روی گرداند. صله این سوال را سه بار تکرار کرد و حذیفهﷺ هر بار روی بر می گرداند تا اینکه در بار سوم، سه بار فرمود:ای صله، «لااله الاالله» آنان را از آتش دوزخ نجات می دهد.

قائلین به فسق تارک نماز گفته اند: در این حدیث فایده‌ی فقهی مهمی وجود دارد و آن اینکه شهادت " لااله الاالله " گوینده‌اش را از جاودانه ماندن در آتش دوزخ نجات می دهد هرچند که هیچیک از ارکان پنجگانه اسلام مانند نماز و ... را انجام نداده باشد[1].[2]

پاسخ قائلین به کفر ترک کننده‌ی نماز:

حدیث ذکر شده توسط ابن ماجه روایت شده است. اما در حدیثی که حاکم در المستدرک روایت کرده و آن‌را با شرط مسلم صحیح دانسته و ذهبی هم با آن موافقت کرده است، نه در متن حدیث و نه در سوال صله از حذیفه بن سلیمان، اسمی از نماز برده نشده است.

به فرض صحیح بودن حدیث ابن ماجه[3]، در این حدیث هیچ دلیلی وجود ندارد که ثابت کند تارک نماز یا کسی که هیچ یک از ارکان پنجگانه اسلام را انجام ندهد، کافر نیست.

۱- السلسله الصحیحه ۱۲۷/۱-۱۳۰.

۲- به نقل از حکم تارک نمازص ۵۳-۶۱.

۳- چون در سند حدیث ابومعاویه محمد بن خازم الضریرالکوفی وجود دارد که از مرجئه می باشد و حدیث مذکور و امثال آن از احادیثی هستند که مرجئه در این مساله به آن تمسک می جویند و همانگونه که احمد و جماعت دیگری گفته‌اند روایت این حدیث از غیر اعمش دارای اضطراب و اشکال می باشد و چون ابومعاویه به تدلیس متهم شده و حدیث را به صورت " عنعنه "

بلکه این حدیث بیانگر عذر به جهلی است که امکان دفع آن جهل وجود ندارد. زیرا در آن زمان مردم این مسائل (ارکان اسلام) را نمی‌دانند و نمی‌توانند از آن اطلاع پیدا کنند. زیرا قرآن برداشته شده و آثار و تعالیم آن در زمین، مندرس و کهنه گشته است. پس بنا بر اصل حدیث، آنان از شناختن حق و در نتیجه از عمل به آن، ناتوان و عاجزند و می دانیم که عجز و ناتوانی که دفع آن امکان پذیر نباشد، تکلیف را- هرچه که باشد - از مکلف ساقط می‌سازد و در این مساله هیچ اختلافی وجود ندارد.

الله متعال در سوره تغابن آیه ۱۶می فرماید:

﴿فَاتَّقُوا اللَّهَ مَا اسْتَطَعْتُمْ﴾

[پس آن قدر که در توان دارید از خدا بهراسید و پرهیزگاری کنید].

و در سوره بقره آیه ۲۵۶می‌فرماید:

﴿لاَ يُكَلِّفُ اللهُ نَفْساً إِلاَّ وُسْعَهَا﴾

[الله متعال هیچ کس را جز به قدر توانایی‌اش تکلیف نمی کند].

امام شافعی رحمه الله می فرماید: الله متعال آگاه است که فلان شخص به اندازه توانایی‌اش عمل می کند، پس به او اجر می دهد و می داند شخص دیگری آنچه که در تواناییش است را انجام نمی دهد، پس او را عذاب می دهد.عذاب او به این خاطر است که الله متعال آگاه است که او با وجود توانایی، عملی را انجام نمی دهد. اما هرکس که توانایی

روایت‌نموده است و بیم آن می رود که ساختگی باشد.(عن فتوی لرئاسه اداره البحوث العلمیه و الافتاء. شماره فتوی ۷۶۴۹،تاریخ ۱۴۰۴/۱۱/۱ه).

و استطاعت ندارد، الله متعال او را به انجام کاری که تواناییش را ندارد امر نمی کند و به خاطر آن کار او را عذاب نمی دهد[۱].

به همین خاطر زمانی که از حذیفه پرسیده می‌شود: آیا شهادت توحید به آنان نفع می‌رساند؟ درحالیکه آنان در عجز و ناتوانی به سر می برند که امکان دفع آن وجود ندارد. حذیفهپاسخ می‌دهد: بله، " لااله الاالله " به آنان نفع می‌رساند و آنان را از آتش دوزخنجاتمی‌دهد.

مثال این مردم مانند کسی است که با گفتن شهادتین وارد اسلام می‌شود اما قبل از آنکه بقیه ارکان اسلام را بشناسدیا به آن عمل کند، می میرد. یا مانند کسی است که تازه مسلمان شده و در منطقه دور افتاده‌ای است که نه علوم دینی به آن منطقه رسیده است و نه او می‌تواند به دنبال کسب علم برود. هیچ اختلافی وجود ندارد که چنین افرادی تا زمانیکه در آن شرایط زندگی می کنند و نمی توانند خود را از آن نجات دهند، به علت جهل معذورند و شهادت" لااله الاالله" به آنان نفع می رساند و آنان را از آتش دوزخ نجات می دهد.

بنابر مطالب گفته شده، مقایسه کردن شخص عاجز و ناتوان با شخصی که قادر به انجام کاری است و در نتیجه، حمل کردن و تعمیم دادن احکام شخص جاهل و عاجز، به شخص عالم و توانا جایز نمی باشد.

و اگر از حذیفه رضی الله عنه یا سایر علما در مورد کسانی سوال می‌شد که علوم دینی در زمان آنان منتشر شده و دستیابی به آن علوم برای کسی که اراده کند و سعی خود را بکار گیرد، سهل و آسان باشد با وجود این بجز شهادت توحید، هیچکدام از ارکان اسلام را انجام ندهند آیا بازهم پاسخ آنان این بود که: هرچند آنها هیچکدام از ارکان اسلام و اعمال

۱- شرح عقیده الطحاویه، چاپ مکتب اسلامی ص ۲۷۱.

ظاهری و باطنی آن‌را انجام نداده‌اند فقط با تلفظ شهادتین از آتش دوزخ نجات می یابند؟! البته معلوم است که هزار بار پاسخ می دادند، خیر، چنین افرادی فقط با تلفظ شهادتین از آتش دوزخ نجات نمی یابند.

ابن تیمیه می‌فرماید[1]: عذر، زمانی عذرشرعی محسوب می شود که برطرف کردن آن امکان پذیر نباشد. اما زمانیکه معرفت حق امکان پذیر باشد ولی شخص در شناخت آن کوتاهی کند، چنین شخصی دارای هیچ عذری نمی باشد.

خلاصه سخن اینکه، در این حدیث کوچکترین دلیل برای کافر نبودن تارک نمازوجودندارد، بلکه بر عذر به جهلی دلالت می کند که امکان دفع آن وجود ندارد.

و ربط دادن حدیث به معانی دیگری غیر از این، در واقع تحمیل معنایی غیر صحیح بر حدیث مذکور است.

۱۲- یکی دیگر از دلایلی که به آن استناد می‌کنند[2] حدیثی است که ابوهریرهﷺ از رسول اللهﷺ روایت می کند که فرموده‌اند[3]:{إِنَّ لِلْإِسْلَامِ صُوًى وَمَنَارًا كَمَنَارِ الطَّرِيقِ» مِنْهَا: أَنْ تُؤْمِنَ بِاللَّهِ، وَلَا تُشْرِكَ بِهِ شَيْئًا، وَإِقَامَةُ الصَّلَاةِ، وَإِيتَاءُ الزَّكَاةِ، وَصَوْمُ رَمَضَانَ، وَحَجُّ الْبَيْتِ، وَالْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ، وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ، وَأَنْ تُسَلِّمَ عَلَى أَهْلِكَ إِذَا دَخَلْتَ عَلَيْهِمْ، وَأَنْ تُسَلِّمَ عَلَى الْقَوْمِ إِذَا مَرَرْتَ بِهِمْ، فَمَنْ تَرَكَ مِنْ ذَلِكَ شَيْئًا فَقَدْ تَرَكَ سَهْمًا مِنَ الْإِسْلَامِ، وَمَنْ تَرَكَهُنَّ فَقَدْ وَلَّى الْإِسْلَامَ ظَهْرَهُ} [همانا اسلام دارای علامت ها و نشانه هایی، همچون علائم نشان دهنده راه است. از جمله اینکه، به الله متعال ایمان آوری و چیزی را شریک او قرار ندهی، و نماز خواندن، زکات دادن، روزه رمضان، حج کعبه، امر به معروف و نهی از منکر و اینکه هرگاه به خانه وارد شدی به خانواده

۱- رفع الملام، ص۱۱۴.

۲- به نقل از حکم تارک نماز ص ۹۶-۹۹.

۳- سلسله الاحادیث الصحیحه (۳۳۳).

ات سلام کنی و هرگاه برقومی گذشتی، برآنان سلام کنی. هرکس یکی از اینها را ترک کند، قسمتی از اسلام را ترک کرده است و هرکس تمام آنها را ترک کند، تمامی اسلام را پشت سر انداخته است].

قائلین به فسق تارک نماز می‌گویند: این حدیث دال برآن است که تارک نماز کافر نیست، چون اگر کافر بود تمامی اسلام را از دست داده بودنه قسمتی از آن‌را.

پاسخ قائلین به کفر ترک کننده‌ی نماز:

در حدیث فوق هیچ دلیل یا حتی اشاره‌ای کوچک، به کافر نبودن تارک نماز وجود ندارد. چرا که:

اولا: عبارت «هرکس یکی از اینها را ترک کند» تمامی ارکان، نشانه ها و شرائع ذکر شده را در برنمی گیرد. به دلیل اینکه نصوص متعدد دیگری - که نمی توان از آنها صرف نظر کرد -بیانگر این معنی هستند که اگر شخصی، ایمان به الله متعال را ترک کند یا در شرک بیفتد، مرتکب کفر صریح شده و به اسلام پشت کرده است نه اینکه قسمتی از اسلام را ترک کرده باشد.

همچنین آیات و احادیث متعددی که در ضمن این کتاب مطرح کردیم، کافربودن تارک نماز را می رسانند. پس نماز هم مانند ایمان به الله متعال، از عبارت «هرکس یکی از آنها را ترک کند، بخشی از اسلام را ترک کرده است» استثنا شده است و در نتیجه استناد مخالفان به این بخش از حدیث، صحیح نمی‌باشد.

دوم: می‌دانیم که در دین اسلام، ترک کردن ایمان به الله و افتادن در شرک، به تنهایی کفر محسوب می شوند. پس درمی یابیم که منظور از عبارت«هرکس همه آنها را ترک کند، اسلام را پشت سر انداخته است.» بقیه واجبات و نشانه‌های ذکر شده در حدیث، غیر از

ایمان و توحید می باشد و بر خلاف گفته‌های بزرگان مرجئه و جهمیه، همین حدیث می تواند دلیلی باشدبرای کافربودن تارک نماز یا کافر بودن کسی که به هیچکدام از شرائع و نشانه‌های ذکر شده در حدیث عمل نمی کند.

سوم: بنا برآیات و احادیث ذکر شده، کسی که نماز را ترک کند، تمامی دینش را از دست داده و اسلام را پشت سر انداخته و چیزی از اسلام نزد او باقی نمانده است. و این همان حکمی است که در حدیث فوق، برای کسی که عمل کردن به تمامی ارکان و شرائع را ترک کند، ذکر شده است و می‌تواند دلیل دیگری باشدبرای کفر تارک نماز و همچنین کفر کسی که به هیچکدام از ارکان و فرائض اسلام عمل نمی کند.

پس در حدیث فوق کوچکترین دلیلی که بتواننددرمورد کافرنبودن تارک نماز به آن تمسک جویند، وجود ندارد، بلکه حدیث فوق، موید سخنان ما و علیه آنان می باشد.

۱۳- دلیل دیگر[۱] حدیث نصربن عاصم اللیثی می‌باشد که در آن آمده است[۲]: مردی نزد رسول الله ﷺ آمده و به این شرط اسلام آورد که تنها دو نماز بگذارد که رسول الله ﷺ از او پذیرفتند.

قائلین به فسق تارک نماز گفته‌اند: براستی که رسول الله ﷺ با وجود اینکه می‌دانستند، این شخص فقط دو نماز ازپنج نماز را می‌خواند، اسلامش را قبول کردند.

پاسخ قائلین به کفر ترک کننده‌ی نماز:

در حدیث اشاره‌ای بر این مساله نیست که در زمان پذیرفته شدن اسلام آن شخص، تعداد نمازها پنج وعده بوده است. و ظاهر حدیث نشان می‌دهد که در آن وقت نمازهای

۱- به نقل از صحیح فقه السنه ص۲۲۶.

۲- مسند احمد(۲۰۲۸۷).

فرض، دو نماز بوده است و این موضوع قبل از فرض شدن نمازهای پنجگانه می‌باشد. یا اینکه این مساله از باب قبول اسلام آن شخص همراه شرط فاسد می باشد، - و این مذهب احمد است- ازاین رو این عمل مخصوص رسول الله ﷺ بوده و برای هیچ کسی در قبول اسلام دیگری، اینگونه برخوردی جایز نخواهد بود.

[امام احمد با توجه به این حدیث می‌گوید[1]: اسلام شخص، همراه شرط فاسد صحیح می‌باشد. اما پس از اسلام آوردن، شخص به همهی شرائع آن ملزم می‌گردد.

شیخ ابن عثیمین در توضیح حدیث می‌گوید[2]: رسول الله ﷺ در حدیثی دیگر در مورد آن فرد می‌فرماید:{إنهم إذا أسلموا صلوا}[هرگاه آنها اسلام آورند، نماز می‌گزارند]. بر این اساس اسلام را از وی با آن شرط قبول کردند. چرا که می دانستند، هرگاه وی حقیقتا اسلام بیاورد، نماز می‌گزارد. و آیا برای کسی که در این زمان بخواهد با این شرط اسلام آورد، همچون این فرموده‌ی رسول الله ﷺ به وی گفته می شود؟ به الله سوگند که درمورد آن توقف می کنم (و به او چنین نمی‌گویم) چرا که رسول‌الله زمانیکه فرمودند:{اذا اسلم فسیصلی}[هرگاه اسلام آورد، پس نماز را (به طور کامل) خواهد خواند. این فرموده‌ی ایشان از علم غیبی می‌باشد که الله متعال ایشان را از آن مطلع ساختند، واین خاص رسول الله ﷺ می‌باشد و برای ما اینچنین علمی نیست.]

۱۴- الله ﷻ فرموده است که هرگناهی را غیر از شرک می‌بخشد، درسوره نساء آیه ۴۸می‌فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ وَيَغْفِرُ مَا دُونَ ذَٰلِكَ لِمَنْ يَشَاءُ﴾

۱- جامع العلوم و الحکم، در توضیح حدیث هشتم.

۲- لقاء الباب المفتوح شماره۱۳۸.

[بیگمان خداوند (هرگز) شرک به خود را نمی‌بخشد، ولی گناهان جز آن را از هرکس که خود بخواهد، می بخشد].

از اینرو گفته‌اند: تارک نماز تحت مشیت الله متعال می باشد، بنابراین کافر نیست[۱].

پاسخ قائلین به کفر ترک کننده‌ی نماز:

آیه کفر تارک نماز را نفی نمی‌کند، چرا که رسول الله ﷺ فرمودند:{إِنَّ بَيْنَ الرَّجُلِ وَبَيْنَ الشِّرْكِ وَالْكُفْرِ تَرْكَ الصَّلَاةِ}[براستی که فاصله‌ی بین انسان و شرک و کفر، ترک نماز می‌باشد]. ازاینرو تارک نماز در عموم آیه داخل می‌باشد از این جهت که جزو کسانی است که الله متعال او را نمی‌بخشد، چرا که وی به نص حدیث مشرک می باشد و با این حدیث جزو ابتدای آیه ﴿ إِنَّ اللَّهَ لَا يَغْفِرُ أَنْ يُشْرَكَ بِهِ﴾ [قرار می گیرد نه جزء دوم آیه].

۱۵- حمل کردن احادیثی که برکفر تارک نماز تصریح دارد براینکه این نوع از کفر، کفر اصغرمی باشد نه کفر اکبر که انسان را به طور کلی از دین خارج می‌گرداند[۲]:

از اینرو گفته‌اند: همانطور که کفر را در بسیاری از نصوص، به کفری که انسان را از دین خارج نمی کند، حمل می کنیم، کفری که در این احادیث به کار رفته را نیز بر کفر اصغر حمل می کنیم. مانند احادیث {سِبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ، وَقِتَالُهُ كُفْرٌ}[۳][دشنام دادن مسلمان، فسق وجنگ با او کفر می باشد]. یا حدیث {اثْنَتَانِ فِي النَّاسِ هُمَا بِهِمْ كُفْرٌ: الطَّعْنُ فِي النَّسَبِ وَالنِّيَاحَةُ عَلَى الْمَيِّتِ}[۴] [دو عادت در بین مردم وجود دارد که کفر محسوب می شوند: یکی طعن در نژاد و دیگری گریه و زاری و نوحه خوانی بر مرده].

۱- به نقل از صحیح فقه السنه ص۲۲۳.

۲- به نقل از صحیح فقه السنه ص۲۲۷.

۳- بخاری(۴۸)(۶۰۴۴)(۷۰۷۶)، مسلم(۶۴).

۴- مسلم(۶۷).

و از این جمله احادیثی می‌باشد که در آن لفظ [لیس منا من فعل کذا...] از ما نیست کسی که فلان کار را انجام دهد، می‌باشد. بنابراین کفری که در احادیث تارک نماز آمده است از این نوع کفر(کفر اصغر) می باشد.

پاسخ قائلین به کفر ترک کننده‌ی نماز:

این استدلال در این مورد صحیح نمی‌باشد، به چند دلیل:

۱- رسول الله ﷺ نماز را حد فاصل میان کفر و ایمان و مومنین و کفار قرار داده‌اند. و حد، محدود را متمایز می‌سازد و از غیر خودش خارج می کند. و دو چیزی که محدود شده‌اند(کفر و ایمان) متغایر می‌باشند به گونه‌ای که یکی در دیگری داخل نمی شود.

۲- نماز رکنی از ارکان اسلام می‌باشد، از اینرو تارک آن به کفری وصف شده که مقتضای آن خروج از دین است چرا که وی رکنی را نابود کرده و زیر پا گذاشته است. بر خلاف اطلاق کفر بر کسی که عملی از اعمال کفری را انجام داده است.

۳- در اینجا نصوص دیگری می‌باشد که دلالت بر آن دارد که کفری که تارک نمازبدان وصف شده، کفر اکبری می باشد که فرد را از دین خارج می کند. از اینرو واجب است که لفظ کفر بر آنچه که دلالت دارد، حمل شود. چرا که نصوص در این زمینه متلائم و متفق می باشد.

۴- لفظ کفر در احادیثی که ذکر شد، به صورت نکره یا به لفظ فعل آمده است که بر این دلالت دارد که آن عمل جزئی از کفر یا اینکه فاعل آن در این عمل کافر می باشد، لذا از دین خارج نمی‌گردد بر خلاف تعبیری که در احادیث ترک نماز آمده است، چرا که در این

احادیث لفظ کفر به همراه [الف و لام] تعبیر شده است که بر این دلالت دارد که مراد از [الکفر] حقیقت کفر می باشد[1].

۵- هرگاه لفظ کفر در قرآن و سنت به صیغه‌ی معرفه‌ی (الکفر) بیاید، مقصود از آن کفر اکبری است که باعث خروج از دین می‌شود. چرا که الف و لام بر استغراق اسم و کمال معنا دلالت دارد و میان اهل علم و لغت در این زمینه اختلافی وجود ندارد[2].

ابن تیمیه می‌گوید: وجود الف و لام در اول اسم دلیل کمال معنای آن به شمار می‌رود مثلا اگر بگویید: زید العالم الصالح، کمال عالم و صالح بودن برای زید مقصود است. اما اگر بگویید: زید عالم صالح، وجود این صفات به صورت کامل برای زید مقصود و منظور نمی‌باشد[3].

صیغه‌ی (الکفر) در تمامی مواردی که در قرآن آمده است به معنای کفر اکبر می باشد از اینرو در حدیث هم صیغه‌ی (الکفر) به کفر اکبر اطلاق می‌شود. {إِنَّ بَيْنَ الرَّجُلِ وَبَيْنَ الشِّرْكِ وَالْكُفْرِ تَرْكَ الصَّلَاةِ}و اگر لفظکفر به صیغه‌ی نکره بیاید (کفر) بهتر اینست که بر کفر اکبر حمل شود مگر زمانیکه قرینهی برگردانندهای وجود داشته باشد ومعنای آن‌را از کفر اکبر به کفر اصغر بازگرداند، دلیل این ادعا حدیث [کفران العشیر[4]] می‌باشد. مثلا در مورد

۱- به نقل از رسالهی شیخ ابن عثیمین در مورد تارک الصلاة ص۱۴.

۲- درسهایی از عقیده ص۱۲۷.

۳- حکم تارک نماز عبدالمنعم مصطفی ابوحلیمه ص۹۱.

[4]- ابن عباس رضی الله عنهما بعد از نقل حدیث کسوف بطور کامل، می گوید: سپس، من گفتم: ای رسول خدا، ما مشاهده کردیم که شما در نماز، در حالی که سرجای خود بودید، چیزی را گرفتید و بعد، عقب رفتید. رسول الله ﷺ فرمودند: (إِنِّي رَأَيْتُ الْجَنَّةَ، فَتَنَاوَلْتُ عُنْقُودًا ،وَلَوْ أَصَبْتُهُ لأَكَلْتُمْ مِنْهُ مَا بَقِيَتِ الدُّنْيَا، وَأُرِيتُ النَّارَ، فَلَمْ أَرَ مَنْظَرًا كَالْيَوْمِ قَطُّ أَفْظَعَ، وَرَأَيْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا النِّسَاءَ) بهشت را دیدم و خواستم خوشه انگوری بچینیم. اگر آن خوشه را بر می گرفتم، شما تا پایان دنیا از آن، می خوردید. همچنین دوزخ به من عرضه گردید که تاکنون، هیچگاه صحنه ای هولناکتر از آن، ندیده بودم. و بیشترین دوزخیان را زنان، تشکیل می دادند.

حدیث{سبابالمسلم فسوق و قتاله کفر}[جنگ با مسلمانان کفر نامیده شده است] آن هم با صیغه‌ی نکره، و آیه‌ی قرآن ماهیت این کفر را مشخص می‌گرداند که این کفر، کفر اصغر می باشد نه کفر اکبری که انسان را از دین خارج می کند. الله متعال درسوره حجرات آیه ۹می‌فرماید:

﴿وَإِن طَائِفَتَانِ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ اقْتَتَلُوا فَأَصْلِحُوا بَيْنَهُمَا﴾

[هرگاه دو گروه از مؤمنان با هم به جنگ پرداختند، در میان آنان صلح برقرار سازید].

که در این آیه الله متعال با وجود جنگ دو گروه با هم، آنها را مومن و برادران دیگر مومنان، خطاب کرده است. از اینرو معلوم می‌شود که لفظ کفری که در حدیث آمده است، منظور از آن کفر اصغر می‌باشد. اما چنین آیه و تاویلی در مورد روشن شدن لفظ (الکفر) که در حدیث ترک نماز آمده است، در نصوص وجود ندارد که آن‌را از کفر اکبر بر کفر اصغر بازگرداند بلکه شواهد زیادی از قرآن و حدیث وجود دارد که کفر اکبر بودن تارک نماز را را تایید می‌کند. [برای اطلاع بیشتر در این مساله به کتب عقیده رجوع شود.]

۱۶- حمل کردن احادیثی که بیانگر کفر تارک نمازمی‌باشد بر کسی که نماز را به سبب انکار آن ترک کند[۱]:

گفتند: چرا یا رسول الله؟ فرمودند:(بِكُفْرِهِنَّ) زیرا آنان کفر و ناسپاسی می کنند. پرسیدند: آیا به خدا کفر می ورزند؟ رسول الله ﷺ فرمودند: (يَكْفُرْنَ الْعَشِيرَ، وَيَكْفُرْنَ الإِحْسَانَ، لَوْ أَحْسَنْتَ إِلَى إِحْدَاهُنَّ الدَّهْرَ كُلَّهُ، ثُمَّ رَأَتْ مِنْكَ شَيْئًا، قَالَتْ: مَا رَأَيْتُ مِنْكَ خَيْرًا قَطُّ) از شوهرانشان ناسپاسی کرده، احسان آنان را فراموش می کنند. اگر شما تمام عمر به او نیکی کنید، ولی یک بار ازشما قصوری ببیند، می گوید: هیچگاه از تو خیری ندیده ام. بخاری(۱۰۵۲).

۱- به نقل ازصحیح فقه السنه ص۲۲۷.

پاسخ قائلین به کفر ترک کننده‌ی نماز:

در این حمل، دو اشکال وجود دارد که باید از آنها برحذر بود: اول اینکه با این حمل، وصفی که شارع آن‌را معتبر دانسته، ملغی شده و حکم آن که در مورد ترک نماز است و نه جحود و انکار آن، معلق می‌شود. دوم اینکه این حمل، معتبر دانستن وضعی است که شارع آن‌را مناط بر حکم قرار نداده است، چرا که انکار و جحود وجوب نمازهای پنجگانه، موجب کفر کسی می‌شود که به سبب جهل نسبت به وجوب آن معذور نباشد، یکسان است که نماز بگزارد

یا اینکه آن‌را ترک کند.

ازاینرو آشکار است که حمل نصوص بر کسی که نماز را از روی انکار وجوب آن ترک می‌کند، صحیح نمی باشد.

به عبارتی دیگر اگر بحث جحود و انکار نماز باشد، آمدن لفظ [ترک] در حدیث چه سودی خواهد داشت، در حالیکه اگر کسی باوجود نماز خواندن، وجوب نماز را انکار کند، کافر می‌گردد.

شیخ ابن عثیمین می‌گوید[1]: با دقت در مورد استدلال کسانی که معتقد به کافر نبودن تارک نماز هستند، معلوم می شود که دلایل آنان از چهار وجه خارج نیست:

۱- یا دلیل آنها اصلا دلیل محسوب نمی‌شود.

۲- یا به صفتی مقید شده است که ترک نماز با وجود آن صفت ممکن نیست.

۳- یا به وضعیتی مقید شده که اگر فردی در آن وضعیت نماز را ترک کند، دارای عذر می‌باشد.

۱- رساله حکم تارک نماز ابن عثیمین.

۴- یا دلیل آنها حدیثی عام است که با احادیثی که کافر بودن تارک نماز را می‌رسانند، تخصیص می شوند.

و می‌گوید: در نصوص شرعی دلیلی که بیان می کند تارک نماز مومن است یا وارد بهشت می شود یا از آتش جهنم نجات می یابد، وجود ندارد که ما را قانع سازد از رای خود منصرف شده و کفر تارک نماز را به کفر نعمت یا کفر اصغر تاویل کنیم.

دلایل کسانی که تارک نماز را کافر دانسته و او را تکفیر می کنند:

قائلین به کفر تارک نماز گفته اند: راویان احادیثی که شما به آنها بر عدم کفر تارک نماز استدلال می کنید، همان کسانی از صحابه هستند که از آنها تکفیر به تعیین تارک نماز حفظ شده است.

ابومحمد بن حزم می‌گوید[1]: قطعا از عمربن خطاب، عبدالرحمن بن عوف، معاذ بن جبل و ابوهریره و اصحاب دیگرﷺ روایت شده که هرکس یک نماز فرض را عمدا ترک کند تا اینکه وقتش خارج شود، کافر و مرتد می‌گردد.

همچنین گفته‌اند: با اصحابی که از آنها کفر تارک نماز روایت شده، مخالفی از دیگر صحابه نمی شناسیم و یقینا بر کفر تارک نماز، کتاب و سنت و اجماع صحابه دلالت دارد.

استدلال به کتاب:

۱- الله متعال در سوره قلم آیات ۳۵ تا ۴۳ می‌فرماید:

﴿أَفَنَجْعَلُ الْمُسْلِمِينَ كَالْمُجْرِمِينَ ۞ مَا لَكُمْ كَيْفَ تَحْكُمُونَ ۞ام لَكُمْ كِتَابٌ فِيهِ تَدْرُسُونَ ۞ إِنَّ لَكُمْ فِيهِ لَمَا تَخَيَّرُونَ ۞ام لَكُمْ أَيْمَانٌ عَلَيْنَا بَالِغَةٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ إِنَّ لَكُمْ لَمَا تَحْكُمُونَ ۞ سَلْهُمْ أَيُّهُمْ بِذَلِكَ زَعِيمٌ ۞ام لَهُمْ شُرَكَاءُ فَلْيَأْتُوا بِشُرَكَائِهِمْ إِنْ كَانُوا صَادِقِينَ ۞ يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ

۱- المحلی لابن حزم۱/۲۴۲.

سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ ﴿خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَقَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ﴾

آیا فرمانبرداران را همچون گناهکاران یکسان می شماریم؟! شما را چه می شود؟! چگونه داوری می‌کنید؟! آیا شما کتابی (از جانب خدا) دارید که از روی آن (قوانین خدا را) می‌خوانید (وبرابر آن حکم صادر می کنید؟).وشما آنچه را که بر می‌گزینید (وبرابر آن داوری می‌کنید) در آن است؟ یا با ما پیمانهائی بسته اید که تا روز قیامت به هر چه حکم کنید حق شما باشد؟ از آنان بپرس، کدام یک از ایشان، ضامن چنین پیمانهایی است. یا این که شریکهایی دارند (که همچون ایشان می‌اندیشند، وسردستگان وخطّ‌دهندگان ایشان بوده واز آنان حمایت وجانبداری می‌کنند؟). اگر راست می‌گویند، شرکاء (ورؤساء) خود را بیاورند (تا شهادت بر ضمانت خود را بدهند وبگویند که از مشرکان در محضر یزدان دفاع وحمایت خواهند کرد). روزیکه پرده از ساق برداشته می‌شود و ایشان بسوی سجده خوانده می شوند اما نمی‌توانند. این در حالی است که چشمانشان (از خوف و وحشت و شرمندگی و شرمساری) به زیر افتاده است، و خواری و پستی وجود ایشان را فراگرفته است. پیش از این نیز (دردنیا) بدانگاه که سالم و تندرست بودند به سجده بردن، خوانده می شدند (و ایشان با وجود توانائی، سجده نمی کردند).

وجه دلالت آیه آن است که الله ﷻ خبر داده که مسلمانان را مانند مجرمین قرار نمی‌دهد و این مساوی قراردادن نه لایق حکمت و نه با حکم الله متعال، سازگاری ندارد. سپس احوال مجرمین را ذکر کرده که ضد مسلمین می‌باشند. پس فرمودند: ﴿يَوْمَ يُكْشَفُ عَنْ سَاقٍ﴾ روزیکه پرده از ساق برداشته می‌شود، آنها به سوی سجده بر پروردگارشان سبحانه و تعالی فراخوانده می شوند، پس بین آنها و حق تبارک و تعالی حائل قرار داده می شود، از اینرو نمی توانند همراه مسلمانان سجده کنند و این عقوبتی برای آنها در اثر ترک سجده همراه نمازگزاران در زندگی دنیا می‌باشد. که این خود بر آن دلالت دارد که آنها همراه کفار

و منافقین می‌باشند، کسانی که درهنگام سجده‌ی مسلمانان پشت هایشان همچون پشت گاو ثابت باقی می ماند. و اگر از جمله مسلمین بودند برای آنها اجازه داده می‌شد تا سجده کنند، همانطور که برای مسلمین اجازه داده شد.

۲- الله متعال در سوره مدثرآیات ۳۸ تا ۴۷ می فرماید:

﴿كُلُّ نَفْسٍ بِمَا كَسَبَتْ رَهِينَةٌ ۞ إِلَّا أَصْحَابَ الْيَمِينِ ۞ فِي جَنَّاتٍ يَتَسَاءَلُونَ ۞ عَنِ الْمُجْرِمِينَ ۞ مَا سَلَكَكُمْ فِي سَقَرَ ۞ قَالُوا لَمْ نَكُ مِنَ الْمُصَلِّينَ ۞ وَلَمْ نَكُ نُطْعِمُ الْمِسْكِينَ ۞ وَكُنَّا نَخُوضُ مَعَ الْخَائِضِينَ ۞ وَكُنَّا نُكَذِّبُ بِيَوْمِ الدِّينِ ۞ حَتَّى أَتَانَا الْيَقِينُ﴾

هرکسی در برابر کارهائی که کرده است (در دوزخ زندانی می‌گردد و) گروگان می شود. مگر یاران سمت راستی (که مؤمنانند وخویشتن را با انجام نیکی‌ها در جهان از عذاب یزدان رهانیده‌اند). آنان در باغهای بهشت بسر می‌برند، و (از دوزخیان) می‌پرسند. از بزهکاران وگناهکاران (می پرسند). چه چیزهائی شما را به دوزخ کشانده است وبدان انداخته است؟ می‌گویند: (در جهان) از زمره نمازگزاران نبوده‌ایم. وبه مستمند خوراک نمی داده‌ایم. وما پیوسته با باطلگرایان (هم نشین وهم صدا می‌شده‌ایم وبه باطل ویاوه وعیبجوئی) فرو می رفته‌ایم. وروز سزا وجزای (قیامت) را دروغ می دانسته‌ایم. تا مرگ به سراغمان آمد.

وجه استدلال به آیه: آیه از این حالات خالی نیست، یا اینکه هریک از این خصلت‌ها به تنهایی موجب ورود او به جهنم بوده و وی را از جمله‌ی مجرمین قرار داده یا اینکه مجموع آنها موجب ورود او به جهنم و قرار گرفتن وی در زمره‌ی مجرمین بوده است.

بنابراین اگر هریک از این خصلت ها به طور مستقل موجب به دوزخ افتادن آنها شده،که دلالت آن ظاهر و آشکار می باشد و اگر مجموع هر چهار عمل (از نمازگزاران نبودن، اطعام مسکین نکردن، باباطل گرایان فرورفتن، و دروغ دانستن روز جزا) موجب این عقوبت شده است،این عقوبت به سبب تغلیظ در کفرشان بوده است، و گرنه هریک از این خصلت

ها به تنهایی مقتضی عقوبت می‌باشد، چرا که جایز نیست آنچه که تاثیری در عقوبت ندارد با آنچه که از آن مستقل می باشد، جمع شود.

واضح و آشکار است که ترک نماز و آنچه که همراه آن ذکر شده، شرطی برای عقوبت کسی که روز جزا را تکذیب می کند نیست، [یعنی تنها زمانی مجازات می شود که علاوه بر تکذیب روز جزا به سه خصلت دیگر نیز مبتلا باشد] بلکه تکذیب روز جزا خود به تنهایی برای عقوبت و مجازات شخص کافی است. ازاینرو این مساله بر آن دلالت دارد که هر وصفی که همراه تکذیب روز جزا ذکر شده، اینچنین است و هریک به تنهایی مستحق عقوبت وجزا می باشد. به گونه‌ای که ممکن نیست کسی بگوید: تنها کسی که این اوصاف چهارگانه دروی جمع شده باشد، عذاب می‌شود. بنابراین حال که هریک از این خصلت ها موجبی برای جرم و جنایت می باشد - درحالیکه الله ﷻ مجرمین را ضد مسلمین معرفی می‌کند- پس تارک نماز از جمله‌ی مجرمینی است که به جهنم انداخته می شود. الله متعال در سوره قمر آیات ۴۷ و۴۸ می فرماید:

﴿إِنَّ الْمُجْرِمِينَ فِي ضَلَالٍ وَسُعُرٍ۝ يَوْمَ يُسْحَبُونَ فِي النَّارِ عَلَى وُجُوهِهِمْ ذُوقُوا مَسَّ سَقَرَ﴾

[قطعاً گناهکاران، گمراه ودیوانه وگرفتار آتشند.روزی داخل آتش، بر رخساره، روی زمین کشیده می شوند (وبدیشان گفته می شود:) بچشید لمس و پسوده دوزخ را].

و در سوره مطففین آیه ۲۹ می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ أَجْرَمُوا كَانُواْ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا يَضْحَكُونَ﴾

[گناهکاران پیوسته (در دنیا) به مؤمنان می خندیدند وایشان را ریشخند می کردند].

بنابراین الله متعال مجرمین را ضد مسلمانان مومن قرار داده است.

قائلین به فسق تارک نماز این دلیل را اینگونه پاسخ داده‌اند:

درآیه تصریح شده که آنها وارد آتش می‌شوند و در آن نیامده که مدت اقامتشان در آتش چقدر می باشد یا اینکه در آن جاودانه می مانند، پس حجتی درآیه مبنی بر اینکه تارک نماز کافر شده و برای همیشه در آتش می‌ماند، نیست. اما این حجت باقی می‌ماند که تارک نماز از جمله‌ی مجرمین قرار داده شده است. و مجرمین در کتاب الله بر کفار اطلاق می شود، از اینرو این جرم و جنایت را به جرمی که خارج کننده‌ی از دین نیست، حمل کرده و تاویل می کنیم!!

قطعا الله متعال مجرمین را در مقابل مسلمین قرار داده است،﴿افنجعل المسلمين كالمجرمين﴾ و این تقابل، حمل این جرم و جنایت را به جرمی که فرد را از دین خارج نمی کند و با این حال مسلمان است را آشفته می‌گرداند، چرا که صحیح نیست که معنی آیه اینچنین باشد﴿افنجعل المسلمين كالمجرمين﴾ آیا مسلمانان را مانند مسلمانان قرار می دهیم. و این واضح و آشکار است.

۳- الله متعال در سوره نور آیه ۵۶می فرماید:

﴿وَأَقِيمُوا الصَّلَاةَ وَآتُوا الزَّكَاةَ وَأَطِيعُوا الرَّسُولَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ﴾

[نماز را بخوانید، وزکات را (به مستحقّان آن) بپردازید، واز پیغمبر اطاعت کنید، تا این که (از سوی خدا) به شما رحم شود (ومشمول رضایت وعنایت او گردید)].

وجه دلالت آیه: الله ﷻ حصول رحمت برای آنها را معلق به انجام این امور (برپاکردن نماز، پرداختن زکات، و اطاعت از رسول الله) کرده است، از اینرو اگر ترک نماز تکفیر و جاودانگی شان در آتش را واجب نمی کرد، حتما بدون ادای نماز از جمله مرحومین و

رحمت شدگان می بودند، درحالیکه الله ﷻ رحمت بر آنها را تازمانیکه این اعمال را انجام می دهند به تاخیر انداخته است.

۴- الله ﷻ در سوره ماعون آیات ۴و۵ می فرماید:

﴿فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ ۞ الَّذِينَ هُمْ عَن صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ﴾

[وای به حال نمازگزاران، همان کسانی که نماز خود را به دست فراموشی می سپارند].

سلف صالح در معنی سهو اختلاف کرده‌اند به گونه‌ای که سعدبن ابی وقاص و مسروق بن اجدع رضی الله عنهما و غیر اینها می گویند: سهو به معنای ترک نمازتا زمانیکه وقتش خارج شود، می باشد و در این مضمون حدیث مرفوعی روایت شده که محمد بن نصر المروزی می‌گوید[1]: از مصعب بن سعد از پدرش روایت است که ایشان از رسول الله ﷺ درمورد ﴿الَّذِينَ هُمْ عَن صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ﴾ پرسیدند. رسول‌الله ﷺ فرمودند: {هُمُ الَّذِينَ يُؤَخِّرُونَ الصَّلَاةَ عَنْ وَقْتِهَا} آنها کسانی هستند که نماز را از وقتش به تاخیر می‌اندازند].

و حماد بن زید می گوید[2]: عاصم از مصعب بن سعد روایت کرده که گفت: به پدرم گفتم:ای پدر، این فرموده‌ی الله متعال را دیدی که می فرماید:{ الَّذِينَ هُمْ عَن صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ} کدامیک از ما سهو نمی‌کند؟ کدامیک از ما با خودش حرف نمی زند؟ پدرش گفت: آیه بدین معنا نیست، لیکن مقصود از آن ضایع کردن وقت نماز می‌باشد.

[1]- تعظیم قدر الصلاة(۴۲)، و اخرجه ابویعلی(۸۱۸)، والبزار(۳۹۲) والبیهقی فی سنن الکبری(۳۱۶۳) و ضعفوه لحال عکرمه و کان فی الاصل(سفیان)بن ابی شیبه. تصحیف.

[2]- تعظیم قدر الصلاة(۴۳)، و الطبری عند تفسیرها و البیهقی فی سنن الکبری(۳۱۶۲) و صححه موقوفا و اخرجه ابویعلی(۷۰۰) وقال الهیثمی فی مجمع الزوائد۳۲۵/۱ رواه ابویعلی واسناده حسن.و قال الالبانی فی صحیح الترهیب والترغیب برقم(۵۷۶) حسن موقوف.

وحیوة بن شریح می‌گوید[۱]: ابوصخر مرا خبر داد که وی از محمد بن کعب القرظی در مورد این فرموده‌ی الله متعال پرسید:﴿الَّذِينَ هُمْ عَن صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ﴾محمد بن کعب گفت: آن تارک نماز می باشد. سپس از او در مورد ﴿الماعون﴾ سوال کرد، گفت: منع مال از حقش می باشد.

از طرفی در قرآن وعید به ویل پی در پی برای کفار آمده است. همچون این فرموده‌ی الله متعال در سوره فصلت که می‌فرماید:

﴿وَيْلٌ لِّلْمُشْرِكِينَ ۞الَّذِينَ لَا يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُم بِالْآخِرَةِ هُمْ كَافِرُونَ﴾

[وای به حال مشرکان،مشرکانی که به پاکسازی خود نمی‌پردازند وآنان به آخرت هم ایمان ندارند].

وهمچنین الله ﷻ در سوره جاثیه می‌فرماید:

﴿وَيْلٌ لِّكُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ ۞ يَسْمَعُ آيَاتِ اللَّهِ تُتْلَى عَلَيْهِ ثُمَّ يُصِرُّ مُسْتَكْبِراً كَأَن لَّمْ يَسْمَعْهَا فَبَشِّرْهُ بِعَذَابٍ أَلِيمٍ ۞ وَإِذَا عَلِمَ مِنْ آيَاتِنَا شَيْئاً اتَّخَذَهَا هُزُواً أُوْلَئِكَ لَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ﴾

[وای بر هر کس که دروغپرداز وبزهکار باشد، آن کسی که پیوسته آیات خدا را می شنود که بر او خوانده می شود (واز وعد ووعید، بیم دادن ومژده دادن، امر ونهی، و پند واندرز، صحبت می دارد، امّا او) پس از آن از روی تکبّر (بر کفر ومخالفت با حق وانجام گناه) اصرار می‌ورزد؛ انگار آیه های خدا را نشنیده است!(حال که چنین است) پس او را به عذاب بس دردناکی مژده بده. هنگامی که چیزی از آیات ما را فرا می گیرد، آن را به تمسخر می‌گیرد ومایه استهزاء می گرداند! این چنین کسانی عذاب بزرگ وخوارکننده‌ای دارند].

و در سوره ابراهیم آیه ۲ می‌فرماید:

﴿وَوَيْلٌ لِّلْكَافِرِينَ مِنْ عَذَابٍ شَدِيدٍ﴾

۱- تعظیم قدر الصلاة(۴۵).

[وای بر کافران! که عذاب سختی (ومجازات شدیدی) دارند].

تنها در دو مورد در قرآن وعید به ویل برای غیر کفار نیز استعمال شده است که عبارتند از: ۱-﴿وَيْلٌ لِّلْمُطَفِّفِينَ﴾وای به حال کاهندگان (از جنس وکالای مردمان به هنگام خرید وفروش با ایشان). ۲- ﴿وَيْلٌ لِّكُلِّ هُمَزَةٍ لُّمَزَةٍ﴾ وای به حال هر که عیبجو وطعنه زن باشد.

که در این دو مورد، ویل به کاستن و مضایقه وعیبجویی و طعنه زدن معلق شده است و انجام دهندهی آن به مجرد انجام این دو عمل کافر نمی‌شود. بنابراین وعدهی ویلی که در مورد تارک نماز آمده است یا به ویل کفار ملحق می‌شود ویا اینکه به ویل فساق ملحق می‌گردد که ملحق کردن آن به ویل کفار به دلیل دو وجه اولی می باشد:

وجه اول: اینکه از سعد بن ابی وقاص‌ﷺ درمورد این آیه به طور صحیح روایت شده که گفت: اگر نماز را ترک کنند، قطعا از کفار می باشند، لیکن وقتش را ضایع می کنند.

وجه دوم: ادله‌ای که بزودی آنها را ذکر می کنیم و به کفر تارک نماز دلالت دارد، این مساله را روشن می کند.

۵- الله متعال در سوره مریم آیه ۵۹ می فرماید:

﴿فَخَلَفَ مِن بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا﴾

[بعد از آنان، فرزندان ناخلَفی (روی کار آمدند ودر زمین) جایگزین شدند که نماز را (ترک کردند وبهره مندی از آن را) هدر دادند وبه دنبال (لذائذ و) شهوات راه افتادند، از اینرو بزودی " غی " را ملاقات می کنند].

شعبه بن حجاج می‌گوید[1]: ابواسحاق از ابی عبیده از عبدالله - یعنی ابن مسعودﷺ - در مورد این آیه برای ما روایت کرده که گفت: {غَيّاً} نهری در جهنم است که طعمش بسیار زننده و عمقش بسیار زیاد می باشد.

محمد بن نصر می‌گوید[2]: شرقی بن قطامی روایت کرده که لقمان بن عامر خزاعی گفت: نزد اباامامه باهلی آمدم، گفتم: حدیثی برایم بازگو کن که آن‌را از رسول اللهﷺ شنیدی؟ گفت: از رسول اللهﷺ شنیدم که فرمودند: {لَوْ أَنَّ صَخْرَةً زِنَةَ عَشَرَ عَشْرَوَاتٍ قُذِفَ بِهَا مِنْ شَفِيرِ جَهَنَّمَ مَا بَلَغَتْ قَعْرَهَا سَبْعِينَ خَرِيفًا، ثُمَّ تَنْتَهِي إِلَى غَيٍّ وَأَثَامٍ} اگر تخته سنگی از لبه‌ی جهنم به درون آن انداخته شود تا هفتاد پاییز به قعر آن نمی‌رسد، و پس از آن در انتها به غی و اثام می‌رسد. گفتم: غی و اثام چیست؟ فرمودند: (بِئْرَانِ فِي أَسْفَلَ جَهَنَّمَ يَسِيلُ فِيهِمَا صَدِيدُ أَهْلِ جَهَنَّمَ، فَهَذَا الَّذِي ذَكَرَ اللَّهُ فِي كِتَابِهِ ﴿فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا﴾ [مریم: ۵۹] و ﴿أَثَامًا﴾[فرقان: ۶۸]. دو چاه در پایین ترین جای جهنم می باشند که چرک و خونابه‌ی اهل جهنم در آن جاری می‌شود، و این همان چیزی است که الله متعال آن‌را در کتابش ذکر کرده است.

محمد بن نصر می‌گوید[3]: زکریا بن ابی مریم روایت کرده که از اباامامه باهلی شنیدم که می‌گوید: براستی که بین لبه جهنم تا قعر آن مسیری به اندازه‌ی پنجاه پاییزاز افتادن سنگی - یا اینکه گفت: افتادن تخته سنگی - به اندازه‌ی ده شتر ماده‌ی بزرگ چاق به درون آن

---

[1]- الطبری۱۶/۱۰۰، و الحاکم۲/۳۷۴ و صححه و وافقه الذهبی.

[2]- تعظیم قدر الصلاة(۳۶)، و الطبری۱۶/۱۰۰ و البیهقی فیالبعث و النشور(۴۷۴) و الطبرانی فی الکبیر(۷۷۳۱) و قال فی المجمع ۱۰/۳۸۹:فیه ضعفاءو قد وثقهم ابن حبان و قال: یخطئون.

[3]- تعظیم قدر الصلاة(۳۷)، و ابن مبارک فی الزیادات الزهد(۳۰۲) و اورده ابن رجب فی التخویف من النار(۵۸) و عندهما سبعین خریفا.

می‌باشد. غلام عبدالرحمن بن خالد بن ولید گفت:ای اباامامه آیا زیر آن چیزی هست؟ گفت: بله، غي و اثام.

و ایوب بن بشر از شفی بن ماتع روایت می‌کند که گفت[1]: براستی که در جهنم وادی‌ای است که (غی) نامیده می‌شود که در آن خون و چرک جاری است و آن برای کسی است که برای آن خلق شده است. الله ﷻ می‌فرماید: ﴿فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا﴾.

از اینرو وجه دلالت آیه آن است که: الله متعال این مکان از آتش را برای کسی که نماز را ضایع و از شهوات پیروی می‌کند، قرارداده است و اگر از جمله‌ی گنه کاران مسلمین بود در طبقات بالاتری از آتش بوده و در این مکانی که پایین ترین جای آتش است، نمی‌بودند. پس این مکان از مکانهایی که اهل اسلام در آن به سبب گناهان می‌باشند، نبوده و بلکه جایگاه کفار می باشد.

در این آیه دلیل دیگری وجود دارد و آن این فرموده‌ی الله متعال می‌باشد که فرمودند:

﴿فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيّاً ۞ إِلَّا مَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً...﴾

[از اینرو بزودی غی را ملاقات می‌کنند. مگر آن کسانی که توبه کنند و (چنان که باید) ایمان بیاورند وکارهای شایسته کنند].

بنابراین اگر ضایع کننده‌ی نماز، مومن می‌بود، در توبه‌اش ایمان آوردن شرط نمی‌شد، ﴿مَن تَابَ وَآمَنَ﴾ و توبه خود به تنهایی تحصیل حاصل می‌بود.

در مورد این استدلال اخیر به آیه، مانعین تکفیر تارک نماز اینگونه پاسخ داده‌اند:

این فرموده‌ی الله ﷻ ﴿وَآمَنَ﴾ یا مقصود از آن تداوم به ایمان پس از توبه می‌باشد و یا مراد از آن دخول در ایمان کامل با شروع کردن نماز می‌باشد.

۱- تعظیم قدر الصلاة(۳۸)، و ابن مبارک فی الزهد(۳۳۶) و عزاه فی الدر المنثور۵۲۸/۵ الی ابن منذرماتع.

۶- الله ﷻ در سوره توبه آیه ۱۱می‌فرماید:

﴿فَإِنْ تَابُوا وَأَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ فَإِخْوَانُكُمْ فِي الدِّينِ..﴾

[اگر آنان (از کفر) توبه کردند و (احکام اسلام را مراعات داشتند، واز جمله) نماز را خواندند وزکات دادند (دست از آنان بردارید، چرا که) در این صورت برادران دینی شما هستند (وسزاوار همان چیزهائی بوده که شما سزاوارید، وهمان چیزهائی که بر شما واجب است، بر آنان هم واجب است)].

وجه دلالت آیه: الله متعال برادری آنها با مومنین را به ادای نماز معلق کرده است، پس اگر آن‌را ادا نکنند، برادران مومنین نمی باشند. ازاینرو به نص قرآن جزء مومنین نمی باشند چرا که الله متعال در سوره حجرات آیه۱۰می‌فرماید: ﴿إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ﴾ فقط مؤمنان برادران همدیگرند.

قائلین به فسق تارک نماز این دلیل را اینگونه پاسخ داده‌اند: مقصود از نفی برادری، نفی کمال برادری می‌باشد و بر نفی اصل برادری دلالت ندارد، همانگونه که مانعین زکات را به سبب حدیث[1] {...فَيَرَى سَبِيلَهُ إِمَّا إِلَى الْجَنَّةِ، وَإِمَّا إِلَى النَّارِ} از کفر خارج می‌کنیم.

۷- الله متعال در سوره قیامت آیات ۳۱و۳۲ می فرماید:

﴿فَلَا صَدَّقَ وَلَا صَلَّى ۞ وَلَكِن كَذَّبَ وَتَوَلَّى﴾

[هرگز نه زکاتی داده است ونه نمازی خوانده است. بلکه راه تکذیب (حق وحقیقت) را در پیش گرفته است و (به فرمان خدا) پشت کرده است].

از آنجائیکه اسلام، تصدیق خبر و انقیاد و التزام بر امر الله متعال می باشد، الله ﷻ برای آن دو ضد قرار داده است: عدم تصدیق و عدم نماز. ﴿فَلَا صَدَّقَ وَلَا صَلَّى﴾ و در مقابل تصدیق، تکذیب‌ودربرابر نماز روی‌برگرداندن راآورده است،ازاینرو فرمود:﴿وَلَكِن كَذَّبَ

۱- و راه هر یکی از آنان یا به سوی بهشت و یا به سوی جهنم نشان داده می شود. مسلم(۹۸۷).

﴿وَتَوَلَّى﴾.بنابراین همانگونه که تکذیب کننده دین کافر است، روی برگرداننده‌ی از نماز نیز کافر می باشد. و همانگونه که اسلام با تکذیب آن زایل می شود با روی برگرداندن از نماز نیز زایل می گردد.

سعید از قتاده روایت می‌کندکه گفت[۱]: ﴿فَلَا صَدَّقَ وَلَا صَلَّى﴾ بدین معناست که کتاب الله را تصدیق نمی کند و برای الله متعال نماز نمی گزارد، لیکن آیات الله متعال را تکذیب کرده و از طاعت الله متعال روی برمی‌گرداند.﴿أَوْلَى لَكَ فَأَوْلَى ۞ ثُمَّ أَوْلَى لَكَ فَأَوْلَى﴾ مرگ بر تو! مرگ! باز هم، مرگ بر تو! مرگ! وعیدی بر اثر وعید می‌باشد.

۸- الله متعال در سوره منافقون آیه ۹می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُلْهِكُمْ أَمْوَالُكُمْ وَلَا أَوْلَادُكُمْ عَن ذِكْرِ اللَّهِ وَمَن يَفْعَلْ ذَلِكَ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْخَاسِرُونَ﴾

[ای مؤمنان! اموالتان واولادتان شما را از یاد خدا غافل نکند. کسانی که چنین کنند (واموال واولادشان، آنان را سرگرم وبه خود مشغول دارد) ایشان زیانکارند].

ابن جریج می‌گوید: از عطاءبن ابی رباح شنیدم که می‌گوید: ﴿ذِكْرِ اللَّهِ﴾ نماز فرض می‌باشد.

وجه استدلال به آیه: الله به خسران مطلق فردی حکم کرده که مال و فرزندش او را از نماز غافل گرداند و خسران مطلق تنها برای کفار حاصل می‌گردد. چرا که مسلمان، اگر چه با گناهان و نافرمانی‌اش زیانمند شود، اما آخر کارش سود و منفعت می باشد.

الله در این آیه خسران تارک نماز را با انواع تاکید بیان می کند:

تاکید اول: آوردن لفظ ﴿الخاسرون﴾ در قالب اسمی که دال بر ثبوت خسران و لزومش می‌باشد نه فعل که دال برتجدد و حدوث است.

۱- الطبری فی التفسیر۱۱۹/۲۹، و محمد بن نصر فی تعظیم قدر الصلاة(۵۷).

تاکید دوم: صدور اسم با الف و لام، که بیانگر حصول کمال مسمی برای آنها می‌باشد، چرا که اگر بگویی: زید العالم الصالح، این جمله مفید اثبات کمال عالم و صالح بودن برای زید می‌باشد برخلاف اینکه بگویی: زید عالم صالح.

تاکید سوم: الله ﷻ این لفظ را به صورت مبتدا و خبرمعرفه آورده است که از علامات انحصار خبر در مبتدا می باشد. همانطور که الله متعال در مواضع مختلفی از قرآن می‌فرماید:

بقره آیه۵: ﴿...وَأُوْلَٰئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ [این چنین کسانی حتماً رستگارند].

بقره آیه۲۵۴: ﴿... وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾ [وکافران ستمگرند].

انفالآیه۴: ﴿أُوْلَٰئِكَ هُمُ الْمُؤْمِنُونَ حَقّاً ...﴾ [آنان واقعاً مؤمن هستند. و نظایر این آیات].

تاکید چهارم: ورود ضمیر فصل (هم) بین مبتدا و خبر، که علاوه بر فصل بین مبتدا و خبر دو فایده‌ی دیگر نیز دارد: قوت اسناد و اختصاص مسند الیه به مسند. نظیر آن در آیات دیگر قرآن نیز می‌باشد، از جمله:

حج آیه۶۴: ﴿وَإِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ﴾[وتنها خدا غنی شایسته‌ی هرگونه حمد وستایش (از جانب بندگان) می باشد].

مائده آیه۷۶: ﴿وَاللَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ﴾[وخدا شنوای (اقوال و) آگاه (از اعمال شما) است].

قصص آیه ۱۶:﴿إِنَّهُ هُوَ الْغَفُورُ الرَّحِيمُ﴾[چرا که خدا بس آمرزگار ومهربان است].

۹- الله متعال در سوره سجده آیه ۱۵ می‌فرماید:

﴿إِنَّمَا يُؤْمِنُ بِآيَاتِنَا الَّذِينَ إِذَا ذُكِّرُوا بِهَا خَرُّوا سُجَّداً وَسَبَّحُوا بِحَمْدِ رَبِّهِمْ وَهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ﴾

[تنها کسانی به آیات ما ایمان دارند که هر وقت بدانها پند داده شوند، (برای خدا) به سجده می‌افتند، وستایشگرانه به تسبیح پروردگارشان می پردازند وتکبّر نمی ورزند].

وجه استدلال به آیه: الله ﷻ از کسانی که به هنگام پند داده شدن توسط آیات الله ﷻ به سجده نیفتاده وستایشگرانه به تسبیح پروردگارشان نمی‌پردازند، نفی ایمان می‌کند. و از بزرگترین پندها و یادآوری ها به آیات الله ﷻ ، پند و یادآوری به آیات نماز می‌باشد، از اینرو هرکس که بدان پند و تذکر داده شود و او آن‌را بیاد نیاورده و درنظر نگیرد و نماز نگزارد و بدان ایمان نیاورد،به این فرموده‌ی الله ﷻ ایمان نیاورده که می‌فرماید:﴿وَأَقِيمُواْ الصَّلَاةَ﴾مگر کسی که به اقامه نماز ملتزم باشد. چرا که الله ﷻ نماز را مخصوص مومنان قرارداده وآنها را اهل سجود معرفی می کند و این از بهترین و نیکوترین استدلال ها می‌باشد.

۱۰- الله متعال در سوره مرسلات آیات۴۸و۴۹ می‌فرماید:

﴿وَإِذَا قِيلَ لَهُمُ ارْكَعُوا لَا يَرْكَعُونَ*وَيْلٌ يَوْمَئِذٍ لِّلْمُكَذِّبِينَ﴾

[چنان از باده غرور سرمست هستند که) وقتی بدانان گفته می‌شود: رکوع کنید وکرنش ببرید، رکوع نمی کنند وکرنش نمی برند! در آن روز، وای به حال تکذیب کنندگان!]

که این آیه را پس از این فرمودند که: ﴿كُلُوا وَتَمَتَّعُوا قَلِيلاً إِنَّكُم مُّجْرِمُونَ﴾ (در این چند روز کوتاه دنیا) کمی بخورید و چندی لذّت ببرید (ولی بدانید که عذاب الهی در انتظار شما است، چرا که) شما از زمره مجرمین هستید.

پس از این الله متعال آنها را به سبب ترک رکوع که در اینجا همان نماز است، زمانیکه به سوی آن خوانده می شوند، وعید داده است و گفته نمی شود که آنها را فقط به خاطر تکذیب وعید داده است، بلکه الله متعال از ترک کردن نماز توسط آنها خبر داده و بدین سبب وعید بر آنها واقع شده است.

بر این اساس می‌گویم: کسی که بر امر الله متعال در مورد نماز تصدیق دارد، هرگز بر ترک نماز اصراری مستمرنمی ورزد. چرا که به طور عادی و طبیعی محال است که شخصی

تصدیقی جازم بر این داشته باشد که الله متعال بر وی در شبانه روز پنج وعده نماز فرض کرده و با ترک آن با شدید ترین مجازات، عقاب می شود و با وجوداین تصدیق، بر ترک نماز مُصر باشد.

قطعا این محال است، از اینرو کسی که فرضیت نماز را تصدیق می کند، هرگز بر ترک نمازاصرار نمی‌ورزد و آن‌را به جای می‌آورد، چرا که ایمان صاحبش را به ادای آن وامی دارد و در صورتیکه در قلبش، آنچه که وی را به نماز امر کند، نباشد، پس در قلبش چیزی از ایمان نیست.

به کلام کسی که خبره نیست و به احکام قلوب و اعمال آن علم ندارد، گوش نکن. و با فطرت بیندیش چگونه ممکن است که در قلب شخصی ایمان به وعد و وعید، بهشت و جهنم، و اینکه الله متعال بر وی نمازرا فرض کرده است و وی را به سبب ترک نماز مجازات و معاقبه می کند، باشد و با این وجود با سلامتی کامل و عدم موانعی که وی را از ادای نماز بازدارد برترک نماز محافظت کند. و این همان قدری است که از کسانی که ایمان را مجرد تصدیق می‌دانند گرچه هیچ عمل واجب و ترک حرامی همراه آن نباشد، مخفی مانده است. براستی که این از محال ترین محالات است که در قلب شخصی ایمانی جازم وجود داشته باشد که متقاضی انجام طاعت و یا ترک معصیت از صاحبشنباشد.

و ما می‌گوییم: ایمان همان تصدیق قلبی است، لیکن تصدیق مجرد اعتقاد به صدق خبر بدون انقیاد و التزام عملی بدان نیست. اگر مجرد معتقد بودن به صدق خبر، ایمان می بود، حتما ابلیس و فرعون و قومش و قوم صالح و یهودی که محمد رسول الله ﷺ را همچون پسرانشان می شناختند، مومنینی صادق بودند.

درحالیکه الله متعال در سوره انعام ۳۳می فرماید:

﴿قَدْ نَعْلَمُ إِنَّهُ لَيَحْزُنُكَ الَّذِي يَقُولُونَ فَإِنَّهُمْ لاَ يُكَذِّبُونَكَ وَلَكِنَّ الظَّالِمِينَ بِآيَاتِ اللهِ يَجْحَدُونَ﴾

[(ای پیغمبر،) ما می دانیم که آنچه (کفّار مکّه) می گویند تو را غمگین می سازد. (ناراحت مباش) چرا که آنان (از ته دل به صدق تو ایمان دارند ودر حقیقت) تو را تکذیب نمی کنند. بلکه ستمکاران (چون ایشان، از روی عناد) آیات خدا را انکار می‌نمایند].

و جحود و انکار، تنها پس از شناخت حق می باشد، الله متعال در سوره نمل آیه ۱۴می فرماید:

﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْماً وَعُلُوّاً...﴾

[ستمگرانه ومستکبرانه معجزات را انکار کردند، هر چند که در دل بدانها یقین واطمینان داشتند].

وحضرت موسی به‌فرعون گفت:

﴿لَقَدْ عَلِمْتَ مَا أَنزَلَ هَؤُلاء إِلاَّ رَبُّ السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِبَصَآئِرَا﴾ [اسراء۱۰۲]

[تو که (خوب) می‌دانی که این معجزه های روشنی بخش(ودلائل واضح)را جز صاحب آسمانها وزمین نفرستاده است (وتو کاملاً آگاهانه حقائق را انکار می کنی)].

و الله متعال در سوره بقره آیه۱۴۶از یهود خبر می‌دهد که:

﴿الَّذِينَ آتَيْنَاهُمُ الْكِتَابَ يَعْرِفُونَهُ كَمَا يَعْرِفُونَ أَبْنَاءهُمْ وَإِنَّ فَرِيقاً مِّنْهُمْ لَيَكْتُمُونَ الْحَقَّ وَهُمْ يَعْلَمُونَ﴾

[آنان که بدیشان کتاب (آسمانی) داده‌ایم، او را (که محمّد نام و پیغمبر خاتم است، خوب) می‌شناسند، بدان گونه که پسران خود را می‌شناسند، وبرخی از آنان بی گمان حق را (از جمله پیغمبری محمّد وقبلگی کعبه را) پنهان می دارند، در حالی که می‌دانند].

رساتر و واضح تر از این، قول دو یهودی می‌باشد[1] که به سوی رسول الله ﷺ رفته و از ایشان در مورد آنچه که آنها را به سوی نبوتش راهنمایی می‌کرد، پرسیدند و گفتند: شهادت می‌دهیم که تو پیامبر هستی. رسول الله ﷺ فرمودند:(فَمَا يَمْنَعُكُمْ أَنْ تَتَّبِعُونِي؟) پس چه چیزی شما را از اتباع و پیروی من باز می‌دارد؟ گفتند: براستی که داود دعا کرده که در فرزندانش سلسله انبیاء زایل نشود، (ومامنتظر پیامبری هستیم) و ما می ترسیم که اگر از تو پیروی کنیم، یهود ما را بکشد.

پس اینها با زبانهایشان مطابق با اعتقادشان اقرار می کردند که محمد بن عبدالله فرستاده‌ی خداست، با این وجود با این تصدیق و اقرار در ایمان داخل نشدند، چرا که التزام به طاعت، و انقیاد و فرمانبرداری از امرالله متعال نداشتند.

بنابراین تصدیق با دو امر به اتمام می‌رسد: امر اول: اعتقاد صدق پیامبر و امر دوم: محبت قلب و انقیاد و فرمانبرداری از ایشان می‌باشد. بر این اساس بود خداوند خطاب به ابراهیم ﷺ فرمودند: ﴿...يَا إِبْرَاهِيمُ ۞ قَدْ صَدَّقْتَ الرُّؤْيَا...﴾ [اسراء۱۰۲] [ای ابراهیم، تو خواب را راست دیدی ودانستی].

ابراهیم ﷺ از همان اول به راست بودن رویا معتقد بود، چرا که خواب انبیاء وحی می‌باشد، اما زمانی الله ﷻ او را بر خوابش تصدیق کرد که آنچه را در خواب بدان امر شده بود، انجام داد.

همچنین رسول‌الله ﷺ فرمودند[2]: {وَالفَرْجُ يُصَدِّقُ ذَلِكَ أَوْ يُكَذِّبُهُ} و شرمگاه آن‌را تصدیق ویا تکذیب می کند.

۱- بهذااللفظ: النسائی فی تحریم الدم(۴۰۷۸)، و الترمذی فی الاستئذان(۲۷۳۴)والتفسیر(۳۱۴۳)وقال: حسن صحیح.

[2]- جزء من حدیث الطویل اوله:(ان الله كتب على ابن آدم خطه من الزنا ...) اخرجه البخاری فی الاستئذان(۶۲۴۳)،(۶۶۱۲) و مسلم فی القدر(۲۶۵۷). براستی که الله متعال بهره‌ی ابن آدم را از زنا نوشته است که ناگزیر آن‌را دریابد، زنای چشم نگریستن(به

بنابراین رسول اللهﷺ تصدیق را عمل فرج قرار داده است نه آنچه که قلب تمنا می کند و تکذیب را ترک آن عمل قرار داده است و این صریح است که تصدیق فقط با عمل، صحیح می‌باشد.

و حسن می‌گوید[۱]: ایمان به تمنا و آرزو کردن نیست، بلکه چیزی است که در قلب قرار داردوعمل آن‌را تصدیق می کند.

مقصود آن است که انسان با وجود تصدیق جازم به وجوب نماز و وعده بر انجام آن و وعید برترک آن، امکان ندارد که از ادای آن امتناع ورزد. وبالله التوفیق.

استدلال به سنت بر کفر تارک نماز:

اما استدلال به سنت بر کفر تارک نماز از چند وجه می‌باشد:

۱- مسلم در صحیحش ازجابر بن عبداللهؓ روایت کرده که رسول‌اللهﷺ فرمودند[۲]: {إِنَّ بَيْنَ الرَّجُلِ وَبَيْنَ الشِّرْكِ وَالْكُفْرِ تَرْكَ الصَّلَاةِ}[مرز بین شخص و شرک و کفر، ترک نماز است].

۲- ازبریدة بن‌حصیب اسلمیؓ روایت شده که گفت: از رسول‌اللهﷺ شنیدم که فرمودند[۳]:{الْعَهْدُ الَّذِي بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ الصَّلَاةُ فَمَنْ تَرَكَهَا فَقَدْ كَفَرَ} [عهد میان ما و مشرکین نماز است، کسی که نماز را ترک کند قطعاً کافر می‌گردد].

نامحرم) و زنای زبان سخن گفتن است و نفس به آن اشتیاق و میل پیدا می کند و شرمگاه همه‌ی آنراتصدیق و یا تکذیب می کند.

[۱]- روی هذا مرفوعا. الدیلمی فی الفردوس(۵۲۳۲)عن انس، و ابن عدی فی الکامل۶/۲۲۹۰ عن ابی هریره مرفوعاو موقوفا علی الحسن، اخرجه ابن ابی شیبه۲۲/۱۱.

[۲]- مسلم فی الایمان(۸۲) وابوداودفی السنة(۴۶۷۸) و الترمذی فی الایمان(۲۶۲۲)وقال: حسن صحیح.

[۳]- مسنداحمد(۲۲۹۳۷)والترمذیفی الایمان(۲۶۲۳)وقال: حسن صحیح غریب.والنسائی فی الصلاة(۴۶۳)وابن ماجه(۱۰۷۹) صحیح الترغیب(۵۶۴).

پاسخ قائلین به فسق تارک نماز:

همانطور که در گذشته ادله‌ی کفر تارک نماز برکسی که فرضیت آن‌را منکر شود، حمل شد، این احادیث را بر کفری که فرد را از دین خارج نمی کند(کفراصغر) حمل می‌کنیم.

ضعیف بودن این استدلال واضح می‌باشد و قبلا توضیح داده شد.

۳- از ثوبان رضی الله عنه روایت شده که گفت: ازرسول الله ﷺ شنیدم که فرمودند[۱]:{**بَيْنَ الْعَبْدِ، وَبَيْنَ الْكُفْرِ وَالْإِيمَانِ الصَّلَاةُ فَإِذَا تَرَكَهَا فَقَدْ أَشْرَكَ**} [فاصله‌ی بین انسان و کفر و ایمان، نماز می‌باشد، پس هرگاه آن‌را ترک کند، قطعا شرک ورزیده است].

۴- عبدالله بن عمروبن العاص رضی الله عنه از رسول الله ﷺروایت کرده که ایشان روزی مساله نماز را مطرح کرده و فرمودند[۲]: {**مَنْ حَافَظَ عَلَيْهَا كَانَتْ لَهُ نُورًا وَبُرْهَانًا وَنَجَاةً يَوْمَ الْقِيَامَةِ، وَمَنْ لَمْ يُحَافِظْ عَلَيْهَا لَمْ يَكُنْ لَهُ بُرْهَانٌ وَلَا نُورٌ وَلَا نَجَاةٌ، وَكَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَعَ قَارُونَ وَهَامَانَ وَفِرْعَوْنَ وَأُبَيِّ بْنِ خَلَفٍ**} [هرکس بر نماز محافظت کند، نماز برای اونور وبرهان و سبب نجات وی در روزقیامت می‌باشد، و هرکس برآن محافظت نکند برای وی نور و برهان و سبب نجاتی نمی‌باشد و در قیامت به همراه قارون و فرعون و هامان و ابی بن خلف می‌باشد].

رسول‌الله ﷺ این چهار نفر را مخصوصا ذکر کردند، چراکه آنها ازروسای کفر و کفار بودند و در آن نکته‌ی تازه و شگفتی می باشد و آن اینکه کسی که محافظت بر نماز را ترک می کند یا مالش وی را از محافظت برنماز مشغول می کند و یا ملک و ریاست و تجارتش. ازاینرو هرکس که مالش وی را از نماز بازدارد، همراه قارون می باشد و هرکس ملک و

---

[۱]- رواه هبة الله الطبری و قال: اسناده صحیح علی شرط مسلم. اورده المنذری فی الترغیب و الترهیب ۳۷۹/۱من نفس المصدروصحح اسناده. صحیح الترغیب(۵۶۵).

[۲]- مسنداحمد(۶۵۷۶) و ابن حبان(۱۴۶۷) و الدارمی(۲۷۲۴) وقال الهیثمی فی مجمع الزوائد۲۹۲/۱: رواه احمد و الطبرانی و رجال احمدثقات.

پادشاهی‌اش وی را از نماز بازدارد، همراه فرعون می باشد و هرکس ریاست و وزارتش اورا از نماز بازدارد، همراه هامان خواهد بود و هرکس تجارتش او را از نماز بازدارد، همراه ابی بن خلف خواهد بود.

۵- ازعبادة بن صامتﷺ روایت شده که گفت: رسول‌اللهﷺ ما را سفارش کرده و فرمودند[1]: {لَا تُشْرِكُوا بِاللَّهِ شَيْئًا وَإِنْ قُطِّعْتُمْ، أَوْ حُرِّقْتُمْ، أَوْ صُلِّبْتُمْ، وَلَا تَتْرُكُوا الصَّلَاةَ مُتَعَمِّدِينَ فَمَنْ تَرَكَهَا مُتَعَمِّدًا فَقَدْ خَرَجَ مِنَ الْمِلَّةِ، وَلَا تَقْرَبُوا الْخَمْرَ فَإِنَّهَا رَأْسُ الْخَطَايَا}[به الله متعال شرک نورزید، گرچه قطعه قطعه شوید یا اینکه سوزانده شوید و یا به دارآویخته شوید و نماز را عمدا ترک نکنید، چرا که هرکس آن‌را عمدا ترک کند قطعا از ملت (اسلام) خارج می شود و به شراب نزدیک نشوید چرا که آن درراس همه‌ی خطاها می باشد].

۶- معاذ بن جبلﷺ روایت کرده که رسول اللهﷺ فرمودند[2]: {مَنْ تَرَكَ صَلَاةً مَكْتُوبَةً مُتَعَمِّدًا فَقَدْ بَرِئَتْ مِنْهُ ذِمَّةُ اللَّهِ}[هرکس نماز فرض را عمدا ترک کند، براستی که عهد و امان الهی از وی برداشته می شود].

اگر با وجود ترک نماز، چیزی از اسلام وی باقی می ماند، قطعا عهد و امان اسلام بر وی پایداربود.

۷- از ابودرداءﷺ روایت شده که گفت[1]: ابوالقاسمﷺ مرا سفارش کردند که: نماز را عمدا ترک نکنم، چرا که هرکس نماز را عمدا ترک کند، قطعا عهد و امان الهی از وی برداشته می‌شود.

---

[1]- تعظیم قدر الصلاة(۹۲۰) و ذکره الهیثمی فی مجمع الزوائد۲۱۶/۴وقال: رواه الطبرانی و فیه سلمه بن شریح، قال الذهبی:لایعرف و بقیه رجاله رجال الصحیح. والمنذری فی الترغیب و الترهیب۳۷۹/۱ و عزاه للطبرانی ومحمد بن نصر باسنادین لاباس بهما. انظرسلسله الاحادیث الضعیفه(۵۹۹۱).

[2]- بهذااللفظ ذکره فی مجمع الزوائد۲۹۵/۱ و فیه بقیة بن الولید. و باطول منه فی المسند(۲۲۰۷۵) و المعجم الکبیر۸۲/۲۰ و فی مجمع الزوائد۲۱۵/۴: اسناد احمدمنقطع و الطبرانی فیه کذاب.

۸- معاذ بن جبلﷺ از رسول اللهﷺ روایت کرده که فرمودند[۲]:{رَأْسُ الأَمْرِ الإِسْلاَمُ، وَعَمُودُهُ الصَّلاَةُ)}[رأس امور اسلام و ستون آن، نماز می باشد].

وجه استدلال به حدیث: رسول اللهﷺ خبر دادند که نماز در اسلام به منزله‌ی ستونی است که خیمه اسلام باآن بر پا می گردد، بنابراین همانگونه که خیمه با سقوط ستونش، سقوط می‌کند، همچنان با از میان رفتن نماز، اسلام نیز از بین می‌رود. امام احمد عینا به این مساله استناد می کند.

۹- در صحیحین و سنن و مسانیداز عبدالله بن عمرﷺ روایت است که رسول اللهﷺ فرمودند[۳]:{بُنِيَ الإِسْلاَمُ عَلَى خَمْسٍ: شَهَادَةِ أَنْ لاَ إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولُ اللَّهِ، وَإِقَامِ الصَّلاَةِ، وَإِيتَاءِ الزَّكَاةِ، وَالحَجِّ، وَصَوْمِ رَمَضَانَ}[اسلام بر پنج چیز بنا شده است: نخست، گواهی دادن براینکه معبود برحقی جز الله متعال وجود ندارد و محمد فرستاده‌ی اوست. دوم: اقامة نماز، سوم: دادن زکات، چهارم: ادای حج، پنجم: روزه گرفتن ماه مبارک رمضان].

و در بعضی الفاظ حدیث آمده است که [الْإِسْلَامُخَمْسٌ] اسلام پنج چیز است.

وجه استدلال به حدیث از چند جهت می‌باشد:

الف) حدیث،اسلام را به سقفی که بر پنج پایه بنا شده، تشبیه کرده است، از اینرو اگر بزرگترین پایه‌ی آن سقوط کند، قبه‌ی اسلام سقوط می‌کند.

---

[۱]- جزء من حدیث اخرجه ابن ماجه فی الفتن(۴۰۳۴) و ذکره فی المجمع ۲۱۶/۴-۲۱۷باطول منه و قال: رواه الطبرانی و فیه شهر بن حوشب و حدیثه حسن و بقیه رجاله ثقات. واخرجه الامام احمد مختصرا بلفظ:[من ترک صلاة العصرمتعمدا فقد حبط عمله] و رجاله رجال الصحیح کما فی مجمع الزوائد۲۹۵/۱.قلت: الذی فی المسند(۲۲۹۵۷)خص صلاة العصر.

[۲]-الحدیث مختصراخرجه محمد بن نصر فی تعظیم قدر الصلاة من عده طرق(۱۹۵)ومابعده. و اخرجه مطولا الامام احمد(۲۲۰۱۶)والترمذی فی الایمان(۲۶۱۹)و قال: حسن صحیح.

۳-بخاری(۸)، مسلم(۱۶)، ترمذی(۲۶۰۹)، نسائی(۵۰۰۱)، مسند احمد(۴۷۹۸).

ب) حدیث هریک از ارکان را قرین شهادتین قرار داده است، گویا هریک از این ارکان، رکن اصلی قبه‌ی اسلام می باشد. پس شهادتین رکن است و نماز رکنی است و زکات نیز رکنی می‌باشد. لذا پس از سقوط یکی از ارکان قبه‌ی اسلام، حالت و وضع قبه‌ی اسلام چگونه باقی می ماند؟

ج) حدیث این ارکان را نفس اسلام قرار داده و در مسمای اسمش و آنچه که اسمی برای مجموعه‌ی این امور است(اسلام)، داخل کرده است. از اینرو اگربعضی از آنها ازبین برود، [به همان نسبت از] این مسمی از بین می رود، خصوصا اگر از ارکان اسلام باشد نه از اجزایی که به عنوان رکن اسلام نیست، همچون دیوار برای خانه، پس اگر دیوار خانه سقوط کند، خانه نیز سقوط می کند بر خلاف زمانیکه چوب و خِشت و امثال اینها سقوط کند.(که تاثیر چندانی در اصل خانه ندارد).

۱۰- از انس بن مالک‌ﷺ روایت است که رسول اللهﷺ فرمودند[۱]:**{مَنْ صَلَّى صَلاَتَنَا وَاسْتَقْبَلَ قِبْلَتَنَا، وَأَكَلَ ذَبِيحَتَنَا فَذَلِكَ الْمُسْلِمُ الَّذِي لَهُ ذِمَّةُ اللَّهِ وَذِمَّةُ رَسُولِهِ، فَلاَ تُخْفِرُوا اللَّهَ فِي ذِمَّتِهِ}**[هر کس مانند ما نماز بخواند و به قبله ما رو نماید و ذبیحه ما را بخورد، مسلمان است. و چنین شخصی را الله و رسولش امان داده اند، پس به کسی که در امان الله متعال است خیانت نکنید].

وجه دلالت این حدیث از دو جهت می باشد:

الف) حدیث تنها با ادای این سه عمل، شخص را مسلمان قرار داده است، پس بدون آنها مسلمان نمی باشد.

۱- بخاری(۳۹۱)(۳۹۳)، ابوداود(۲۶۴۱)، ترمذی(۲۶۰۸)، نسائی(۳۹۶۸).

ب) اگر شخصی به سمت مشرق نماز گزارد، مسلمان نیست تا اینکه به سوی قبله‌ی مسلمانان نماز بگزارد. با این وجود اگر نماز را به طور کلی ترک کند، حال وی چگونه خواهد بود؟

۱۱- دارمی از جابر بن عبدالله‌ﷺ روایت کرده که رسول‌الله‌ﷺ فرمودند[1]: {مِفْتَاحُ الْجَنَّةِ الصَّلاَةُ }[کلید بهشت نماز می باشد].

این حدیث برآن دلالت دارد که هرکس ازاهل نماز نباشد، بهشت برای او گشوده نمی‌شود، درحالیکه بهشت برای هر مسلمانی گشوده می‌شود. بنابراین تارک نماز مسلمان نیست(که بهشت برای او باز نمی‌گردد). و بین این حدیث و حدیث دیگری که از رسول الله‌ﷺ روایت شده تناقض نمی‌باشد، آنجا که فرمودند[2]:{مِفْتَاحُ الْجَنَّةِ شَهَادَةُ أَنَّ لَا إِلَهِ إِلَّا اللَّهُ}[کلید بهشت شهادت لااله الاالله می‌باشد]. چرا که شهادت کلمه‌ی طیبه، اصل کلید و نماز و بقیه‌ی ارکان، دندانه‌های آن می باشند که باز شدن در بدون آنها حاصل نمی‌شود، چرا که وارد شدن به بهشت موقوف به کلید و دندانه هایش می‌باشد.

امام بخاری می‌گوید[3]: به وهب بن منبه گفته شد: آیا کلید بهشت لااله الاالله نیست؟ گفت: آری، لیکن هیچ کلیدی نیست مگر اینکه دندانه هایی دارد، ازاینرو اگر همراه کلیدی که دارای دندانه ها باشد، آمدی، بهشت برتو گشوده می شود وگرنه بر تو باز نمی گردد.

۱۲- محجن بن ادرع اسلمی روایت کرده که همراه رسول الله‌ﷺ در مجلسی بود که به سوی نماز ندا داده شد، پس رسول الله‌ﷺ برای نماز برخاسته و رفتند. پس از نماز

---

[1]- بهذاالسند عن الدارمی اخرجه محمد بن نصر فی تعظیم قدر الصلاة(۱۷۵) و من طریق سلیمان بن قرم به: المسند(۱۴۶۶۲) و الترمذی فی الطهاره(۴).

[2]- المسند(۲۲۱۰۲) و البزار(۲) و هو ضعیف کما فی المجمع الزوائد۱/۱۶، و کشف الخفاء(۲۳۲۴)ولکن له شاهدسیاتی.

۳- البخاری تعلیقافی مستهل باب الجنائز(الفتح۳/۱۳۱).

درحالیکه محجن در جای خود نشسته بود، رسول اللهﷺ بازگشتند و بدو فرمودند[۱]:{مَا مَنَعَكَ أَنْ تُصَلِّيَ؟ أَلَسْتَ بِرَجُلٍ مُسْلِمٍ؟}[چه چیزی تو را از نماز بازداشت؟ آیا تومردی مسلمان نیستی؟] محجن گفت: آری(من مسلمانم) لیکن همراه خانواده‌ام نماز گزاردم. پس رسول اللهﷺ به او فرمودند: {إِذَا جِئْتَ فَصَلِّ مَعَ النَّاسِ وَإِنْ كُنْتَ قَدْ صَلَّيْتَ}[هرگاه آمدی، همراه مردم نماز بگزار گرچه قبلا نماز گزارده بودی].

بنابراین جدا کننده‌ی بین مسلمان و کافر نماز قرار داده شده و تحت الفاظ حدیث این نکته رامی یابی که: اگر تو مسلمان بودی، نماز می خواندی. این جمله مانند این است که بگویی: تو را چه شده که سخن نمی‌گویی، آیا ناطق نیستی؟ و یا تو را چه شده که تحرکی نداری، آیا زنده نیستی؟ از اینرو اگر اسلام با وجود عدم نماز ثابت می شد، رسول اللهﷺ زمانیکه آن شخص را دید که نماز نگزارده به وی نمی‌گفت: {الست برجل مسلم؟}[آیا تو مردی مسلمان نیستی؟].

۱۳- دلیل سیزدهم[۲] حدیث ابوسعیدؓ[۳] در قصه‌ی مردی است که به رسول اللهﷺ گفت: تقوای خدا راپیشه کن، که پس از این سخن، خالد بن ولیدؓ گفت: یا رسول الله، آیا گردن او را بزنم؟ رسول اللهﷺ فرمودند: {لاَ، لَعَلَّهُ أَنْ يَكُونَ يُصَلِّي}[خیر شاید که نماز گزار باشد].

وجه استدلال به حدیث: درحالیکه صحابه تصمیم به کشتن وی داشتند و احتمال کفرش را در این سخنش دیدند، نماز مانع از کشته شدن وی شد.

۱- المسند(۱۶۳۹۵) و النسائی(۸۵۷) و الموطا۱/۱۳۲ وصححه الحاکم۱/۱۴۴.حکم الالبانی صحیح.

۲- به نقل از صحیح فقه السنه۱/۲۳۰.

۳- اخرجه البخاری(۴۳۵۱) ومسلم(۱۰۶۴).

پاسخ قائلین به فسق تارک نماز:

این حدیث احتمال این را می‌دهد که کشته شدن تارک نماز به سبب حد ترک نماز مباح می‌باشد نه به سبب کافر شدن وی با ترک نماز!!

قائلین به کفر تارک نماز این استدلال را اینگونه پاسخ داده‌اند:

کسانی که به سبب حد کشته می‌شوند، به تصریح رسول الله ﷺ[1] اینها می‌باشند: {الثَّيِّبُ الزَّانِي، وَالنَّفْسُ بِالنَّفْسِ، وَالتَّارِكُ لِدِينِهِ الْمُفَارِقُ لِلْجَمَاعَةِ}[شخص زناکاری که ازدواج کرده، کشتن نفس دربرابر نفس، و جدا شونده‌ی از دین که جماعت مسلمانان را متفرق نماید(مرتد)].

بنابراین، تارک نماز نه زناکار است ونه مرتکب قتل نشده است، پس جزء دسته سوم یعنی جدا شونده‌ی از دین که جماعت مسلمانان را متفرق کرده، می‌باشد. بر این اساس است که هرکس تارک نماز را کافر نمی‌داند، نمی گوید که او کشته می‌شود.(چرا که اگر کسی بگوید تارک نماز کشته می‌شود، پس باید وی را جزء یکی از این سه دسته قرار دهد که طبیعتا جزءدسته سوم قرار می‌گیرد).

۱۴- ازام سلمه رضی الله عنها روایت است[2] که رسول الله ﷺ فرمودند[3]: {إِنَّهُ يُسْتَعْمَلُ عَلَيْكُمْ أُمَرَاءُ، فَتَعْرِفُونَ وَتُنْكِرُونَ، فَمَنْ كَرِهَ فَقَدْ بَرِئَ، وَمَنْ أَنْكَرَ فَقَدْ سَلِمَ، وَلَكِنْ مَنْ رَضِيَ وَتَابَعَ}[براستی که امرایی بر شما حاکم خواهد شد که بعضی از کارهای آنها را نیک وموافق شرع و برخی را مخالف شرع می بینید. بنابراین هرکس آن‌را (در دل) ناپسند دانست، (ولی توانایی قولی یا عملی برای مبارزه نداشت، تنها با همین ناپسند دانستن، وظیفه‌اش را ادا کرده و) از گناه بری می شود و هرکس با آن مخالف کرده و به قدر توانایی خود مبارزه کند(ازگناه تایید

۱- اخرجه البخاری(۶۸۷۸) و مسلم(۱۶۷۶).

۲- به نقل از صحیح فقه السنه ۱/ ۲۳۰-۲۳۱.

۳- اخرجه مسلم(۱۸۵۴) و الترمذی(۲۲۶۶) و ابوداود(۴۷۶۰).

ظلم و منکر) سالم می‌ماند ولی کسی که به عمل آنان راضی باشد و از آنها پیروی کند (عاصی و نافرمان و گنه کار است). صحابه گفتند: آیا با آنها بجنگیم؟ رسول الله ﷺ فرمودند: [لَا، مَا صَلَّوْا] خیر، تا زمانیکه نماز می گزارند.

قائلین به کفر تارک نماز در ادامه‌ی استدلال به این حدیث گفته‌اند: قطعا ثابت شده که جنگ با حکامی که بر مسلمانها حکومت می کنند تنها زمانی مشروع می‌باشد که به سبب کفری آشکار و بواح، کافر شوند. همانطور که در حدیث عبادة در ذکر بیعتشان با رسول الله ﷺ، آمده است[1]: {وَأَنْ لاَ نُنَازِعَ الأَمْرَ أَهْلَهُ، إِلَّا أَنْ تَرَوْا كُفْرًا بَوَاحًا، عِنْدَكُمْ مِنَ اللَّهِ فِيهِ بُرْهَانٌ}[و براین بیعت کردیم که نجنگیم و مطیع باشیم، مگر آنکه از وی کفری آشکار ببینیم که درآن از سوی الله متعال برهانی داشته باشیم].

بنابراین دانسته شد، ترک نمازی که درحدیث جوازی برای جنگ با امیر و پادشاه مسلمانان قرارداده شده، از جمله کفر اکبر و بواحی است که در حدیث عباده آمده است.(وگرنه هرگز مشروع نبود که بر امیر مسلمین خروج شود).

۱۵- از معاذ بن جبل ﷺ روایت است که فرمود: رسول الله ﷺ مرا به ده چیز سفارش نمودند و فرمودند[2]: {لَا تُشْرِكْ بِاللَّهِ شَيْئًا وَإِنْ قُتِلْتَ وَحُرِّقْتَ، وَلَا تَعُقَّنَّ وَالِدَيْكَ، وَإِنْ أَمَرَاكَ أَنْ تَخْرُجَ مِنْ أَهْلِكَ وَمَالِكَ، وَلَا تَتْرُكَنَّ صَلَاةً مَكْتُوبَةً مُتَعَمِّدًا؛ فَإِنَّ مَنْ تَرَكَ صَلَاةً مَكْتُوبَةً مُتَعَمِّدًا فَقَدْ بَرِئَتْ مِنْهُ ذِمَّةُ اللَّهِ...}[برای الله متعال هیچ شریکی قرار مده، هرچند کشته یا سوزانده شوی و نافرمانی پدر و مادرت را مکن، حتی اگر به تو امر کنند از خانه و دارایی خودخارج شوی و نماز

۱- اخرجه البخاری(۷۰۵۵) ومسلم(۱۷۰۹).

۲- مسند احمد(۲۲۰۷۵)، معجم الاوسط(۷۹۵۶)، معجم الکبیر(۱۵۶)، تعظیم قدر الصلاة(۹۲۱) وحکم الالبانی فی الصحیح الترغیب(۵۷۰):حسن لغیره.

فرض را عمدا ترک مکن، چون هرکس به قصد نماز را ترک کند، عهد و امان الهی از او برداشته می شود].

۱۶- از بریدةﷺ روایت است که رسول اللهﷺ فرمودند[۱]: {مَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ فَقَدْ كَفَرَ}[هرکس نماز را ترک کند، کافر گشته است].

استدلال به اجماع صحابه بر کفر تارک نماز:

و اما اجماع صحابه، ابن زنجویه می‌گوید[۲]: عمر بن ربیع روایت کرده که یحیی بن ایوب از یونس از ابن شهابروایت کرده که گفت: عبیدالله بن عبدالله بن عتبة برایم روایت کرده که عبدالله بن عباس او را با خبر کرده، زمانیکه عمر بن خطابﷺ در مسجد ضربه خورد، نزد ایشان آمدند. ابن عباسﷺ می‌گوید: من و گروهی که همراه من در مسجد بودند او را حمل کردیم تا اینکه ایشان را وارد خانه یشان کردیم. می‌گوید: پس عمربن خطابﷺ، عبدالرحمن بن عوفﷺ را امر کرد تا بر مردم نماز بگزارد. ابن عباسﷺ می‌گوید: زمانیکه به خانه عمرﷺ وارد شدیم، از هوش رفت، پیوسته بیهوش بود تا اینکه چهره‌اش درخشید و به هوش آمد و گفت: آیا مردم نماز گزاردند؟ گفتیم: آری نماز گزاردند. پس فرمود: {لَاإِسْلَامَلِمَنْتَرَكَالصَّلَاةَ}[برای کسی که نماز را ترک می‌کند، اسلامی نیست. و در روایتی دیگر آمده که فرمود: [لَاحَظَّفِيالْإِسْلَامِلِمَنْتَرَكَالصَّلَاةَ}[برای کسی که نماز را ترک کند، هیچ بهره‌ای در اسلام نیست]. پس از این خواست که وضو بگیرد، که وضوگرفته و نماز گزارد.

---

[۱]- ابن حبان(۱۴۶۳) وانظرصحیح الترغیب و الترهیب للالبانی(۵۷۵) و قال: صحیح موقوف.

[۲]- مالک فی الطهارة۱/۳۹-۴۰ و ابن سعد فی الطبقات۲/۳۵۰-۳۵۱ و الآجری فی الشریعة(۱۳۴) ومحمد بن نصر فی تعظیم قدر الصلاة(۹۲۳)و مابعده.

عمربن خطاب‌ﷺ این جمله را در حضور جمعی از صحابه گفت و هیچ کس این مساله را بر او انکار نکرد و به مانند اینچنین سخنانی از معاذ بن جبل و عبدالرحمن بن عوف و ابوهریره ﷺ روایت شده است و دیده نشد که در میان صحابی کسی دلایل ودیدگاه مخالفی داشته باشد.

و حافظ عبدالحق اشبیلی در کتابش در باب نماز می‌گوید: عده‌ی زیادی از صحابه وتابعین دیگاهشان تکفیر کسی است که نماز را عمدا ترک کند تا اینکه وقتش خارج شود، از جمله: عمر بن خطاب، معاذ بن جبل، عبدالله بن مسعود، ابن عباس، جابر، ابودرداء ﷺ و از علی بن ابی طالب‌ﷺ نیز همین نظر روایت شده است. اینها از صحابه بودند، اما غیر از اینها احمد بن حنبل، اسحاق بن راهویه، عبدالله بن مبارک، ابراهیم نخعی، حکم بن عیینه، ایوب سختیانی، ابوداود طیالسی، ابوبکربن ابی شیبه و ابوخیثمه زهیربن حرب، قائل به تکفیر تارک نماز می‌باشند.

کسانی که از تکفیر تارک نماز منع می‌کنند، گفتند: واجب است احادیثی که برکفر تارک نماز دلالت می‌کند و احادیث شبیه آن به کفر نعمت و نه کفر جحود و انکار حمل شود. همانگونه که در احادیث زیر لفظ کفر به کار رفته شده برکفر اصغر حمل می‌شود:

رسول‌الله‌ﷺ فرمودند[۱]: {مَنْ تَعَلَّمَ الرَّمْيَ ثُمَّ تَرَكَهُ كَانَتْ نِعْمَةً يَكْفُرُهَا}[هرکس تیراندازی را یاد بگیرد، سپس آن‌را ترک کند، به نعمتی کفرورزیده است].

و فرمودند[۲]: {لاَ تَرْغَبُوا عَنْ آبَائِكُمْ، فَإِنَّهُ كُفْرٌ بِكُمْ}[از پدرانتان روی برنگردانید(که ادعا کنید فرزند کسی دیگر می باشید) چرا که این (نسبت دادن به غیر پدر) کفرشماست].

---

[۱]- بهذااللفظ: سعید بن منصور(۲۴۵۰)، ابوداود(۲۵۱۳)کلاهما من کتاب الجهاد و النسائی (۳۵۷۸) واخرجه مسلمفی الاماره(۱۹۱۹)بلفظ [...فلیس منا]

[۲]- البخاری من حدیث طویل فی الحدود(۶۸۳۰) و بلفظ غریب فی الفرائض(۶۷۶۸) و مسلم فی الایمان(۶۲).

و فرمودند[۱]: {كُفْرٌ بِامْرِئٍ ادِّعَاءُ نَسَبٍ لَا يَعْرِفُهُ، أَوْ جَحْدُهُ، وَإِنْ دَقَّ}[ادعای نسب کردن شخص به کسی که وی را نمی شناسد، یا اینکه او را انکار کرده و از وی برائت می جوید، هرچند ادعایی بی اهمیت و ضعیف است، کفر می باشد].

و فرمودند[۲]: {سِبَابُ الْمُسْلِمِ فُسُوقٌ، وَقِتَالُهُ كُفْرٌ}[دشنام دادن مسلمان فسق و جنگیدن با او کفر می باشد].

و فرمودند[۳]:{مَنْ أَتَى حَائِضًا، أَوِ امْرَأَةً فِي دُبُرِهَا، أَوْ كَاهِنًا، فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أُنْزِلَ عَلَى مُحَمَّدٍ}[هرکس با زنی حائضه یا با زنی از راه پشت نزدیکی کند و یا اینکه نزد کاهنی برود(واو را در آنچه که می گوید، تصدیق کند) درحقیقت به آنچه که بر محمد نازل شده کفر ورزیده است].

و فرمودند[۴]: {مَنْ حَلَفَ بِغَيْرِ اللهِ فَقَدْ كَفَرَ}[هرکس به غیر از الله متعال به چیز دیگری سوگند یاد کند، براستی که کفر ورزیده است].

و فرمودند[۵]: {اثْنَتَانِ فِي النَّاسِ هُمَا بِهِمْ كُفْرٌ: الطَّعْنُ فِي النَّسَبِ وَالنِّيَاحَةُ عَلَى الْمَيِّتِ}[دو عادت در بین مردم وجود دارد که کفر محسوب می شوند: یکی طعن در نژاد و دیگری نوحه خوانی ومرثیه سرایی بر مرده].

---

[۱]- من حدیث ابی عمرورضی الله عنه، المسند(۷۰۱۹) و ابن ماجه فی الفرائض(۲۷۴۴) وفی زوائده صحیح و الطبرانی كما فی مجمع الزوائد۹۷/۱. و اخرجه البزار(۱۰۴) والدارمی(۲۸۶۳)(۲۸۶۶) من حدیث ابی بكرو فی نقل المصنف اختلاف یسیر فی اللفظ.

[۲]- البخاری(۴۸) و مسلم(۶۴) كلاهما فی الایمان.

[۳]- المسند(۹۲۹۰) و الترمذی فی الطهارة(۱۳۵) و ابوداود فی الطب(۳۹۰۴) و ابن ماجه فی الطهاره(۶۳۹) و النسائی فی عشره النساء(۱۳۰).

[۴]- رواه الحاكم فی صحیحه بهذا اللفظ، المستدرك(۴۵) و صححه، والترمذی(۱۵۳۵) وحسنه. و ابوداود(۳۲۵۱) و ابن حبان موارد(۱۱۷۷) ثلاثتهم فی الایمان و النذور. والمسند (۴۹۰۴).

[۵]- مسلم فی الایمان(۶۷).

و نظیر این احادیث زیاد می‌باشد. همچنین منع کنندگان از تکفیر تارک نماز می‌گویند: رسول‌اللهﷺ ایمان را از زناکار و دزد و شراب خوار[۱] و کسی که خود را به غیر از پدر اصلی‌اش نسبت می دهد[۲]، نفی کرده‌اند.

درحالیکه زایل شدن اسم ایمان از ایشان، کفر جحود و انکار و خلود در آتش را واجب نمی کند. بنابراین، کفری که در مورد تارک نماز ذکر شده از این قبیل می باشد و مقصود از آن کفر جحود نبوده و موجب ماندگاری و خلود در جهنم نمی شود.

رسول اللهﷺ فرمودند[۳]: {لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا أَمَانَةَ لَهُ}[کسی که امانت دار نیست، ایمان ندارد]. در این حدیث ایمان از کسی که امانت دار نیست نفی شده است در حالیکه ترک ادای امانت موجب کافر شدن وی نشده و کفری نیست که او را از دین خارج کند.

و از این قبیل است قول ابن عباس‌ﷺ در مورد آیه ۴۴ سوره مائده:

﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾

[و (بدانید که) هرکس برابر آن چیزی حکم نکند که خداوند نازل کرده است، او وامثال او بیگمان کافرند].

ابن عباس‌ﷺ می‌گوید: منظور از آن کفری نیست که مردم به سوی آن می‌روند (کفر اکبر). و طاووس گفته است: از ابن عباس‌ﷺ در مورد این آیه پرسیده شد، پس گفت: این عمل کفر است، لیکن این کفر به مانند کفر به الله و ملائکه و کتب آسمانی و پیامبرانش

---

[۱]- همانطور که در حدیث آمده است:[لا یزنی الزانی حین یزنی و هو مؤمن، و لا یشرب حین یشرب و هو مؤمن ...] زناکار موقع زنا، ایمان کامل ندارد، شراب خوار موقع شراب خواری و.... اخرجه البخاری فی المظالم(۲۴۷۵) و مسلم فی الایمان(۵۷).

[۲]- در حدیث آمده که:[لَيْسَ مِنْ رَجُلٍ ادَّعَى لِغَيْرِ أَبِيهِ وَهُوَ يَعْلَمُهُ إِلَّا كَفَرَ] هرکسی در حالی که پدرش را می شناسد، خودش را به غیر از پدرش نسبت دهد، کفر ورزیده است. اخرجه مسلم فی الایمان(۶۱).

[۳]- المسند(۱۲۳۸۳)، و ابویعلی(۲۸۵۶) و البزار(۱۰۰) و سنن الکبری للبیهقی(۷۲۸۱) و انظر مجمع الزوائد۱/۹۶ فله شواهد.

نیست. همچنین گفت: کفری است که موجب خروج از دین نمی‌شود[1].و سفیان بن جریج از عطا روایت می کند که گفت: آن کفری غیر از کفر(اکبر) می‌باشد و ظلمی غیر از ظلم(اکبر) است و فسقی غیر از فسق (اکبر) می‌باشد[2].

[1]- شیخ الاسلام ابن تیمیه در اقتضاءالصراط المستقیم لمخالفة اصحاب الجحیم (۲۰۸/۱) می گوید: کفری که معرف به الف و لام باشد، غالبا جز به کفر اکبر حمل نمی شود همچون این فرموده‌ی الله متعال در مورد کسانی که به غیر آنچه که الله متعال نازل کرده حکم می کنند: ﴿فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ و آنچه که از ابن عباس در مورد این آیه وارد شده که می گوید: این کفر، کفری غیر از کفر(اکبر) می باشد(کفردون کفر)، که حاکم در مستدرک(۳۱۳/۲) از طریق هشام بن حجیر از طاووس از ابن عباس روایت کرده، از وی ثابت نیست. چرا که احمد و یحیی بن معین هشام را ضعیف دانسته اند. علاوه براین در این مورد خلاف این قول نیز از وی روایت شده است. عبدالرزاق در تفسیرش از معمر از ابن طاووس از پدرش روایت می کند که از ابن عباس در مورد این آیه سوال شد:﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ابن عباس گفت: آن کفر است. که این قول از ابن عباس محفوظ می باشد، یعنی آیه دراطلاق خود باقیست و اطلاق آیه بر این دلالت دارد که مقصود از کفری که ابن عباس بدان تصریح کرده کفر اکبر می باشد. چگونه به اسلام کسی که شرع را کنار گذاشته و آن‌را ترک می کند و بلکه آن‌را با آراء یهود و نصاری و مشابه آنها تغییر داده و شرع را تبدیل کرده و ماهیت آن‌را عوض می کند، حکم می شود؟ با وجودیکه علاوه بر اینکه این عمل وی، تبدیل شرع نازل شده می باشد، اعراض از شرع مطهر، که خود کفری مستقل است، می باشد. اما آنچه که ابن جریر در تفسیرش از ابن عباس روایت کرده که گفته: (لیس کمن کفر بالله والیوم الآخر و بکذا و کذا) این کفر همچون کفر به الله متعال و روز قیامت و کفر به چنین و چنان نیست، مراد از آن این نیست که حکم به غیر ماانزل الله کفراصغر یا کفر دون کفر است، و هرکس این فهم را از قول ابن عباس داشته باشد، بر او لازم است که دلیل بیاورد و بر گمانش اقامه‌ی برهان کند.در صورتیکه ظاهر کلام ابن عباس بیانگر آن است که: کفر اکبر مراتب متفاوتی دارد که بعضی از آنها نسبت به بعضی دیگر شدیدتر می باشد. بنابراین کفر به الله متعال و ملائکه و روز قیامت شدید تر از کفر حاکمی است که به غیر آنچه که الله متعال نازل کرده حکم می کند و ماهم اینچنین می گوییم: براستی که کفر حاکمی که به غیرماانزل الله حکم می کند، خفیف تر از کفر کسی است که به الله متعال و ملائکه و...کفر ورزیده است. واین بدان معنی نیست که این حاکم مسلمان است و کفرش، کفری اصغر است، هرگز، بلکه این حاکم به دلیل ترک کردن و کنار گذاشتن شرع الله متعال از دین خارج می باشد. و ابن کثیر در این مورد اجماع رانقل کرده است. به البدایه و النهایه بنگر(۱۱۹/۱۳).

[2]- انظر فی تخریج هذه الآثار: المستدرک ۳۱۳/۲ و الطبری عند تفسیر الآیه.

داوری و فصل خطاب بین دو گروه:

شناخت دیدگاه صحیح در این مساله مبنی بر شناخت حقیقت ایمان و کفر می‌باشد، پس از این شناخت، نفی و اثبات آن صحیح می باشد.چرا که کفر و ایمان در مقابل هم می‌باشند، بدین گونه که با زایل شدن یکی، دیگری جای آن‌را می‌گیرد.

ایمان در اصل شعبه‌های متعددی دارد و هر شعبه‌ای از آن ایمان نامیده می‌شود. ازاینرو نماز جزء ایمان است و زکات و روزه و حج و اعمال باطنی همچون حیا، توکل، خشیت در برابرالله متعال و بازگشت و توبه‌ی به سوی او جزء ایمان می‌باشند تا اینکه شعبه‌های ایمان با دور کردن آنچه که سبب آزار و اذیت است از راههای عمومی، به پایان می‌رسد و آن شعبه‌ای از شعب ایمان می‌باشد[۱].

در میان این شعَب، بعضی شعبه‌ها هستند که با زوال آنها، ایمان به طور کلی زایل می‌گردد، مانند شعبه‌ی شهادت کلمه‌ی طیبه،و با از بین رفتن برخی از شعبه ها همچون دورکردن سبب آزار و اذیت از راه عمومی، ایمان از بین نمی‌رود. و در میان این دو شعبه، شعبه‌های متفاوتی از ایمان می باشد که نسبت به هم تفاوت بسیاری دارند، بعضی از شعبه‌های ایمان در این میان به شعبه‌ی شهادت کلمه‌ی طیبه ملحق می‌شود و بدان نزدیک تر می‌باشند و بعضی از شعبه‌های ایمان به شعبه‌ی دورکردن سبب آزار و اذیت از راه ملحق شده و بدان نزدیک تر می‌باشند.

همچنین کفر دارای اصل و ریشه هایی می‌باشد. بنابراین همانطور که شعبه هی ایمان جزء ایمان بود، شعبه‌های کفر جزء کفر می باشد. (به طور مثال) حیا شعبه‌ای از شعبه‌های

---

[۱]- همانطور که در حدیث آمده است: (الْإِيمَانُ بِضْعٌ وَسَبْعُونَ – أَوْ بِضْعٌ وَسِتُّونَ – شُعْبَةً، فَأَفْضَلُهَا قَوْلُ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ، وَأَدْنَاهَا إِمَاطَةُ الْأَذَى عَنِ الطَّرِيقِ، وَالْحَيَاءُ شُعْبَةٌ مِنَ الْإِيمَانِ) ایمان هفتاد و چند شعبه یاشصت و چند شعبه دارد، برترین شان، گفته ی لا إله إلا الله و پایین ترین شان برداشتن سبب آزاروادیت از سر راه می باشد. و حیاء یکی از شعبه های ایمان است. مسلم(۳۵).

ایمان می‌باشد و کمبود حیا شعبه‌ای از شعبه‌های کفر می باشد. و صدق شعبه‌ای از شعبه‌های ایمان و کذب و دروغ شعبه‌ای از شعبه‌های کفر می‌باشد. و نماز و روزه و حج و زکات از شعبه‌های ایمان و ترک آنها از شعبه‌های کفر می باشد.و حکم کردن بماانزل الله از شعبه‌های ایمان و حکم کردن به غیر ماانزل الله از شعبه‌های کفر می‌باشد. بطور کلی همگی گناهان، ازجمله شعبه‌های کفر و از زیر شاخه‌های آن می باشند، همانطور که همه‌ی انواع طاعات و عبادات از شعبه‌های ایمان و زیر شاخه‌های آن می باشند.

شعبه‌های ایمان به دو دسته تقسیم می‌شوند: شعبه‌های قولی وشعبه‌های عملی، همانطور که شعبه‌های کفر بر دو نوع قولی و عملی تقسیم می شوند.

شعبه هایی از شعب قولی ایمان هستند که زوال آنها موجب زوال ایمان می شود، همچنین شعبه هایی از شعب عملی ایمان می‌باشد که با زوال آنها ایمان زایل می‌گردد. و شعبه‌های قولی و عملی کفر نیز اینچنین می‌باشد که با بودن بعضی از شعبه‌های کفر، ایمان به طور کلی زایل می گردد. بنابراین همانطور که شخص با جاری کردن اختیاری کفر بر زبان کافر می‌شود که این شعبه‌ای از شعب قولی کفر می باشد، همچنین با انجام شعبه‌ای از شعبه‌های کفر، کافر می شود مانند سجده کردن برای بت و تمسخر وسبک شمردن مصحف. پس این یک اصل است.

در اینجا اصل دیگری وجود دارد و آن اینکه حقیقت ایمان مرکب از قول و عمل می باشد که قول خود به دو قسمت تقسیم می شود: قول قلب که همان اعتقاد است و قول زبان که تکلم به کلمه‌ی اسلام است. و عمل نیز دو قسم می باشد: عمل قلب که نیت و اخلاص است و عمل اعضا و جوارح. و اگر این چهار قسم زایل شد، ایمان کاملا زایل می گردد و اگر تصدیق قلب از بین برود، سایر اجزا نفعی ندارد. چرا که وجود تصدیق قلب در اعتقاد

قلب برای سفید بودن،شرط می‌باشد. اما اگرعمل قلب با وجود اعتقاد صدق، زایل شده و ازبین رود، در این موضع بین مرجئه و اهل سنت و جماعت اختلاف می باشد:

در این صورت اهل سنت اجماع دارند که ایمان از بین رفته و زایل می‌شود و تصدیق با وجود انتفاء عمل قلب که محبت و انقیاد و التزام به مقتضیات ایمان می‌باشد، نفعی نمی‌رساند، همانطور که ابلیس و فرعون و قومش و یهود و مشرکین را فایده ندارد، همان کسانی که به صدق رسول‌الله معتقد بوده و بلکه آشکار ونهان بدان اقرار کرده و می‌گفتند: دروغگونیست، لیکن نه از او پیروی می کنیم و نه بدو ایمان می‌آوریم.

و اگر ایمان با زوال و ازبین رفتن عمل قلب از بین رود، عجیب نیست که با زوال بزرگترین اعمال جوارح ازبین رود، علی الخصوص زمانیکه لازمه‌ی زوال این عمل، عدم محبت قلب و انقیاد و التزام آن، که آنهم لازمه‌ی عدم تصدیق جازم هست،باشد. همانطور که تقریرش گذشت. چون قلب فرمانرواست اگر قلب فرمان برد ومطیع باشد اعضا وجوارح نیز فرمانبردار می‌گردندو اگر قلب سرباز زند ونافرمانی کند اعضا وجوارح نیز عاصی ونافرمان می‌گردند چون حقیقت ایمان باور قلبی به همراه اطاعت واجرای عملی کمی باشد. از اینرو ایمان تنها باور نیست همانطور که بیان آن گذشت، بلکه ایمان تصدیق همراه با فرمانبرداری واطاعت می باشد و هدایت اینچنین است، یعنی مجرد شناخت حق و واضح شدن آن نیست، بلکه شناختی است که لازمه آن، پیروی و عمل به موجب آن باشد و اگر مجرد شناخت، هدایت نامیده شود،، هدایت مورد نظر قرآن واسلام نیست؛ همانطور که اعتقاد تصدیق، گرچه تصدیق نامیده شود، تصدیق مستلزم ایمان نیست، ازاینرو برتو لازم است که به این اصل مراجعه کرده و آن‌را رعایت کنی.

کفر بر دو قسم می باشد:

در اینجا اصل دیگری می‌باشد و آن اینکه کفر بر دو قسم می باشد: کفر عمل و کفرانکار و عناد.

کفر انکار: آن است که شخص از روی لجبازی و انکار، با وجودیکه می‌داند آنچه که رسول‌الله با آن از جانب الله متعال آمده است حق است، بدان کفر می ورزد. همچون کفر ورزیدن به اسماء و صفات الله متعال و افعال و احکامش. این نوع کفر از هر جهت ضد ایمان می باشد. (مانند یهودیان و امثالشان که امور معلوم و ضروری دین ما را انکار می‌کنند و خطاب شرعی را به نفع خود تغییر می دهند، الله متعال در سوره نمل آیه۱۴می‌فرماید:

﴿وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنفُسُهُمْ ظُلْماً وَعُلُوّاً﴾

[ستمگرانه ومستکبرانه معجزات را انکار کردند، هر چند که در دل بدانها یقین واطمینان داشتند].

و در سوره لقمان آیه۳۲می‌فرمایند:

﴿وَمَا يَجْحَدُ بِآيَاتِنَا إِلَّا كُلُّ خَتَّارٍ كَفُورٍ﴾

[آیه های ما را هیچ کسی جز خیانت پیشگان ناسپاس، انکار نمی کند].

و در سوره ق آیه ۲۴می‌فرماید:

﴿أَلْقِيَا فِي جَهَنَّمَ كُلَّ كَفَّارٍ عَنِيدٍ﴾

[(خدا به دو فرشته مأمور ثبت وضبط اعمال دستور می‌دهد:) هر کافر سرکش وکینه توزی را به دوزخ بیندازید].

و در سوره مدثر آیه ۱۶می‌فرماید:

﴿كَلَّا إِنَّهُ كَانَ لِآيَاتِنَا عَنِيداً﴾

[هرگز (چنین نخواهد شد وبدانچه آرزو می کند نخواهد رسید). چرا که با آیات ما دشمن وستیزه جو است[1].)]

و اما کفر عمل: به آنچه که با ایمان در تضاد است و آنچه که با آن در تضاد نیست، تقسیم می شود. به گونه‌ای که سجده کردن برای بت و سبک شمردن و بی احترامی به مصحف و قتل پیامبر و دشنام دادن به ایشان (پناه بر خدا) متضاد با ایمان است و اما حکم به غیر ماانزل الله و ترک نماز، قطعا ازانواع کفر عملی می باشد و ممکن نیست پس از اینکه الله متعال بر این اشخاص اسم کفر را اطلاق کرده، اسم کفر را از این دو شخص نفی کنیم. بنابراین حاکمی که به غیر ماانزل الله حکم کند، کافر است و تارک نماز به نص و تصریح رسول الله ﷺ نیز کافر می‌باشد. لیکن آن کفر عملی است نه کفری که منشا آن اعتقاد باشد. و این از ممنوعات است که الله متعال حاکمی را که به غیر ماانزل الله حکم می کند، کافر بخواند و رسول الله ﷺ تارک نماز را کافر نامیده باشد، با این وجود بر آنها اسم کفر اطلاق نشود. درحالیکه رسول الله ﷺ ایمان را از زناکار و دزد و شراب خوار و از کسی که همسایه‌اش از او در امان نباشد، نفی کرده اند، ازاینرو هرگاه اسم ایمان از فرد نفی شد، از جهت عمل کافر می باشد و کفر جحود و اعتقاد از وی منتفی می شود.

که احادیث متفاوتی از رسول الله ﷺ روایت شده که کفر به کاررفته شده در آن از این دسته می باشد، از جمله:

رسول الله ﷺ فرمودند[1]:{لاَ تَرْجِعُوا بَعْدِي كُفَّارًا، يَضْرِبُ بَعْضُكُمْ رِقَابَ بَعْضٍ}[پس از فوت من به کفر برنگردید و کافرنشوید که در نتیجه بعضی از شما گردن بعضی دیگر رابزنند]. در این حدیث کشتن برادر دینی از نوع کفر عملی می‌باشد.

۱- به نقل از درسهایی درباره عقیده ص۱۰۸-۱۰۹.

همچنین در جایی دیگر فرمودند[۲]: {مَنْ أَتَى حَائِضًا، أَوِ امْرَأَةً فِي دُبُرِهَا، أَوْ كَاهِنًا، فَصَدَّقَهُ بِمَا يَقُولُ، فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أُنْزِلَ عَلَى مُحَمَّدٍ} [هرکس با زنی حائضه یا با زنی از راه پشت نزدیکی کند و یا اینکه نزد کاهنی برود(واو را در آنچه که می‌گوید، تصدیق کند) درحقیقت به آنچه که بر محمد نازل شده کفر ورزیده است].

و فرمودند[۳]:{أَيُّمَا رَجُلٍ قَالَ لِأَخِيهِ يَا كَافِرُ، فَقَدْ بَاءَ بِهَا أَحَدُهُمَا} [هرکسی به برادر مسلمانش بگوید: ای کافر، این گفته بریکی از آن دو برمی‌گردد].

و الله متعال کسی را که به برخی از کتابش عمل کرده و عمل به برخی دیگر را ترک کرده، به سبب عمل بدان مومن وبه خاطر ترک عمل بدان، کافر نامیده است. الله ﷻ در سوره بقره آیات ۸۴ و۸۵ می‌فرماید:

﴿وَإِذْ أَخَذْنَا مِيثَاقَكُمْ لاَ تَسْفِكُونَ دِمَاءكُمْ وَلاَ تُخْرِجُونَ أَنفُسَكُم مِّن دِيَارِكُمْ ثُمَّ أَقْرَرْتُمْ وَأَنتُمْ تَشْهَدُونَ ۞ ثُمَّ أَنتُمْ هَؤُلاء تَقْتُلُونَ أَنفُسَكُمْ وَتُخْرِجُونَ فَرِيقاً مِّنكُم مِّن دِيَارِهِمْ تَظَاهَرُونَ عَلَيْهِم بِالإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِن يَأتُوكُمْ أُسَارَى تُفَادُوهُمْ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْكُمْ إِخْرَاجُهُمْ أَفَتُؤْمِنُونَ بِبَعْضِ الْكِتَابِ وَتَكْفُرُونَ بِبَعْضٍ فَمَا جَزَاء مَن يَفْعَلُ ذَلِكَ مِنكُمْ إِلاَّ خِزْيٌ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يُرَدُّونَ إِلَى أَشَدِّ الْعَذَابِ وَمَا اللّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ﴾ [بقره:۸۴-۸۵].

[و(به یاد آورید هنگامی را که از شما پیمان گرفتیم که خون یکدیگر را نریزید وهمدیگر را از سرزمین وخانه وکاشانه خویش بیرون نکنید. (بر این پیمان، شما) اقرار کردید (وهم اینک باور دارید که در کتابتان موجود است) وشما (بر صحّت آن) گواهی می‌دهید. پس از آن، این شما هستید که یکدیگر را می‌کشید وگروهی از خودتان را از خانه‌ها وسرزمینتان بیرون می‌رانید،

---

[۱]- البخاری فی الحج(۱۷۳۹) و مسلم فی القسامه(۱۶۷۹).[۱]

[۲]- المسند(۹۲۹۰) و الترمذی فی الطهارة(۱۳۵) و ابوداود فی الطب(۳۹۰۴) و ابن ماجه فی الطهارة(۶۳۹) و النسائی فی عشره النساء(۱۳۰).

[۳]- البخاری فی الادب(۶۱۰۳) و مسلم فی الایمان(۶۰).

(ودیگران را بر ضدّ آنان برمی‌شورانید ویاری می دهید وایشان را علیه آنان) از راه گناه ودشمنانگی، همپشتی و پشتیبانی می کنید. ولی اگر (بعضی از آنان به صورت) اسیران نزد شما (وهم پیمانانتان) بیایند (برای نجاتشان می کوشید و) فدیه می دهید (وایشان را آزاد می‌سازید. اگر از شما پرسیده شود، چه چیز شما را وامی دارد که فدیه آنان را بپردازید وآزادشان سازید؟ می گوئید که کتابهای آسمانیمان به ما دستور می دهد که فدیه اسیران بنی اسرائیل را بپردازیم وایشان را آزاد سازیم. مگر کتابهای آسمانی به شما دستور نمی دهند که خون آنان را نریزید وایشان را از خانه وکاشانه‌شان آواره نسازید؟) وحال آن که بیرون راندن ایشان (وکشتن آنان) بر شما حرام است. آیا به بخشی از (دستورات) کتاب (آسمانی) ایمان می‌آورید وبه بخش دیگر (دستورات آن) کفر می‌ورزید؟ برای کسی که از شما چنین کند، جز خواری ورسوائی در این جهان نیست، ودر روز رستاخیز (چنین کسانی) به سخت ترین شکنجه‌ها برگشت داده می‌شوند، وخداوند از آنچه می کنید بی خبر نیست].

بنابراین الله ﷻ خبر داده که آنها به عهد و پیمانی که بدان امر شدند، اقرار کرده‌اند و بدان ملتزم بوده‌اند و این خود دلالت بر تصدیقشان بر آن دارد که برخی، برخی دیگر را نمی‌کشند و عده‌ای عده‌ی دیگر را از سرزمینشان بیرون نمی کنند. سپس خبر داده که از فرمانش سرپیچی کرده و گروهی گروه دیگر را کشته و آنها را از سرزمینشان بیرون کردند و این کفرشان نسبت به عهد و پیمانی است که از آنها در کتاب گرفته شد. پس از این خبر داده که آنها برای آزادی افرادی که از آن دسته اسیر شده‌اند فدیه داده و برای نجاتشان می کوشند و این به سبب ایمان آنها به دلیل پیمانی است که از آنها در کتاب گرفته شد. از اینرو به سبب عمل کردن به جزئی از عهد و پیمان مومن بوده و نسبت به آنچه که از عهد و پیمان ترک کردند، کافر بودند. بنابراین متضاد ایمان عملی، کفر عملی و متضاد ایمان اعتقادی قول اعتقادی می باشد.

براستی که رسول اللهﷺ در حدیثی صحیح، بدانچه گفتیم تصریح کرده‌اند، آنجا که فرمودند: {سِبَابُ الْمُسْلِمِ فِسْقٌ وَقِتَالُهُ كُفْرٌ}[دشنام دادن مسلمان فسق و جنگ با او کفر (محسوب) است].

رسول اللهﷺ در این حدیث بین دشنام دادن و جنگیدن با مسلمان تفاوت قائل شده‌اند به گونه‌ای که یکی از این اعمال را فسق قرار داده‌اند که فرد به وسیله آن کافر نمی شود و دیگری را کفر نامیدند؛ واضح و آشکار است که مقصودشان از این کفر، فقط کفر عملی بوده است نه کفر اعتقادی. و این نوع کفر (عملی) به طور کلی فرد را از دایره اسلام و دین خارج نمی کند، همانطور که زناکار و دزد و شراب خوار با این اعمال از دین خارج نمی‌شوند، گرچه اسم ایمان از اینها زایل شده است.

این تفصیل، قول اصحابی می باشد که عالم ترین امت به کتاب الله و اسلام و کفر و لوازم آن بودند، به همین سبب، این مسائل جز ازآن‌ها دریافت نمی شود، چرا که متاخرین مراد و مقصود آنها را نفهمیده و به دو قسم تقسیم شدند: گروهی فرد را با انجام کبیره از دین خارج دانسته و بر مرتکبین کبیره به خلود در آتش حکم کردند (خوارج) و گروه دیگر مرتکبین کبیره را مومنینی کامل الایمان قرار داده‌اند (مرجئه). در نتیجه آنها (خوارج) غلو کرده، اینها(مرجئه) جفا کردند.

اللهﷻ اهل سنت را به راهی کامل و قولی وسط هدایت کرده است، اهل سنتی که در میان مذاهب گوناگون به مانند اسلام در میان ملل دیگر می باشد. پس در اینجا کفر دون کفر(کفراصغر) و نفاق دون نفاق(نفاق اصغر) و شرک دون شرک (شرک اصغر) و فسوق دون فسوق (فسق اصغر) و ظلم دون ظلم (ظلم اصغر) می باشد.

سفیان بن عیینه از هشام بن حجیر از طاووس از ابن عباسﷺ در مورد این فرموده‌ی الله متعال ﴿وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللهُ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ روایت می‌کند که فرمود: مقصود از آن کفری که به سوی آن می‌روند، نیست[۱]. و عبدالرزاق می‌گوید: معمر از ابن طاووس از پدرش خبر داده که وی گفت: از ابن عباسﷺ در مورد این آیه ﴿وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللهُ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ سوال شد، فرمود: آن کفر محسوب می‌شود و این کفر مانند کفر به الله متعال و ملائکه و کتب و رسلش نیست. و در روایت دیگری که از ایشان وارد شده، آمده که فرمود: کفری است که از دین خارج نمی‌کند و طاوس گفته است: کفری نیست که از دین خارج کند. و وکیع از سفیان از ابن جریج از عطاء روایت کرده که گفت: آن کفر دون کفر و ظلم دون ظلم و فسق دون فسق می‌باشد.

و آنچه که عطاء بدان تصریح کرده، برای کسی که قرآن را فهم کرده، در آن بیان شده است. براستی که الله ﷻ حاکمی را که بغیر ماانزل الله حکم می‌کند کافر نامیده است و جاحد و منکر آنچه که بررسولش نازل کرده، را نیز کافر نامیده است، درحالیکه کفار نسبت به هم در یک حد مساوی و برابرنیستند. همچنین کافر، ظالم نامیده شده، همانطور که الله ﷻ در سوره بقره می‌فرماید:

﴿وَالْكَافِرُونَ هُمُ الظَّالِمُونَ﴾[بقره: ۲۵۴].

[وکافران ستمگرند].

و الله ﷻ متجاوز در حدود، نکاح، طلاق، رجعة و خلع را نیز ظالم نامیده است،

الله ﷻ در سوره طلاق می فرماید:

﴿...وَمَن يَتَعَدَّ حُدُودَ اللَّهِ فَقَدْ ظَلَمَ نَفْسَهُ...﴾ [طلاق: ۱].

---

[۱]- این قول ابن عباس در مورد این آیه کریمه و فهم صحیح کلام ایشان در صفحات قبل، از کتاب اقتضاء الصراط المستقیم نوشته‌ی شیخ الاسلام ابن تیمیه بیان شد.

[وهرکس از قوانین ومقرّرات الهی پا فراترنهد وتجاوز کند، به خویشتن ستم می کند].

و پیامبرش یونس نیز فرمود:

﴿لَّا إِلَهَ إِلَّا أَنتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنتُ مِنَ الظَّالِمِينَ﴾[الانبياء: ۸۷].

[معبود به حقی جز تو نیست وتو پاک ومنزّهی (از هرگونه کم وکاستی، وفراتر از هر آن چیزی هستی که نسبت به تو بر دلمان می گذرد وتصوّر می کنیم. خداوندا بر اثر مبادرت به کوچ بدون اجازه حضرت باری) من از جمله ستمکاران شده‌ام (مرا دریاب)].

و آدم صفی‌الله فرمود:

﴿رَبَّنَا ظَلَمْنَا أَنفُسَنَا...﴾ [اعراف: ۲۳].

[پروردگارا، ما (با نافرمانی از تو) بر خویشتن ستم کرده‌ایم].

و موسی کلیم الله فرمود:

﴿رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي﴾ [قصص: ۱۶].

[پروردگارا، من بر خویشتن (با کشتن یک تن) ستم کردم، پس (به فریادم برس و) مرا ببخش].

در حالیکه قطعا این ظلم به مانند آن ظلم نیست.

همچنین کافر، فاسق نیز نامیده شده، همانطور که الله ﷻ در سوره بقره می‌فرماید:

﴿...وَمَا يُضِلُّ بِهِ إِلاَّ الْفَاسِقِينَ * الَّذِينَ يَنقُضُونَ عَهْدَ اللَّهِ مِن بَعْدِ مِيثَاقِهِ ...﴾ [بقره: ۲۷-۲۸].

[وامّا الله متعال جز کجروان ومنحرفان را با آن گمراه وحیران نمی‌گرداند. آن کسانی که پیمانی را که قبلاً با الله متعال (به واسطه فطرت وعقل و پیغمبران) محکم بسته‌اند، می شکنند].

همچنین در سوره بقره می‌فرماید:

﴿وَلَقَدْ أَنزَلْنَا إِلَيْكَ آيَاتٍ بَيِّنَاتٍ وَمَا يَكْفُرُ بِهَا إِلاَّ الْفَاسِقُونَ﴾ [بقره: ۹۹].

[بی گمان ما آیه‌های روشنی (به وسیله جبرئیل بر قلب تو القاء کردیم و) برای توفرستادیم (که جویندگان راه حق، در برابر آنها سرتعظیم فرود می آورند) وجز بیرون‌روندگان (از دائره قانون فطرت ودشمنان حق وحقیقت) کسی بدانها کفر نمی ورزد].

و از این آیات در قرآن که بیانگر این مساله هست، زیاد می باشد.

و همچنین مومن نیز فاسق نامیده شده، الله ﷻ در سوره حجرات می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن جَاءكُمْ فَاسِقٌ بِنَبَإٍ فَتَبَيَّنُوا أَن تُصِيبُوا قَوْماً بِجَهَالَةٍ فَتُصْبِحُوا عَلَى مَا فَعَلْتُمْ نَادِمِينَ﴾[حجرات: ۶].

[ای کسانی که ایمان آورده‌اید، اگر شخص فاسقی خبری را به شما رسانید درباره آن تحقیق کنید، مبادا به گروهی بدون آگاهی (از حال واحوالشان وشناخت راستین ایشان) آسیب برسانید، واز کرده خود پشیمان شوید. که این آیه در مورد ولید بن عقبة بن أبی معیط نازل شد. واضح و آشکار است که این فاسق با آن فاسق متفاوت می باشد].

و الله ﷻ در سوره نور می‌فرماید:

﴿وَالَّذِينَ يَرْمُونَ الْمُحْصَنَاتِ ثُمَّ لَمْ يَأْتُوا بِأَرْبَعَةِ شُهَدَاءَ فَاجْلِدُوهُمْ ثَمَانِينَ جَلْدَةً وَلَا تَقْبَلُوا لَهُمْ شَهَادَةً أَبَدًا وَأُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾[نور: ۴]

[کسانی که به زنان پاکدامن نسبت زنا می دهند، سپس چهار گواه (بر ادّعای خود، حاضر) نمی آورند، بدیشان هشتاد تازیانه بزنید، وهرگز گواهی دادن آنان را (در طول عمر بر هیچ کاری) نپذیرید، و چنین کسانی فاسق (ومتمرّد از فرمان خدا) هستند]. و در مورد ابلیس در سوره کهف می‌فرماید:

﴿...فَفَسَقَ عَنْ أَمْرِ رَبِّهِ﴾[کهف: ۵۰]

[واز فرمان پروردگارش تمرّد کرد].

و در سوره بقره می‌فرماید:

﴿فَمَن فَرَضَ فِيهِنَّ الْحَجَّ فَلاَ رَفَثَ وَلاَ فُسُوقَ وَلاَ جِدَالَ فِي الْحَجِّ﴾[بقره: ۱۹۷]

[پس کسی که (در این ماهها با احرام یا تلبیه یا سوق دادن حیوان قربانی وشروع مناسک دیگر حجّ)، حجّ را بر خویشتن واجب کرده باشد (وحجّ را آغاز نموده باشد، باید آداب آن را مراعات دارد وتوجّه داشته باشد که) در حجّ آمیزش جنسی با زنان وگناه وجدالی نیست (ونباید مرتکب چنین اعمالی شود). و واضح است که این فسوق همچون آن فسق نیست (که فرد را از دین خارج کند)].

همانطور که در این آیات روشن گردید، کفر و همچنین ظلم و فسق نیز به دو دسته تقسیم می‌شوند و جهل هم اینچنین است، به گونه‌ای یک نوع جهل، کفر می‌باشد همانطور که الله متعال در سوره اعراف می‌فرماید:

﴿خُذِ الْعَفْوَ وَأْمُرْ بِالْعُرْفِ وَأَعْرِضْ عَنِ الْجَاهِلِينَ﴾[بقره: ۱۹۹].

[گذشت داشته باش وآسانگیری کن وبه کار نیک دستور بده واز نادانان چشم پوشی کن. و نوع دیگری از جهل می باشد که کفر نیست].

همچون این فرمایش الله ﷻ در سوره نساء:

﴿إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوَءَ بِجَهَالَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِن قَرِيبٍ...﴾ [نساء: ۱۷].

[بیگمان خداوند تنها توبه کسانی را می پذیرد که از روی نادانی (وسفاهت وحماقت ناشی از شدّت خشم وغلبه شهوت بر نفس) به کار زشت دست می‌یازند، سپس هرچه زودتر (پیش از مرگ، به سوی خدا) برمی‌گردند (واز کرده خود پشیمان می گردند)].

همچنین شرک دو نوع می‌باشد، شرکی که فرد را از دین خارج می کند و آن شرک اکبر است و شرکی که صاحبش را از دین خارج نمی کند و آن شرک اصغر و شرک عملی مانند ریا می باشد. الله متعال در مورد شرک اکبر می فرماید:

﴿إِنَّهُ مَن يُشْرِكْ بِاللهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللهُ عَلَيهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوَاهُ النَّارُ وَمَا لِلظَّالِمِينَ مِنْ أَنصَارٍ﴾[مائده: ۷۲].

[بیگمان هر کس انبازی برای خدا قرار دهد، خدا بهشت را بر او حرام کرده است (وهرگز به بهشت گام نمی نهد) وجایگاه او آتش (دوزخ) است. وستمکاران یارویاوری ندارند (تا ایشان را از عذاب جهنّم برهاند)].

و فرموده است:

﴿حُنَفَاء لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِوَمَن يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاء فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوِي بِهِ الرِّيحُ فِي مَكَانٍ سَحِيقٍ﴾[حج: ۳۱].

[حقّگرا ومخلص خدا باشید، وهیچ گونه شرکی برای خدا قرار ندهید. زیرا کسی که برای خدا انبازی قرار دهد، انگار (به خاطر سقوط از اوج ایمان به حضیض کفر) از آسمان فرو افتاده است (وبه بدترین شکل جان داده است) و پرندگان (تکّه های بدن) او را می ربایند، یا این که تندباد او را به مکان بسیار دوری (ودره ژرفی) پرتاب می‌کند (ووی را آن چنان بر زمین می کوبد که بدنش متلاشی وهر قطعه ای از آن به نقطه ای پرت می شود)].

و در مورد شرک ریا می‌فرماید:

﴿فَمَن كَانَ يَرْجُو لِقَاء رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلاً صَالِحاً وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَداً﴾[کهف: ۱۱۰].

[پس هرکس که خواهان دیدار خدای خویش است، باید که کار شایسته کند، ودر پرستش پروردگارش کسی را شریک نسازد].

و اما مثال شرک اصغراین فرمایش رسول‌الله ﷺ می باشد که فرمودند[1]:{مَنْ حَلَفَ بِغَيْرِ اللَّهِ فَقَدْ أَشْرَكَ}[هرکسی به غیر از خدا قسم یاد کند، شرک ورزیده است].

---

[1]- ابوداود(۳۲۵۱) والترمذی(۱۵۳۵) کلاهما فی الایمان و النذور و احمد(۵۳۷۵) و صححه الحاکم۱۸/۱.

معلوم و آشکار است که سوگند یاد کردن به غیر الله فرد را از دین خارج نمی کند و احکام کفار را بر وی واجب نمی گرداند.

و این فرمایش رسول‌اللهﷺ ازاین قبیل می‌باشد[۱]: {اَلشَرکُ فِي هَذِهِ الاُمَّةِ اَخفَي مِن دَبِيبِ النَملَةِ}[شرک در این امت، مخفی تر از راه رفتن مورچه می باشد].

پس دقت و توجه کن چگونه شرک و کفر فسق و ظلم و جهل به دو دسته تقسیم شده است، قسمی که کفر است و فرد را از دین خارج می‌کند و قسمی که صاحبش را از دین خارج نمی‌کند.

همچنین نفاق دو نوع می باشد، نفاق اعتقادی و نفاق عملی:

نفاق اعتقادی عبارت است از آنچه که الله‌ﷻ آن‌را در قرآن منافقین را بر آن سرزنش کرده است و به سبب آن پایین ترین قسمت آتش را برآنها واجب گردانیده است[۲].

و نفاق عملی همچون این قول رسول اللهﷺ درحدیث صحیح که فرمودند[۳]:{آيةُ المنافقِ ثلاثٌ إذا حَدَّثَ كَذَبَ وإذا وَعدَ أخلفَ وإذا اؤْتُمِنَ خانَ}[نشانه منافق سه چیز است: هرگاه

---

[۱]- الامام احمد(۱۹۶۰۶)من حدیث ابی موسی رضی الله عنه و ابو یعلی(۵۴،۵۵،۵۶) و البخاری فی الادب المفرد(۷۱۶)من حدیث ابی بکررضی الله عنه و انظر مجمع الزوائد ۱۰/۲۲۳-۲۲۴ و المطالب العالیه۳/۱۸۲-۱۸۳.

[۲]-همانطور که الله متعال در سوره نساء آیات ۱۴۴-۱۴۵ می فرماید:﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تَتَّخِذُواْ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاء مِن دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَتُرِيدُونَ أَن تَجْعَلُواْ لِلّهِ عَلَيْكُمْ سُلْطَاناً مُّبِيناً * إِنَّ الْمُنَافِقِينَ فِي الدَّرْكِ الأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ وَلَن تَجِدَ لَهُمْ نَصِيراً﴾بیگمان منافقان (نشانه های ایشان را می نمایانند وکفر خویش را پنهان می دارند وبه خیال خام خود) خدا را گول می زنند! در حالی که خداوند (خونها واموال ایشان را در دنیا محفوظ می نماید، ودر آخرت دوزخ را برای آنان مهیّا می دارد وبدین وسیله) ایشان را گول می زند. منافقان هنگامی که برای نماز برمی خیزند، سست وبی حال به نماز می ایستند وبا مردم ریا می کنند (ونمازشان به خاطر مردم است؛ نه به خاطر خدا) وخدای را کمتر یاد می کنند وجز اندکی به عبادت او نمی پردازند.بیگمان منافقان در اعماق دوزخ ودر پائین ترین مکان آن هستند وهرگز یاوری برای آنان نخواهی یافت (تا به فریادشان رسد وآنان را برهاند).

۳- البخاری(۳۳) و مسلم(۵۹) کلاهمافی الایمان.

سخن بگوید؛ دروغ می گوید، هرگاه وعده می دهد؛ خلاف وعده می کند، و هرگاه او را امین بدارند؛ خیانت می کند].

همچنین در حدیث صحیح آمده است[۱]:{**أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ كَانَ مُنَافِقًا خَالِصًا، وَمَنْ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْهُنَّ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنَ النِّفَاقِ حَتَّى يَدَعَهَا: إِذَا اؤْتُمِنَ خَانَ، وَإِذَا حَدَّثَ كَذَبَ، وَإِذَا عَاهَدَ غَدَرَ، وَإِذَا خَاصَمَ فَجَرَ**}[هر کس که این چهار خصلت در او دیده شود، منافقی خالص است. و هر کس، در او یکی از آنها دیده شود، یک خصلت از نفاق دارد مگر زمانی که آن را ترک کند]. آن چهار خصلت عبارتند از:

۱ـ هرگاه، امانتی به او سپرده شود، خیانت می کند.

۲ـ هنگام صحبت کردن، دروغ می‌گوید.

۳ـ اگر عهد وپیمانی ببندد، پیمانش را می شکند.

۴ ـ هنگام دعوا، دشنام میدهد و ناسزا میگوید.

[امام نووی در شرح صحیح مسلم در مورد این حدیث می فرماید: علما اجماع دارند، کسی که اهل تصدیق و اعتراف قلبی و زبانی باشد، با این وجود یکی از این خصلت ها در وی موجود باشد، به کفر وی حکم نمی شود و از جمله‌ی منافقانی که در آتش جهنم برای ابد ماندگار می شوند، محسوب نمی گردد و معنای این جمله در حدیث که می فرماید:(**كَانَ مُنَافِقًا خَالِصًا**) اینست که به دلیل وجود این صفات و خصال در او شباهت فراوانی با منافقان تمام عیار وجود دارد. امام ابوعیسی ترمذی در مقام تبیین معنای حدیث می فرماید: علما معتقدند که مقصود از نفاق در این حدیث نفاق عملی می باشد. خطابی قول دیگری در تفسیر این حدیث نقل می‌کند و آن اینکه معنایش بر حذر داشتن مسلمان از عادت گرفتن به

۱- البخری(۳۴) ومسلم(۵۸).

این خصلت‌ها می‌باشد چرا که بیم آن می‌رود، اگر کسی به این خصلت ها عادت کند منجر به حقیقت نفاق بگردد.

ابن حجر در فتح الباری در رابطه با نفاق می گوید: اگر نفاق مربوط به اعتقاد باشد، کفر است و گرنه نفاق عملی است که ترک افعال نیز از جمله‌ی آن به شمار می‌رود و مراتب گوناگون و متفاوتی دارد[1]].

پس این نفاق عملی می باشد که گاهی با اصل ایمان جمع می شود، لیکن اگر در فرد کامل شده و استحکام یابد، براستی که گاهی صاحبش را از اسلام به طور کلی خارج می کند، گرچه نماز بخواند و روزه بگیرد و گمان کند که مسلمان است، چرا که ایمان، مومن را از این خصلت ها نهی می کند، از اینرو هرگاه این خصلت ها در شخصی کامل شد و برای وی آنچه که او را از آنها نهی کند، نبود، در این صورت جز منافقی خالص نمی باشد. کلام امام احمد بر این مساله دلالت دارد؛ اسماعیل بن سعید شالنجی می گوید: از احمد بن حنبل در مورد کسی که بر کبائر اصرار می‌ورزد و تمام سعی و تلاش خود را در بدست آوردنش بکار می گیرد، اما نماز و زکات و روزه را ترک نمی کند، پرسیدم، آیا کسی که این حالش باشد، مُصر می باشد؟ فرمود: وی مُصر است. و حالش به مانند این سخن رسول الله ﷺ می باشد که فرمودند: **{لاَ يَزنِي الزَّانِي حِينَ يَزنِي وَ هُوَ مُؤمِن ...}**[شخص زناکار به هنگام ارتکاب عمل زنا ایمان ندارد]. از ایمان در این حال خارج می گرددو پس از آن در اسلام واقع می شود. و از این قبیل است که رسول الله ﷺ فرمودند:**{وَ لاَ يَسرِقُ السَارِ قُ حِينَ يَسرِق وَ هُوَ مُؤمِن وَلاَ يَشرِبُ الخمرَ حِينَ يَشرِبهَا وَهُوَ مُؤمِن}**[و شخص دزد به هنگام دزدی، و شراب خوار به هنگام باده نوشی ایمان ندارد].

۱– به نقل از درسهایی از عقیده ص۱۴۷.

و سخن ابن عباس‌ در مورد این فرموده‌ی الله متعال ﴿وَمَن لَّمْ يَحْكُم بِمَا أَنزَلَ اللهُ فَأُوْلَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ﴾ شبیه آن می‌باشد. اسماعیل می‌گوید: به ابن عباس گفتم، این چه نوع کفری است؟ گفت: کفری که فرد را از دین خارج نمی کند، همچون ایمان که بعضی از شعبه‌های آن با بعضی دیگر متفاوت می باشد، کفر نیز اینچنین است.

اجتماع نقیضین:

دراینجا اصل دیگری می باشد و آن اینکه: گاهی در یک شخص، کفر و ایمان، شرک و توحید، تقوا و فجور و نفاق و ایمان جمع می شود. این از بزرگترین اصول اهل سنت و جماعت می باشد که اهل بدعت مانند خوارج و معتزله و قدریه با آن مخالفت کرده‌اند. مساله خروج اهل کبائر از آتش و عدم ماندگاری ابدی آنها درآتش، مبنی بر این اصل می باشد که در حقیقت قرآن و سنت و اجماع صحابه بر آن دلالت دارد. الله می‌فرماید[۱]:﴿وَمَا يُؤْمِنُ أَكْثَرُهُمْ بِاللهِ إِلاَّ وَهُم مُّشْرِكُونَ﴾ واکثر آنان که مدّعی ایمان به خدا هستند، مشرک می‌باشند. در این آیه الله متعال ایمانی به همراه شرک برای آنها ثابت کرده است. و در جایی دیگر می‌فرماید:﴿قَالَتِ الْأَعْرَابُ آمَنَّا قُل لَّمْ تُؤْمِنُوا وَلَكِن قُولُوا أَسْلَمْنَا وَلَمَّا يَدْخُلِ الْإِيمَانُ فِي قُلُوبِكُمْ وَإِن تُطِيعُوا اللَّهَ وَرَسُولَهُ لَا يَلِتْكُم مِّنْ أَعْمَالِكُمْ شَيْئاً إِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَّحِيمٌ﴾ عربهای بادیه نشین می‌گویند: ایمان آورده‌ایم. بگو: شما ایمان نیاورده‌اید، بلکه بگوئید: تسلیم (ظاهری رسالت تو) شده‌ایم. چرا که ایمان هنوز به دلهایتان راه نیافته است (ونور ایمان سراچه قلوبتان را روشن نکرده است). اگر از خدا و پیغمبرش فرمانبرداری کنید، خدا از (پاداش) کارهایتان چیزی نمی‌کاهد. بی گمان خداوند آمرزگار ومهربان است.

۱- یوسف۱۰۶.

در این آیه‌الله متعال باوجود نفی ایمان از اعراب، برای آنها اسلام و طاعت الله و رسولش ﷺ را اثبات کرده است و مقصود از آن ایمان مطلقی است که مطلقا مستحق اسم آن می باشند، و می‌فرماید:﴿...الَّذِينَ آمَنُوا بِاللَّهِ وَرَسُولِهِ ثُمَّ لَمْ يَرْتَابُوا وَجَاهَدُوا بِأَمْوَالِهِمْ وَأَنفُسِهِمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ...﴾ کسانی که به الله و پیغمبرش ایمان آورده اند، سپس هرگز شکّ وتردیدی به خود راه نداده‌اند، وبا مال وجان خویش در راه خدا به تلاش ایستاده‌اند وبه جهاد برخاسته‌اند. بنابر صحیح ترین اقوال، اعراب ذکر شده در آیه منافق نبوده و بلکه به سبب آنچه که از طاعت الله و رسولش ﷺ همراه آنها بود، مسلمان بودند ولی مومن نبودند و جزء ایمانی که همراه شان بود، آنها را از زمره‌ی کفارخارج کرد.

امام احمد می‌گوید: هرکس این چهار عمل یا به مانند آنها و یا بزرگتر از آنها را - یعنی زنا و دزدی و شراب خواری و غارت کردن - انجام دهد، مسلمانی است که مومن نامیده نمی‌شود. و هرکس غیر از اینها را انجام دهد - یعنی غیر از کبائر- وی را مومنی ناقص الایمان می‌نامیم. که در حقیقت فرموده‌ی رسول‌الله بر این مساله دلالت دارد، آنجا که فرمودند:{وَمَنْ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنْهُنَّ كَانَتْ فِيهِ خَصْلَةٌ مِنَ النِّفَاقِ}[و هر کس یکی از این خصایل در او باشد، خصلتی از نفاق را دارد]. این قسمت از حدیث بر آن دلالت دارد که اسلام و نفاق در شخص جمع می شود.

و ریا که شرک می باشد، نیز اینچنین است، به گونه‌ای که اگر شخصی در قسمتی از عملش دچار ریا گردد در این هنگام شرک و اسلام در وی جمع شده است و هرگاه به غیر آنچه که الله متعال نازل کرده، حکم کند یا عملی را انجام دهد که رسول‌الله آن‌را کفر نامیده است، و با این حال به اسلام و آیین و شریعت ملتزم باشد، درحقیقت در این حالت کفر و اسلام در وی جای گرفته است.

در گذشته بیان کردیم که همه‌ی گناهان و معاصی شعبه هایی از شعبه‌های کفر می باشند، همانطور که همگی طاعات و عبادات، شعبه هایی از شعب ایمان می باشند. از اینرو در شخصی که شعبه یا شعبه هایایمان وجود دارد، گاهی به سبب آن شعبه مومن نامیده می شود و گاهي مومن نامیده نمی شود. همانطور که اگر شعبه‌ای از شعب کفر در فردی باشد گاهی وی به سبب آن کافر نامیده می شود و گاهی این اسم بر وی اطلاق نمی گردد.[بستگی به نوع شعبه‌ی ایمان و کفری که در وی وجود دارد، بر وی حکم ایمان و کفر می شود، مثلا اگر اصل ایمان در وی وجود داشته باشد اما با این حال مرتکب کفر اصغر می شود به سبب آن کفر اصغر کافر نامیده نمی شود، وبالعکس اگر فردی انواع کفر اکبر در وی وجود داشته باشد و در کنار آن بعضی از شعبه‌های ایمان همچون دروغ نگفتن، عفیف بودن و.. در وی باشد به سبب این شعب ایمان، مومن نامیده نمی شود].

پس در اینجا دو امر می باشد: امر اسمی لفظی و امر معنوی حکمی. امر معنوی آن است که آیا این خصلت کفر هست یانه؟ که این امر شرعی محض می باشد. و امر لفظی آن است که آیا هرکس که فلان عمل را انجام دهد، کافر نامیده می شودیا نه؟ که این امری لغوی و شرعی می باشد.

از قرار یافتن جزء در شخص، نامیده شدن به کل لازم نمی آید:

در اینجا اصل دیگری است و آن اینکه: لازمه‌ی وجود شعبه‌ای از شعب ایمان در شخص، آن فرد مومن نمی‌باشد، گرچه آنچه که در وی استقرار یافته ایمان است. همچنین لازمه‌ی وجود شعبه‌ای از شعبه‌های کفر در فرد، کافر نمی‌باشد، گرچه آنچه که در وی استقرار یافته کفر است. همانطور که از وجود شعبه‌ای از شعب علم در فردی، وی عالم نامیده نمی شود و در صورت شناخت در بعضی ازمسائل فقه و طب لازم نمی‌آید که فرد

طبیب و یا فقیه نامیده شود. وجود شعبه‌ای از ایمان [در فرد کافر] و یا قرار یافتن کفر و نفاق [در فرد مسلمان] مانع از آن نیست که آن شعبه از ایمان، ایمان و یا آن شعبه ازکفر، کفر و یا آن شعبه از نفاق، نفاق نامیده شود. و گاهی آن فعل بر وی اطلاق می شود، همچنان‌که رسول الله ﷺ فرمودند:{فَمَنْ تَرَكَهَا فَقَدْ كَفَرَ)، (مَنْ حَلَفَ بِغَيْرِ اللهِ فَقَدْ كَفَرَ)، (مَنْ أَتَى حَائِضًا، أَوِ امْرَأَةً فِي دُبُرِهَا، أَوْ كَاهِنًا، فَصَدَّقَهُ بِمَا يَقُولُ، فَقَدْ كَفَرَ بِمَا أُنْزِلَ عَلَى مُحَمَّدٍ}.

پس هرکس صفتی از صفات کفر از وی صادر شود، علی الاطلاق مستحق اسم کافر نمی باشد، همچنین شایسته نیست به کسی که مرتکب عمل حرامی شده، گفته شود: آن عمل را از روی فسق انجام داده و با این عمل حرام فاسق شده است. چرا که با انجام یکبار آن عمل بر فرد فاسق محسوب نمی شود مگر زمانی که این عمل حرام بر وی غلبه پیدا کند و در او تکرار شود. و اینچنین است، که زناکار و دزد و شراب خوار و غارتگر، مومن نامیده نمی شود، گرچه همراه وی ایمان باشد، همانطور که با انجام این اعمال کافر نامیده نمی شود گرچه که آن عملی که انجام داده، خصلتی از خصلت‌های کفر و از شعبه‌های آن باشد. چرا که همگی معاصی و گناهان همانطور که در قبل گذشت، از شعبه‌های کفر می‌باشند همانگونه که همگی طاعات و عبادات جزء شعبه‌های ایمان می باشند.

مقصود آن است که سلب ایمان از تارک نماز نسبت به سلب آن از مرتکبین کبائر در اولویت می باشد و سلب اسم اسلام از وی نسبت به سلب آن از کسی که مسلمانان از دست و زبانش در سلامت نیستند، در اولویت می باشد. از اینرو تارک نماز نه مسلمان نامیده می شودو نه مومن، گرچه همراه وی شعبه‌ای از شعب ایمان و اسلام باشد.

آری، در این میان یک مساله باقی می ماند و آن اینکه: آیا آنچه از ایمان که همراه تارک نمازمی باشد، در عدم خلود و ماندگاری ابدی وی در آتش بدو نفعی می رساند؟

گفته شده: اگر آنچه که ترک شده در صحت ایمان و معتبر بودن آن شرط نباشد، وی را نفع می رساند، اما اگر آنچه که ترک شده در اعتبار باقی ایمان و صحتش شرط باشد، وی را نفع نمی رساند.

بر این اساس که ایمان داشتن به الله و وحدانیتش و اینکه هیچ معبود به حقی جز او نیست، برای کسی که رسالت رسول الله ﷺ را انکار کند نفعی نمی رساند و نماز کسی که از روی عمد بدون وضو نماز می گزارد به وی نفعی نمی رساند.[چرا که وضو برای نماز، و ایمان به رسالت رسول‌الله برای مسلمان شدن فرد شرط می باشد]. بنابراین گاهی بعضی از شعبه‌های ایمان به بعضی دیگر متعلق می باشد به گونه‌ای که مشروط معلق به شرطش می باشد و گاهی بعضی از شعبه‌های ایمان به برخی دیگر از شعبه‌های آن تعلق ندارد.

نماز شرطی برای صحت ایمان:

حال تنها این مساله باقی می‌ماند، که آیا نماز شرطی صحت ایمان است یا نه؟ که رمز مساله می باشد.

دلایلی که ذکر کردیم ونیز دلایل دیگری که در این مساله می‌باشد، دلالت دارد که هیچ یک از اعمال انسان جز با ادای نماز قبول نمی شود. از اینرو نماز کلید دیوان قبول شدن اعمال بوده و در حقیقت راس المال می‌باشد که سود می رساند و واضح است که سود و فایده بدون راس المال (سرمایه اصلی) محال است، بنابراین هرگاه شخص نماز را تلف کند، همه‌ی اعمالش تلف می شود، گرچه صورتی از آنها را بیاورد.(چرا که نماز به منزله‌ی راس المال است که در صورت نبودن آن سود و فایده‌ای حاصل نمی شود). و به این موضوع در فرمایشات رسول الله ﷺ اشاره شده است، آنجا که می‌فرمایند[1]:**{فإن ضيعها فهو لما سواها**

۱- مالک فی وقوت الصلاة ۱/۶.

أضیع}[هرگاه شخصی نماز را ترک کرده و آن‌را ضایع کند، (اعمالی که نسبت به نماز در درجه ی) پایین تر از آن (هستند) را به راحتی ضایع می کند]. و در جایی دیگر فرمودند:{**أول ما ينظر من أعماله الصلاة، فإن جازت له نظر في سائر أعماله، وإن لم تجز له لم ينظر في شيء من أعماله بعد**} [اولین چیزی از اعمال بنده که بدان نظر می شود، نماز است، پس اگر درست و صحیح بود به باقی اعمالش نظر شده و توجه می شود و اگر درست وصحیح نبود، بعد از آن به چیزی از اعمالش توجه و نظر نمی شود].

شک کردن در کفر کسی که نماز را ترک کرده، شگفت آور است. چنین شخصی در ملأ عام به نماز گزاردن دعوت می شود و تیزی شمشیر را برگردن خود احساس می کند و برای کشته شدن حاضر می شود و چشمانش را می بندند و به او گفته می شود: اگر نماز نخوانی، کشته خواهی شد، اما وی می گوید مرا بکشید، اما نماز نمی خوانم. با این وجود کسانی که تارک نماز را کافر نمی دانند، معتقدند که چنین کسی مسلمان بوده و پس از مرگ مانند مسلمانان غسل داده می شود و بر وی نماز میت خوانده شده و در قبرستان مسلمانان دفن می شود. حتی بعضی ها می گویند: ایمان او کامل و مانند ایمان جبرئیل و میکائیل است. آیا چنین شخصی از این شرم ندارد که کسی را که قرآن و سنت و اتفاق صحابه بر کفرش گواهی می دهند، تکفیر نمی کند؟

اقوال علما در کفر تارک نماز:

اقوال علمای تابعین و بعد از ایشان و کسانی که اجماع را بر کفر تارک نماز حکایت کرده‌اند:

محمد بن نصر می گوید[۱]: محمد بن یحیی روایت کرده از که ابوالنعمان از حماد از ایوب روایت کرده که گفت: ترک نماز کفر است و اختلافی در آن نیست.

محمد از ابن مبارک حکایت می کند که گفت[۲]: هرکس نماز را به عمد و بدون عذر به تاخیر اندازد تا اینکه وقتش فوت شود، در حقیقت کافر شده است.

علی بن حسن بن شقیق می گوید[۳]: از عبدالله بن مبارک شنیدم که می گوید: هرکس بگوید که من نماز فرض امروز را نمی خوانم، اینچنین شخصی از الاغ کافرتر است.

یحی بن معین می‌گوید[۴]: به عبدالله بن مبارک گفته شد: براستی که آنها می‌گویند: هرکس پس از اینکه به نماز و روزه اقرار کند و روزه نگیرد و نماز نخواند، مومنی کامل الایمان می‌باشد. عبدالله بن مبارک گفت: آنچه را که آنها گفتند، مانمی گوییم، هرکس نماز را به عمد و بدون علت و عذری ترک کند تا اینکه وقت نماز دیگر داخل شود، کافر می شود.

ابن ابی شیبه می‌گوید[۵]: رسول الله ﷺ فرمودند:{مَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ فَقَدْ كفر}هرکس نماز را ترک کند در حقیقت کافر شده است. بدو گفته می شود که از کفر بازگردد، اگر بازگشت که خوب، و گرنه پس از اینکه حاکم بر وی سه روز مهلت داد، کشته می شود.

۱- تعظیم قدر الصلاة(۹۷۸) و الترغیب و الترهیب(۱/۳۸۶).

۲- تعظیم قدر الصلاة(۹۷۹).

۳- تعظیم قدر الصلاة(۹۸۰).

۴- تعظیم قدر الصلاة(۹۸۱).

۵- تعظیم قدر الصلاة(۹۸۸).

احمد بن یسار می‌گوید: زمانیکه از صدقه بن فضل درمورد تارک نماز سوال شد، شنیدم که گفت: کافر است. سوال کننده از وی پرسید، آیا همسرش از وی جدا می شود؟ صدقه گفت: چگونه کفر به طلاق تاثیری ندارد؟ به گونه‌ای که مردی کافر شود و همسرش از وی جدا نشود!!

ابوعبدالله محمد بن نصر می‌گوید[1]: شنیدم که اسحاق می گوید: از رسول الله ﷺ به طور صحیح روایت شده که تارک نماز کافر می باشد و رای اهل علم از زمان رسول الله ﷺ تا امروز اینگونه بوده است که کسی که نماز را عمدا و بدون عذر ترک کند تا اینکه وقتش خارج شود، کافر می باشد.

۱- تعظیم قدر الصلاة(۹۹۰) و الترغیب و الترهیب(۱/۳۸۶).

آیا با ترک نماز اعمال نابود می‌گردد یا نه؟

جواب مساله چهارمو آن اینکه: با ترک کلی نمازعملی قبول نمی گردد، همانطور که همراه شرک عملی قبول نمی شود، چرا که نماز ستون اسلام می باشد - که این مساله صریحا از رسول اللهﷺ روایت شده است - و سایر شرائع و احکام همچون طناب ها و میخ ها و به مانند آنها برای اسلام می باشد. و هرگاه برای چادر و خیمه ستونی نباشد، در بر پایی آن اجزای دیگر نفعی ندارد. بنابراین قبولی سایر اعمال موقوف بر قبول شدن نماز می باشد، پس اگر نماز رد شده و پذیرفته نشد، سایر اعمال رد شده و پذیرفته نمی شود که دلایل آن گذشت.

اما اگر گاه گاهی نماز ترک شود، بخاری در صحیحش از بریدةﷺ روایت کرده که گفت: رسول اللهﷺ فرمودند[1]: {بَكِّرُوا بِصَلَاةِ الْعَصْرِ يَوْمَ الْغَيْمِ،« فَإِنَّهُ مَنْ تَرَكَ صَلَاةَ الْعَصْرِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ»}[(بریده گفت:) در روز ابری نماز عصر را زودتر به جای آورید، (چرا که رسول اللهﷺ فرمودند:) کسی که نماز عصر را ترک کند، براستی که عملش تباه شده است].

عده‌ای در معنی حدیث سخن گفته‌اند و نظراتی داده‌اند که حاصلی برای آنها نیست، مهلب می‌گوید: معنای حدیث آن است که: هرکس نماز عصررا ترک کند و آن‌را ضایع گرداند و با وجود توانایی بر ادای آن در وقتش، سستی و تنبلی کند، (و آن‌را پس از وقتش

[1]- البخاری فی مواقیت الصلاة(۵۵۳)(۵۹۴) و النسائی فی الصلاة(۴۷۴) و العبارة الاولی فیهما وفی جامع الاصول لیست من کلام النبی و انما من کلام بریدة رضی الله عنه. و قال الالبانی فی تعلیقات الحسان علی صحیح ابن حبان: صحیح دون جمله التبکیر، فانها موقوفه علی بریده. التعلیق الرغیب(۱/۱۶۹).

بخواند) تنها عملش در مورد آن نماز باطل و تباه شده است، بدین معنا که اجر کسی کهنمازرا در وقتش گزارده، برای وی حاصل نمی شود و عملی که ملائکه آن‌را بالا ببرند، نصیب وی نمی گردد.

حاصل این سخن آن است که: هرکس نماز را ترک کند، اجرش را از دست داده است، درحالیکه لفظ حدیث و معنای آن این برداشت را رد می کند و مفید حبوط و تباهی عملی که انجام شده نمی باشد و حقیقت حبوط در لغت و شرع نیز همین اقتضا را دارد و بر کسی که ثواب عملی از اعمال بر او فوت شده، گفته نمی شود: که عملش تباه وباطل گشته است، بلکه گفته می شود: اجر فلان عمل را از دست داده است.

گروهی گفته اند: با ترک نماز عصر عمل آنروز وی باطل و تباه می شود نه همه‌ی اعمالش. گویا اینها باطل شدن اعمال گذشته را با ترک یک نماز، سخت و دشوار قلمداد کرده و ترک نماز در نزدشان ارتداد از اسلام نیست تا اعمال را نابود سازد، در حالیکه این چیزی که آن‌را دشوار و ناممکن پنداشته اند، عینا در باطل شدن عمل آن روز برای آنها ذکر و نقل شده است.

آنچه که از حدیث مذکور استنباط می شود - الله متعال به منظور پیامبرش آگاه تر است - این است که ترک نماز دو نوع می باشد:

۱- ترک کلی نماز به گونه‌ای که فرد اصلا نماز نخواند، که در این صورت تمامی اعمال وی باطل می شود.

۲- ترک نمازی معین در روزی معین، که این نوع ترک، سبب باطل شدن اعمال آنروز وی می گردد.

بنابراین باطل شدن کامل اعمال در برابر ترک کردن کامل نماز ها و باطل شدن اعمال یک روز معین در برابر ترک نماز آن روز قرار می گیرد.

اما اگر گفته شود: چگونه اعمال بدون ارتداد از بین می رود؟ در پاسخ گفته شده: آری، قرآن و سنت و آنچه که از صحابه ﷺ نقل شده بر این دلالت دارد که گناهان، نیکی ها را نابود می کند همانطور که نیکی ها و حسنات، سیئات و گناهان را از بین می برد. الله متعال در سوره بقره می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ لاَ تُبْطِلُواْ صَدَقَاتِكُم بِالْمَنِّ وَالأذَى﴾[بقره: ۲۶۴].

[ای کسانی که ایمان آورده اید، بذل وبخششهای خود را با منّت وآزار، پوچ وتباه نسازید].

و در سوره حجرات می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَرْفَعُوا أَصْوَاتَكُمْ فَوْقَ صَوْتِ النَّبِيِّ وَلَا تَجْهَرُوا لَهُ بِالْقَوْلِ كَجَهْرِ بَعْضِكُمْ لِبَعْضٍ أَن تَحْبَطَ أَعْمَالُكُمْ وَأَنتُمْ لَا تَشْعُرُونَ﴾[حجرات: ۲].

[ای کسانی که ایمان آورده اید، صدای خود را از صدای پیغمبر بلندتر مکنید، وهمچنان که با یکدیگر سخن می‌گوئید، با او به آواز بلند سخن مگوئید، تا نادانسته اعمالتان بی اجر وضایع نگردد].

و زمانیکه زید معامله‌ی عینه را انجام داده بود عایشه رضی الله عنها به مادر زید بن ارقم رضی الله عنه فرمود[۱]: زید را با خبر کن، که در حقیقت جهادش همراه رسول‌الله باطل می‌شود، مگر اینکه توبه کند.

---

[۱]- الدارقطنی(۳۰۰۲) و سنن الکبری للبیهقی(۱۰۷۹۹). ومعامله عینه عبارت است از اینکه: فردی کالایی را با ثمنی معلوم تا زمانی مشخص به دیگری بفروشد، سپس از وی با ثمنی کمتراز آنچه که به وی فروخته است، از او بخرد.

امام احمد نیز بدین مساله تصریح کرده و فرمودند: در این زمان برای انسان شایسته است که متدین باشد و ازدواج کند تا آنکه به سوی آنچه که حلال نیست، نظر نیفکند، و با این کار عملش را نابود و تباه نسازد.

و آیات موازنه و سنجش و مقایسه در قرآن بر این مساله دلالت دارد، بنابراین همانطور که گناه با حسنه و نیکی بزرگتر از آن از بین می رود، همانطور اجر حَسَنه و نیکی با گناهی بزرگتر از آن باطل می شود.

اما اگر گفته شود: پس چه فایده‌ای در تخصیص ترک نماز عصر و نه ترک دیگر نمازها دربطلان عمل می‌باشد؟ گفته شده: حدیث، باطل شدن و از بین رفتن عمل را با ترک نمازهای دیگر نفی نمی کند، مگر با مفهوم قلب[1]، که مفهومی بسیار ضعیف است. و تخصیص نماز عصر در حدیث بدین خاطر است که نماز عصر شرف ویژه‌ای در بین نمازهای دیگر دارد و بر این اساس است که به نص صحیح و صریح رسول الله ﷺ،نماز وسطی نمازعصرمی باشد و بر این مبنا است که در حدیث دیگری به طور خاص ذکر شده است، رسول الله ﷺ فرمودند: {الَّذِي تَفُوتُهُ صَلاَةُ العَصْرِ، كَأَنَّمَا وُتِرَ أَهْلَهُ وَمَالَهُ} [کسی که نماز عصر را ترک کند، چنان است که خانواده و مال خود را از دست داده باشد]. یعنی چنان است که خانواده و مالش هلاک شده و بدون خانواده و مال گردد و این مثالی برای باطل شدن عمل شخص با ترک نماز می باشد. گویا اعمال صالح وی با همه‌ی نفع و بهره مندی‌اش به منزله‌ی اهل و مال وی می باشد، از اینرو شخصی که نماز عصر را ترک می کند، به مانند شخصی است که دارای خانواده و مالی بوده، پس برای رفع حاجتی در حالیکه اهل و

[1] - مفهوم قلب در نزد اصولیین عبارت است ازاینکه: اطلاق حکم بر چیزی، نفی آن حکم از غیر آنرا اقتضا می کند. یعنی عمل تنها با ترک نماز عصرباطل می شود نه با ترک نماز های دیگر و این استدلال مردود است و مخالف مذهب جمهور می باشد. وانظرالابهاج فی شرح المنهاج للسبکی۱/۳۶۸ و تخریج الفروع علی الاصوللاسنوی ص۲۶۱.

مالش در خانه می باشند از خانه خارج می شود، پس از بازگشت شاهد نابودی مال و خانواده‌اش می باشد و بدون آنها و به ناچار در فقدان شان تنها باقی می ماند.

بنابراین اگر با وجود ترک نماز باقی اعمال صالح وی باقی می ماند، تمثیلی که در حدیث آمده با آن مطابق نبود.

از بین رفتن ونابود شدن دو نوع می باشد: عام و خاص.

از بین رفتن عام عبارت است از: باطل شدن همگی حسنات و نیکی ها که این تنها به سبب ارتداد واقع می شود و باطل شدن همه‌ی سیئات و گناهان که با توبه روی می دهد.

و از بین رفتن خاص عبارت است از: باطل شدن بعضی از حسنات و سیئات با بعضی دیگر از آنها، که این باطل شدن و نابود مقید و جزئی می باشد که دلالت قرآن و سنت و آثار و اقوال ائمه بر آن گذشت.

همانگونه که کفر و ایمان هریکی دیگری را باطل کرده و از بین می برد، همچنین شعبه‌ای از هریک در از بین رفتن شعبه‌ای از دیگری تاثیر دارد، پس اگر شعبه‌ای بزرگ باشد، در مقابل شعبه‌های زیادی از بین می رود. در سخن‌ام المومنین رضی الله عنها در مورد شخصی که معامله‌ی عینه را مجاز می دانست، تامل کن: براستی که جهادش همراه رسول الله ﷺ را باطل کرده است.

چگونه این شعبه (مجاز دانستن معامله‌ی عینه) که الله متعال انجام دهنده‌ی آن‌را به جنگ باالله و رسولش ﷺ فراخوانده است بر ابطال محاربه‌ی با کفار چیره شده است به گونه‌ای که جنگ مکروه (جنگ با الله و رسولش) جنگ محبوب (جنگ با کفار همراه رسول الله) را باطل کرده است. همانطور که محاربه و جنگی که نسبت به آن بغض دارد، محاربه و جنگ با دشمنانش که آن‌را دوست دارد، را از بین برده و باطل می کند.

نماز شب را در روز و نماز روز را در شب خواندن و قضای نماز فوت شده چگونه است؟

جواب مساله پنجم و آن اینکه:این مساله دو صورت دارد:

صورت اول: که به نص و اجماع قبول می شود و آن زمانی است که نماز روز به سبب خواب یا فراموشی فوت شده باشد، ازاینرو آن را در شب می‌گزارد و یا بالعکس. در صحیحین[1] از انس بن مالکؓ از رسول‌اللهﷺ روایت است که فرمودند: **{مَنْ نَسِيَ صَلَاةً، أَوْ نَامَ عَنْهَا، فَكَفَّارَتُهَا أَنْ يُصَلِّيَهَا إِذَا ذَكَرَهَا}**[هر کس نمازی را فراموش کرد یا در وقت آن نماز خواب بود، کفاره‌اش خواندن آن نماز در لحظه‌ای است که آن را به یاد می‌آورد].

همچنین مسلم[2] از انس بن مالکؓ روایت می کند که گفت: رسول اللهﷺ فرمودند:**{إِذَا رَقَدَ أَحَدُكُمْ عَنِ الصَّلَاةِ، أَوْ غَفَلَ عَنْهَا، فَلْيُصَلِّهَا إِذَا ذَكَرَهَا}، فَإِنَّ اللهَ يَقُولُ: ﴿أَقِمِ الصَّلَاةِ لِذِكْرِي﴾** [حجرات: ۲]. [هرگاه یکی از شما از نماز خواب ماند یا اینکه ازآن غافل شد، هرگاه آن‌را به یاد آورد، بخواند. چرا که الله متعال می فرماید: نماز را هنگام یاد من، برپا دار].

و در صحیح مسلم[3] از ابوهریرهؓ روایت است که رسول اللهﷺ هنگام برگشت از غزوه خیبر، شبانه در حال حرکت بودند تا اینکه خواب بر ایشان غلبه کرد و در آخر شب برای استراحت فرود آمدند. و به بلال فرمودند: (اكْلَأْ لَنَا اللَّيْلَ) شب را بر ما نگهبانی بده. بلال پاسی از شب را به نماز سپری کرد. رسول اللهﷺ و اصحاب گرامی ایشان خوابیدند. پیش از سپیده‌دم صبح از شدت خستگی بلال به شترش تکیه نمود و او راخواب برد. بنابراین نه

۱- البخاری فی مواقیت الصلاة(۵۹۷) و مسلم فی المساجد(۶۸۴).

۲- مسلم من نفس حدیث السابق(۶۸۴).

۳- مسلم فی المساجد(۶۸۰).

رسول الله ﷺ و نه هیچیک از اصحاب ﷺ برای نماز بیدار نشدند تا اینکه نور خورشید بر آنها تابید، و اولین آنفری که بیدار شد، رسول الله ﷺ بود. پس رسول الله ﷺ نگران و بیمناک شده و فرمودند: (أَيْ بِلَالُ) یا بلال، بلال گفت: پدر و مادرم به فدایت یا رسول الله، آنچه که نفس شما را به خود کشید، نفس مرا نیز به خود کشید. قتاده می‌گوید: پس شترهایشان را مقداری جابه جا کردند، سپس رسول الله ﷺ وضو گرفته و بلال ﷺ را بر اقامه‌ی نماز امر کردند و نماز صبح را برگزارنمودند. هنگامیکه نماز را قضا کردند، فرمودند: {مَنْ نَسِيَ الصَّلَاةَ فَلْيُصَلِّهَا إِذَا ذَكَرَهَا فَإِنَّ اللهَ قَالَ: ﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾} [هرکس نماز را فراموش کرد، هرگاه آن‌را به یاد آورد، بخواند. چرا که الله متعال می فرماید: نماز را هنگام یاد من، برپا دار].

و در صحیحین[1] از عمران بن حصین ﷺ مانند این قصه روایت شده است. و در صحیح مسلم[2] از ابی قتاده روایت است که گفت: صحابه خواب ماندنشان از نماز را برای رسول‌الله ﷺ ذکر کردند، رسول الله ﷺ فرمودند: {إِنَّهُ لَيْسَ فِيَّ النَّوْمِ تَفْرِيطٌ، إِنَّمَا التَّفْرِيطُ عَلَى مَنْ لَمْ يُصَلِّ الصَّلَاةَ حَتَّى يَجِيءَ وَقْتُ الصَّلَاةَ الْأُخْرَى}[در خوابیدن کوتاهی و اهمال نیست، بی گمان کوتاهی و اهمال بر کسی است که نماز نمی گزارد تا اینکه وقت نماز دیگر می‌آید. (چنین کسی دچار تقصیر و کوتاهی و تفریط شده است].

و در مسند امام احمد[3] از عبدالله بن مسعود ﷺ روایت است که گفت: رسول‌الله ﷺ از حدیبیه شبانه بازگشتند که در زمینی هموار فرود آمدیم، پس فرمودند:(مَنْ يَكْلَؤُنَا؟) چه کسی برای ما نگهبانی می‌دهد؟ بلال گفت: من نگهبانی می‌دهم. رسول‌الله ﷺ فرمودند:(إِذًا تَنَامَ) تو نیز می‌خوابی. بلال ﷺ گفت: نه، (نمی‌خوابم). پس خوابید تا اینکه خورشید طلوع

۱- البخاری فی التیمم(۳۴۴) و مسلم فی المساجد(۶۸۲).

۲- مسلم فی المساجد و مواضع الصلاة(۶۸۱).

۳- الامام احمد و صححه احمدشاکر(۳۶۵۷).

کرد، که فلانی و فلانی که عمرؓ جزء آنها بود بیدار شدند. پس عمرؓ گفت: با هم با صدای بلند سخن بگویید[۱].

پس رسول اللهﷺ بیدار شدند و فرمودند: {افْعَلُوا مَا كُنْتُمْ تَفْعَلُونَ} آنگونه که عمل کردید، عمل کنید. هنگامیکه برای بیدار کردن دیگران اینگونه عمل کردند، رسول‌اللهﷺ فرمودند:{هَكَذَا فَافْعَلُوا، لِمَنْ نَامَ مِنْكُمْ أَوْ نَسِيَ} برای (بیدار کردن) کسی از شما که خواب مانده یا فراموش کرده، اینچنین عمل کنید.

و این بین ائمه مورد اتفاق می باشد. اما در دو مساله اختلاف کرده‌اند: لفظی و حکمی.

اما اختلاف لفظی: آیا این نماز ادا نامیده می شود یا قضا؟ که در آن نزاع لفظی محض می باشد. بنابراین به این اعتبار که الله متعال نماز را بر آنها فرض کرده است، قضا می باشد و به اعتبار وقتش در حق خواب مانده و کسی که آن‌را فراموش کرده، ادا محسوب می شود. چرا که وقت در حق هردوی آنها، زمانی است که آن‌را به یاد آورده و متوجه آن شوند. پس جز در زمانی که به ایقاع نماز در آن امر شدند (وقتی که آن‌را به یاد آورند)، نماز نمی گزارند. اما آنچه فقها در کتبشان در مورد این قول {فَلْيُصَلِّهَا إِذَا ذَكَرَهَا، فان ذلك وقتها}[۲] ذکر می کنند، زیاده‌ای است (فان ذلک وقتها) که در هیچ یک از کتب حدیث، آن‌را نیافتم و برای آن اسنادی نمی‌دانم، لیکن بیهقی و دارقطنی[۳] از ابی الزناد از اعرج از ابوهریرهؓ روایت می کنند که رسول اللهﷺ فرمودند: {مَنْ نَسِيَ صَلَاةً فَوَقْتُهَا إِذَا ذَكَرَهَا}[هرکس نماز را فراموش کرد، پس وقت آن زمانی است که آن‌را به یاد آورد].

---

[۱]- چرا که صحابه نسبت به بیدار کردن رسول اللهﷺ از خواب مبارکشان، کراهت داشتند، چون نمی دانستند در خواب بر ایشان چه می گذرد، پس خواستند که ایشان را با صحبت کردن خود بیدار کنند.

۲- پس هرگاه آن‌را به یاد آورد، بخواند، که این زمان وقت آنست.

[۳]- السنن الکبری للبیهقی(۳۱۸۳) و ذکر البیهقی رحمه الله ان فیه منکر الحدیث و ان البخاری قال: الصحیح لیس فیه [فوقتها اذا ذکرها] و الحدیث اخرجه الدارقطنی ایضا(۱۵۶۵).

اما مساله حکمی: زمانیکه بیدار شده و نماز را به یاد می‌آورد، آیا واجب است که فورا آن‌را به جا آورد یا اینکه تاخیر کردن از انجام آن بر وی جایز است؟

در این مورد دو قول می‌باشد: صحیح ترین آنها وجوب فوری آن پس از بیداری یا یادآوری نماز می باشد که این قول جمهور علما می‌باشد. ازجمله: ابراهیم نخعی، محمد بن شهاب زهری، ربیعه بن ابی عبدالرحمن، یحیی بن سعید الانصاری، ابوحنیفه، مالک، احمد و اصحاب ایشان و دیدگاه اکثر علما نیز همین است. و ظاهر مذهب شافعی بیانگر آن است که خواندن نماز پس از بیدار شدن یا یادآوری، واجب تاخیری است. که بر این قول به نص استدلال می کند که: رسول‌الله ﷺ نمازی را که از آن خواب مانده بودند، در مکانی که در آن از نماز خواب ماندند، نخواندند، بلکه صحابه را امر کردند تا شترهایشان را به مکان دیگری انتقال داده و در آنجا نماز خواندند. و در حدیث ابو قتاده آمده است که هنگامیکه صحابه بیدار شدند، رسول الله ﷺ فرمودند:(ارْكَبُوا)سوار شوید. پس سوار شدیم و حرکت کردیم تا اینکه خورشید بالا آمد، پس رسول‌الله ﷺ پیاده شده و ظرفی را که در آن آب بود، خواستند، پس وضو گرفتند، سپس بلال برای نماز اذان داد که رسول الله ﷺ دو رکعت نماز گزاردند و پس از آن نماز صبح را خواندند.

گفته‌اند: اگر قضای نماز، واجب فوری بود، رسول الله ﷺ از آن مکان جدا نمی‌شد تا نماز را به جا آورد.

جمهور در پاسخ به این استدلال گفتند: صحیح نیست که این مساله دستاویز قرار داده شود، بدین گونه که گفته شود حضور شیطان در آن مکان سبب نماز نخواندن آنها در آن مکان بود، چرا که حضور شیطان در مکان، عذری در تاخیر واجب نمی باشد.

امام شافعی می‌گوید: اگر وقت نماز فوت شده، تنگ و محدود می‌بود، رسول‌الله ﷺ به خاطر شیطان آن‌را به تاخیر نمی انداخت، چرا که در حقیقت رسول الله ﷺ در حالیکه گلوی

شیطان را فشار می دادند، نماز گزاردند[۱]. امام شافعی می گوید: فشار دادن گلوی شیطان در نماز رساتر از مکانی است که در آن شیطان است. (ازاینرو جابجایی مکان توسط رسول الله ﷺ بیانگر آن است که قضای نماز وجوبش تاخیری می باشد و این تغییر به سبب حضور شیطان نبوده است وگرنه اولی این بود که در زمان عرضه شدن شیطان به ایشان در نماز، مکان نماز را تغییر دهند).

همچنین قائلین به وجوب تاخیری نماز فوت شده می‌گویند: نماز عبادتی است که وقتش تعین شده است، پس هرگاه فوت شد، قضایش فورا واجب نمی باشد همچون روزه‌ی رمضان، بلکه نسبت به روزه‌ی رمضان اولی می باشد چرا که در نماز بر خلاف روزه وقت اداء وسیع می‌باشد. ازاینرو گشادگی و فراخی وقت در قضای آن اولی می باشد.

و ابواسحاق مروزی می‌گوید: اگر قضای آن‌را به دلیل عذری به تاخیر انداخت، به دلیل حدیث قضایش مهلت دار می‌باشد و اگر قضایش را بدون عذر به تاخیر انداخت، قضایش علی الفور می باشد، تا اینکه با اهمال و کوتاهی و عصیان وی، رخصتی که نبوده ثابت نگردد.

جمهور به آنچه که مسلم در صحیحش از ابوقتاده ﷺ روایت کرده استناد می کنند که: صحابه خواب ماندنشان از نماز را برای رسول الله ﷺ ذکر کردند. که فرمودند: **{إِنَّهُ لَيْسَ فِي النَّوْمِ تَفْرِيطٌ، إِنَّمَا التَّفْرِيطُ عَلَى مَنْ لَمْ يُصَلِّ الصَّلَاةَ حَتَّى يَجِيءَ وَقْتُ الصَّلَاةِ الْأُخْرَى}** [درخوابیدن کوتاهی و اهمال نیست، بی گمان کوتاهی و اهمال بر کسی است که نماز نمی گزارد تا اینکه وقت نماز دیگر می آید. (چنین کسی دچار تقصیر و کوتاهی و تفریط شده است].

همچنین در صحیح مسلم از ابوهریره ﷺ روایت است که گفت: رسول الله ﷺ فرمودند: **{مَنْ نَسِيَ الصَّلَاةَ فَلْيُصَلِّهَا إِذَا ذَكَرَهَا، فَإِنَّ اللهَ قَالَ: ﴿أَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾}** [هرکس

---

[۱]- همانطور که در صحیحین آمده است:(إِنَّ عِفْرِيتًا مِنْ الْجِنِّ جَعَلَ يَفْتِكُ عَلَيَّ الْبَارِحَةَ لِيَقْطَعَ عَلَيَّ الصَّلَاةَ، وَإِنَّ اللَّهَ أَمْكَنَنِي مِنْهُ فَذَعَتُّهُ...) همانا دیشب جن سرکشی بر من حمله کرد تا نمازم را قطع کند؛ خداوند مرا بر او چیره ساخت و گلویش را فشردم.

نماز را فراموش کرد، هرگاه آن‌را به یاد آورد، بخواند. چرا که الله متعال می فرماید: نماز را هنگام یاد من، برپا دار].

و در حدیثی که دارقطنی در این مورد روایت کرده آمده است: ﴿مَنْ نَسِيَ صَلَاةً فَوَقْتُهَا إِذَا ذَكَرَهَا﴾ [هرکس نماز را فراموش کرد، پس وقت آن زمانی است که آن‌را به یاد آورد].

این الفاظ در وجوب فوری.نماز صریح می باشد.

قائلین به وجوب فوری قضای نماز در پاسخ گفته‌اند:

آنچه که بر جواز تاخیربدان استدلال کردید، تنها به تاخیرکوتاهی دلالت دارد که صاحبش با آن تاخیر، در قضای نماز کوتاهی و سستی و از آن اعراض نمی کند. بلکه این تاخیر کوتاه را به منظور تکمیل نماز با اختیار زمینی نسبت به زمین دیگر یا به منظور انتظار دوست یا گروهی به دلیل زیاد شدن اجر نماز، و یا امثال این ها که در آن تکمیل و مصلحت نماز نهفته است،انجام می دهد. از اینرو چگونه از این تاخیر کوتاه به سبب مصلحت نماز، جواز تاخیر آن برای سالها، اتخاذ می شود؟

و امام احمد تصریح کرده که هرگاه مسافری در مکانی که درآن اقامت نموده از نمازش خواب بماند تا اینکه نمازش فوت شود، به دلیل مذکور، بر وی مستحب است که از آن مکان به مکان دیگری رفته و در آنجا نماز را قضا کند؛ با وجودیکه مذهب ایشان وجوب فوری قضای نماز می باشد. و از طرفی، زمانیکه اوامر مطلق الله و رسولش ﷺ وجوب فوری را می‌رساند، در این صورت تکلیف اوامر مقید چگونه خواهد بود؟ براین اساس بیشتر کسانی که فوریت را در مطلق نفی کرده‌اند، آن‌را در مقید واجب قرار داده‌اند.

اما قیاس بر قضای رمضان، که بدان تمسک جستید، پاسخ آن از دو صورت می‌باشد:

۱- سنت بین قضای رمضان و قضای نماز فوت شده تفاوت قائل شده است به گونه‌ای که تاخیر در قضای ماه رمضان را جایز دانسته و ادای نماز فراموش شده را در زمان

یادآوری آن واجب قرار داده است. از اینرو برای ما جایز نیست، دو چیزی را که سنت، بین آنها فرق گذاشته، با هم جمع کنیم.

۲- این قیاس حجتی بر علیه آنها می باشد، چرا که تاخیر رمضان، فقط تا زمانیکه رمضان دیگر نیامده، جایز می باشد. درحالیکه آنها تاخیر نماز فوت شده را جایز می‌دانند گرچه اوقات نمازهای زیادی بیاید. با این حال قیاس کجاست؟

اما این قولشان که می‌گویند: اگر وجوب قضای فوت شده، فوری می‌بود، تاخیر آن به خاطر شیطان جایزنمی بود؛ که جواب آن گذشت و آن اینکه: کسانیکه قائل به وجوب فوری آن می‌باشند، تاخیر اندک را به منظور مصلحت کامل تر کردن نماز جایز می‌دانند.

اما مخالفتشان در این زمینه با استناد به اینکه رسول الله ﷺ گلوی شیطان را در نماز فشار دادند، از عجیب ترین مخالفتهایشان می‌باشد. چرا که تاخیر اندک برای عدول از مکان شیطان موجب ترک نمازنمی شود وبه سبب آن وقتش از بین نمی‌رود و نماز نمازگزار قطع نمی شود بر خلاف کسی که شیطان در نماز بر وی عرضه شده است، چرا که اگر نمازگزار نمازش را به خاطر آن ترک کند، قطعا نمازش باطل شده و بعد از دخول در نماز آن‌را قطع کرده است و شاید در نماز دیگری که شروع کند، دوباره شیطان بر وی عرضه شود و وی نمازش را قطع کند و به این ترتیب نمازش را به کلی ترک کند. با این حساب، کدام بخش یکی ازاین دو مساله با دیگری مرتبط می باشد؟ والله اعلم بالصواب.

آیا قضای نمازی که عمدا ترک شده، صحیح می باشد یا نه؟

اما صورت دوم: و آن اینکه اگر شخصی نماز را عمدا ترک کند تا اینکه وقتش خارج شود - و این مساله مهمی است که علما در آن اختلاف نظر دارند -آیا قضای این نماز به وی نفعی می‌رساند و از او قبول می شود یا اینکه هرگز برای وی نفعی نداشته و راهی برای جبران و تلافی آن نمی‌باشد؟

امام ابوحنیفه، و شافعی و احمد و مالک می گویند: بر وی قضای آن نماز واجب است و به جا آوردن قضای آن، گناه فوت کردن نماز را از بین نمی برد، بلکه وی مستحق عقوبت است تا اینکه الله متعال از او درگذرد.

و گـروهی از علمای سلف و متاخرین گفته‌اند[1]:هرکس نماز را از وقـتش بدون عذر و عمدابه تاخیربیندازد و این تاخیر را جایز بداند، بروی هیچ راهی به منظور جبران و تلافی آن نیست. و هرگز نمی تواند قضای آن‌را به جا آورد و از او قبول نمی شود.

ولی هیچگونه اختلافی در بین علما مبنی بر اینکه توبه‌ی نصوح برای وی نافع می‌باشد، نیست. لیکن، آیا قضای نمازهایی را که عمدا ترک کرده، تکمیل کننده‌ی توبه‌ی وی می‌باشد، به گونه‌ای که توبه‌اش بدون قضای آنها صحیح نیست، یا اینکه توبه‌اش متوقف بر قضای آنها نیست، بلکه همینکافی است که از این پس بر نمازها محافظت کرده و نمازهای نافله را زیاد کند، چرا که جبران و تلافی آن‌چرا که در گذشته انجام نداده بر وی سخت و دشوار می‌باشد؟که این مساله محل اختلاف می باشد که ما دلایل دو طرف را ذکر می‌کنیم:

قائلین به وجوب قضای نمازهایی که عمدا فوت شده اند، می گویند:

۱- از آنجائی‌که رسول‌الله ﷺ کسانی را که از نماز خواب مانده و یا آن‌را فراموش کرده، درحالیکه هردوی آنها معذور بوده و در فوت نماز سستی و کوتاهی ننمودند، به قضای نماز امر کردند، وجوب قضای نماز بر کسانی که در گناه افراط کرده و عمدا نماز را فوت کردند، سزاوارتر و شایسته تر می‌باشد. بنابراین اگر نماز جز در وقتش صحیح نبود، قضایش بعد از وقت در حق کسی که از نماز خواب مانده و یا آن‌را فراموش کرده، فایده‌ای نداشت.

---

[1]- نص الامام النووی فی المجموع۷۱/۳علی ان المخالف هو ابن حزم و عبارته هکذا(اجمع العلماء الذین یعتد بهم علی ان من ترک الصلاة عمدا، لزمه قضاوها و خالفهم ابومحمد بن حزم).

۲- براستی که رسول اللهﷺ و اصحابشان در روز خندق، نماز عصر را بعد از مغرب خواندند[1]. واضح است که آنها نه از جمله‌ی خواب ماندگان از نماز بودند ونه از کسانی که نماز را فراموش کرده اند، گرچه برای عده‌ای از آنها فراموشی اتفاق افتاد ولی برای همه‌ی آنها فراموشی رخ نداد.

۳- چگونه حال کسی که در تاخیر نماز زیاده‌روی کرده، بهتر از کسی است که معذور می‌باشد، به گونه‌ای که قضای نماز از کسی که در تاخیر نماز زیاده‌روی کرده، برداشته می‌شود، درحالیکه در حق معذور که دلیل مشروعی بر ترک نمازش می‌باشد، سخت گرفته می‌شود؟

۴- الله متعال، رسول اللهﷺ و اصحابش را به خواب برد تا برای امت حکم کسی را که نمازش فوت می شود، بیان کند، و اینکه در صورت فوت نماز، نماز از وی ساقط نمی شود، بلکه بایستی بعدا آن‌را جبران کند.

۵- رسول‌اللهﷺ در رمضان بر کسی که به سبب جماع، روزه‌اش را افطار کرده بود، امر کردند تا روزی را به جای آن قضا کند[2].

۶- قیاس مقتضی وجوب قضا می باشد، چرا که امر، با انجام عبادت در وقتش، متوجه مکلف می باشد، پس اگر در وقت کوتاهی نمودن و آن‌را ترک کند، کوتاهی وی نمی‌تواند ساقط کننده‌ی انجام عبادت از وی باشد.

اما گروه دیگر می‌گویند:

۱- اوامر الله متعال بر دو قسم می‌باشد: آنچه که وقتش به اندازه‌ی انجام آن می باشد و آنچه که وقتش وسیع تر از انجام آن می‌باشد، همچون نماز.

۱- ثبت ذلک فی الصحیحین و غیرهما، انظر جامع الاصول(۳۲۵۷).

۲- ابوداود(۲۳۹۳) وابن ماجه(۱۶۷۱) و الدارقطنی(۲۳۹۸)کلهم فی الصوم و انظرکلام الحافظ بن حجرعلیه فی تلخیصالحبیر۲۱۹/۲حیث ذکر له عده طرق مرسله و مرفوعه. و رواه البیهقی باسناد جید کما قال النووی فی المجموع۷۱/۳.

که این قسم دوم، برای اینکه همان عبادت امر شده محسوب گردد، شرط است که در زمانی که برای آن در نظر گرفته شده، انجام شود. زیرا این نوع از عبادت با این صفت امر شده است، پس با صفتی غیر از آن، عبادت نمی باشد.لذاآن‌چرا که الله ﷻ در وقت خاصی بدان امر کرده، در صورت ترک آن از جانب کسی که بدان مامور شده، به گونه‌ای که وقتش را فوت کند، انجام آن برای وی پس از آن وقت امکان ندارد، گرچه از نظر حسی ممکن باشد، بلکه همچنین از نظر حسی نیز امکان ندارد، چرا که انجام آن پس از وقتی که برای آن مشخص شده، امری غیر مشروع می‌باشد. براین اساس است که ممکن نیست نماز جمعه پس از خروج وقتش خوانده شود، و همچنین وقوف در عرفه پس از وقتش ممکن نیست.

۲- و گفته‌اند: جز آنچه که الله و رسولش ﷺ مشروع قرارداده‌اند، جنبه‌ی شرعی ندارد. الله متعال مشروعیت انجام نماز وروزه وحج را جز در اوقاتی خاص قرارنداده است، پس هرگاه این اوقات فوت شود، دیگر انجام آنها مشروع نمی‌باشد و الله ﷻ نماز جمعه را در روز شنبه و وقوف در عرفه در روز دهم و حج در غیر از روزهایی که برای آن مشخص شده، را مشروع قرار نداده است.

اما نمازهای پنجگانه، به نص و اجماع ثابت شده که هرکس به سبب خواب و فراموشی یا از بین رفتن عقل، از انجام آن معذور باشد، پس از دور شدن عذر باید آن‌را انجام دهد و روزه‌ی رمضان نیز اینچنین است، الله ﷻ قضایش را به سبب عذرهایی همچون بیماری، سفر و حیض مشروع قرار داده است. همچنین رسول الله ﷺ جمع بین دو نمازرا در وقت یکی از آنها، برای کسی که به سبب سفر یا بیماری یا شغلی که جمع بین دو نماز را برای وی مباح می‌سازد[1]، مشروع قرار داده است. که در این حالات به سبب عذر، تاخیر نمازها از وقتشان

[1]- جمع بین دو نماز به سبب نیازی عارضی صحیح می باشد و دلیل آن حدیث ابن عباس رضی الله عنه می باشد که می گوید: رسول الله ﷺ نماز ظهر و عصر را در مدینه بدون اینکه ترس و یا باران باشد، با هم جمع کردند. ابوکریب یا ابوسعید می گوید: به ابن عباس گفتم: چرا اینگونه عمل کردند؟ فرمود: تا مشقتی بر امتش نباشد.(مسلم ۷۰۵) در این حدیث رخصتی برای کسانی که عذر

تا وقت دیگری جایز می باشد و برای غیر از این حالات به اتفاق جایز نمی باشد، بلکه در غیر این حالات از بزرگترین گناهان کبیره نیز می باشد، عمربن خطاب رضی الله عنه می فرماید: جمع بین دو نماز بدون عذر از کبائر می باشد. لیکن در این حالت (که جمع با نماز بعدی در حالتعذرممکن است) بر وی انجـام آن واجب است گرچه آن‌را تـا وقت نمـاز پس از آن به تـاخیر

انداخته است، چرا که به طور کلی در این وقت آن‌را انجام داده است.

و رسول الله صلی الله علیه وسلم به خواندن نماز پشت سر امرایی که نماز را از وقتش به تاخیر می اندازند، امر کرده‌اند. به ایشان گفته شد: آیا به سبب این عملشان با آنها بجنگیم؟ فرمودند: خیر، تا زمانیکه نماز می خوانند. در حالیکه آنها، خصوصا نماز ظهر را تا وقت عصر به تاخیر می انداختند، با این وجود رسول الله صلی الله علیه وسلم به نماز خواندن در پشت سرآنها امر کردند، و تصریح کردند که آن برای نماز گزار نافله محسوب می‌شود و او را امر کردند که نماز را در وقت خودش بخواند، و از جنگیدن با آنها نهی کردند.

۳- اما کسی که نماز روز را به تاخیر می‌اندازد و آن‌را در شب می‌خواند، یا اینکه نماز شب را در روز می‌خواند، (مثلا نماز صبح و یا نماز ظهر و عصر را تا شب به تاخیر می‌اندازدو یا بالعکس نماز مغرب و عشاء را تا روز پس از آن به تاخیر می‌اندازد) که در این صورت، آنچه که انجام می دهد در حقیقت غیر از آنچیزی است که بدان امر شده است

دارند می باشند و نه کسانی که هیچگونه عذری ندارند تا اینکه مشقت و سختی از آنها برداشته شود. و این مذهب ابن سیرین و اشهب که از اصحابش مالک است می باشد و این قول را خطابی از قفال الشاشی الکبیر از اصحاب شافعی از اسحاق المروزی از گروهی از اصحاب حدیث حکایت می کند. و ابن منذر و ابن تیمیه این مذهب را اختیار کرده اند.(مجموع الفتاوی۲۴/ ۲۵)، (وشرح مسلم للنووی۲/۳۵۰۹)، (والقوانین۷۵)، (ومعالم السنن۲/ ۵۵). وشیخ الاسلام ابن تیمیه در مجموع الفتاوی ۲۱/ ۴۵۸ می گوید: اگر در وقتی خاص بر صنعتگر و کارگرو کشاورز مشقت و سختی مانند اینکه آب برای وضو گرفتن دور باشد به گونه ای که با رفتن به سوی آن، عملی که بدان احتیاج دارند تعطیل می شود، برایشان جایز است که در وقت مشترک بین دو نماز، هردو نماز را با هم جمع کنند.

و غیر از آن چیزی است که الله و رسولشﷺ تشریع کرده وبدان امر کرده‌اند، بنابراین نه اینگونه عمل کردن صحیح است و نه از وی قبول می‌شود.

۴- رسول‌اللهﷺ فرمودند[۱]:{مَن تَرَكَ صَلَاةَ الْعَصْرِ فَقَدْ حَبِطَ عَمَلُهُ}[هرکس نماز عصر را ترک کند، درحقیقت‌عملش باطل‌وتباه می‌شود]. ومی‌فرماید[۲]:{الَّذِي تَفُوتُهُ صَلَاةُ الْعَصْرِ، كَأَنَّمَا وُتِرَ أَهْلَهُ وَمَالَهُ}[کسی که نماز عصرش فوت گردد، چنان است که خانواده و مال خود را از دست داده باشد]. بنابراین اگر جبران آن در شب ممکن می‌بود، عملش نابود نمی‌شد. و درنتیجه همانطور که نمی‌تواند خونبهای خانواده و مالش را بگیرد، نمی تواند از اعمالش بهره‌ای ببرد.

۵- از رسول اللهﷺ به طور صحیح روایت شده که فرمودند[۳]:{مَنْ أَدْرَكَ رَكْعَةً مِنَ الصُّبْحِ قَبْلَ أَنْ تَطْلُعَ الشَّمْسُ فَقَدْ أَدْرَكَ الصُّبْحَ، وَمن أدرَكَ رَكْعَةً من العصرِ قَبْلَ أن تَغْرُب الشمسُ فَقَدْ أدركَ الْعصْر}[هرکس رکعتی از نماز صبح را قبل از طلوع خورشید، دریابد، نماز صبح را نیز دریافته است و هرکس یک رکعت ازنمازعصرراقبل ازغروب خورشیددریابد،نمازعصررادریافته است]. از اینرواگر انجام آن پس از طلوع و یا غروب مطلقا صحیح می‌بود، قطعا باز هم درک کننده‌ی نمازبود و تفاوتی بین آن نبود که یک رکعت را در وقتش درک کرده و یا کمتر از آن و یا اینکه اصلا چیزی از آن‌را در وقتش درک نکرده است. و از طرفی رسول‌اللهﷺ نفرمودند که اگر یک رکعت از نماز را دریابد، نمازش بدون گناه صحیح می باشد، چرا که دربین امت خلافی نیست که برهیچ احدی جایز نیست که نماز را به گونه‌ای به تاخیر اندازد که وقتش تنگ و محدود شود، بلکه مقصود از ادراک در حدیث، تنها صحیح و جایز بودن چنین

۱- سنن النسائی(۴۷۴).-۱

۲- البخاری(۵۵۲).-۲

۳- البخاری فی مواقیت الصلاة(۵۵۶) و مسلم فی المساجد(۶۰۸).

نمازی می باشد. درحالیکه در نزد شما حتی نمازی که شخص فقط یک تکبیر از آن‌را در وقتش دریافته و یا اینکه حتی در وقت آن نماز، چیزی از آن‌را درک نکرده است، نیزصحیح می‌باشد. که در اینصورت در نزد شما معنایی برای این حدیث نیست.

۶- الله ﷻ برای هر نمازی، وقتی مشخص قرار داده‌اند، به گونه‌ای که اول و آخر آن‌را معین کرده‌اند. و به انجام آن قبل از داخل شدن وقتش و همچنین به انجام آن پس از وقتش اجازه ندادند و درواقع کسی که آن‌را پس از وقتش و یا قبل از وقتش انجام دهد، امر غیر مشروعی را انجام داده است. و اگر وقت، شرطی در صحت نماز نبود، تفاوتی در صحت آن بین انجام آن قبل از وقت و یا بعد از وقت نبود، چرا که هردو نماز در غیر از وقت خودش خوانده شده است. بنابراین چگونه است که از کسی که در تاخیر نماز افراط کرده و آن‌را پس از وقتش می‌خواند، نماز قبول می‌شود، اما از کسی که با افراط کردن در تعجیل آن، نماز را قبل از وقتش می‌خواند، قبول نشود؟

۷- درهرحال نماز دروقت خودش واجب می‌باشد، حتی که شخص جمیع واجبات و شروط را به خاطر وقت، ترک می کند. پس هرگاه شخصی توانایی وضوگرفتن و استقبال قبله یا طهارت لباس و ستر عورت یا قرائت فاتحه یا قیام دروقت را نداشت،(مثلابه سبب بیماری یا ناتوانی جسمی و..) درحالیکه برای وی امکان آن بود که با این امور بعد از وقت نماز بخواند، پس نمازش در وقت بدون آنها چیزی است که الله متعال آن‌را مشروع و واجب قرار داده است. و برای وی جایز نیست که در این حالت نماز را پس از وقتش همراه کمال این شروط و واجبات، بخواند. بنابراین دانسته شد که در نزد الله متعال ورسولش ﷺ، وقت بر جمیع واجبات مقدم می باشد، از اینرو اگر جزعمل به یکی از این دو امر ممکن نبود، (نماز خواندن بدون واجبات در وقت ونماز خواندن پس از وقت با رعایت کمال این شروط، در حالت عجز و ناتوانی)، واجب است که نماز در وقتش بدون این شروط و

واجبات خوانده شود چرا که اگر برای او راهی به منظور جبران نماز پس از وقتش می بود، حتما نمازش پس از وقت - همراه شروط و واجبات آن -بهتر از نمازش در وقت بدون آنها بود و درنزد الله ﷻ نیز محبوب تر بود. درحالیکه این به نص و اجماع باطل است.

۸- همچنین الله ﷻ کسی که نماز را عمدا ترک کرده تا وقت آن خارج شود تهدید نموده است، الله متعال می‌فرماید:﴿فَوَيْلٌ لِّلْمُصَلِّينَ ۝ الَّذِينَ هُمْ عَن صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ﴾ [وای به حال نمازگزاران، همان کسانی که نماز خود را به دست فراموشی می‌سپارند]. اصحاب رسول‌الله ﷺ سهو را در این آیه به تاخیر نماز از وقتش، تفسیر کرده‌اند، همانطور که این مساله از سعد بن ابی وقاص رضی الله عنه ثابت است و در این مورد حدیثی مرفوع می‌باشد. و الله ﷻ می‌فرماید:﴿فَخَلَفَ مِن بَعْدِهِمْ خَلْفٌ أَضَاعُوا الصَّلَاةَ وَاتَّبَعُوا الشَّهَوَاتِ فَسَوْفَ يَلْقَوْنَ غَيًّا﴾ [بعد از آنان، فرزندان ناخلَفی (روی کار آمدند ودر زمین) جایگزین شدند که نماز را ضایع کردند وبه دنبال شهوات راه افتادند، و (مجازات) گمراهی (خود را در دنیا وآخرت) خواهند دید]. که صحابه و تابعین ضایع کردن نماز را به فوت کردن وقتش تفسیر کرده‌اند[1].

تحقیق بیانگر آن است که: ضایع کردن نماز، شامل ترک نماز و همچنین ترک وقت آن و ترک واجبات و ارکانش نیز می‌باشد. همچنین کسی که عمدا نماز را از وقتش به تاخیر می‌اندازد، در حدود الله متعال تعدی وتجاوز کرده است، همچون کسی که در انجام نمازعجله کرده و آن‌را قبل از وقتش می خواند. بنابراین چگونه است که نماز وی با وجود تعدی دریک حد (تاخیر نماز از وقتش) قبول شده، اما با تعدی در حد دیگر(نماز خواندن زودتر از وقتش) از وی قبول نمی شود؟

۹- همچنین به کسی که می‌گوید: نمازی که عمدا ترک شده با به جا آوردن قضایی آن جبران می شود، می گوییم: در مورد نمازی که بدان امر می کنی،(قضای نمازی که عمدا

۱- بحث در مورد این دو آیه در ادله‌ی کسانی که تارک نماز را کافر می دانند، گذشت.

ترک شده) ما را آگاه کن، آیا آن همان نمازی است که الله متعال بدان امر کرده یا اینکه نمازی غیر از آن است که الله ﷻ بدان امر کرده است؟ پس اگر بگوید: این همان نمازی است که الله ﷻ بدان امر کرده است، بدو گفته می شود: پس کسی که عمدا آن‌را ترک کند، گنه کار نیست، چرا که وی، آنچرا که الله ﷻ بدان امر کرده، عینا انجام داده است از اینرو گناه و ملامتی بر وی نیست که این قطعا باطل است. و اگر بگوید: این نماز آنچه که الله متعال بدان امر کرده، نیست، بدو گفته می شود: این از بزرگترین دلایل ما بر تو می باشد، چرا که اقرار کردی که بدان امر نشده است.

۱۰- همچنین می‌گوییم: درمورد کسی که نمازی را عمدا ترک کرده و آن‌را پس از وقتش می‌خواند، چه می‌گویید، آیا نمازش طاعت است یا معصیت؟ پس اگر بگویند: نمازش پس از وقت طاعت است و با اینگونه عمل کردن مطیع می باشد، با اجماع و قرآن و سنن ثابت شده، مخالفت کرده است. و اگر بگویند: اینگونه نماز خواندن معصیت است، گفته شده: پس چگونه با معصیت، تقرب به الله متعال حاصل می شود و چگونه معصیت جایگزین و قائم مقام طاعت می‌شود؟ پس اگر بگویید: این شخص با خواندن نماز پس از وقتش مطیع و به سبب تاخیر آن عاصی و گنه کار می‌باشد و او با انجام فعلی که طاعت است به الله ﷻ تقرب می جوید نه با فوت کردن نماز که معصیت است. در اینصورت به شما گفته می‌شود: طاعت عبارت است از موافقت با اوامر واجرا کردن آن به صورتی که بدان امر شده است. ازاینرو امر الله و رسولش ﷺ در مورد کسی که نماز را عمدا ترک کرده و آن‌را پس از خروج وقتش انجام می‌دهد، و با اینگونه عمل کردن مطیع الله متعال می باشد، کجاست؟ که اگر امر الله و رسولش ﷺ در این مورد ثابت باشد، فصل الخطاب نزاع در این مساله می باشد[1].

۱- شماره ۹و۱۰ قول ابن حزم رحمه الله در محلی ۲/۲۳۵-۲۳۶می باشد.

۱۱- همچنین در غیر از اوقاتی که برای عبادتی، مشخص شده، آن عبادت به هیچ وجه قبول نمی شود، همانطور که روزه در شب قبول نمی شود، و حج در غیر از ماههای آن قبول نمی شود و در غیر از وقت جمعه، نماز جمعه قبول نمی گردد. ازاینرو چه فرقی بین کسی است که می‌گوید: من روز را افطار می کنم و در شب روزه می‌گیرم، یا اینکه بگوید: در گرمای شدید، رمضان را افطار کرده و به جای آن ماهی در بهار را روزه می گیرم، یا اینکه بگوید: حج را از ماه مخصوص آن تا محرم به تاخیر می‌اندازم، یا بگوید: نماز جمعه راپس از نماز عشاء می‌خوانم، یا اینکه بگوید: نماز عیدین را دروسط ماه می‌خوانم و بین کسی که می‌گوید: نماز روزرا تا شب و نماز شب را تا روز به تاخیرمی اندازم، می‌باشد؟ آیا ممکن است، کسی بین این دو تفاوت قائل شود؟

۱۲- و گفته‌اند: براستی که الله ﷻ برای عبادات، مکان، زمان و صفاتی قرار داده است، بنابراین مکانی جایگزین مکانی دیگر که الله متعال آن مکان را موعد مقرر برای آن عبادت قرار داده است، نمی شود. مثلا مکانهایی که الله متعال در حج قرار داده است، همچون: عرفه، مزدلفه، منی، مکانهای جمار وشب گذراندن در منا ومزدلفه، صفا و مروه، نمی‌تواند جایگزین یکدیگر و یا مکانی دیگر جایگزین آنها شود. و صفتی از صفات که الله متعال آن‌را برای عبادتی واجب قرار داده، صفتی دیگر نمی‌تواند جایگزین آن شود، با این وجود چگونه ممکن است زمانی دیگر جایگزین زمانی شود که الله متعال آن زمان را برای آن عبادت واجب قرار داده است؟

۱۳- ونص و اجماع بر این دلالت دارد که هرکس نماز را عمدا از وقتش به تاخیر اندازد، قطعاموجب فوت‌آن شده است. همانطور که رسول‌الله ﷺفرمودند[۱]:

۱- سنن النسائی(۴۷۸).

{مَنْ فَاتَتْهُ صَلَاةُ الْعَصْرِ فَكَأَنَّمَا وُتِرَ أَهْلَهُ وَمَالَهُ}[هرکس نماز عصر از وی فوت شود، گویا که خانواده و مالش از او گرفته شده است]. و آنچه که فوت شود، راهی به سوی بدست آوردن آن نمی‌باشد، چرا که اگر امکان درک آن بود، فوت شده، نام نمی‌گرفت. شکی نیست که مقتضای لغت وعرف وهمچنین شرع نیز همین می باشد. و رسول الله ﷺ فرمودند[۱]: **{لایفوت الحج حتی یطلع الفجر من یوم عرفه}**[تا طلوع فجر در روز عرفه حج فوت نمی‌شود].

آیا نمی بینی که رسول الله ﷺ با فوت وقت حج، آن‌را فوت شده قرار داده‌اند، چرا که امکان ادراک حج در روز پس از آن نمی‌باشد؟ و این برخلاف کسی است که نماز را فراموش کرده ویا از آن خواب مانده است، چرا که در اینصورت فوت شده نامیده نمی‌شود و در این فرموده‌ی رسول‌الله ﷺ داخل نمی‌شود: **{الَّذِي تَفُوتُهُ صَلَاةُ العَصْرِ، كَأَنَّمَا وُتِرَ أَهْلَهُ وَمَالَهُ}**[کسی که نماز عصرش فوت گردد، چنان است که خانواده و مال خود را از دست داده باشد].

و گفته‌اند: امت اجماع دارند که هرکس نماز را عمدا ترک کند تا اینکه وقتش خارج شود، قطعا آن‌را فوت کرده است، واگر در این حالت نماز از وی قبول می‌شد و خواندن آن پس از وقتش صحیح می‌بود، نامیدن آن به عنوان فوت شده، لغو و باطل بود، و براستی چگونه آنچه که درک می شود، فوت می‌شود؟

۱۴- و همانطور که به هیچ عنوان راهی برای تلافی و جبران وقتی که فوت شده نیست، همانطور راهی برای تلافی و جبران فرضیت و وصف آن نمی‌باشد.

و گفتند: این معنای حدیث رسول الله ﷺ می‌باشد که آن‌را امام احمد و دیگران روایت

---

[۱]- اخرجه الترمذی و ابوداود و النسائی، انظر جامع الاصول(۱۵۲۹) و المجموع ۹۵/۸ و صححه الامام النووی و قد اورده المصنف رحمه الله بالمعنی.

کرده‌اند[۱]: {مَنْ أَفْطَرَيَوْمًامِنْ رَمَضَانَ فِي غَيْرِرُخْصَةٍرَخَّصَهَااللَّهُ لَهُ لَمْ يَقْضِ عَنْهُ صِيَامُ الدَّهْرِ} [هرکس روزی را در رمضان بدون رخصت الهی و مجوز شرعی که الله متعال برای وی مقرر کرده، افطارکند، اگر تمام ایام روزه باشد، نمی‌تواند قضای آن‌را به جا آورد]. بنابراین کجای سخن شما با این حدیث سازگاری دارد که می‌گویید: روزی را در هر ماهی که می خواهد، به جای آن قضا کند.

۱۵- الله متعال مسلمین را به خواندن نماز خوف در حالت مواجهه با دشمنانشان، امر کردند به گونه‌ای که ارکانش را کوتاه کرده و در نماز اعمال زیاد ومتفاوتی را که اعمال نماز نیست انجام می‌دادند، پشت به قبله کرده و قبل از امام سلام می‌دادند، بلکه پیاده و سواره نماز گزاردند، حتی اگر اینگونه نماز خواندن هم برایشان مقدور نبود نماز را در وقتش با اشاره بر پشت چهارپایانشان به سویی غیر از قبله نیز می‌خواندند. این خود بیانگر آن است که اگر نماز در غیر از وقتش صحیح بوده و مورد قبول بود، بر ایشان تاخیر نماز تا وقتی که امنیت برای انجام آن حاصل شود، جایز بود، که عمل صحابه در این موقعیت بر آن دلالت دارد که خواندن نماز پس از وقتش با وجود عذری که در راه الله متعال و جهاد با دشمنانش، دچارآن شده بودند، نه جایز بوده و نه از آنها قبول می شده، وگرنه آن‌را تا زمان حصول امنیت به تاخیر می انداختند. با این وجود، چگونه از فردی که مقیم بوده و در صحت کامل می‌باشد و هیچ عذری ندارد، خواندن نماز پس از وقتش قبول می شود؟ درحالیکه علنا ندای موذن را شنیده و نماز را ترک کرده تا وقتش خارج شده، سپس آن‌را در وقتی غیر از وقت خودش می‌خواند؟

---

[۱]- احمد(۹۰۱۴) وابوداود(۲۳۹۶) و الترمذی(۷۲۳) و ابن ماجه(۱۶۷۲)کلهم فی الصوم و اسناده غریب کما فی المجموع ۳۲۹/۶ وقال الترمذی عقبه: لانعرفه الا من هذا الوجه وسمعت محمدا(البخاری)یقول: ابوالمطوس اسمه یزید بن المطوس و لا اعرف له غیر هذا الحدیث و ذکر المنذری فی الترغیب و الترهیب۱۰۸/۲عن ابن حبان انه لایجوز الاحتجاج بماانفرد به والله اعلم.

همچنین برای مریض، تاخیر نماز از وقتش جایز نمی‌باشد، بلکه وی امر شده که درصورت نـاتوانی بر پهلوی خود بدون قیام و رکوع و سجده، نماز بخواند، درحالیکه اگر خواندن نماز از
وی، پس از وقتش صحیح بوده و از او قبول می شد، قطعا تاخیر آن تا زمان صحت جایز بود[۱].

بنابراین ادله، ما را آگاه سازیدکه درکجایکتاب و سنت و یا اثری از صحابه تصریح شده که هرکس نماز را به تاخیر اندازد و عمدا وقتی را که الله متعال به خواندن نماز در آن امر کرده، فوت کند، با این وجود الله متعال نمازی را که پس از خروج وقتش می‌خواند از وی قبول کرده و این عمل وی صحیح بوده و از مسئولیتی که در قبال آن دارد تبرئه می‌شود و به وی ثواب کسی که فریضه را در وقتش ادا کرده، می‌رسد؟
به الله سوگند، هیچ راهی برای شما به سوی آن تا قیام قیامت نیست، درحالیکه ما برای شما از اصحاب رسول‌الله مثل آنچه که گفتیم، می‌یابیم که برخلاف قول شما نیز می‌باشد.

کلام ابوبکر صدیقﷺ:

عبدالله بن مبارک می‌گوید: اسماعیل بن ابی خالد از زید روایت می کند که ابوبکر صدیقﷺ به عمر بن خطابﷺ فرمود: تو را به وصیتی سفارش می‌کنم، آن را خوب به خاطر بسپار وحفظ کن. بدان که برای خداونددرشب، حقوقی است که اگردر روز انجام شود، پذیرفته نمی‌گردد و در روز نیز کارهایی است که‌اگرشب انجام شود،خداوندمتعال،آن‌را نمی‌پذیرد. او، عمل مستحب را تاآن گاه که به فرایض و واجبات رسیدگی نشود، قبول

---

[۱]- احادیث صلاة المریض صحیحه منها: حدیث البخاری فی تقصیر الصلاة(۱۱۱۷)و نصه: (صَلِّ قَائِمًا، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَقَاعِدًا، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَعَلَى جَنْبٍ) حتی الامکان، نماز را ایستاده بخوان. اگر نتوانستی، نشسته بخوان. و اگر این هم برایت مقدور نبود، بر پهلو خوابیده، نماز بخوان.

نمی‌کند. سنگینی ترازوی کسانی که در قیامت ترازوی حسنات و نیکی هایشان سنگین است، تنها به سبب پیروی شان از حق، و گران شمردن آن در دنیا می‌باشد. و حقی برای ترازوی اعمال می‌باشد و آن اینکه سنگین نمی‌شود مگر اینکه حق در آن قرار گیرد؛ و سبکی ترازوی کسانی که در روز قیامت میزان و ترازوی اعمالشان سبک می‌شود، تنها به سبب اتباع آنها از باطل و سبک شمردن آن در دنیا می‌باشد. و حقی برای ترازو می‌باشد که سبک نمی‌شود مگر زمانی که باطل در آن قرار داده شود. براستی که‌الله ﷻ یادی از بهشتیان ونیکی‌هایشان به‌میان‌آورده که در ازای بهترین اعمالشان، به آنان پاداش می‌دهدواز بدترین اعمالشان گذشت می‌کند. هرگاه آنها را به یاد می‌آورم، می‌ترسم که از آنها نباشم والله متعال یادی ازاهل آتش و اعمالشان نیز به میان آورده است، هرگاه آنها را به یاد می آورم، می ترسم که از آنها باشم. و الله متعال آیات رحمت و عذاب را ذکر کرده است تا اینکه مومن هم از الله متعال بترسد و هم به رحمتش امیدوار باشد، تا اینکه از الله متعال غیر از حق چیزی نخواهد و با دستان خود نیز خود را به هلاکت نیندازد. پس اگر سخن مرا به خاطر سپردی، هیچ غائب و پنهانی در نزد تو محبوب تر از مرگ نخواهد بود که هیچ چاره‌ای جز آن برای تو نیست، و اگر وصیت مرا ضایع کنی، هیچ پیدا در نزد تو منفورتر از مرگ نخواهد بودکه هرگز نمی‌توانی آن‌را عاجز و ناتوان کنی[1].

از هیچ یک از صحابه دانسته نشده که با این سخن ابوبکر صدیق رضی الله عنه مخالفت کرده باشد.

قائلین به عدم قبولی قضایی نمازی که عمدا ترک شده در استناد به این سخن ابوبکر صدیق رضی الله عنه می‌گویند: این سخن ابوبکر صدیق رضی الله عنه است که می‌گوید: برای خداوند درشب،حقوقی است که اگر روز انجام شود،پذیرفته نمی‌گردد و در روز نیز کارهایی است که اگر شب انجام شود، خداوند متعال،آن را نمی‌پذیرد. درحالیکه با ما در این مساله

۱- اخرجه ابن المبارک فی الزهدص ۳۱۹ و لیس فیه دلیل ظاهر للمصنف. و زهد هناد۱/۴۹۶.

مخالفت کرده و صریحا برخلاف این سخن ابوبکرصدیقؓ، می‌گویند: اگر نماز عشاء در گرمای نیمروز و نماز عصر دروسط روزخوانده شود، قبول می‌شود.

درحالیکه علاوه بر ابوبکر این سخن عمر، پسرش عبدالله، سعد بن ابی وقاص، سلمان فارسی، عبدالله بن مسعود، قاسم بن محمد بن ابی بکر، بدیل العقیلی، محمد بن سیرین، مطرف بن عبدالله و عمربن عبدالعزیزؓ و غیر ایشان می‌باشد[1].

شعبه از یعلی بن عطاء از عبدالله بن حراش روایت می‌کند که گفت[2]: ابن عمرؓ مردی را دید که قرآن می‌خواند. بدو گفت چه می‌خوانی؟ براستی برای کسی که نماز را در وقتش نمی‌خواند، نمازی نیست، پس نماز بگزار، سپس آن چرا که برایت خوب و مناسب به نظر آمد، قرائت کن.

و گفتند: تاویل شما بر این مبنی که مقصود از نفی{**لا صلاة لمن لم یصل الصلاه لوقتها**} که در کلام ابن عمرؓ آمده، نفی کمال می‌باشد، از چند وجه صحیح نمی‌باشد:

۱- نفی مقتضی نفی مسمی می‌باشد، و مسمی در اینجا ترتیب است، و حقیقت مسمی منتفی می‌باشد که این حقیقت لفظ می‌باشد، از اینرو چه چیزی موجب خروج آن از حقیقتش شده است؟

۲- اگر مقصودتان از نفی، نفی کمال است، کمال، در نمازمستحب می‌باشد، از اینرو این تاویل باطل است چرا که اصل حقیقت شرعی(نماز) با نفی مستحبی در آن، منتفی نمی‌گردد بلکه تنها با نفی رکنی از ارکان و یا جزئی از اجزایش منتفی می‌گردد. و هر نفی که بر حقیقتی شرعی وارد شده است نیز، از این قبیل است. که این نوع نفی را در فرمایشات

---

[1]- هذا نص ابن حزم فی المحلی۲/۲۳۸.

[2]- اخرجه ابن حزم فی المحلی۲/۲۳۸-۲۳۹،وعبدالله بن (حراش) لم اجده و اذا کان (ابن خراش) فهوشدید الضعف و هو لیس طبقه یعلی و لم یدرک ابن عمر.

رسول الله ﷺ می‌یابیم.رسول‌الله ﷺ فرمودند[1]:{لَاإِيمَانَ لِمَنْ لَاأَمَانَةَلَهُ} وفرمودند[2]:{لَاصَلَاةَلِمَنْ لَاوُضُوءَلَهُ}و فرمودند[3]:{لَاعَمَلَ لِمَنْ لَانِيَّةَلَهُ}

وفرمودند[4]:{لاصِيَامَ لمن لم يُبَيِّتِ الصيامَ من الليل}و فرمودند[5]:{لاَصَلاَةَلِمَنْ لَمْ يَقْرَأْ بِفَاتِحَةِالكِتَابِ}.

و اگر حقیقت شرعی با نفی بعضی از مستحباتش منتفی گردد، پس هیچ عبادتی باقی نمی ماند مگر اینکه عبادتی از همان جنس بالاتر و محبوب تر در نزد الله متعال می باشد. براستی که ما را بر اینکه وقت از واجبات نمازاست، یاری کردید. بنابراین اگر نماز با نفی واجبی در آن منتفی گردد، نه صحیح است و نه مقبول.

۳- اگر مقصود از نفی در خبر، نفی حقیقت مسمی نباشد، این نفی به نفی صحت و اطمینان بدان از نفی کمال که مستحب است، نزدیک تر است. محمد بن مثنی می‌گوید: عبدالاعلی برای ما روایت کرده که سعید بن ابی عروبه برای ما روایت کرده که قتاده ذکر کرده که ابن مسعود ﷺ برای ما می‌گفت: براستی که برای نماز وقتی است، همچون وقت حج، پس نماز را در موعد مقررش بخوانید[6].

این عبدالله بن مسعود ﷺ است که تصریح می‌کند که وقت نمازهمچون وقت حج می‌باشد، ازاینرو اگر حج در غیر از وقت خودش انجام نمی‌شود، چگونه است که خواندن نماز در غیر از وقتش جایز می‌باشد؟

۱- مسند احمد(۱۲۳۸۳)،سنن الکبری للبیهقی(۱۲۶۹۰)،معجم الکبیر(۱۰۵۵۳).

[2]- ابوداود(۱۰۱)، ابن ماجه(۳۹۹)، دارقطنی(۲۵۶)، مسند احمد(۹۴۱۸).

[3]- بهذا اللفظ اخرجه ابن ابی الدنیا کما فی جامع العلوم لابن رجب (۹)و معناه فی الصحیح.

[4]- حدیث صحیح اخرجه ابوداود(۲۴۵۴) و النسائی(۲۳۳۲) و الترمذی(۷۳۰)وابن ماجه (۱۷۰۰) کلهم فی الصوم واحمد(۲۶۴۵۷)وانظر تلخیص الحبیر ۲/ ۲۰۰.

[5]- البخاری فی الاذان(۷۵۶) ومسلم فی الصلاة(۳۹۴).

۶- المحلی ۲/ ۲۴۰ واخرج الجمله الاولی عبدالرزاق فی المصنف ۲/ ۳۷۲.

عبدالرزاق از معمربن بدیل روایت می‌کند که گفت: به من اینگونه رسیده است که هرگاه بنده نمازش را در وقت آن بخواند، نمازش صعود می کند و برای وی نوری است که در آسمان می‌درخشد و می‌گوید: مرا حفظ کردی، الله تو را حفظ کند. و هرگاه نماز را در غیر از وقتش بخواند، نماز وی همچون لباسی کهنه و فرسوده پیچیده شده و به صورت وی زده می‌شود[۱].

دلایل کسانی که به قضای نمازی که عمدا ترک شده قائلند:

کسانی که پا را فراتر گذاشته و خواندن نماز را پس از وقتش، جایز دانسته و با خواندن آن پس از وقت، شخص را بری الذمه می‌دانند، می‌گویند:

– که در این زمینه ابوعمر بن عبدالبر بیشترین طرفداری را کرده است[۲] که ما کلامش را عینا می‌آوریم – که در کتاب استذکار در باب خواب ماندن از نماز می‌گوید:

مسروق از ابن عباسﷺروایت می کند که گفت: رسول اللهﷺ در سفری بودند که در آخر شب برای استراحت فرود آمدند. پس از خوابیدن تا طلوع خورشید بیدار نشدند. پس از اینکه بیدار شدند، بلالﷺ را امر کردند تا اذان دهد که وی اذان داد، پس رسول اللهﷺ دو رکعت خواندند. ابن عباسﷺ می‌گوید: بیشتر از دنیا و آنچه که در آن است،(به سبب این رخصت) خوشحال شدم.

ابوعمر می‌گوید: به نظر من این مساله – والله اعلم – بدان سبب بوده تا صحابه‌ای که از جانب رسول اللهﷺ به سوی سائر امت مبلغ بودند، بدانند که مقصود اللهﷻ از بندگانش در مورد نماز – گرچه وقت آن مشخص شده – آن است که هرکس آن‌را در وقتش نخواند،

۱- مصنف عبیالرزاق ۵۸۷/۱ و ذکره فی المحلی عنه.

۲- کذا ذهب الامام النووی فی المجموع ۷۱/۳ و هو قول الائمه الاربعه کما نص المصنف قبل.

می‌تواند هرگاه که آن‌را به یاد آورد، قضایش را بخواند، و فرقی نمی کند که آن‌را فراموش کرده یا اینکه از نماز خواب مانده و یا اینکه عمدا آن‌را ترک کرده باشد.

آیا در این باب به حدیث مالک توجه نکرده‌ای که از ابن شهاب ازسعید بن مسیب روایت کرده که رسول‌الله فرمودند[۱]:{مَنْ نَسِيَ الصَّلَاةَ فَلْيُصَلِّهَا إِذَا ذَكَرَهَا} [هرکس نمازی را فراموش کرد همان لحظه که به یادآوردآن را بخواند].

نسیان در زبان عربی بر ترک عمدی نیز دلالت دارد یا اینکه ضد یادآوری می باشد. الله متعال می‌فرماید[۲]: ﴿نَسُواْ اللهَ فَنَسِيَهُمْ﴾ یعنی طاعت الله متعال و ایمان به آنچه را که رسول اللهﷺ با آن از جانب الله متعال آمده را ترک کردند، بدین سبب الله متعال آنها را از رحمتش فروگذاشت. که در این خلافی نیست و هرکس که صاحب کمترین علم نسبت به تفسیر قرآن باشد، بی اطلاع از آن نیست.

از اینرو اگر گفته شود: پس چرا در حدیث، مساله یادآوری نماز تنها مخصوص کسی که نماز را فراموش کرده و یا اینکه از آن خواب مانده، قرار گرفته است، آنجا که رسول‌اللهﷺ فرمودند: {مَنْ نَامَ عَنِ الصَّلَاةِ أَوْ نَسِيَهَا فَلْيُصَلِّهَا إِذَا ذَكَرَهَا} [هرکس از نماز خواب ماند و یا اینکه آن‌را فراموش کرد، هرگاه آن‌را به یاد آورد، بخواند].

گفته شده: کسی که خواب مانده و یا کسی که نماز را فراموش کرده، به طور مخصوص ذکر شده تا توهم و گمان گناه ترک نماز به سبب خواب و فراموشی در مورد آنها رفع شود، بدین ترتیب که گناه خواب و فراموشی از آنها برداشته شده است. که رسول‌اللهﷺ بیان فرمودند که ملغی شدن گناه از آندو به سبب خواب و فراموشی، لازمه‌ی ملغی شدن فرض نماز نمی‌باشد، بلکه برآنها واجب است هرگاه نماز را پس از خروج وقتش به یاد آوردند،

۱- الموطا۱/۱۳-۱۴. ومسلم(۶۸۰)وابوداود(۴۳۵) وابن ماجه(۶۹۶).

۲- توبه۶۷؛ خدا را فراموش کرده‌اند (واز پرستش او روی گردان شده اند)، خدا هم ایشان را فراموش کرده است (ورحمت خود را از ایشان بریده وهدایت خویش را از آنان دریغ داشته است).

قضای آن‌را به جا آورند. و دلیلی نداشته که همراه آندو کسی را که عمدا نماز را ترک کرده، ذکر شود، چرا که علتی که موجب توهم در مورد کسی که نماز را فراموش کرده و یا از نماز خواب مانده که همان ملغی شدن قضای نماز به سبب لغو گناه از آنها می باشد، در مورد کسی که عمدا آن‌را ترک کرده، نبوده و بروی عذری در ترک نماز فرض که بر او واجب است، پس از اینکه برای وی یادآوری شده، نیست. (برخلاف کسی که نماز را فراموش کرده و یا از آن خواب مانده که ممکن است اینگونه برایش تو هم پیش آید که چون گناه ترک نماز به سبب فراموشی یا خواب برداشته شده، پس جبران آنهم از وی برداشته شده است).

و الله ﷻ حکم آندو(عامد و فراموش کار) را درمورد نمازکه برای آن وقت تعیین شده و روزه فرضی که وقت آن رمضان است، بر زبان رسولش یکسان قرار داده است، بلکه هریک از آن دو پس از خروج وقتش قضا می‌شود. بدین گونه که در مساله به جا آوردن قضا، در باب نماز درمورد کسی که از نماز خواب مانده و یا اینکه آن‌را فراموش کرده تصریح شده، همانطور که بیان کردیم، و در باب روزه در مورد مریض و مسافر نیز بدان تصریح شده است.

و امت اجماع کرده و همگی نقل کرده‌اند که هرکس ماه رمضان را عمدا روزه نگیرد، درحالیکه برفرضیت آن مومن باشد و تنها از روی شرارت و سرکشی آن‌را ترک کرده و پس از آن توبه کند، بر وی قضای رمضان واجب است و کسی که نماز را عمدا ترک می کند نیز اینچنین است. بنابراین، در مساله قضای نماز و روزه، عامد و فراموش کار یکسان می باشند، گرچه در گناه متفاوت‌اند. همچون کسی که مرتکب جنایت در اموال شده و آن‌را تلف می کند که این عملش چه از روی عمد باشد و یا ازروی فراموشی یکسان است و تنها تفاوت آن در بزرگی و کوچکی گناه می‌باشد.

و مساله قضای نماز بر خلاف رمی جمرات در حج می‌باشد که چه برای کسی که آن‌را فراموش کرده و یا اینکه عمدا آن‌را ترک کرده، قضا نمی‌شود چرا که دمِ واجب شده به سبب ترک رمی، جایگزین آن می باشد. همچنین بر خلاف قربانی می‌باشد، چرا که قربانی فرض نمی‌باشد[۱] در حالی که نماز و روزه هر دو فرض بوده و دینی ثابت می باشند که باید ادا شوند، گرچه وقتی که برای آنها تعین شده، خارج شده باشد. رسول الله ﷺ می فرماید[۲]:{دَیْنُ اللَّهِ أَحَقّ أَنْ يُقْضَى} [دِین الله متعال سزاوارتر است که ادا گردد]. و هرگاه کسی که نماز را فراموش کرده و یا از آن خواب مانده - درحالیکه هردوی اینها معذور می باشند - نماز را پس از خروج وقتش قضا می کند، کسی که عمدا نماز را ترک کرده، نسبت به آنها در قضای نماز سزاوارتر می‌باشد، علاوه بر اینکه با ترک عمدی نماز، گنه کار می‌باشد و اگر از آن ابا ورزد، بازهم فرضیت نماز از وی ساقط نمی شود و بر وی حکم می شود که قضایی آن‌را به جا آورد، چرا که توبه‌ی وی از گناهی که به سبب ترک عمدی نماز مرتکب شده، شامل ادا و اقامه‌ی نماز در کنار پشیمانی وی نسبت به گذشته، می باشد.

درحقیقت برخی از اهل ظاهر[۳] در این مساله تنها بوده و بر خلاف جمهور علمای مسلمین و راه مومنین، اقدام کرده اند. و گفته‌اند: خواندن نماز در غیر از وقتش برای کسی که عمدا آن‌را به تاخیر انداخته و وقتش را ترک کند، جایز نیست. چرا که این شخص جزء کسانی که نماز را فراموش کرده و یا از آن خواب مانده‌اند، نمی‌باشد. در حالیکه رسول الله ﷺ فقط درمورد این دو دسته امر فرمودند که نمازشان را پس از یادآوری آن بخوانند.

---

[۱]- اهل علم در حکم قربانی بر دو قول اختلاف کرده اند. ۱- ربیعه، اوزاعی، ابوحنیفه، لیث و برخی از مالکی ها معتقدند که قربانی بر کسی که توانایی آن‌را دارد واجب می باشد.۲- اما مذهب جمهور علما اینست که قربانی سنت بوده و واجب نمی باشد. مالک، شافعی، احمد، اسحاق، ابوثور، مزنی، ابن منذر، داود، ابن حزم و غیر اینها بر این قول می باشند. به نقل از صحیح فقه السنه ۲/۳۶۷-۳۶۸.

[۲]- البخاری(۱۹۵۳) و مسلم(۱۱۴۸) کلاهما فی الصوم.

[۳]- یقصد -والله اعلم- ابن حزم، وانظر قوله فی المحلی ۲/۲۳۵ومابعدها و قد صرح بذكر اسمه الامام النووی فی المجموع۳/۷۱.

آنجا که فرمودند: **{مَنْ نَام عَنِ الصَّلَاةِ أَوْنَسِيَهَافَلْيُصَلِّهَاإِذَاذَكَرَهَا}** [هرکس از نماز خواب ماند و یا اینکه آن‌را فراموش کرد، هرگاه آن‌را به یاد آورد، بخواند]. پس از این می‌گوید: و کسی که نماز را عمدا ترک می‌کند، نه آن‌را فراموش کرده و نه از آن خواب مانده است.

ومی‌گوید: در نزد ما قیاس کردن ترک کننده‌ی عمدی نماز بر کسی که آن‌را فراموش کرده و یا از آن خواب مانده است، جایز نیست همانطور که قیاس کردن کسی که در احرام بوده و احرامش را فراموش کرده و بدون عمد شکار می کند بر کسی که عمدا شکار می کند، در نزد ما جایز نیست[1].(درحالیکه جمهور علما در این مساله بر مساوی بودن عامد و فراموش کار در گناه و پرداخت جزا، قائلند).از اینرو وی در دو مساله با جمهور علما مخالفت کرده است و گمان کرده که این مساله را با روایتی که از برخی تابعین روایت شده، پوشش داده است. دیدگاه وی در این مساله مخالف دیدگاه جمهور می‌باشد، درحالیکه استدلال در برابر آنهاشکست خورده می نماید و ملزم به پیروی از آنان می‌باشد. از اینرو این ظاهری با طریق نظر و اعتبار(قیاس) مخالفت کرده و از جماعت علمای شهرها منفرد شده است و در آنچه که بدان قائل است، دلیل صحیحی که قابل قبول عقل باشد، نیاورده است.

و از دلایل دیگری که بیانگر آن است که نماز همچون روزه پس از خروج وقتش ادا شده و قضایش به جا آورده می شود - گرچه اجماع امت، کسانی را که از آنها منفرد شده را به رجوع به سوی آنها و ترک خروج از راهشان امر می‌کند و اجماع امت در این زمینه ما را از آوردن دلایل دیگر بی نیاز می کند- آن است که رسول الله ﷺ فرمودند: **{مَنْ أَدْرَكَ رَكْعَةً مِنَ الصُّبْحِ قَبْلَ أَنْ تَطْلُعَ الشَّمْسُ فَقَدْ أَدْرَكَ الصُّبْحَ، وَمن أدركَ رَكْعةً من العصرِ قَبْلَ أن تَغْرُب الشمسُ فَقَدْ أدركَ الْعصْر}**[هرکس رکعتی از نماز صبح را قبل از طلوع خورشید، دریابد،

۱- انظر المحلی لابن حزم ۲۱۴/۷ وما بعدها.

نماز صبح را نیز دریافته است وهرکس یک رکعت از نماز عصرراقبل از غروب خورشید دریابد، نماز عصر رادریافته است].

در این حدیث کسی که عمدا نماز را به تاخیر انداخته از کسی که آن‌را از روی فراموشی به تاخیر انداخته، استثنا نشده است. و همگی از رسول‌الله روایت کرده‌اند که: هرکس یک رکعت از نماز عصر را قبل از غروب دریابد، آن‌را دریافته و باقی آن‌را در وقت مغرب نیز می‌خواند که باقی آن پس از خروج وقت عصر می باشد. و فرقی بین کسی که نماز عصر را عمدا و یا از روی فراموشی و یا کوتاهی کردن به تاخیر می اندازد و کاملا آن‌را پس ازخروج وقتش می خواند و بین کسی که قسمتی از نماز عصر را عمدا و یا از روی فراموشی و یا کوتاهی کردن پس از خروج وقتش می خواند، از لحاظ رای ونظر نمی باشد.

دلیل دیگرآنست که: رسول‌الله ﷺ و اصحاب ایشان در روز خندق به سبب جنگی که مشرکین تدارک دیده بودند، مشغول آن شده و نماز ظهر و عصر را نخواندند تا اینکه خورشید غروب کرد، که در این روز رسول الله ﷺ و اصحابشان نه خواب ماندند و نه نماز را فراموش کردند و بلکه بین مسلمین و کفار در این روز جنگ خونین و کشت و کشتاری هم نبود، با این وجود نماز ظهر و عصر را در شب خواندند.

دلیل دیگری که در این زمینه می‌باشد، آن است که: رسول‌الله در روز بـازگشت از خندق به‌اصحابشان در مدینه فرمودند[1]:{لاَيُصَلِّيَنَّ أَحَدٌ العَصْرَ إِلَّا فِي بَنِي قُرَيْظَةَ}[هیچ کس نماز عصر را جز در بنی قریظه نخواند]. که اصحاب از مدینه خارج شدند در حالیکه برخی از ایشان به سبب ترس از خروج وقت، نماز عصر را در میان راه خواندند و برخی آن‌را در بنی قریظه پس از غروب آفتاب خواندند. چرا که رسول‌الله ﷺ به ایشان فرمودند:{لاَيُصَلِّيَنَّ أَحَدٌ العَصْرَ إِلَّا فِي بَنِي قُرَيْظَةَ} با این وجود رسول‌الله هیچ یک از دو گروه را سرزنش

١- البخاری(٩۴۶)(۴١١٩)ومسلم(١٧٧٠).

نکردند، در حالیکه هر دو گروه نه نماز را فراموش کردند و نه از نماز خواب ماندند و برخی نماز را به گونه‌ای به تاخیر انداختند که وقتش خارج شد، و آن‌را پس از وقتش خواندند و رسول‌الله ﷺ با وجودیکه از این عملشان آگاهی داشتند، بدانها تذکر ندادند که نمازی که در وقتش خوانده نشود، پس از خروج وقتش قضا نمی شود.

دلیل دیگر آن است که رسول الله ﷺ فرمودند: {**سیکون بعدی امراءیوخرون الصلاه عن میقاها**} براستی که پس از من امرا و پادشاهانی می‌آیند که نماز را از وقت مقررش به تاخیر می‌اندازند. صحابه گفتند: آیا همراه آنها نماز بگزاریم؟ فرمودند: بله.

از ابن مثنای حمصی روایت است که گفت: از همسر عبادة بن صامت از عبادة به من خبر رسیده که گفت: ما نزد رسول‌الله ﷺ بودیم که فرمودند: {**انه سیجیء بعدی امراء تشغلهم اشیاء حتی لا یصلواالصلاه لمیقاها**} براستی که پس از من امرا و پادشاهانی می‌آیند که امور مختلفی آنها را به گونه‌ای به خود مشغول می کند که نماز را در موعد مقرر آن نمی خوانند. صحابه گفتند: یا رسول‌الله همراه آنها نماز بگزاریم؟ فرمودند: بله. ابو عمر می‌گوید: مثنای حمصی، همان اُملوکی نیز می‌باشد که ثقه است. در این حدیث رسول الله ﷺ خواندن نماز را پس از وقتش مباح قرار داده‌اند و نفرمودند که نماز فقط در وقت خودش خوانده می شود. و احادیثی که در آن وصف تاخیر نماز تا خروج وقتش توسط پادشاهان و امرا ذکر شده، جداً زیاد می‌باشد و در حقیقت امرایی از بنی امیه بودند که اکثرشان نماز جمعه را در غروب می خواندند. رسول الله ﷺ فرمودند: {**إِنَّمَا التَّفْرِيطُ عَلَى مَنْ لَمْ يُصَلِّ الصَّلَاةَ حَتَّى يَجِيءَ وَقْتُ الصَّلَاةَ الْأُخْرَى**} [کوتاهی و سستی تنها بر کسی است که نماز نخوانده تا اینکه وقت نماز دیگر داخل می‌شود]. در حالیکه آنها می دانستند که وقت ظهر در حضر تا زمانی است که وقت عصر داخل نشده است.

این مساله با اسناد صحیحی روایت شده که برخی از آنها را در ابتدای کتاب – الاستذکار– در بحث اوقات نماز آورده‌ام. و از ابو قتاده رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ

فرمودند: **{لَيْسَ فِيَّ النَّوْمِ تَفْرِيطٌ، إِنَّمَا التَّفْرِيطُ عَلَى مَنْ لَمْ يُصَلِّ الصَّلَاةَ حَتَّى يَجِيءَ وَقْتُ الصَّلَاةَ الْأُخْرَى}**[درخوابیدن تفریط وکوتاهی نیست، بلکه تفریط برکسی است که نماز نخوانده باشد تا اینکه وقت نماز بعدی فرا رسد، وچنین کسی تقصیرو کوتاهی کردن وتفریط را مرتکب شده است]. رسول الله ﷺ کسی را که اینگونه عمل کرده، سهل انگار نامیده است و سهل انگار معذور نمی‌باشد و در نزد همه ازجهت عذر همچون کسی که از نماز خواب مانده و یا آن‌را فراموش کرده، نمی باشد، با این وجود رسول الله ﷺ نمازش را به همراه تفریط وسهل انگاری وی جایز دانستند.

در حدیث ابی قتاده روایت شده که رسول‌الله ﷺ فرمودند:**{واذا کان الغد فلیصلها لمیقاتها}**[فردا که فرارسید، آن‌را در موعد مقرر خودش بخوان]. که این حدیث درقضای نمازی که به سبب کوتاهی ترک شده چه در زمان یادآوری آن و چه بعد از یادآوری آن، بسیار واضح و روشن می‌باشد. و این حدیث ابوقتاده اسنادش صحیح می باشد جز اینکه در این معنا با حدیث عمران بن حصین در مورد خواب ماندن رسول الله ﷺ از نماز صبح در سفرمعارض می‌باشد. که در آن آمده که صحابه گفتند: یا رسول‌الله آیا فردا، قضای آن‌را دروقت خودش بخوانیم؟ فرمودند:**{لا، ان الله لاینهاکم عن الربا ثم یقبله منکم}**[خیر، الله متعال شما را از ربا نهی نکرده که پس از آن از شما قبول کند].

و از ابوهریره ﷺ از رسول الله ﷺ شبیه آن روایت شده است که در این مساله همه اسانید را در مقدمه ذکر کردیم. و از عبدالرحمن بن علقمه - که از جمله‌ی صحابه ذکر شده - روایت است که گفت: وفد ثقیف بر رسول الله ﷺ وارد شدند و در آن روز از آنحضرت ﷺ به گونه‌ای سوال پرسیدند که بدان سبب رسول الله ﷺ نماز ظهر را با نماز عصر خواندند. کمترین آنچه که از حدیث بر می آید، آن است که رسول الله ﷺ نماز را از وقتی که در آن نماز می خواندند به سبب آنچه که بدان مشغول شدند، به تاخیر انداختند. و عبدالرحمن بن علقمه از ثقات تابعین و بزرگانشان می باشد.

درحقیقت علما اجماع کرده‌اند که هرکس نماز را عمدا ترک کند تا اینکه وقتش خارج شود، از فرمان الله متعال سرپیچی کرده و گنه کار می باشد. و برخی ذکر کرده‌اند که این عمل از گناهان کبیره می باشد. و اجماع کرده‌اند که بر گنه کار و سرکش، لازم است که از گناهش با پشیمانی نسبت به عملش واعتقاد ترک بازگشت به سوی آن، توبه کند. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَتُوبُوا إِلَى اللَّهِ جَمِيعاً أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ﴾[نور: ۳۱].

[ای مؤمنان، همگی به سوی خدا برگردید (وازمخالفت‌هائی که در برابر فرمان خدا داشته‌اید توبه کنید) تا رستگارشوید].

و هرکس که مدیون الله و بندگانش باشد، بر وی لازم است که با پرداخت حقشان خود را از زیر بار دین خارج کند. و در حقیقت رسول الله ﷺ حق الله متعال را به حقوق انسانها نسبت به هم، تشبیه کرده‌اند، آنجا که می فرمایند: {دَيْنُ اللَّه أَحَقُّ أَنْ يُقْضَى}[دین الله متعال سزاوارتر است که ادا گردد].

جای تعجب است از این ظاهری که اصلی را که وی و اصحابش بدان معتقد بوده، به سبب جهالت وعلاقه به تک روی، نقض کرده است و آن اینکه آنچه از فرائض که با اجماع ثابت شده، جز با اجماعی مثل آن یا سنتی که در مورد آن اختلافی نباشد، نقض نمی شود. و نمازهای فرض به اجماع واجب می باشند، که با آن با تک روی ای که خارج از دیدگاه علما می‌باشد، اختلاف کرده و بدون اینکه در این مورد سنتی روایت کند، از آن تبعیت می کند و فریضه‌ای را که بر آن اجماع شده، ساقط می کند و اصل خودش را نقض کرده و خود را فراموش کرده است.

پس از این ابوعمر بن عبدالبر رحمه الله می‌گوید: مذهب داود و اصحابش وجوب قضای نمازی می باشد که عمدا فوت شده است. سپس می‌گوید: و این قول داود و اهل ظاهر می باشد و این ظاهری را جز فردی که از جماعت علمای سلف و خلف خارج شده، نمی‌بینم.

و با همه‌ی مذاهب فقها مخالفت کرده است و از آنها جدا و منفرد شده است و کسی که در علم از شذوذات پیروی می کند، امام و پیشوای در علم نمی باشد و در کتابش گمان کرده که عده‌ای از صحابه و تابعین با وی در این زمینه هم رای می‌باشند. از اینرو از ابن مسعود و مسروق و عمر بن عبدالعزیز در مورد این فرموده‌ی الله متعال ﴿أَضَاعُوا الصَّلَاةَ﴾ روایت می‌کند که مقصود از آن ضایع کردن نماز از وقتش می‌باشد و اگر آن‌را ترک کنند، قطعا با ترک آن از جمله‌ی کفار می‌باشند[۱]. در حالیکه وی در مورد تکفیرکسی که عمدا نماز را ترک کرده و از اقامه‌ی آن ابا می‌ورزد، و همچنین از قتل چنین شخصی، زمانیکه به وجوب آن اقرار دارد، صحبت نمی کند، که در حقیقت با آنها مخالفت کرده است، پس چگونه به آنها استدلال می کند؟

به هر حال واضح است کسی که قضایی نماز را به جا آورد، در حقیقت از ضایع کردن آن توبه کرده است. الله متعال می فرماید:

﴿وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِّمَن تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحاً ثُمَّ اهْتَدَى﴾[طه: ۸۲].

[من قطعاً (باغفران عظیمی که دارم) می‌آمرزم کسی را که (ازکفروگناه خود) برگردد و (به بهترین وجه) ایمان بیاورد و کارهای شایسته بکند و سپس راهیاب بشود (واین راه را تا آخر زندگی ادامه دهد)].

و کسی که نماز را ضایع کرده برای وی توبه‌ای جز ادای آن نمی باشد، همانطور که توبه‌ی از دین اشخاص، جز با ادای آن دین به صاحبش، صحیح نمی باشد. و هرکس نمازی را که نسبت بدان کوتاهی کرده، قضایش را به جا آورد، در حقیقت توبه کرده و عمل صالح انجام داده است و الله متعال اجر و پاداش کسی را که عمل نیکوانجام داده، ضایع نمی گرداند.

۱- انظر قول ابن حزم – و هو المقصود هنا- فی المحلی ۲۴۱/۲.

و از سلمان ذکر کرده که گفت[1]: نماز، میزان است، هرکس آن‌را کامل انجام دهد، اجر وی کامل داده می شود، و هرکس از آن بکاهد، قطعا آنچه را که الله متعال در مورد کاهندگان و مطففین فرموده است، می دانید. که در این خبر هم حجتی برای وی نمی باشد، چرا که ظاهر معنای آن اینست که، مطفف و کسی که از نمازش می کاهد، گاهی شخصی می باشد که با کامل نکردن رکوع و سجده و حدود نماز، از آن می کاهد گرچه نماز را در وقتش می خواند.

و از ابن عمرﷺ روایت می کند که گفت: برای کسی که نماز را در وقتش نخواند، نمازی نیست. در این مورد همچنین می‌گوییم: که این قول ابن عمرﷺ بدین معناست که: برای وی نمازی که اجزایش کامل باشد، نیست، همانطور که در حدیث آمده است[2]:{لَا صَلَاةَ لِجَارِ الْمَسْجِدِ إِلَّا فِي الْمَسْجِدِ}[برای همسایه‌ی مسجد، نمازی جز نمازی که در مسجد بخواند، نیست]. و مانند آن این حدیث می باشد[3]:{لَا إِيمَانَ لِمَنْ لَا أَمَانَةَ لَهُ}[کسی که امانت دار نیست،ایمان ندارد].

و کسی که نماز را قضا کند، درحقیقت آن‌را خوانده است و از عمل بدی که با ترک نمازمرتکب شده توبه کرده است. و هرآنچه که وی در این زمینه ذکر کرده، صحیح نبوده و درهیچ یک از آنها برای وی حجتی نمی‌باشد، چرا که ظاهر آن خلاف آن چیزی است که تاویل کرده است.

---

[1]- مصنف عبدالرزاق(۳۷۵۰) و سنن الکبری للبیهقی(۳۵۸۶).

[2]- المستدرک(۸۹۸) والدارقطنی(۱۵۵۳) والبیهقی فی السنن(۴۹۴۲)(۵۵۹۱)وضعفه الحافظ فی تلخیص الحبیر۳۲/۲وانظره فی المقاصد(۱۳۰۹).

[3]- شعب الایمان(۴۰۴۵)(۴۸۷۵)وابن حبان(۱۹۴)ومسنداحمد(۱۲۳۸۳).

دلایل کسانی که از قضای نمازی که عمدا ترک شده، منع می کنند:

کسانی که از قضای نمازی که عمدا ترک شده، منع می کنند در مورد صحت و مقبولیت خواندن نمازپس از وقتش می گویند: درحقیقت درخشیده و خط و نشان کشیده اید، درحالیکه در حکایت حقیقت سخن ما، و در آنچه که از مذاهب سلف نقل کردیم و در مورد دلایل ما،انصاف را رعایت نکردید. براستی که نه ما ونه احدی از اهل اسلام به هیچ وجه نگفته است که با خروج وقت، نماز از ذمه‌ی شخص ساقط می گردد و وجوب آن بر وی باقی نمی ماند تا با آنچه که کسب کرده اید، برما بتازید و به روشی ناخوشایند ما را محکوم و مورد انتقاد قرار دهید. بلکه سخن ما و سخن کسی که از ما حکایت می کند، درواقع سخن صحابه و تابعین می باشد که در مورد کسی که نماز را به تاخیر انداخته و آن‌را فوت می کند، بسیار از سخن شما شدیدتر می باشد. بدین گونه که کسیکه اینچنین عمل می کند، حتما عقوبت این عملش را می چشد و گناهی را به دوش می کشد که هیچ راهی برای جبران آن جز با توبه و عملی که آن‌را از سر بگیرد، نیست.

درحقیقت ادله‌ای در این زمینه ذکر شد که هیچ راهی برای شما در رد آنها نمی باشد، اگر راهی در رد آنها یافتید، پس درود و سلام بر علم باد، هرکجا و همراه هرکسی که باشد. مقصود فقط طاعت الله و رسولش و شناخت آنچه که با آن آمده است، می باشد. در اینجا آنچرا که در کلام شمامقبول و مردود می باشد، بیان می کنیم:

۱- اما آنچه که از خوشحالی ابن عباس روایت کردید و گفتید که خوشحالی وی ازنمازی که پس از طلوع خورشید خوانده شد، بدین سبب بود که رسول‌الله با خواندن نماز در این وقت درواقع اصحابش را که مبلغین ایشان به سوی امت بودند - آگاه کردند که مقصود الله متعال از بندگانش در مورد نماز- با وجود معین بودن وقتش - آن است که هرکس نماز را در وقتش نخواند، حتما باید قضایش را به جا آورد، و فرقی نمی کند که از آن نماز خواب مانده ویا اینکه عمدا آن‌را ترک کرده است.

این فهم از کلام ابن عباس‌ﷺ جز گمانی محض از جانب شما نمی باشد که گمان کردید که مقصود ابن عباس‌ﷺ آن بوده است. واضح است که کلام ابن عباس‌ﷺ به هیچ وجه براین مساله دلالت ندارد و او چنین احساسی نداشته است؛ شاید این خوشحالی بزرگ ابن عباس از این نماز، تنها بدین سبب بوده که این نماز قضا شده را همراه رسول اللهﷺو اصحابش خوانده و عملی همچون عمل آنها انجام داده است و بدین سبب برای وی همچون دیگر صحابه دو اجر حاصل شده است، واین ویژگی خاصی برای آن نماز بود و در واقع تنبیهی برای شنونده بود تا گمان نکند که آن نماز باوجودیکه در وقت نیمروز و بعد از طلوع خورشید خوانده شد، ناقص بوده و هیچ اجری در آن نیست. بر این اساس بود که ابن عباس‌ﷺ گفت: این نماز مرا بیشتر از دنیا و آنچه که درآنست، خوشحال ساخت.

و آنچه که شما از کلام ابن عباس‌ﷺ فهمیدید، نسبت به این فهم از کلام وی سزاوارتر و شایسته تر نمی باشد، و شاید مقصودش از این کلام آن بوده که این عمل رحمتی از جانب الله متعال بر این امت بوده، تا اینکه هرکس به سبب خواب از خواندن نماز محروم شد، بدان عمل اقتدا کرده و با تاخیر در جبران آن کوتاهی نکند. بنابراین، کجای کلام وی بر این دلالت دارد که سرور و خوشحالی او به سبب این نماز بر این اساس بوده که هرکس نماز نخواند، و عمدا نماز شب را به روز و نماز روز را تا شب به تاخیر اندازد، نمازش صحیح بوده و قبول می شود و مسئولیت وی در قبال آن برطرف می شود؟ براستی که این فهم از کلام ابن عباس‌ﷺ بسیار عجیب می باشد، پس ما را آگاه کنید که چگونه این فهم از کلام ابن عباس‌ﷺ برای شما حاصل شده و از چه راهی آن‌را فهمیدید؟

۲- اما اینکه گفتید نسیان در لغت عرب به معنای ترک می باشد و برای آن به این فرموده‌ی الله متعال استشهاد کردید:﴿نَسُوا اللَّهَ فَنَسِيَهُمْ﴾ تا آخر کلام.

آری به الله سوگند، نسیان در قرآن بر دو وجه می باشد: نسیان ترک و نسیان سهو. لیکن حمل کردن نسیان و فراموشی که در احادیث قضای نماز ذکر شده، بر فراموشی که از روی عمد باشد، به چهار دلیل باطل می باشد:

الف) رسول الله ﷺ فرمودند: **{فَلْيُصَلِّهَاإِذَاذَكَرَهَا}**[هرگاه آن‌را به یاد آورد، بخواند]. این جمله تصریح دارد که مقصود از نسیان و فراموشی که در حدیث ذکر شده، فراموشی است که از روی سهو رخ داده است نه عمد. وگرنه این قول رسول الله ﷺ **{إِذَاذَكَرَهَا}**[کلامی بی فایده بود]، و هرگاه نسیان پس از ذکر و یادآوری آمده باشد، حتما مقصود از آن فراموشی است که از روی سهو باشد، همچنان که الله متعال می‌فرماید:

﴿وَ اذْكُر رَّبَّكَ إِذَا نَسِيتَ﴾ [کهف: ۲۴].

[وچون دچار فراموشی شدی (وإِن شَآءَ الله را نگفتی، همین که به یادت آمد)، پروردگارت را به خاطر آور].

وهمچنین این معنی در این فرموده‌ی رسول‌الله ﷺ نیز می‌باشد[۱]: **{فَإِذَا نَسِيتُ فَذَكِّرُونِي}**[پس هر گاه (در نمازچیزی را)فراموش کردم، مرا یاد آوری کنید].

ب) رسول‌الله ﷺ فرمودند[۲]: **{فَكَفَّارَ تُهَا أَنْ يُصَلِّيَهَا إِذَا ذَكَرَهَا}**[کفاره‌ی نمازی که آن‌را فراموش کرده و یا از آن خواب مانده، آن است که هرگاه آن‌را به یاد آورد، بخواند]. واضح است که هرکس نماز را عمدا ترک کند و آن‌را پس ازوقتش بخواند، نماز خواندن وی پس از وقتش، گناه فوت کردن نماز را از او نمی پوشاند. و در این مساله بین امت خلافی نیست و نسبت دادن این معنا از حدیث به رسول الله ﷺ جایز نمی باشد که حدیث بر این حمل شود که: هرکس نماز را عمدا ترک کند، تا اینکه وقتش خارج شود، کفاره‌ی گناه فوت کردن نماز، خواندن آن پس از وقتش می باشد. براستی که قبحاین سخن در برابر آنچه که ما

۱- اخرجه مسلم فی المساجد(۵۷۲)جزء من حدیث فی السهوفی الصلاة.

۲- اخرجه مسلم(۶۸۴).

گفتیم که چنین نمازی قبول نشده و به صاحبش نفع نمی رساند و آن‌را بر ما زشت و قبیح دانستید، بزرگتر می‌باشد.

ج) در حدیث، کسی که نماز را فراموش کرده در برابر کسی که از نماز خواب مانده، آمده است، و این مقابله مقتضی آن است که فراموشی از روی سهو بوده است نه عمد. همانطور که جملگی اهل شرع می‌گویند: کسی که خواب مانده و فراموش کرده، مواخذه نمی‌شوند.

د) هرگاه در کلام شارع، بر فراموش کار احکامی تعلق گیرد، حتما مقصود از آن کسی می باشد که از روی سهو دچار فراموشی شده است و این قاعده در جمیع کلام شارع جاری می باشد. همچون اینکه رسول الله ﷺ فرمودند[1]: **{مَنْ نَسِيَ وَهُوَ صَائِمٌ، فَأَكَلَ أَوْ شَرِبَ، فَلْيُتِمَّ صَوْمَهُ، فَإِنَّمَا أَطْعَمَهُ اللهُ وَسَقَاهُ}**[هر شخص روزه داری که از روی فراموشی چیزی بخورد یا بیاشامد روزه ی خود را تمام کند زیرا (در حقیقت) الله تعالی به او طعام و شراب داده است].

۳- اما اینکه گفتید: و الله ﷻ حکم آن دو(عامد و فراموش کار) را درمورد نماز که برای آن وقت تعیین شده و روزه فرضی که وقت آن رمضان است، بر زبان رسولش یکسان قرار داده است، بلکه هریک از آندو پس از خروج وقتش قضا می شود. بدین گونه که در مساله به جا آوردن قضا، در باب نماز درمورد کسی که از نماز خواب مانده و یا اینکه آن‌را فراموش کرده تصریح شده، همانطور که بیان کردیم، و در باب روزه در مورد مریض و مسافر نیز بدان تصریح شده است و امت اجماع کرده و همگی نقل کرده‌اند که هرکس ماه رمضان را عمدا روزه نگیرد، درحالیکه برفرضیت آن مومن باشد و تنها از روی شرارت و سرکشی آن‌را ترک کرده و پس از آن توبه کند، بر وی قضای رمضان واجب است و کسی که نماز را عمدا ترک می کند نیز اینچنین است. تا پایان کلام.

۱- البخاری(۱۹۳۳) و مسلم(۱۱۵۵)کلاهما فی الصوم.

جواب آن از چند وجه می باشد:

اینکه الله متعال بین کسی که نماز و روزه را عمدا ترک می کند و بین کسی که از روی فراموشی آنها را ترک می کند، مساوی قرار داده است، سخن باطلی است. والله متعال به هیچ عنوان این دو را مساوی قرار نداده و کلام ما در مورد کسی که عمدا نماز را ترک کند،آنستکه وی گنه کار بوده و سرکشی کرده و بسیار کوتاهی ورزیده است. ازاینرو کجا الله متعال بین حکم آندو در نماز و روزه را مساوی قرار داده است؟

اما این سخنتان که در این مساله بر کسی که خواب مانده و یا فراموش کرده تصریح شده، همانطور که گذشت، مقصود ازنسیان و فراموشی که در حدیث ذکر شده، نسیان سهومی باشد که همچون خواب می باشدنه فراموشی که از روی عمد بوده است و حمل آن بر اینکه از روی عمد بوده به هیچ وجه صحیح نبوده و عامد در آن راهی ندارد. اما رخصتی که در مورد روزه رمضان در باب افطار برای مریض و مسافر بدان تصریح شده، اگر چه آندو روزه را عمدا افطارمی کنند، بازهم این امکان وجود ندارد که حکم کسی که نماز را عمدا ترک می کند از آنها گرفته شود، و الله متعال و رسولشﷺ بین کسی که نماز را عمدا و از روی سرکشی ترک کرده تا اینکه وقتش خارج شده و بین کسی که روزه را به سبب بیماری یا مسافرت ترک کرده، مساوی قرار نداده‌اند تا اینکه حکم یکی از دیگری گرفته شود. ازاینرو کسی که روزه را به سبب بیماری یا سفر به تاخیر انداخته، همچون کسی است که نماز را به سبب خواب یا فراموشی به تاخیر انداخته است و درحقیقت این دو هستند که الله متعال و رسولشﷺ حکمشان را مساوی قرار داده اند، که الله متعال در مورد حکم مریض و مسافر در باب روزه تصریح فرموده که آندو معذور می باشند و رسول اللهﷺ در مورد حکم کسی که نماز را فراموش کرده و یا از آن خواب مانده، تصریح کردند که هردو در تاخیر نماز معذور می‌باشند. که درحقیقت این دو گروه را در باب نماز و روزه با هم

مساوی قرار داده اند. لیکن، کجا عامد تفریط کننده‌ی گنه کار با مریض و مسافر و کسی که از نماز خواب مانده و یا آن را فراموش کرده، که همه‌ی اینها معذور می باشند، مساوی قرار داده شده؟و این موضوع را این مساله بیشتر واضح می کند که گاهی افطار کردن به سبب مریضی واجب می باشد،وازاینرو روزه بر وی حرام می باشدو افطار در سفر در نزد عده‌ای از سلف و خلف‌یا واجب می باشد یا اینکه افطار کردن را بهتر می‌دانند ویا اینکه در نزد آنها هردو چه افطار و یا روزه گرفتن، یکسان می باشد و یا اینکه برخی از آنها معتقدند که بر کسی که مشقتی بر وی نیست، گرفتن روزه بهتر می‌باشد. به هرحال ملحق کردن کسی که عمدا و عدوانا نماز و روزه را ترک می کند به کسی که معذور می‌باشد، از فاسدترین ملحقات و باطل ترین قیاسها می‌باشد و این چیزی است که برهیچ عالمی پوشیده نیست.

و اینکه گفتید: امت اتفاق کرده و همه وهمه نقل کرده‌اند که هرکس ماه رمضان را عمدا روزه نگیرد چه از روی کوتاهی و یا به سبب غرور و سرکشی، و سپس توبه کرده، براو قضای آن لازم می باشد.

به شما گفته می شود: ده نفر از اصحاب رسول‌اللهﷺ، قطع نظر از دیگران را یافتیم که بدین مساله تصریح کرده‌اند.(عدم قضای روزه‌ای که عمدا ترک شده). که هرگز راهی به سوی آن نیافتید. و ائمه همچون امام احمد و شافعی و غیر ایشان ادعای این اجماعات که حاصل آن عدم علم به خلاف و نه علم به عدم خلاف است، را انکار کرده‌اند. بنابراین راهی به سوی ادعای اینچنین اجماعاتی نیست مگر در مسائلی که با علم ضروری و یقینی دانسته شود که رسول اللهﷺ با آن آمده‌اند. اما درمورد آنچه که بر آن ادله‌ی شرعی وارد شده است، بر هیچ کس جایز نیست که به سبب عدم علم به کسی که در مورد آن سخن گفته، حکمش را نفی کند. چرا که دلیل، اتباع مدلولش را واجب می کند و صحیح نیست که عدم

علم نسبت به کسی که در مورد آن موضوع سخن گفته، به عنوان عدم معارض در آن زمینه تلقی گردد. و این طریق همه‌ی ائمه‌ای است که بدانها اقتدا می شود.

امام احمد در روایتی که فرزندش عبدالله روایت کرده، می‌گوید: هرکس ادعای اجماع کند، دروغگو است، ممکن است مردم اختلاف کرده باشند. این نیز دعوای بشر مریسی و اصم می باشد. لیکن بگوید: من در این مساله اختلافی را دربین مردم سراغ نداریم. شاید اختلافی موجود باشد،که به وی نرسیده باشد[1]. و در روایت مروزی می‌گوید: چگونه برای فردی جایز است که بگوید: اجماع شده؟ هرگاه شنیدید که می گویند: اجماع شده، آنها را متهم کنید؛ اگر بگوید در این زمینه مخالفی را نمی شناسم، سالم تر است. و در روایت ابی طالب می‌گوید: این ادعای اجماع دروغ است، چه چیزی او را آگاه کرده که مردم اجماع کرده اند؟ لیکن بگوید: در این مساله اختلافی را نمی‌دانم. چرا که چنین تعبیری از آن سخنش بهتر می باشد که: مردم اجماع کرده اند. و در روایت ابی الحارث می‌گوید: برای هیچ کس شایسته نیست که ادعای اجماع کند، ممکن است مردم اختلاف کرده باشند.

---

[1]- قاضی می گوید: ظاهر این کلام بیانگر آن است که امام احمد از صحت اجماع منع کرده‌اند در حالیکه این کلام ایشان بر ظاهرش حمل نمی شود، بلکه این کلام را تنها به سبب ورع و زهد گفته اند، چرا که ممکن است کسی که در مساله ای ادعای اجماع می کند، در واقع خلاف موجود درآن مورد بدو نرسیده باشد و یا اینکه این کلام را در حق کسی گفتند که از خلاف سلف آگاهی ندارد و با این وجود ادعای اجماع می کند. چرا که ایشان در روایت عبدالله و ابی الحارث به صحت اجماع تصریح کرده و در روایت حسن بن ثواب ادعای اجماع کرده‌اند بدین گونه که امام احمد به تکبیرگفتن از صبح روز عرفه تا پایان ایام تشریق معتقد بودند، بدیشان گفته شد: استنادتان در این زمینه بر چیست؟ فرمود: به اجماع عمر و علی و عبدالله بن مسعود و عبدالله بن عباس. (المستدرک علی مجموع الفتاوی۱۱۴/۲). و نصوص رسول الله در نزد امام احمد بن حنبل و سایر ائمه حدیث جلیل تر از آن بود که توهم اجماعی را که برخواسته از عدم علم به خلاف بود، بر آن مقدم کنند و اگر این جایز بود، قطعا نصوص تعطیل گشته و برای هرکس که قول مخالف در مساله ای را نمی دانست، جایز بود که در آن مورد، جهلش را بر آنچه که از نصوص با وی مخالف است، مقدم کند. درواقع ادعای این نوع اجماع همان چیزی بوده که امام احمد و شافعی آن‌را انکار کردند نه آنچه که برخی از مردم گمان می کنند که ایشان وجود اجماع را بعید و نامحتمل دانسته اند.(اعلام الموقعین عن رب العالمین۱/ ۲۴).

و امام شافعی در حین مناظره با محمد بن حسن فرمود: برای هیچ کس جایز نیست که بگوید: اجماع کرده‌اند، تا اینکه از اجماع علما در مورد مسئله در همه جا مطلع باشد، دور بودن و نزدیک بودن خانه در قبول کردن اقوال اعتبار ندارد مگر اینکه گروهی از گروه دیگر نقل قول کنند. امام شافعی می‌گوید: محمد بن حسن به من گفت: این بسیار دشوار است؟ بدو گفتم: با وجود سختی‌اش موجود نیست. و امام شافعی در جایی دیگر می‌فرماید: ضعف ادعای اجماع آشکار و واضح می‌باشد و از کسی که با ایشان در این باب مناظره می‌کرد چیزهایی خواست که وی عاجز ماند. مناظره کننده به ایشان گفت: آیا اجماعی هست؟ گفتم: بله، الحمدلله بسیار است، در مورد همه‌ی فرائضی که درمورد آنها گنجایش جهل نمی باشد، اجماع می باشد. و این همان اجماعی است که هرگاه بگویی مردم اجماع کرده‌اند، هیچکس را نمی یابی که به تو بگوید: در این مورد اجماع نیست. بنابراین در مورد ادعای اجماع، این همان راهی است که بر اساس آن هرکس ادعای اجماع کند، تصدیق می شود.

ایشان پس از سخنان طولانی که در مناظره‌اش ذکر می کند، می گوید: آیا در معیوب و ناقص بودن اجماع، برایت همین کافی نیست که از اصحاب رسول الله ﷺ پس از ایشان ادعای اجماع ثابت نشده است مگر در آنچه که هیچکس درآن مورد اختلافی ندارد،(همچون نماز، روزه، زکات، حج و...) تا اینکه زمانه‌ی شما رسید؟ مناظر به ایشان گفت: برخی از شما ادعای اجماع می کنید. ایشان فرمود: آیا از آنچه که ادعا شده، تعریف می کنی؟ گفت: نه. ایشان گفتند: پس چگونه در آنچه از اجماع که بدان استدلال کردی، داخل می شود، درحالیکه عیب آن بر تو واضح و آشکار شد. پس هرگاه گفتی در فلان مساله اجماع است، این رای و نظر را در نزد خودت نیکو مشمار، چرا که در پیرامون خود کسی را می یابی که به تو بگوید: معاذالله، اگر در این مساله اجماع باشد؟

و امام شافعی در رساله‌اش می‌گوید: آنچه که در مورد آن خلاف دانسته نشده، پس در آن اجماعی نیست.

این کلام ائمه‌ی اهل علم در مورد ادعای اجماع بود، همانطور که مشاهده کردی.

به اصل کلام و مقصود اصلی بازگشته و می‌گوییم: چه کسی از اصحاب رسول الله ﷺ گفته است: هرکس نماز را عمدا و بدون عذرترک کند تا اینکه وقتش خارج شود، و آن‌را پس از وقتش بخواند، این نماز از وی قبول شده و به صاحبش نفع رسانده و با خواندن آن پس از وقتش بری الذمه می‌گردد؟

الله ﷻ می‌داند که هیچیک از صحابه را نیافتیم که بدان سخن گفته باشد. درحالی‌که از صحابه و تابعین برخلاف آن‌را نقل کردیم که حکایت آن گذشت.

و حسن بدانچه که ما گفتیم تصریح کرده است، محمد بن نصر مروزی در کتابش در باب نماز می‌گوید[1]: اسحاق روایت کرده که نضر از اشعث از حسن روایت کرده که گفت: هرگاه شخصی یک نماز را عمدا ترک کند، براستی که آن‌را قضا نمی‌کند.

محمد می‌گوید: این قول حسن احتمال دو معنا را دارد:

معنای اول: وی کسی را که نماز را عمدا ترک کند، تکفیر می‌کند که بر این اساس بر وی قضایی نیست، چرا که کافر به قضای آنچه که در حال کفرش ترک کرده، پس از اسلام آوردن امر نشده است.

معنای دوم: احتمال دیگر آن است که وی این شخص را باترک نماز کافر نمی‌داند. بلکه معتقد است که الله متعال تنها نماز را در وقتی معلوم فرض کرده است؛ پس هرگاه به گونه‌ای ترک شود که وقتش از بین رود، به سبب ترک نماز فرض که در وقتی معین بدان امر شده، دچار معصیت گشته است. و اگر آن‌را پس از وقتش بخواند، درحقیقت نماز را، دروقتی که

۱- تعظیم قدر الصلاة(۱۰۷۸).

بدان امر نشده خوانده است، از اینرو این گونه عملکرد وی، که آنچرا که بدان مامور نشده را به جای آنچه که بدان مامور شده انجام دهد، به وی نفعی نمی‌رساند. و اگر علما بر خلاف آن اجماع نکرده بودند، این قول عجیبی نبود.

محمد می‌گوید: کسی‌که درمورد قضای نمازی که عمدا ترک شده اینگونه اعتقاد داشته باشد، بر اساس قیاس باید درمورد نماز کسی که از آن خواب مانده و یا نماز را فراموش کرده تا اینکه وقتش خارج شده، نیز اینچنین می‌گفت، که قضای این دو نیز واجب نمی‌باشد،البته اگر این خبر از رسول الله ﷺ روایت نمی‌شد که فرمودند:{مَنْ نَامَ عَنْ صَلَاةٍ أَوْ نَسِيَهَا فَلْيُصَلِّهَا إِذَا اسْتَيْقَظَ أَوْ ذَكَرَ}[هرکس از نماز خواب ماند یا آن‌را فراموش کرد، هرگاه بیدار شد و یا آن‌را به یاد آورد، بخواند]. و همچنین اگر این خبر که رسول الله ﷺ از نمازصبح خواب ماندند و قضای آن‌را پس ازوقتش به جا آوردند، نمی‌بود. پس وقتی که از رسول‌الله ﷺ در این مورد روایت شده، قضای آن بر کسی که آن‌را ترک کرده، واجب بوده و بهره‌ی رای و نظر در این مورد باطل می‌باشد.

درحقیقت محمد خلاف را در این مساله صریحا نقل کرده و گمان کرده که امت بر خلاف آن اجماع کرده‌اند که این گمان وی احتمال دو معنا را دارد:

۱- وی معتقد است که اجماع پس از خلافی که بوده، منعقد شده است.

۲- و یا اینکه او معتقد است که مخالفت یک نفر در منعقد شدن اجماع خللی وارد نمی‌کند.

که در این دو مساله اختلاف نظر آشکار است.

اما اینکه محمد می‌گوید: اگر خبر نمی‌بود، قیاس مقتضی آن بود که کسی که خواب مانده و فراموش کرده نیز همچون کسی که نماز را عمدا ترک کرده، قضای نماز را به جا نیاورد. باید گفت: اینگونه که گمان می‌کنید، نیست چرا که وقت نماز برای کسی که خواب

مانده و یا فراموش کرده، درحقیقت همان وقتی است که آن‌را به یاد آورده و متوجه آن شده است و همانطور که گذشت برای وی وقتی غیر از آن نمی‌باشد، والله اعلم.

اما اینکه گفتید: که همه وهمه نقل کرده‌اند وامت اجماع کرده‌اند که هرکس ماه رمضان را به عمد و از روی سرکشی و شرارت روزه نگیرد، بر وی قضای آن لازم است.

باید گفت: اگر این مساله از اصحاب رسول الله ﷺ روایت شده، پس نقل آن کجاست؟ درحالیکه اهل سنن و امام احمد در مسند از ابوهریره رضی الله عنه از رسول الله ﷺ روایت می‌کنند که فرمودند[۱]: {مَنْ أَفْطَرَ يَوْمًا مِنْ رَمَضَانَ فِي غَيْرِ رُخْصَةٍ رَخَّصَهَا اللَّهُ لَهُ لَمْ يَقْضِ عَنْهُ صِيَامُ الدَّهْرِ} [هرکس روزی را در رمضان بدون رخصت الهی و مجوز شرعی که الله متعال برای وی مقرر کرده، افطارکند، اگر تمام ایام روزه باشد، نمی‌تواند قضای آن‌را به جا آورد]. و این روایت معروف است. بنابراین کجاست‌روایتی که از رسول الله ﷺ یا از اصحاب ایشان وارد شده که بیانگر این باشد که: هرکس رمضان یا برخی از آن‌را روزه نگیرد بر وی جایز است که به تعداد روزهایی که روزه نگرفته، روزه بگیرد؟

اما اینکه گفتید: نماز و روزه دین ثابتی می‌باشند که حتما ادا می‌شوند، گرچه وقتی که برای آنها تعین شده، خارج شود، چرا که رسول الله ﷺ فرمودند: (دَيْنُ اللَّهِ أَحَقُّ أَن يُقْضَى) [دین الله متعال سزاوارتر است که ادا گردد].

در پاسخ می‌گوییم: این دلیل مبنی بر دو مقدمه می باشد:

الف) نماز و روزه دیون ثابتی بر ذمه‌ی کسی است که آن‌را عمدا ترک کند.

ب) این دین قابل ادا می باشد، پس ادای آن واجب می باشد.

---

[۱]- احمد(۹۰۱۴) وابوداود(۲۳۹۶) والترمذی(۷۲۳) وابن ماجه(۱۶۷۲)کلهم فی الصوم و اسناده غریب کما فی المجموع ۳۲۹/۶ وقال الترمذی عقبه: لانعرفه الا من هذا الوجه وسمعت محمدا(البخاری)یقول: ابوالمطوس اسمه یزید بن المطوس و لا اعرف له غیر هذا الحدیث و ذکر المنذری فی الترغیب و الترهیب ۱۰۸/۲عن ابن حبان انه لایجوز الاحتجاج بماانفرد به والله اعلم.

امامقدمه‌ی اول: که در آن نزاعی نیست و از اهل علم کسی را سراغ نداریم که بگوید: با تاخیر کردن در وقت، نماز از ذمه‌ی وی ساقط می شود. درحالیکه شما گمان بردید که ما بدان معتقدیم، و بدین سبب ما را به باد انتقاد گرفته و هیاهو به پا کردید، با وجودیکه نه ما و نه احدی از اهل اسلام بدان سخن نگفته‌اند.

اما مقدمه‌ی دوم: که در آن نزاع می باشد، و شما در این باب دلیلی اقامه نکردید وبلکه ادعایتان بر آن، خود ادعایی است که محل نزاع می‌باشد. قابل ادا بودن این نماز را مقدمه‌ای از مقدمات دلیل قرار داده و حکم (وجوب ادا)را با خودش ثابت کرده‌اید.

درحالیکه منازعین شما در این مساله می‌گویند: برای مکلف راهی به سوی جبران نمازی که فوت شده، باقی نمی‌ماند و الله متعال ادای این حق را جز در وقتی که برای آن تعیین کرده و جز با صفتی که آن‌را مشروع قرار داده، نمی‌پذیرد. وادله‌ای که شنیدید، در این مساله اقامه شد. بنابراین دلیل بر اینکه این حق درغیر از وقتی که شرعا برای آن محدود قرار داده شده، قابل ادا بوده و انجام آن پس از خروج وقتش عبادت می‌باشد، چیست؟

اما این فرموده‌ی رسول الله ﷺ که:{فَاقْضِ للّهَ،فَهُوَأَحَقُّ بِالقَضَاءِ}[1][پس (دین) خدارااقضاکن چرا که دیْنِ خدا برای اداکردن، شایسته تراست]. و این که فرمودند:{دَيْنُ اللّهِ أَحَقُّ أَنْ يُقْضَى}. باید گفت که رسول الله ﷺ آن‌را در حق معذورفرمودند نه کسی که در ادای آن کوتاهی کرده است.

وما می‌گوییم: به مانند اینچنین دیونی، قضایش قبول می‌شود. چرا که رسول الله ﷺ این حدیث را درمورد نذرمطلق فرمودند که برای آن مدت زمان خاصی که دو طرف آن معین شده باشد، وجود ندارد. درصحیحین از ابن عباس رضی الله عنه روایت است که فرمود[2]: زنی گفت:

۱- البخاری فی الایمان و النذور (۶۶۹۹) والاعتصام(۷۳۱۵).

۲- مسلم(۱۱۴۸) وبخاری(۱۹۵۲).

یارسول الله، مادرم در حالی فوت شد که بر ذمه‌اش روزه‌ی نذر بود، آیا می‌توانم به جای او روزه بگیرم؟فرمودند:{أَرَأَيْتِ لَوْكَانَ عَلَى أُمِّكِ دَيْنٌ فَقَضَيْتِيهِ،أَكَانَ يُؤَدِّي ذَلِكِ عَنْهَا؟} اگر مادرت بدهکار می‌بود و بدهکاری‌اش را می‌پرداختی،ازجانب او ادا نمی‌شد؟ گفت: بله، فرمودند:{فَصُومِيعَنْأُمِّكِ} پس از جانب مادرت روزه بگیر.

و در روایتی آمده است[۱]: زنی در دریا سفر کرد، پس نذر کرد، اگر الله‌ﷻ وی را از دریا نجات دهد، یک ماه روزه بگیرد که الله‌ﷻ وی را نجات داد. پس از این روزه نگرفت تا اینکه مرد. پس دختر یاخواهرش نزد رسول الله‌ﷺ آمده و این مساله را با رسول الله‌ﷺ در میان گذاشتند. رسول الله‌ﷺ فرمودند:(صُومِيعَنْهَا)از جانب وی روزه بگیر.

همچنین به قضای حج که از این نوع دیون بوده و وقت آن جز با اتمام عمر تمام نمی‌شود، نیز امر شده است. در مسند و سنن[۲] از عبدالله بن زبیر‌ؓ روایت شده که گفت: مردی از قبیله‌ی خثعم نزد رسول الله‌ﷺ آمده و گفت: پدرم در حالی اسلام را درک کرد که مردی پیر بوده و استطاعت سفر کردن را نداشت در حالیکه حج بر او فرض بود، آیا می‌توانم از جانب او حج را به جا آورم؟ رسول‌الله‌ﷺ فرمودند:(أَنْتَأَكْبَرُوَلَدِهِ؟)تو بزرگترین فرزندش هستی؟ گفت: بله، پس فرمودند:{أَرَأَيْتَ لَوْ كَانَ عَلَى أَبِيكَ دَيْنٌ فَقَضَيْتَهُ عَنْهُ،أَكَانَ ذَلِكَ يُجْزِئُ عَنْهُ؟} [اگر پدرت بدهکار می‌بود و و بدهکاری‌اش را می پرداختی، ازجانب او پرداخت نمی‌شد؟] گفت: بله، فرمودند:(فَاحْجُجْ عَنْهُ) پس از جانب وی حج کن.

و از ابن عباس‌ؓ روایت است[۳] که زنی از قبیله‌ی جهینه نزد رسول الله‌ﷺ آمده و گفت: مادرم نذر کرده بود که حج کند که حج نکرد تا مرد، آیا از جانب وی حج را به جا آورم؟ رسول الله‌ﷺ فرمودند:

۱- ابوداود(۳۳۰۸).

۲- المسند(۱۶۱۲۵) والنسائی فی المناسک الحج(۲۶۳۸).

۳- البخاری(۱۸۵۳) ومسلم(۱۳۳۴) والنسائی(۲۶۳۳) و جامع الاصول۲/۴۲۰.

{نَعَمْ حُجِّي عَنْهَا،أَرَأَيْتِ لَوْ كَانَ عَلَى أُمِّكِ دَيْنٌ أَكُنْتِ قَاضِيَةً؟ اقْضُوا اللَّهَ فَاللَّهُ أَحَقُّ بِالوَفَاءِ}[آری، از جانب وی حج کن،اگرمادرت بدهکار می‌بود، آیا بدهکاریش راپرداخت نمی‌کردی؟پس وام خدا را ادا کن. زیرا ادای حق خدا، واجب تراست].

همچنین از ابن عباس رضی الله عنه روایت است[۱] که گفت: مردی نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: پدرم در حالی مرد که حج اسلام بر عهده‌ی وی بود. آیا به جای او حج کنم؟ رسول الله ﷺ فرمودند:{أَرَأَيْتَ لَو أَنَّ أَبَاكَ تَرَكَ دَيْنًاعَلَيْهِ أَقَضَيْتَهُ عَنْهُ؟} اگر پدرت پس از مردن دینی را از خود برجای گزارده باشد، آیا آن‌را از جانب وی نمی‌پردازی؟ گفت: بله می‌پردازم. رسول الله ﷺ فرمودند:{فَاحْجُجْ عَنْ أَبِيكَ} پس از جانب پدرت حج کن.

ما نیز در مورد چنین دینی که قابل ادا باشد، می گوییم: دین الله سزاوارتر است که ادا گردد. بنا بر آنچه گفته شد، واضح گردید که قضایی که در این احادیث بدان اشاره شد، قضای عباداتی است که وقتش محدود نمی‌باشد. درحالیکه کسی که نماز - عبادتی که از لحاظ وقت دو طرف آن محدود می باشد - را عمدا ترک می کند، در واقع با فوت کردن آن از روی غرور و سرکشی، علنا مرتکب معصیت الله متعال شده است، ازاینرو این نوع دین مستحق آن است که در زمره‌ی قضای عباداتی که وقت آن محدود نمی باشد، به شمار نیامده و از صاحبش قبول نشود مگر اینکه قضای آن‌را بر صفتی که مشروع قرار داده شده(به سبب خواب یا فراموشی) به جا آورد، بر این اساس اگر قضای آن‌را بر غیر از آن صفت انجام دهد، بدو نفع نمی‌رساند.

۴- اما اینکه گفتید: درصورتیکه خواب مانده و کسی که نماز را فراموش کرده - درحالی که هردو معذورمی باشند - نماز را پس از خروج وقتش قضا می کنند، کسی که عمدا نماز را ترک می کند، بر قضا کردن آن سزاوارتر می‌باشد.

۱- الدارقطنی(۲۶۰۹).

پاسخ آن ازچند وجه می‌باشد:

الف) معارضه و مخالفت با آنچه که صحیح تر و یا به مانند آن می‌باشد؛ و آن اینکه گفته شده: از صحت و قبولی قضای نمازپس از وقت، توسط کسی که معذور و مطیع الله و رسولشﷺ بوده و در انجام آنچه که بدان امر شده کوتاهی نکرده، قبولیت و صحت نماز کسی که از حدود الله متعال تجاوز کرده و امرش را ضایع گردانیده و حقش را عمدا و عدوانا ترک کرده لازم نمی آید. بنابراین قیاس کردن کسی که عمدا نماز را ترک کرده به کسی که با فوت شدن غیر عمدی نماز، معذور می باشد، در قبولیت و صحت عبادت و بری الذمه شدن وی، از فاسد ترین قیاسها می باشد.

ب) کسی که به سبب خواب یا فراموشی معذورمی باشد، در واقع نماز را در غیر از وقت خودش نمی خواند، بلکه نماز را در وقتی که الله متعال برای او مشخص کرده، می‌خواند و وقت نماز در حق وی زمانی می باشد که از خواب بیدارشده و یا آن‌را به یاد می آورد. همانطور که رسول اللهﷺ فرمودند:{مَنْ نَسِيَ صَلَاةً فَوَقْتُهَا إِذَا ذَكَرَهَا} [هرکس نماز را فراموش کرد، وقت آن زمانی است که آن‌را به یاد آورد].

بنابراین وقت دو نوع می‌باشد: وقت اختیار و وقت عذر. که وقت کسی که خواب مانده و یا دچار فراموشی شده زمانی است که از خواب بیدار شده و یا آن را به یاد آورد و در اینصورت فرد معذور نماز را جز در وقتش نخوانده است. براین اساس چگونه کسی که عمدا و عدوانا نماز را ترک کرده و آن‌را در غیر وقتش می خواند بروی قیاس می شود؟

۳- شریعت در مصادر و موارد مختلف بین عامد و فراموش کار و بین معذور و غیر آن فرق گذاشته است و این چیزی نیست که مخفی باشد، بنابراین الحاق یکی بر دیگری جایز نیست.

۴- ما قضای نماز را از کسی که عمدا در ادای آن کوتاهی کرده، ساقط نکردیم و کسی را که معذور است بدان امر نکردیم تا اینکه آنچه ذکر کردید حجتی بر علیه ما باشد، بلکه

متجاوز سهل انگار را بر وجهی که راهی برای وی به سوی جبران آن نباشد، ملزم می کنیم تا شدت عملی در حق وی باشد و قضای آن‌را برای معذوری که کوتاهی نکرده، جایز می دانیم.

۵- اما استدلالتان به این حدیث که رسول اللهﷺ فرمودند: **{مَنْ أَدْرَكَ مِنَ الصُّبْحِ رَكْعَةً قَبْلَ أَنْ تَطْلُعَ الشَّمْسُ، فَقَدْ أَدْرَكَ الصُّبْحَ، وَمَنْ أَدْرَكَ رَكْعَةً مِنَ العَصْرِ قَبْلَ أَنْ تَغْرُبَ الشَّمْسُ، فَقَدْ أَدْرَكَ العَصْرَ}**[1].

باید گفت چه چیزی از حدیث آن چرا که گفتید، تایید کرده و صحیح می داند! آن چرا که مقتضی قول شما در حدیث باشد، نمی بینم، چرا که شما می گویید: اینچنین شخصی نماز را به طور کامل درک کرده است، گرچه چیزی از وقتش را درک نکرده باشد، بدین معنا که وی حتی با خواندن نماز به طور کامل پس از وقتش آن‌را درک کرده و این نماز وی صحیح بوده و او را بری الذمه می کند. بنابراین اگر خواندن نماز پس از وقتش صحیح می بود و از صاحبش قبول می‌شد، در حدیث ادراک نماز، به یک رکعت دروقتش معلق نمی‌شد. و این واضح است که رسول اللهﷺ نفرمودند، هرکس یک رکعت از نماز عصر را درک کرد، نمازش بدون گناه صحیح می باشد، بلکه وی به سبب تاخیر عمدی درنماز تا آخر وقت، گنه کار می باشد، چرا که وی امر شده که همه‌ی نماز را در وقتش بخواند.

پس دانسته شد که ادراک نماز، گناه تاخیر عمدی آن‌را از وی دور نمی کند، بلکه وی در چنین حالتی نماز را در حالی درک کرده که گنه کار می‌باشد. و اگر خواندن نماز پس از غروب صحیح می بود، تفاوتی میان اینکه یک رکعت از آن‌را در وقتش درک کند یا اینکه چیزی از نماز را در وقتش درک نکند، نبود.

---

[1]- هرکس رکعتی از نماز صبح را قبل از طلوع خورشید ،دریابد ،نماز صبح را نیز دریافته است و هرکس یک رکعت از نماز عصر را قبل از غروب خورشید دریابد ،نماز عصر را دریافته است.

اما اگر بگویید: تفاوت تنها درگناه می باشد، به گونه‌ای که اگر نماز را تا پس از غروب به تاخیر اندازد، گناهش بیشتر می باشد، در پاسخ گفته شده: رسول‌الله بین ادراک یک رکعت و یا عدم آن به سبب کم یا زیاد بودن گناه فرق نگذاشتند، بلکه در ادراک و عدم ادراک نماز بین کسی که یک رکعت را دروقت دریافته و کسی که حتی یک رکعت هم در وقت آن درنیافته است، فرق گذاشته اند. و شکی نیست که گناه کسی که تمام نماز را از وقتش فوت می کند بزرگتر از کسی است که اکثر نماز را از وقتش فوت می کند و گناه کسی که اکثر نماز را در وقتش فوت می کند بزرگتر از کسی است که تنها یک رکعت از نماز را در وقتش فوت می کند. بنابراین ما از شما می پرسیم و می گوییم: این ادراکی که با یک رکعت حاصل شده چیست؟ آیا این ادراک گناه تاخیر عمدی آن‌را رفع می کند؟ که طبعا هیچکس بدین مساله قائل نیست، یا اینکه این ادراک مقتضی صحت است؟ که در اینصورت هیچ تفاوتی در آن بین کسی که نماز را به طور کلی فوت می کند و کسی که تمام نماز جز یک رکعت را فوت می کند، نیست؟

۶- اما استدلالتان به اینکه رسول الله ﷺ در روز خندق بدون اینکه خواب و یا فراموشی در میان باشد، نماز را به تاخیر انداخته و پس از وقتش آن‌را قضا کردند.

در پاسخ گفته شده: پروردگارا چقدر عجیب است، اگر ما همچون این سخنتان می‌آوردیم، به پا می‌کردید. چگونه بر کسی که نماز را فوت کرده و در این عمل عصیان و سرکشی الله متعال را مرتکب شده و از حدودش تجاوز کرده و مستوجب عقاب و عذاب می باشد به فوتی که از فرمانبردارترین خلق الله متعال و مورد رضایت ترین ایشان در نزد الله و متبع ترین ایشان در امر الله صادر شده، استدلال می کنید؟ درحالیکه ایشان در این تاخیر مطیع الله متعال و پیرو رضایت حق تعالی بودند؟

و این تاخیر رسول الله ﷺ یا به خاطر فراموشی بوده و یا اینکه عمدا آن‌را به تاخیر انداختند و درهر دو تقدیر، به هیچ وجه برای شما در آن حجتی نمی باشد. چرا که اگر این تاخیر از روی فراموشی بوده، ما و سایر امت به موجب آن می گوییم: که فراموش کننده‌ی نماز هرگاه آن‌را به یاد آورد، می خواند و اگر عمدا بوده، آن تاخیر نمازاز وقتی به وقت دیگر که بدان اجازه داده شده، بوده است همچون تاخیر نماز ظهر تا وقت عصر و تاخیر مغرب تا وقت عشاء برای مسافر و معذور.

علما در مورد کسی که درحال جنگیدن با دشمن، وقت نماز براو وارد شده، بر سه نظریه‌اند: الف) وی نماز را به تاخیر نیندازد و بر حسب حالی که در جنگ دارد، نماز بگزارد. وگفته‌اند: تاخیری که در روز خندق بوده، منسوخ می‌باشد و این مذهب امام شافعی و مالک وآنچه که در مذهب امام احمد مشهور است، می‌باشد.

ب) در این حالت نماز به تاخیر می افتد، همانطور که رسول الله ﷺ نماز را در روز خندق به تاخیر انداختند و این مذهب امام ابوحنیفه می‌باشد.

قائلین به قول اول این نظر را اینگونه پاسخ داده‌اند: تاخیر نماز در روز خندق قبل از مشروع شدن نماز خوف بوده است، وقتی که نماز خوف مشروع شد، پس از آن حتی در یک غزوه نماز را به تاخیرنینداختند.

امام ابوحنفیه نیزاین استدلال را پاسخ داده و گفته‌اند: نماز خوف بر آن وجه، تنها برای زمانی مشروع قرار داده شده که هنوز جنگ آغاز نشده ودرگیری شدت نگرفته است که در این زمان امکان آن هست که نماز خوف را آنگونه که الله متعال بدان امر کرده، خوانده شود بدینگونه که دو صف برپا شود که یک صف نماز می‌خواند و صف دیگر نگهبانی می‌دهد، اما در زمان درگیری و اوج جنگ اینگونه عمل کردن ممکن نیست. بنابراین تاخیر نماز در زمان اشتغال به جنگ با دشمن واقع می شود درحالیکه نماز خوف برای زمان روبرو شدن

با دشمن قبل از شروع درگیری بین طرفین مشروع شده است. ازاینرو هریک از آنها جایگاه خود را دارد.

ج) و گروه سوم گفته‌اند: اینچنین شخصی بین مقدم داشتن نماز و خواندن آن بر حسب حالش و بین تاخیر آن تا زمانیکه خواندن نماز برای وی مقدور شود، مخیر می‌باشد. این مذهب گروهی از اهل شام و یکی از دو روایتی که از امام احمد روایت شده، می باشد. چرا که صحابه ﷺ نیز اینگونه عمل کرده‌اند و آن در قصه‌ی بنی قریظه می‌باشد که ان شاءالله پس از این، آن‌را ذکر می کنیم.

بنابراین اقوال سه گانه، هیچگونه حجتی برای گنه کار سهل انگارمتجاوز نمی باشد، کسی که قطعا عقوبت و عذاب الله متعال و گناه فوت کردن نماز به وی باز می گردد.

و درحقیقت بر اساس این اقوال، جواب استدلالتان به تاخیرعمدی نمازعصرتوسط صحابه تا بعد از غروب خورشید، خارج می‌شود؛ زمانیکه رسول الله ﷺ فرمودند:{**لا يُصَلِّيَنَّ أَحَدٌ الْعَصْرَ إِلاَّ فِي بَنِي قُرَيْظَةَ**}[هیچ کس نماز عصر را نخواند مگر در بنی‌قریظه]. که عده‌ای نماز را در راه خواندند و گفتند: تاخیر نماز از ما خواسته نشده، پس نماز را در راه خواندند و گروه دیگر از خواندن نماز جز در بنی قریظه امتناع ورزیدند. که بدین سبب نماز را پس از غروب در بنی قریظه خواندند. با این وجود رسول الله ﷺ هیچ یک از دو گروه را سرزنش نکردند، چرا که گروهی که نماز را به تاخیر انداختند از رسول الله ﷺ اطاعت کرده و بر این اعتقاد بودند که تاخیر این نماز واجب، ووقت آن زمانی است که بدان امر شده‌اند و آن رسیدن شان به بنی قریظه، می‌باشد.

با این وجود چگونه گنه کار سرکشی که ازحدود الله متعال تجاوز کرده، برکسی که مطیع الله و رسولش ﷺ بوده و انجام دهنده‌ی امر الله و رسولش ﷺ می باشد، قیاس می شود؟ درنتیجه این از باطل ترین و فاسد ترین قیاسها در عالم می باشد. وبالله التوفیق.

و براستی که برخی از علما کسانی که نماز را تا بنی قریظه به تاخیر انداختند بر کسانی که نماز را در راه خواندند، برتری داده اند. و دلیل آن‌را اینگونه ذکر کرده‌اند: چرا که آنها امر رسول اللهﷺ را بر وجه حقیقی آن انجام داده‌اند درحالیکه گروه دیگر امر ایشان را تاویل کرده و نماز را در راه خواندند.

۷- اما استدلالتان به حدیث رسول اللهﷺ که درآن امر کردند، همراه امراء و پادشاهانی که وقت نماز را ضایع کرده و آن‌را درغیر از وقتش می‌خوانند، نماز نافله بخوانید.

همچنین در این حدیث حجتی برای شما نمی‌باشد چرا که آنها نماز شب را تا روز و نماز روز را تا شب به تاخیر نمی‌انداختند، بلکه نماز ظهر را تا وقت عصرو چه بسا نماز عصر را تا وقت زردی خورشید به تاخیر می‌انداختند.

و ما می‌گوییم: درحقیقت کسی که نمازی را که گنجایش جمع شدن با نماز پس از خود را دارد، گرچه معذور نباشد، آن‌را تا وقت نماز پس از خود به تاخیر اندازد، در حقیقت آن‌را در وقت نماز دوم خوانده است. همچنین هرگاه نماز عصر را تا وقت زردی خورشید و بلکه تا زمانیکه از وقت آن به اندازه یک رکعت باقی مانده است به تاخیر اندازد، براستی که به سبب نص، نماز را خوانده است. و رسول اللهﷺ بدون اینکه خوف و یا بارانی باشد، در مدینه بین دو نماز جمع کردند که با این عمل اراده‌ی برداشته شدن حرج و مشقت از امت را داشتند[۱]. بنابراین چنین تاخیری مانع از صحت نماز نمی‌شود.

اما اینکه گفتید: رسول اللهﷺ با وجود کوتاهی شخص در خروج وقت ظهر به وی اجازه دادند که نماز ظهر را تا وقت عصر به تاخیر اندازد.

پاسخش آن است که: به طور کلی این وقت بین دو نماز مشترک می باشد. رسول اللهﷺ در مدینه بدون اینکه ترس و خوفی باشد و یا اینکه مریض باشند، بین دو نماز جمع کردند

۱- اخرجه مسلم فی صلاة المسافرین(۷۰۵) و بمعناه البخاری فی المواقیت(۵۴۳).

که در این مساله منازعه‌ای نیست. لیکن آیا رسول الله ﷺ اجازه دادند که نماز صبح در وقت ظهر بدون اینکه عذری همچون خواب و یا فراموشی باشد، خوانده شود؟

اما این که گفتید: از ابی قتاده روایت شده که رسول الله ﷺ به کسی که از نماز صبح خواب مانده بود، فرمودند:{**اذا كان الغد فليصلها لميقاتها**} فردا که فرا رسید، آن‌را در وقت خودش بخوان. و بدان اینگونه استدلال کردید: این حدیث در ادای نماز توسط سهل انگاری که کوتاهی کرده، در زمان یادآوری و یا پس از آن واضح و آشکار می‌باشد و سند این حدیث صحیح است.

پروردگارا چقدر عجیب است، کجای این حدیث چه از لحاظ نصی یا ظاهرش و یا اشاره‌ای از جانب آن بر این دلالت دارد که سرکش متجاوز از حدود الله ﷻ با فوت کردن نماز از وقتش، نمازش پس از وقت صحیح بوده و با انجام آن بری الذمه شده و این نماز از وی قبول می‌شود؟ گویا شما این فرموده‌ی رسول الله ﷺ(**اذا كان الغد فليصلها لميقاتها**} را اینگونه فهمیده‌اید: ایشان به تاخیر نماز تا روز بعد امر کرده‌اند. درحالیکه این فهم قطعا باطل است و رسول الله ﷺ بدان سخن نگفته‌اند و حدیث در ابطال آن صریح می باشد. چرا که رسول الله ﷺ آن شخص را امر کردند که هرگاه بیدار شد یا اینکه آن‌را به یاد آورد، بخواند، و پس از این در آخر حدیث، این زیاده {**اذا كان الغد فليصلها لميقاتها**}روایت شده است که مردم در این زیاده و معنایش اختلاف کرده‌اند به گونه‌ای که برخی از حفاظ حدیث گفته‌اند: این زیاده وهمی از جانب عبدالله بن رباح که حدیث را از ابی قتاده یا یکی از راویان روایت کرده، می باشد.

و از امام بخاری روایت شده که فرمود: این زیاده در سخن رسول الله ﷺ پیروی نمی‌شود. و امام احمد در مسندش از عمران بن حصین رضی الله عنه روایت کرده که گفت: همراه رسول الله ﷺ سفر کردم، آخر شب که فرا رسید برای استراحت فرود آمدیم که خوابیدیم و

بیدار نشدیم تا اینکه خورشید نورش را بر ما گسترانیده، پس شخصی پریشان به منظور طهارت برخاست که رسول الله ﷺ آنها را امر فرمود تا آرام بگیرند. پس از این به راه افتادیم تا اینکه خورشید بالا آمد. پس رسول الله ﷺ وضو گرفته و بلال را امر نمودند تا اذان دهد. وقتی که اذان داده شد، ایشان دو رکعت قبل از فجر را خواندند سپس اقامه‌ی نماز گفته شد و نماز گزاردیم. پس از آن صحابه گفتند: یا رسول الله، آیا قضای آن‌را فردا در وقتش اعاده کنیم؟ فرمودند[1]:{أَيَنْهَاكُمْ رَبُّكُمْ عَنِ الرِّبَا وَيَقْبَلُهُ مِنْكُمْ؟} آیا پروردگارتان در حالی که شما را از ربا نهی کرده آن‌را از شما قبول می کند؟(چرا که با قضا شدن نماز صبح تنها یک نماز بر عهده‌ی آنها می باشد و این نماز را با رسول‌الله خواندند، واگر آن‌را دوباره فردای آنروز در وقت صبح بخوانند، دو نماز در برابر یک نماز قضا شده می باشد که این ربا است).

حافظ ابوعبدالله محمد بن عبدالواحد مقدسی می‌گوید: این حدیث دلیلی است بر آنچه که بخاری گفت، چرا که عمران بن حصین حاضر بوده و آنچه را که عبدالله بن رباح از ابی قتاده روایت کرده، ذکر نکرده است. و در نزد ما بین دو حدیث تعارضی نیست و رسول الله ﷺ به اعاده‌ی نماز در فردای آنروز امر نکردند، بلکه تنها آنچه را کهبدان امر کردند انجام نمازصبح فردا، در وقتش می‌باشد (و در واقع بر محافظت نماز صبح فردای آن روز تاکید فرمودند تا اینکه برای بار دیگر فوت نشود) و تبیین فرمودند که با خواب و فراموشی، وقت ساقط نمی‌شود بلکه به سوی آنچه که بر آن بوده باز می‌گردد. والله اعلم.

اما اینکه گفتید: عبدالرحمن بن علقمه ثقفی روایت کرده که وفد ثقیف بر رسول الله ﷺ وارد شدند و از ایشان سوال می پرسیدند که به سبب آن نماز ظهر را با نماز عصر در آخر وقت خواندند.

۱- المسند(۱۹۹۶) وعزاه الهیثمی فی مجمع الزوائد ۳۲۲/۱ للطبرانی فی الاوسط و فیه کثیر بن یحیی و هو ضعیف.

پاسخ این مساله و امثال آن به طور مکرر گذشت، و این تاخیر به سبب طاعت الله متعال و قصد قربت بوده است و نهایت آن اینست که رسول الله ﷺ دو نماز را به سبب اشتغال به امری مهم از امور مسلمین، جمع کردند. با این وجود چگونه ملحق کردن کسی که از حدود الله متعال تجاوز کرده و نماز شب را به روز و نماز روز را در شب می خواند، بدان صحیح است؟ براستی مسالهای که اینچنین دلیلی آن‌را حمایت کند، ضعیف می باشد.

اما این قول: که در نزد جمهور ترک عمدی نماز به گونه‌ای که وقت آن خارج شود، از کبائر نیست. در پاسخ گفته می‌شود: یا الله چقدر عجیب است، آیا این مساله جای نزاع دارد؟ آیا ترک عمدی نماز از بزرگترین گناهان کبیره نیست؟ رسول الله ﷺ فوت کردن نماز عصر را سبب باطل و تباه شدن عمل قرار داده‌اند، از اینرو کدام کبیره غیر از فوت کردن نماز منجر به تباهی و باطل شدن عمل می‌گردد؟

درحالیکه عمربن خطاب ﷺ می‌گوید: جمع بین دو نماز بدون عذر از کبائر می‌باشد. و در این مساله حتی یک صحابه هم با ایشان مخالفت نکردند بلکه از صحابه ﷺ آثاری ثابت است که بیانگرآنست که همه‌ی آنها با این قول موافق می باشند. و این درحالی است که جمع کننده‌ی بین دو نماز، درحقیقت هردونماز را در وقت یکی از آندو به سبب عذر می‌خواند، پس در مورد کسی که نماز صبح را عمدا و عدوانا در وقت ظهرو نمازعصر را در نیمه‌ی شب بدون عذر می خواند، چه می‌گوییم؟

درحالیکه ابوبکر صدیق ﷺ تصریح کرد که الله متعال این نماز را قبول نمی‌کند و حتی یک نفر از صحابه هم با ایشان مخالفت نکرد. و الله متعال کسی را که در نماز کوتاهی کرده و آن‌را ضایع می گرداند، به ویل و غی تهدید کرده است و صحابه که داناترین امت به تفسیر آیه می باشند، گفتند: براستی که مقصود از آیه تاخیر نماز از وقتش می باشد، همانطور که حکایت آن گذشت.

شگفتا پروردگارا، کدام کبیره بزرگتر از کبیره‌ای است که عمل را نابود و تباه می کند و صاحبش را به مانند کسی قرار می دهد که مال و اهلش از وی گرفته شده است؟ و اگر تاخیر نماز روز تاشب و تاخیر نماز شب تا روز، بدون عذر از کبائر نباشد، نگرفتن روزه‌ی رمضان بدون عذر و روزه‌ی ماه شوال به جای آن از کبائر نمی باشد.

درحالیکه ما می‌گوییم: بلکه این عمل بزرگتر از هر کبیره‌ای بعد از شرک به الله متعال می‌باشد و اگر بنده‌ای الله متعال را با هر گناهی غیر از شرک ملاقات کند برای وی بهتر است ازاینکه عمدا و عدوانا و بدون عذر، نماز روز را به شب و نماز شب را تا روز به تاخیر اندازد.

هشام بن عروه از پدرش از سلیمان بن یسار از مسوربن خرامه روایت می کند[۱] که وی زمانیکه عمربن خطاب‌ رضی الله عنه ضربه خورده بود، همراه ابن عباس‌ رضی الله عنه بر ایشان وارد شدند که ابن عباس‌ رضی الله عنه گفت: ای امیرالمومنین، نماز؛ عمر رضی الله عنه فرمود: براستی که هیچ بهره‌ای از اسلام برای کسی که نماز را ضایع می کند، نیست. سپس در حالی که از زخمشان خون جاری بود نماز گزاردند.

و اسماعیل بن عَلَیّه از ایوب از محمد بن سیرین روایت می کند[۲] که گفت: با خبر شدم که ابوبکر و عمر رضی الله عنهما، اسلام به مردم آموزش می‌دادند که الله جل جلاله را عبادت کرده و با او چیزی را شریک قرار ندهید و نمازی را که الله متعال فرض کرده در موعد مقرر آن بر پا کنید چرا که در کوتاهی آن هلاکت می‌باشد.

ومحمد بن نصرمروزی می‌گوید: از اسحاق شنیدم که می‌گوید: صحیح است که از رسول الله صلی الله علیه وسلم روایت شده که تارک نماز کافر است. همچنین رای اهل علم از زمان رسول الله صلی الله علیه وسلم تا

۱- الدارقطنی(۱۷۵۰) وابن سعد۳/۳۵۰ و محمد بن نصرفی تعظیم قدر الصلاة(۹۲۵) و سنن الکبری للبیهقی(۱۶۷۳).

۲- بهذاالسیاق محمد بن نصر فی تعظیم قدر الصلاة (۹۳۲) و عبدالرزاق فی المصنف(۵۰۱۳).

امروز این بوده که کسی که عمدا و بدون عذر نماز را ترک کند تا اینکه وقتش از بین برود، کافر می باشد. و از بین رفتن وقت اینست که نماز ظهر را تا وقت غروب خورشید و نماز مغرب را تا طلوع فجر به تاخیر اندازد؛ وفقط جمع بین اوقات نمازدر آنچه که ذکر کردیم (ظهر و عصر با هم و مغرب و عشاء با هم)جایز است، چرا که رسول الله ﷺ بین دو نمازدر عرفه و مزدلفه و در سفر جمع کرده و یکی را دروقت دیگری خوانده اند[1].

بنابراین زمانیکه رسول الله ﷺوقت یکی از دو نماز را درحالتی، وقت دیگری قرار دادند و درحالتی وقت نماز دیگر را وقت نماز اولی قرار دادند، به طور کلی در حالت عذر آن وقت برای دو نماز یک وقت محسوب می شود. همانطور که اگر حائض قبل از غروب خورشید پاک شود، امر شده که نماز ظهر و عصر را با هم در این وقت بخواند و اگر در آخر شب پاک شده، به خواندن نماز مغرب و عشاء باهم امر شده است[2].

و درحالیکه به نص رسول الله ﷺ نمازی که تا قرار گرفتن خورشید در بین دوشاخ شیطان به تاخیر انداخته شود، نماز منافق است[3]، پس رسول الله ﷺ- که پدر و مادرم به فدایش باد – در مورد کسی که آن‌را پس از عشاء می‌خواند، چه می‌فرمایند؟ براستی که الله ﷻ می‌فرماید:

﴿إِن تَجۡتَنِبُواْ كَبَآئِرَ مَا تُنۡهَوۡنَ عَنۡهُ نُكَفِّرۡ عَنكُمۡ سَيِّـَٔاتِكُمۡ﴾[نساء: ۳۱].

اگر از گناهان کبیره‌ای بپرهیزید که از آن نهی شده‌اید،گناهان صغیره شما را (بافضل و رحمت خود) از شما می‌زدائیم.

۱- الجمع فی عرفه، اخرجه البخاری فی الحج(۱۶۶۲) و الحج فی المزدلفه(۱۶۷۲) و مسلم فی الحج(۱۲۸۸).

۲- قول محمد بن نصر هذا فی تعظیم قدر الصلاة(۹۹۰).

۳- مسلم فی المساجد و مواضع الصلاة(۶۲۲).

بنابراین اگر شخصی از کبائری که از آنها نهی شده، اجتناب کند و مداوم نماز صبح را در وقت ظهر و عصر را بعد از عشاء بخواند - براساس نظر شما - مورد مغفرت و البته گنه کار نمی باشد و این چیزی است که هیچ احدی بدان سخن نمی گوید.

اما این که می‌گوید: شگفتا از این ظاهری که چگونه اصلش را نقض کرده؟ وی می‌گوید: آنچه که با اجماع واجب شده جز با اجماع ساقط نمی شود.

در پاسخ گفته می شود: نهایت این کلام آن است که مخالف شما، متناقض سخن گفته است که تناقض وی دلیلی بر صحیح بودن سخن شما نیست. و اگر با این استدلال اراده‌ی استصحاب دارید و اینکه نماز به اجماع بر عهده‌ی وی می‌باشد، پس مسئولیت آن جز با اجماع از وی ساقط نمی شود درحالیکه این اجماع مفقود است، در پاسخ به شما گفته شده: چه کسی در مورد سقوط نماز از ذمه‌ی شخص با تاخیر آن ازوقتش و بری الذمه شدن وی سخن گفته است؟ که هرکس بدان سخن گفته، بطلان آن بسیار واضح و مشخص است که نیازی به دلیل آوردن برآن داشته باشیم. آنچه که مخالفین شما می‌گویند، آن است که: نماز بر ذمه‌ی وی مقرر می باشد، بر وجهی که راهی به سوی ادا و جبران آن جز با بازگشت آن وقت نمی‌باشد و این محال است. سپس این اجماع را بر اجماعی شبیه آن و یا قوی تر از آن عرضه می کنیم، پس می گوییم: مسلمانان اجماع دارند که چنین فردی با ضایع کردن وقت نماز، سرکشی و کوتاهی و تجاوز کرده، که این اجماع جز با اجماعی مثل آن بر طرف نمی شود، و این درحالی است که مسلمانان اجماع نکرده‌اند که گناه و عدوان وی با انجام نماز پس از وقتش از وی برداشته می شود بلکه ممکن است هیچکس بدان سخن نگفته باشد.

این آنچه که متعلق به ادله‌ی دو طرف در مساله بود، می‌باشد و برای ما غرضی در ورای آن نبود؛ و در حقیقت کسی که در این مساله در استناد به کتاب و سنت و اقوال سلف صالح موفق تر و به حق نزدیک تر بود، مشخص گردید. والله المستعان.

۸- اما اگر گفته شود: رسول الله ﷺ در دو مورد کسی را که روزه را در ماه رمضان عمدا افطار کرده، امر به قضای آن روز کردند، یکی آنکه جماع کرده و دیگری آن که عمدا استفراغ کرده است.

در سنن[1] از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که گفت: مردی که با همسرش در رمضان جماع کرده بود، نزد رسول‌الله آمد. وحدیث را ذکر می‌کند تا اینکه می‌گوید: پس برای رسول الله ﷺ زنبیلی از خرما که معادل ۱۵صاع بود، آوردند و حدیث را ذکر می‌کند تا آن جا که رسول الله ﷺ فرمودند:{كُلْهُ أَنْتَ وَأَهْلُ بَيْتِكَ، وَصُمْ يَوْمًا مَكَانَهُ، وَاسْتَغْفِرِ اللهَ}[همه‌ی آن برای تو و خانواده‌ات می‌باشد و یک روز به جای آن روز روزه بگیر و از الله متعال طلب مغفرت کن]. و در نزد ابن ماجه[2] اینگونه روایت شده که: {وَصُمْ يَوْمًا مَكَانَهُ}[یک روز به جای قضای آن روز روزه بگیر].

ودر سنن و مسند[3] از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند:{مَنْ ذَرَعَهُ الْقَيْءُ وَهُوَصَائِمٌ فَلَيْسَ عَلَيْهِ قَضَاءٌ، وَ مَنِ اسْتَقَاءَ، فَلْيَقْضِ }[کسی که بدون اختیار استفراغ کند، بر وی قضای روزه نیست (و روزه‌اش باطل می شود) وهرکس عمدا استفراغ کند(روزه‌اش باطل و) باید روزه‌اش را قضا کند]. گفته شده این دو حدیث معلل[4] بوده و ثابت نمی باشد.

۱- سنن الكبرى للبيهقى(۸۰۶۱).

۲- ابن ماجه(۱۶۷۱) وابوداود(۲۳۹۳) والدارقطنى(۲۲۴۱).

۳- المسند(۱۰۴۶۳) والترمذى(۷۲۰) وابوداود(۲۳۸۰) وابن ماجه(۱۶۷۶) وابن حبان(۳۵۱۸) واعله البخارى و احمد كما فى نصب الرايه ۴۴۸/۲ وصحح الالبانى فى الارواء (۹۲۳) وصحيح الجامع(۶۲۴۳).

۴- حییث معلل به حدیثی می گویند که درآن برعلتی قادحه و زیان آور به صحتش، اطلاع و آگاهی یافته شود که از ارزش و اعتبار حدیث کاسته و صحت آن‌را زیر سوال می برد، درحالیکه بر حسب ظاهر، آن حدیث خالی از عیب و نقص می باشد. و

اما داستان فردی که در رمضان جماع کرده بود؛ براستی که اصحاب حدیث این روایت را آورده‌اند درحالیکه هیچیک از آنها این زیاده را روایت نکرده‌اند و کسی که آن‌را ذکر کرده حجتی بر آن اقامه نکرده است، چرا که این روایت را عبدالجبار بن عمر ایلی روایت کرده که ائمه وی را در حدیث ضعیف دانسته‌اند تضعیف کرده‌اند. یحیی بن معین می‌گوید: لیس بشيء و حدیثش نوشته نمی‌شود. و مرة می‌گوید: ضعیف است. و ابوزرعه و سعدی و نسائی نیز اینچنین می‌گویند. وبخاری می‌گوید: قوی نیست. در نزد وی احادیث منکر وناشناخته می‌باشد. ابن عدی می‌گوید: عموما آنچه که از وی روایت شده در آن مخالفت شده و ضعف در روایاتش واضح و آشکار می‌باشد.

و ائمه اصحاب ابن شهاب همچون مالک و غیرایشان از وی این حدیث را روایت کرده‌اند که در آن این قول را (صم یوما مکانه) یک روز را به جای آن روزه بگیر، ذکر نکرده‌اند.

و ابو مروان عثمانی از ابراهیم بن سعد از لیث از ابن شهاب از حمید از ابوهریره‌ﷺ نیز روایت می‌کند که رسول اللهﷺ به آن شخص در این قصه فرمودند:(**اقض یوما مکانه**) روزی را به جای آن قضایی به جا آور. و اینچنین از دراوردی از ابراهیم بن سعد از لیث روایت شده است. بیگوید: در نزد ابراهیم، حدیث از زهری بدون این جمله می‌باشد و حجاج بن ارطاة از ابراهیم بن عامر از ابن مسیب واز زهری از حمید از ابوهریره‌ﷺ آن‌را روایت می

در ظاهر حدیث اثری از آن علت به چشم نمی خورد و به تعبیری دقیق تر، معلل حدیثی است که راوی آن از لحاظ رفع و وقف و اتصال و انقطاع و داخل کردن حدیثی در حدیث دیگر دچار اشتباه شده باشد ولی در ظاهر، حدیث او از همه‌ی عیوب و نقائصی که به صحت حدیث ضرر می رساند، سالم باشد. اما محدثین باریک بین و اهل تخصص در علم حدیث بتوانند عیب های پنهانی این حدیث را ظاهر نموده و آن‌را به نقد کشند و براستی این قسم از مشکل ترین و پیچیده ترین انواع علم الحدیث درایتی می باشد. به نقل از کتاب درآمدی بر علوم حدیث ص۱۶۷.

کند. و حجاج از عمرو بن شعیب از پدرش از جدش روایت کرده که عمرو در آن می گوید: وی را امر فرمودند که روزی را به جای آن قضا کند.

و هشام بن سعد از زهری از ابی سلمه از ابوهریره رضی الله عنه روایت می کند که در آن آمده است: {**و صم یوما مکانه و استغفرالله**}. که هشام در روایتش از ابی سلمه با دیگران مخالفت کرده و حدیث را حمید از ابوهریره و ابن ابی اویس روایت کرده که گفت: پدرم به من گفت: که ابن شهاب او را از حمید از ابوهریره با خبر کرده که وی گفت: رسول الله صلی الله علیه وسلم فردی را که در رمضان روزه خواری کرده بود، امر کردند که یک روز را به جای آن به عنوان قضایی روزه بگیرد. لیکن این روایت مخالف با روایت اصحاب ابن شهاب می باشد، چرا که آنها این زیاده را ذکر نکردند.

و شافعی می‌گوید: مالک ما را از عطاء خراسانی از ابن مسیب خبر داده که گفت: بادیه نشینی نزد رسول الله صلی الله علیه وسلم آمد، پس از آن حدیث را ذکر می‌کند تا اینکه می‌گوید، رسول الله صلی الله علیه وسلم به آن بادیه نشین فرمودند: {**فصم یوما مکان ما اصبت**} پس روزی را به جای آنچه که انجام دادی، روزه بگیر. و این حدیث مرسل[1] است. لیکن از مراسیل ابن مسیب می‌باشد

---

[1]- حدیث مرسل به حدیثی می گویند که سقوط راوی در بین تابعی و رسول الله صورت گیرد. صورت حدیث مرسل اینگونه است که تابعی بگوید: در حضور پیامبر فلان کار اتفاق افتاد یا اینکه بگوید رسول الله فرمودند. که در این میان راوی صحابی در بین تابعی و پیامبر حذف شده باشد. دراصل حدیث مرسل به دو دلیل، حدیثی ضعیف و مردود به شمار می آید: یکی به جهت فقدان شرطی از شرایط قبول وصحت حدیث به نام شرط «اتصال سند» چرا که در چنین حدیثی یک راوی از اسناد حدیث حذف شده است و دیگری به جهت بی اطلاع بودن از حالات راوی محذوف، چرا که در چنین صورتی این احتمال وجود دارد که راوی محذوف غیر صحابی باشد و در این صورت این احتمال می رود که آن راوی(غیر صحابی) فردی ضعیف و معیوب باشد؛ ولی علما و محدثین در حکم مرسل و استناد و احتجاج جستن بدان، با یکدیگر اختلاف نظر دارند. چرا که این نوع از انقطاع راوی در حدیث مرسل با هر نوع انقطاع دیگر در سند حدیث تفاوت دارد، چون راوی که در حدیث مرسل غالبا ساقط می شود، صحابی است، و چنانکه□□همه می دانند، تمامی صحابه عادل هستند که جهالت و نادانی نسبت به اسم آنها زیانی به صحت حدیث وارد نمی کند. خلاصه‌ی اقوال علما درباره حجیت حدیث مرسل سه قول است که عبارتند از: الف) در نزد جمهور محدثین و تعداد بی شماری از صاحب نظران اصولی و فقهی، حدیث مرسل، حدیثی ضعیف و مردود به شمار می آید و دلیل این

و آن‌را داود بن ابی هند از عطا روایت کرده که این جمله را ذکر نکرده است. و ابن مسیب عطاء را تکذیب کرده و ابن حبان می گوید: وی حفظش خوب نبود، خطا می کرد و نمی دانست، بنابراین احتجاج به وی باطل می باشد[1][2].

اما حدیث فردی که عمدا استفراغ می کند: و آن اینکه ابوهریره‌ﷺ از رسول اللهﷺ روایت

گروه از علما و صاحب نظران اسلامی بی اطلاع بودن از حالات راوی محذوف می باشد چرا که در این صورت این احتمال وجود دارد که راوی محذوف غیر صحابی باشد و در این صورت این احتمال می رود که آن راوی غیر صحابی فردی ضعیف و معیوب باشد. زیرا فقط صحابه عادل و وارسته و انسانهای ثقه و مورد اعتماد - به طور کلی - هستند. ب) در نزد ائمه‌ی سه گانه - امام ابوحنیفه، مالک و در روایت مشهور از امام احمد - و گروهی از علما و صاحب نظران اسلامی، حدیث مرسل، حدیثی صحیح تلقی می شود که بدان استناد و احتجاج می گردد، البته به شرط اینکه حدیث مرسل از جانب کسی باشد که خودش ثقه و مورد اعتماد است و عادتا و یا به تصریح خود وی، مشخص شده باشد که جز از راویان ثقه، حدیث نقل نمی کند. ودلیل این گروه از علما در این زمینه اینست که تابعی ثقه برای خود روا نمی دارد تا «قال رسول الله» بگوید، مگر زمانی که آن حدیث را از فردی ثقه و مورد اعتماد بشنود. ج) در نزد امام شافعی و برخی از علما، حدیث مرسل با مراعات شرایطی صحیح و پذیرفتنی است و این شرایط قبول حدیث مرسل چهار شرط است که سه شرط مربوط به راوی ارسال کننده و یک شرط آن مربوط به حدیث مرسل می باشد. که عبارتد از: ۱- حدیث مرسل از جانب کبار تابعین باشد.(مانندعبیدالله بن عدی بن خیار، سپس سعید بن مسیب و امثال اینها). ۲- هرگاه ارسال کننده نام کسی را برد که حدیث را از او ارسال نموده است، باید نام فردی ثقه و مورد اعتماد را ببرد. ۳- هرگاه حافظان معتمد و معتبر حدبث، در روایت حدیث با او شریک شدند، نباید مخالف او، حدیث را نقل کنند و با او به مخالفت بپردازند. ۴- اینکه به این سه شرط پیشین یکی از شرایط ذیل ملحق شود: الف) حدیث مرسل از طریقی دیگر به طور مسند روایت و تقویت شده باشد. ب) یا اینکه حدیث مرسل از طریقی دیگر به طور مرسل روایت شده باشد، اینگونه که حدیث را فردی دیگر از غیر رجال مرسل اول روایت و ارسال کرده باشد. ج) حدیث مرسل موافق قول صحابی باشد. د) یا اینکه بیشتر اهل علم به حکم حدیث مرسل فتوا داده باشند. رجوع شود به کتاب درآمدی بر علوم حدیث ص۱۱۵-۱۲۱.

[1]- احتج به الشافعیه علی وجوب القضاء کما فی المجموع۷۱/۳ و قال الامام النووی: رواه البیهقی باسناد جید. و اورد له الحافظ ابن حجر فی تلخیص الحبیر۲۱۹/۲عده طرق مرسله و مرفوعه.

[2]- باید گفت که ثبوت قضا برای کسی که در رمضان به سبب مجامعت افطار کرده، ضعیف می باشد و براستی که بخاری و مسلم این حدیث را بدون زیاده [وصم یوما مکان ما اصبت] تخریج کرده‌اند و این زیاده ضعیف بوده و ثابت نمی باشد. انظرمجموع الفتاوی۴۰/۲۲، و نصب الرایه۴۵۳/۲ و التلخیص۲۱۹/۲. به نقل از صحیح فقه السنة.

می‌کند که فرمودند:{مَنْ ذَرَعَهُ الْقَيْءُ وَ هُوَ صَائِمٌ فَلَيْس عَلَيْهِ قَضَاءٌ، وَمَناسْتَقَاء، فَلْيَقْضِ} [کسی که بدون اختیار استفراغ کند، بر وی قضای روزه نیست(و روزه‌اش باطل نمی‌شود) و هرکس عمدا استفراغ کند(روزه‌اش باطل و) باید روزه‌اش را قضا کند].

امام ترمذی می‌گوید: این حدیث حسن غریب می‌باشد و می‌گوید: محمد - یعنی امام بخاری – می‌گوید: آن‌را محفوظ نمی بینم. و ابوداود می‌گوید: از احمد بن حنبل شنیدم که گفت: چیزی از آن ثابت نیست. و ترمذی در کتاب العلل می گوید: علی بن حجر روایت کرده که عیسی بن یونس از هشام بن حسان از ابن سیرین ار ابوهریره‌ﷺ از رسول اللهﷺ روایت کرده که فرمودند:{مَنْ ذَرَعَهُ الْقَيْءُ وَهُوَ صَائِمٌ فَلَيْسَ عَلَيْهِ قَضَاءٌ،وَ مَنِ اسْتَقَاءَ، فَلْيَقْضِ}. ترمذی می‌گوید: از اباعبدالله محمد بن اسماعیل بخاری در مورد این حدیث سوال کردم که آن‌را جز از طریق عیسی بن یونس از هشام بن حسان از ابن سیرین از ابوهریره، نمی شناخت و آن‌را محفوظ نمی دانست. می گوید: و یحیی بن کثیر از عمر بن حکیم روایت کرده که ابوهریره، استفراغ را باطل کننده‌ی روزه نمی دانست.

و بر فرض صحت حدیث[1] هم در آن حجتی نیست، چرا که مقصود آن فرد معذوری است که به جایز بودن استفراغ برای خود معتقد می باشد یا مریضی است که نیاز به استفراغ دارد که استفراغ می کند. چرا که بطور عادی استفراغ کردن به سبب عذرمی باشدو گرنه هیچ عاقلی بدون نیاز تصمیم به استفراغ نمی گیرد. بنابراین شخصی که استفراغ می کند در حقیقت با این عمل خود را درمان می کند همانطور که با خوردن دارو و دوا خود را معالجه ودرمان می‌کند و اینگونه روزه خوردن و افطار کردن در رمضان است که قضایش از صاحب آن قبول می شود و یا اینکه اتفاقا بر قضای آن امر می‌شود.

۱- قلت: صحح الحديث ابن حبان(۹۰۷) من الموارد و الحاكم۴۲۷/۱ و الدارقطنی۱۸۴/۲وقال رواته ثقات كلهم.

فقها در مورد فردی که در روز رمضان جماع کرده و کفاره داده، اختلاف کرده‌اند که آیا بر وی واجب است که علاوه بر پرداختن کفاره، روزی را به جای آن روز که افطار کرده، روزه بگیرد؟ که در این مورد سه قول در نزد علما می باشد، که از امام شافعی هم هر سه قول روایت شده، که عبارتند از: بر وی واجب می شود. بر وی واجب نمی‌شود. و قول سوم اینکه: اگر کفاره را با آزاد کردن برده یا خوراندن داده است، بر وی روزه‌ی قضایی واجب است و اگر کفاره آن‌را با روزه گرفتن داده، قضای آنروز بر وی واجب نمی باشد.

آیا نماز کسی که با وجود توانایی شرکت در جماعت، نماز را به تنهایی می خواند؛ صحیح است یا نه؟

جواب مساله ششمو آن اینکه: این مساله مبنی بر دو اصل می‌باشد: یکی اینکه آیا نماز جماعت فرض است یا نه؟ ودیگری آنکه اگر فرض باشد، آیا شرطی برای صحت نماز می باشد یا اینکه نماز بدون آن، با وجود عصیان و سرکشی تارک آن صحیح می‌باشد؟ پس در اینجا دو مساله وجود دارد:

مساله اول: فقها درآن اختلاف کرده‌اند به گونه‌ای که عطاء بن رباح و حسن بصری و ابوعمر اوزاعی و ابوثور و امام احمد در ظاهر مذهب ایشان، معتقد به وجوب نماز جماعت می باشند و امام شافعی در مختصرالمزنی[1] بدان تصریح کرده و می گوید: و اما در ترک نماز جماعت رخصتی نمی بینم و بدان اجازه نمی دهم مگر به سبب عذر. و ابن منذر در کتاب الاوسط بابی با این عنوان مطرح می کند: ذکر حضور افراد کور در جماعت، گرچه خانه هایشان از مسجد دور باشد. و این مساله بر آن دلالت دارد که که حاضر بودن در جماعت فرض می باشد ونه مستحب. سپس حدیث ابن‌ام مکتوم را ذکر می‌کند که وی به رسول الله ﷺ گفت: یا رسول‌الله بین من و مسجد، نخل و درخت می باشد، آیا برای من اجازه است

۱- مختصر المزنی الذی بهامش الام۱/۱۰۹.

که در خانه‌ام نماز گزارم؟ رسول اللهﷺ فرمودند: {أَتَسْمَعُ الْإِقَامَةَ؟} آیا صدای اقامه را می‌شنوی؟ گفت: بله. فرمودند:(فَأْتِهَا) پس در نماز جماعت شرکت کن.

همچنین ابن منذر در کتابش بابی را با عنوان " ذکر ترس از نفاق بر تارک نماز جماعت عشاء و صبح " ذکر کرده و در اثنای این باب می‌گوید: اخباری که ذکر شد بروجوب فرض بودن جماعت بر کسی که عذری ندارد، دلالت دارند. از جمله اینکه رسول‌اللهﷺ به ابن‌ام مکتوم، درحالیکه نابینا بود، فرمودند[1]: {لَاأَجِدُلَكَرُخْصَةً} برای تو (درترک جماعت) رخصتی نمی‌یابم. بنابراین درحالیکه برای نابینا جوازی در ترک جماعت نباشد، شخصی که بینا باشد در اولویت قرار دارد که برای وی جوازی در ترک جماعت نباشد.

ابن منذر می‌گوید: و در تصمیم رسول اللهﷺ به سوزاندن خانه‌های کسانی که از نماز جماعت تخلف ورزیده و نماز را در خانه هایشان می‌خوانند، بیان واضح و آشکاری بر وجوب فرض بودن نماز جماعت می باشد. چرا که ممکن نیست رسول اللهﷺ، کسی را که از عمل مستحب و یا از آنچه که فرض نیست، تخلف ورزیده، تهدید کنند. و این را حدیث ابوهریرهﷺ[2] تایید می کند که مردی بعد از اینکه موذن اذان گفت، از مسجد خارج شد، که ابوهریرهﷺ گفت: براستی که این شخص از فرمان ابوالقاسم سرپیچی کرده است.

و اگر مسلمان در ترک و انجام نماز جماعت مخیر می بود، جایز نبود کسی که ازحضور در آنچه که بر وی واجب نیست، تخلف کرده، به عصیان و سرکشی متهم شود. درحالیکه الله ﷻ به نماز جماعت در حال خوف و ترس امر کردند که این خود بر این دلالت دارد که نماز جماعت در حال امنیت و آرامش، قطعا واجب می باشد. و اخباری که در مورد اجازه‌ی تخلف از جماعت برای افرادی که معذور می باشند، ذکر شده، بر این دلالت دارد

۱- ابوداود(۵۵۲) وابن ماجه(۷۹۲) ونسائی(۸۵۱) واحمد(۱۵۴۹۰).

۲- مسلم فی المساجد(۶۵۵) واخرجه غیره.

که نماز جماعت بر کسی که عذری ندارد، فرض می باشد و اگر حالت عذر و غیر آن یکسان می‌بود، در رخصت ترک جماعت در حالت‌های عذر، معنایی نبود.

و بر تاکید فرض بودن نماز جماعت این فرموده‌ی رسول الله ﷺ دلالت دارد که می فرمایند[۱]:{مَنْ سَمِعَ النِّدَاءَ فَلَمْيَأْتِهِ، فَلَاصَلَاةَ لَهُ،إِ لَّامِنْعُذْرٍ}[هرکس اذان را بشنود و برای نماز (به مسجد) نرود، برای وی نمازی نبوده ونمازش قبول نیست؛ مگرآنکه عذری داشته باشد].

سپس در این مـورد سخن گفته و می‌گوید: امام شـافعی می‌گوید: الله ﷻ اذان را برای نماز ذکر کرده است آنجا که می‌فرماید:

﴿وَإِذَا نادَيْتُمْ إِلَى الصَّلَاةِ﴾[مائده: ۵۸].

[وقتی که برای ادای نماز اذان گفتید].

و در سوره جمعه می‌فرماید:

﴿إِذَا نُودِيَ لِلصَّلَاةِ مِن يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَى ذِكْرِ اللَّهِ﴾[جمعه:۹].

[هنگامی که روز آدینه برای نمازجمعه اذان گفته شد، به سوی ذکر و عبادت خدا بشتابید].

و رسول‌الله اذان را برای نمازهای فرض، سنت قرار دادند. از اینرو بنا برآنچه که وصفش گذشت، ادله بیشتر بدین سو می روند که نمازهای فرض جز با جماعت حلال نیستند، حتی که این مساله افراد مقیم و مسافر را نیز در بر می گیرد. بر این اساس برای کسی که توانایی شرکت در نماز جماعت را دارد رخصتی درترک آن نمی بینم مگر اینکه عذری داشته باشد و اگر کسی از نماز جماعت تخلف ورزیده و نماز را به تنهایی بگزارد، بر وی اعاده‌ی آن واجب نیست، و فرقی نمی کند که نماز را قبل از امام گزارده باشد و یا اینکه پس از امام نماز را خوانده باشد، مگر در مورد نماز جمعه که در آن صورت، اگر نماز ظهر را قبل از

[۱]- ابن ماجه فی المساجد و الجماعات(۷۹۳) وابوداود فی الصلاة(۵۵۱) والدارقطنی(۱۵۵۵) و صححه الحاکم۲۴۵/۱ وابن حبان(۲۰۶۴).

امام خوانده باشد، بر وی واجب است که آن‌را اعاده کند، چرا که رفتن به نماز جمعه فرض می باشد. همهی این مقوله سخن ابن منذر بود.

و حنفیه و مالکیه گفته‌اند: نماز جماعت سنت موکده می‌باشد، لیکن آنها تارک سنن موکده را گنه کار و نماز را بدون جماعت صحیح می‌دانند، و در واقع اختلاف میان آنها و کسانی که نماز جماعت را واجب می‌دانند، تنها اختلافی لفظی است.

دلایل کسانی که به وجوب نماز جماعت معتقدند:

۱- الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذَا كُنتَ فِيهِمْ فَأَقَمْتَ لَهُمُ الصَّلاَةَ فَلْتَقُمْ طَآئِفَةٌ مِّنْهُم مَّعَكَ وَلْيَأْخُذُواْ أَسْلِحَتَهُمْ فَإِذَا سَجَدُواْ فَلْيَكُونُواْ مِن وَرَآئِكُمْ وَلْتَأْتِ طَآئِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّواْ فَلْيُصَلُّواْ مَعَكَ وَلْيَأْخُذُواْ حِذْرَهُمْ و أَسْلِحَتَهُمْ...﴾ [مائده: ۱۰۲].

[زمانی که (تو، ای پیغمبر) در میانشان بودی و نماز (خوف) رابرایشان بپاداشتی، دسته ای از آنان با تو به نماز ایستادند، و باید که اسلحه خود را با خود داشته باشند ،و وقتی که (نصف) نماز را با توخواندند (سلام بدهند و به کشیک و نگهبانی بپردازند و) شما را (ازدشمنان) بپایند و دسته دیگری که هنوز نماز را نخوانده‌اند، بیایند و با تو به نماز ایستند و احتیاط خود را مراعات واسلحه خود ر اداشته باشند].

استدلال به آیه از چند وجه می‌باشد که یکی از آنها اینست که الله ﷻ آنها را بر نماز جماعت امر کرده و این امر را برای بار دیگر در حق گروه دوم نیز ذکر کرده است، آنجا که می‌فرماید:﴿وَلْتَأْتِ طَآئِفَةٌ أُخْرَى لَمْ يُصَلُّواْ فَلْيُصَلُّواْ مَعَكَ﴾ واین مساله خود بیانگر فرض عین بودن نماز جماعت می‌باشد، چرا که الله ﷻ آن‌را از گروه دوم با انجام آن توسط گروه اول ساقط نکرده است و اگر نماز جماعت سنت می بود، شایسته ترین عذرها به سقوط آن، عذر خوف و ترس از دشمن بود و اگر فرض کفایه نیز می بود، با انجام آن توسط گروه اول

از گروه دوم ساقط می شد. بنابراین آیه دلیلی بر وجوب عینی نماز جماعت می باشد که این مساله بر سه وجه در آیه ذکر شده است: امر الله متعال بدان در مرتبه‌ی اول، سپس امرکردن دوباره‌ی آن از جانب الله ﷻ و اینکه الله متعال بر آنها اجازه‌ی ترک نماز جماعت در حالت خوف و ترس را ندادند.

۲- الله متعال می‌فرمایند:

﴿يَوْمَ يُكْشَفُ عَن سَاقٍ وَيُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ فَلَا يَسْتَطِيعُونَ ۝ خَاشِعَةً أَبْصَارُهُمْ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ وَ قَدْ كَانُوا يُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ﴾[قلم:۴۲-۴۳].

[روزی، هول و هراس به اوج خود می‌رسد، و کار سخت دشوار می‌شود. بدین هنگام از کافران و مشرکان خواسته می‌شود که سجده کنند و کرنش ببرند، امّا ایشان نمی‌توانند چنین کنند این در حالی است که چشمانشان (از خوف و وحشت و شرمندگی و شرمساری) به زیر افتاده است، و خواری و پستی وجود ایشان را فرا گرفته است. پیش از این نیز (در دنیا) بدان گاه که سالم و تندرست بودند به سجده بردن و کرنش کردن خوانده می‌شدند (و ایشان با وجود توانائی، سجده و کرنش نمی‌کردند)]. وجه استدلال به آیه: الله متعال آنها را در روز قیامت، عقاب و مجازات می کند، بدین گونه که بین آنها و سجده کردن مانع و حایل قرار داده و از سجده کردن آنها جلوگیری می کند چرا که در دنیا زمانیکه به سوی سجده خوانده شدند، از اینکه داعی و ندا دهنده‌ی آن‌را اجابت کنند، ابا ورزیدند. حال که این ثابت شد، واضح می گردد که اجابت دعوت دهنده‌ی به سوی نماز، آمدن به مسجد برای حضور در جماعت می باشد نه اینکه نماز را در خانه‌اش بخواند، چرا که رسول‌الله اجابت را این چنین تفسیر کردند؛ مسلم[۱] در صحیحش از ابوهریره ﷺ روایت می کند که گفت: شخصی نابینا نزد رسول الله ﷺ آمده و گفت: یا رسول‌الله راهنمایی ندارم که مرا به سوی مسجد هدایت کند و پس از آن از

۱- مسلم فی المساجد و مواضع الصلاة(۶۵۳).

رسول الله ﷺ خواست تا برای او اجازه دهد تا درنماز جماعت شرکت نکند، که رسول الله ﷺ به وی اجازه دادند. زمانی که آن شخص روی برگردانده و بازگشت، او را صدا زده و فرمودند:(هَلْ تَسْمَعُ النِّدَاءَ؟) آیا صدای اذان را می شنوی؟ گفت: بله؛ فرمودند:(فَأَجِبْ) پس آن‌را اجابت کن.

در این حدیث واضح است که رسول الله ﷺ وی را با خواندن نماز در خانه اش، اجابت کننده‌ی آن ندانستند. که این خود دلالت بر این داردکه اجابت آنچه که بدان امر شده، آمدن به مسجد برای شرکت در جماعت می باشد.و حدیث ابن‌ام مکتوم نیز بر آن نیز دلالت دارد، که به رسول‌الله گفت: یا رسول‌الله براستی که مدینه بسیار جانور خزنده و درنده دارد. پس رسول الله ﷺ فرمودند[1]:(أَتَسْمَعُ حَيَّ عَلَى الصَّلَاةِ، حَيَّ عَلَى الْفَلَاحِ؟) آیا صدای " حی علی الصلاة " و" حی علی الفلاح" را می‌شنوی؟ گفت: بله؛ رسول‌الله فرمودند: (فَحَيَّ هَلًا) پس پذیرا باش و آن‌را اجابت کن. و حیهلا، اسم فعل امر به معنای قبول و اجابت کردن می‌باشد و این حدیث در اینکه اجابت این امر با شرکت در جماعت است، صریح می‌باشد و متخلف از شرکت در جماعت، اجابت کننده‌ی آن نیست. و عده‌ی زیادی از سلف در مورد این فرموده‌ی الله ﷻ :﴿و َقَدْ كَانُو ايُدْعَوْنَ إِلَى السُّجُودِ وَهُمْ سَالِمُونَ﴾ گفته‌اند: که مراد از آن قول موذن است که می‌گوید: حی علی الصلاة، حی علی الفلاح[2].این دلیل مبنی بر دو مقدمه می‌باشد: یکی آنکه این اجابت واجب است و دیگری اینکه این اجابت جز با شرکت و حضور یافتن در جماعت حاصل نمی شود. و این آنچیزی است که عالم ترین امت و فقیه ترین آنها در مورد اجابت فهمیدند که صحابه رضی الله عنهم اجمعین می باشند. ازاینرو ابن

---

[1]- بهذا اللفظ اخرجه ابوداود فی الصلاة(۵۵۳) والنسائی (۸۵۱) وبمعناه احمد(۱۵۴۹۰) وابن ماجه فی المساجد(۷۹۲) وصححه ابن خزیمه(۱۴۸۰).

[2]- اخرجه الطبری ۴۳/۲۹عن ابراهیم التیمی و سعید بن جبیر و عزاه السیوطی فی الدر المنثور۲۵۶/۸ الی البیهقی عن ابن عباس و ابن مردویه عن کعب الاحبار.

منذر در کتاب الاوسط می گوید: برای ما از ابن مسعود و ابو موسی اشعری‌ رضی الله عنهما روایت شده که گفتند: هرکس ندای اذان را بشنود و آن‌را اجابت نکند، براستی که نمازش از سرش تجاوز نمی کند، مگر اینکه عذری داشته باشد[۱]. ابن منذر می گوید: و از عایشه روایت شده که فرمودند: هرکس ندای اذان را بشنود و آن‌را اجابت نکند، نه خودش به دنبال خیر بوده و نه الله‌ﷻ خیر را شامل حال او کرده است. و از ابوهریره روایت است که گفت: برای فرزند آدم بهتر است که گوشهایش را از سرب مذاب پر کند تا اینکه ندای موذن را بشنود و آن‌را اجابت نکند.

لذا این سخنان صحابه و غیر آنها بر این دلالت می‌کند که اجابت در نزد صحابه عبارت است از حضور در جماعت و در واقع کسی که از آن تخلف ورزد، اجابت نکرده و عاصی و گنه کار می باشد.

۳- الله متعال می‌فرماید:

﴿وَأَقِيمُواْ الصَّلاَةَ وَآتُواْ الزَّكَاةَ وَارْكَعُواْ مَعَ الرَّاكِعِينَ﴾[بقره: ۴۳].

[ونماز را برپادارید و زکات را بپردازید و با نمازگزاران (به صورت جماعت) نماز بخوانید].

وجه استدلال به آیه: الله‌ﷻ آنها را به رکوع که همان نماز می باشد، امر فرموده است و از نماز به رکوع تعبیر کرده است چرا که از ارکان نماز می باشد و از نماز با ارکان و واجباتش نیز تعبیر می شود، همانطور که الله متعال آنرا، سجود و قرآن و تسبیح نامیده است. بنابراین در این فرموده‌ی الله متعال:﴿مَعَ الرَّاكِعِينَ﴾ فایده‌ای دیگر می باشد و فایده‌ای نیست جز انجام آن همراه جماعت نمازگزار، و معیتی که در آیه آمده است مفید این مطلب می‌باشد.

[۱]- رواه البیهقی فی سنن الکبری۳/۱۷۴.

و هرگاه ثابت شد آن چه الله متعال بدان امر کرده، مقید به صفت یا حالتی خاص است، کسی که مامور به انجام آن می باشد، جز با انجام آن امر برآن صفت وحالت، مطیع محسوب نمی گردد.

اما اگر گفته شود: استدلال به این آیه بر وجوب نماز جماعت با این فرمودهی الله متعال که می فرماید[1]: ﴿يَامَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَ اسْجُدِي وَ ارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ﴾ نقض می شود. چرا که حضور در جماعت برای زن واجب نمی باشد.

در پاسخ گفته شده: امر در این آیه همهی زنها را در بر نمی گیرد بلکه مریم به طور خاص بدان امر شده است بر خلاف آنچه که الله متعال در سوره بقره آیه ۴۳ فرمودند (که شامل همهی مردان می شود). و مریم در این مساله خاص بوده و همچون سایر زنها نمی‌باشد چرا که مادرش همسر عمران، مریم را خالصانه نذر الله متعال و عبادت حق و خدمت به مسجد(بیت المقدس) کرده بود. که وی از مسجد جدا نمی شد، پس امر شد که همراه اهل مسجد رکوع کرده و نماز بگزارد. و زمانیکه الله متعال وی را از ناپاکی ها زدود و بر سایر زنان جهان برتری داد، از طاعتش چیزی را به وی اختصاص داده و او را بدان امر کرد که نسبت به سایر زنان عالم، متمایز بود. الله متعال می‌فرماید:

﴿وَإِذْ قَالَتِ الْمَلاَئِكَةُ يَا مَرْيَمُ إِنَّ اللّهَ اصْطَفَاكِ وَطَهَّرَكِ وَاصْطَفَاكِ عَلَى نِسَاء الْعَالَمِينَ ۞ يَا مَرْيَمُ اقْنُتِي لِرَبِّكِ وَاسْجُدِي وَارْكَعِي مَعَ الرَّاكِعِينَ﴾[آل عمران: ۴۲-۴۳].

[(تو حضور نداشتی) هنگامی که فرشتگان گفتند: ای مریم! خدا تو را برگزیده و پاکیزه‌ات داشته است، و تو را بر همه زنان جهان برتری داده است. ای مریم!(به شکرانه این نعمت بزرگ) همیشه خاشعانه به اطاعت و عبادت پروردگارت مشغول شو و با نمازگزاران به سجده و رکوع بپرداز (و با آنان نماز بخوان] .

---

[1]- آل همران ۴۳. ای مریم، (به شکرانه این نعمت بزرگ) همیشه خاشع انه به اطاعت وعبادت پروردگارت مشغول شوو با نمازگزاران به سجده ورکوع بپرداز (وباآنان نماز بخوان).

اما اگر گفته شود: اینکه آنها مامور به رکوع کردن همراه رکوع کنندگان می باشند بر وجوب رکوع همراه آنها در حال رکوعشان دلالت نمی کند بلکه برعمل کردن به مثل آنچه که آنها انجام می دهند، دلالت دارد، چنانچه اینکه الله متعال می‌فرماید:

﴿يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُواْ اتَّقُواْاللهَ وَكُونُواْ مَعَ الصَّادِقِينَ ﴾[توبه: ۱۱۹].

[ای مؤمنان، از خدا بترسید وهمگام با راستان باشید].

بنابراین معیت و همراهی، اقتضای مشارکت در فعل را دارد و مستلزم مقارنه‌ی در آن نمی‌باشد.

در پاسخ گفته شده: حقیقت معیت و همراهی، مصاحبت مابعد با ماقبل می‌باشد و مصاحبتی که در آیه ذکر شده مفید آن است که این مصاحبت، زائد بر مشارکت می باشد، خصوصا زمانیکه در مورد نماز باشد، چرا که هرگاه گفته شود: همراه جماعت نماز بگزاریا همراه جماعت نماز گزاردم، از این سخن جز اینکه صاحب آن همراه نمازگزاران در نماز شرکت جسته و بدانها پیوسته است، فهمیده نمی شود.

۴- در صحیحین از ابوهریره‌ﷺ روایت است که رسول اللهﷺ فرمودند[۱]: (وَالَّذِين َفسِيب يَدِهِ لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ آمُرَ بِحَطَبٍ، فَيُحْطَبَ، ثُمَّ آمُرَ بِالصَّلَاةِ، فَيُؤَذَّنَ لَهَا، ثُمَّ آمُرَ رَجُلًا فَيَؤُمَّ النَّاسَ،ثُمّ َأُخَالِفَ إِلَى رِجَالٍ، فَأُحَرِّقَ عَلَيْهِمْ بُيُوتَهُمْ، وَالَّذِينَ فسِي بِيَدِهِ َوَيَعْلَمُ أَحَدُهُمْ، أَنَّهُ يَجِدُ عَرْقًا سَمِينًا،أَوْ مِرْمَاتَيْنِ حَسَنَتَيْنِ، لَشَهِدَ العِشَاءَ)

[سوگند به ذاتی که جانم در ید قدرت اوست، تصمیم گرفتم دستور دهم تا هیزم آماده کنند. وپسازاذان، کسی را برای امامت نماز بگمارم وخود، نزد کسانی بروم که درخانه ها نشسته ودر نماز جماعت شرکت نمی‌کنند و آنها را باخانه ها یشان آتش بزنم. بخدا سوگند، آنانی که به جماعت نمی‌آیند، اگرمی‌دانستند که استخوانی چرب یا دو تکه گوشت خوب به آنان می‌رسد، حتما د رنماز عشا شرکت می‌کردند].

۱- البخاری فی الاذان(۶۴۴) و مسلم فی المساجد(۶۵۱).

و از ابوهریره‌ﷺ روایت است که رسول اللهﷺ فرمودند[۱]:(إِنَّ أَثْقَلَ الصَّلاةِ عَلَى الْمُنَافِقِينَ صَلاةُ الْعِشَاءِ وَ صَلاةُ الْفَجْرِ.وَ لَوْ يَعْلَمُونَ مَافِيهَالأَ تَوْهُمَا وَ لَوْ حَبْوًا. وَلَقَدْهَمَمْتُ أَنْ آمُرَبِالصَّلاةِ فَتُقَامَ، ثُمَّ آمُرَ رَجُلاً فَيُصَلِّيَ بِالنَّاسِ، ثُمَّ أَنْطَلِقَ مَعِي رِجَالٌ مَعَهُمْ حُزَمٌ مِنْ حَطَبٍ إِلَى قَوْمٍ لايَشْهَدُونَ الصَّلاةَ، فَأُحَرِّقَ عَلَيْهِمْ بُيُوتَهُمْ بِالنَّارِ)

[براستی که سخت ترین وسنگین ترین نمازها برای منافقین نماز عشاء ونمازصبح است، واگرمی‌دانستند که این دو نماز چه اجری دارد، افتان وخیزان هم که بود در آن شرکت می‌کردند، وخواستم دستور اقامه نمازبدهم سپس به یکی بسپارم تا برای مردم نماز جماعت بخواند سپس باجمعی از مردانی که کوله هایی از هیزم بر دوش دارند به سوی کسانی که برای نمازجماعت حاضرنمی‌شوند بروم تاخانه هایشان را بر آنها بسوزانم].

و امام احمد در مسند از ابوهریره‌ﷺ روایت می‌کند که رسول اللهﷺ فرمودند:(لَوْلَا مَا فِي الْبُيُوتِ مِنَ النِّسَاءِ وَالذُّرِّيَّةِ، لَأَقَمْتُ الصَّلَاةَ، صَلَاةَ الْعِشَاءِ، وَأَمَرْتُ فِتْيَانِي يُحْرِقُونَ مَافِي الْبُيُوتِ بِالنَّارِ) [اگر درخانه ها زنان و فرزندان نمی بودند، نماز عشاء را اقامه کرده و جوانانم را امر می کردم، آنچه را که درخانه ها هست، با آتش بسوزانند].

کسانی که به عدم وجوب نماز جماعت معتقدند، می‌گویند: این حدیث به چند دلیل بر وجوب نماز جماعت دلالت نمی کند:

الف) این وعید و تهدید در مورد کسانی وارد شده که از نماز جمعه تخلف می‌ورزند، چرا که مسلم در صحیحش[۲] از عبدالله بن مسعودﷺ روایت می کند که رسول اللهﷺ در مورد گروهی که از نماز جمعه تخلف می ورزیدند، فرمودند:(لَقَدْ هَمَمْتُ أَنْ آمُرَ رَجُلًا يُصَلِّي بِالنَّاسِ، ثُمَّ أُحَرِّقَ عَلَى رِجَالٍ يَتَخَلَّفُونَ عَنِ الْجُمُعَةِ بُيُوتَهُمْ) [تصمیم داشتم که مردی را تعیین کنم تا برای مردم امامت کند سپس خود بروم وخانه کسانی را که از نماز جمعه تخلف کرده‌اند بسوزانم].

۱- متفق علی صحته واللفظ لمسلم(۶۵۱) و بخاری(۶۵۷).

۲- مسلم فی المساجد و مواضع الصلاة(۶۵۲).

ب) این عمل زمانی جایز بود که مجازاتهای مالی (به سبب تخلف) جواز داشت، که پس از نسخ مجازات های مالی، نیز آنهم نسخ شد.

ج) رسول الله ﷺ تصمیم گرفتند و انجام ندادند و اگر سوزاندن خانه ها جایز بود، واجب بود که این عمل اتفاق بیفتد، چرا که عقوبت و مجازات دو طرفش مساوی نمی باشد یعنی ترک و عملش مساوی نیست، یا واجب است و یا حرام. بنابراین وقتی که رسول‌الله ﷺ این عمل را انجام ندادند، دلالت بر عدم جواز آن دارد.

و گفتند: حدیث بر عدم فرض بودن نماز جماعت دلالت دارد، چرا که رسول الله ﷺ خود با این تصمیم، (رفتن به سوی خانه های کسانی که از نماز جماعت تخلف ورزیده اند) اراده‌ی ترک نماز جماعت را کردند، درحالی که ایشان هیچگاه بر ترک واجب تصمیم نگرفتند.

همچنین گفته اند: رسول الله ﷺ تصمیم سوزاندن خانه هایشان بر آنها را، به سبب نفاقشان گرفتند نه به خاطر تخلف آنها از حضور درجماعت.

قائلین به وجوب نماز جماعت این دلایل را اینگونه پاسخ داده‌اند:

در آنچه ذکر کردید، دلیلی که دلالت حدیث بر فرض بودن جماعت راساقط کند، نیست:

اما اینکه گفتید: که این تهدید و وعید تنها در حق تارک نماز جمعه می‌باشد: آری وعید درحق تارک نماز جمعه و جماعت می باشد. چرا که حدیث ابوهریره‌ﷺ دراینکه وعید درحق تارک نماز جماعت می باشد، صریح است و این مساله در ابتدا و آخر حدیث واضح و آشکار می باشد. و حدیث ابن مسعودﷺ بیانگر آن است که وعید، همچنین در حق تارک نماز جمعه نیزمی باشد. بنابراین، بین دوحدیث منافاتی وجود ندارد.

اما اینکه گفتید: حدیث منسوخ است: براستی که چه قدر این ادعا ناگوار و اثبات آن تلخ است، کجاست شروط نسخ، ازجمله وجود معارض مخالفی که متاخر از آن باشد؟

هرگز نه شما و نه هیچ یک از اهل زمین راهی برای اثبات این مساله به مجرد ادعا نمی یابند. درحقیقت بسیاری از مردم ادعای نسخ و اجماع را به عنوان نردبانی برای ابطال بسیاری از سنن ثابته از رسول اللهﷺ اتخاذ می کنند، و این مساله ای بی ارزش و عادی نیست؛ و با این ادعای اجماع هیچ سنت صحیحی را از رسول اللهﷺ باقی نمی گذارند. درحالیکه ادعای نسخ تنها زمانی می تواند باشد که ناسخی صحیح و صریح و متاخر از نص قبلی که ائمه آن‌را نقل کرده و آن‌را حفظ کرده‌اند وجود داشته باشد، چرا که بر امت محال است که ناسخی را که حفظ آن لازم است، ضایع کرده و منسوخی را که عمل بدان باطل شده و به عنوان جزئی از دین باقی نمانده، حفظ کند. و بسیاری از پرورش دهندگان متعصبین، هرگاه حدیثی مخالف مذهبشان می بینند، آن‌را با تاویل فراگرفته و بر اساس راهی که برای تاویل آن می‌یابند آن‌را بر خلاف ظاهرش حمل می کنند و هرگاه در تاویل کردن حدیث، مغلوب شده و راهی برای تاویل آن پیدا نکردند، به سوی ادعای اجماع بر خلاف آن، پناه می برند و اگر خلاف را درآن زمینه به گونه‌ای دیدند که امکان ادعای اجماع برای آنها میسر نباشد، به سوی این قول که منسوخ است، روی می آورند. درحالیکه این روش ائمه‌ی اسلام نیست، بلکه همهی پیشوایان اسلام بر خلاف این روش می باشند، بدین گونه که آنها هرگاه از رسول اللهﷺ سنت صریح صحیحی را می‌یافتند، آن‌را با تاویل و ادعای اجماع و نسخ، باطل نمی‌کردند. و امام شافعی و احمد از بزرگترین مردم نسبت به انکار این مساله بودند. وبالله التوفیق.

و رسول‌اللهﷺ آن چرا که بدان تصمیم گرفته بودند، تنها به سبب مانعی که از آن آگاهی داشتند، عملی نکردند و آن اینکه خانه‌های آنها زنان و فرزندانی را در برداشت که بر آنها نماز جماعت واجب نبود که اگر خانه ها را بر زنان و فرزندان آتش می زدند، درواقع عقوبت و مجازات شامل حال کسانی می شد که بر آنها واجب نبود، و این جایز نیست،

همانطور که اگر حد بر زن حامله واجب شود، حد بر وی اقامه نمی شود تا اینکه وضع حمل کند تا اینکه اثر عقوبت و مجازات به حمل سرایت پیدا نکند و از طرفی قطعا رسول الله ﷺ بر انجام آنچه که انجامش جایز نیست، تصمیم نگرفتند.

برخی از اهل علم شبهه‌ی نسخ را جوابی دیگر داده‌اند و آن اینکه: مردم از زمانیکه شنیدند رسول‌الله این موضوع را مطرح کرده، بسیار می ترسیدند، و با این وجود بر تخلف از جماعت اصرار می ورزیدند.

اما اینکه گفتید: حدیث بر عدم وجوب نماز جماعت دلالت می کند، چرا که رسول الله ﷺ خود با این تصمیم، اراده‌ی ترک آن‌را کردند.

ازجمله‌ی آنچه که به آن توجهی نمی شود و گمان آن در مورد رسول الله ﷺ نمی رود آن است که: ایشان به سبب ترک سنتی که الله و رسولش ﷺ آن‌را بر مسلمین واجب نکردند، تصمیم به مجازات گروهی از مسلمین با سوزاندن خانه هایشان بر آنها گرفتند و از طرفی رسول‌الله نفرمودند که ایشان نماز را در این حالت به تنهایی خواندند، بلکه نماز را همراه یارانشان که با آنها به سوی آن خانه ها می رفتند، می خواندند. همچنین اگر نماز را به تنهایی هم خوانده باشند، در آنجا دو واجب بوده است: واجب نماز جماعت و واجب عقوبت و مجازات کردن سرکشان و برخورد با آنها، که رسول الله ﷺ واجبی را که اهمیتش نسبت به دیگری کمتر است، ترک کردند، همچون حالتی که در نماز خوف بود.

اما اینکه گفتید: رسول الله ﷺ به سبب نفاق آنها تصمیم به مجازات شان گرفتند و نه به خاطر تخلفشان از جماعت.

این سخن مستلزم دو چیز ممنوع می باشد:

الف) لغو کردن آنچه که رسول‌الله آن‌را معتبر دانسته‌اند و معلق کردن حکم از تخلف جماعت بدان.

ب) معتبر دانستن آنچه که رسول الله ﷺ آن‌را لغو کردند، چرا که ایشان منافقین را به سبب نفاقشان مجازات نکردند، بلکه از آنها ظاهرشان را پذیرفتند و باطنشان را به الله متعال واگذارکردند[1].

۵- مسلم در صحیحش[2] روایت کرده که مردی نابینا به رسول الله ﷺ گفت: یا رسول‌الله راهنمایی ندارم که مرا به سوی مسجد هدایت کند و از رسول الله ﷺ خواست تا به وی اجازه دهد تا در جماعت شرکت نکند که اول امر رسول الله ﷺ به وی اجازه دادند. اما زمانی‌که پشت کرده و بازگشت، وی را صدا زده و فرمودند:(هَلْ تَسْمَعُ النِّدَاءَ بِالصَّلَاةِ؟)آیا اذان نماز رامی‌شنوی؟ گفت: بله، فرمودند:(فَأَجِبْ)پس ندای مؤذن را اجابت کن(یعنی برای نماز به مسجد بیا).

این مرد ابن‌ام مکتوم بود، اما در اسمش اختلاف است به گونه‌ای که عده‌ای گفته‌اند: عبدالله و عده‌ای گفته اند: عمرو.

و در مسند امام احمد و سنن ابوداود[3] از عمرو بن‌ام مکتوم روایت شده که گفت: گفتم یا رسول الله ﷺ، من فردی نابینا هستم که خانه‌ام دور است و برای من راهنمایی است که مرا(درآمدن به مسجد برای حضور در جماعت) کمک نمی کند، آیا رخصت و جوازی بر اینکه در خانه‌ام نماز بخوانم، می یابید؟ فرمودند: (أَتَسْمَعُ النِّدَاءَ؟) آیا صدای اذان را می شنوی؟ گفت: بله، فرمودند:(مَا أَجِدُ لَكَ رُخْصَةً) برای تو رخصت و جوازی (در ترک جماعت) نمی‌یابم.

---

[1]- کسانی که معتقدند که مقصود از آن منافقیین می باشند، امام شافعی و غیر ایشان هستند همانطور که در المجموع امام نووی ۱۹۲/۴آمده است و ابن حجر در شرح این حدیث در فتح الباری این قول را تقویت کرده جز اینکه ترجیح داده که مراد از آن نفاق معصیت است نه نفاقی که کفر است و مصنف آن‌را برگزیده است.

[2]- مسلم(۶۵۳).

۳- ابوداود(۵۵۲) وابن ماجه(۷۹۲) ومسنداحمد(۱۵۴۹۰) وسنن الکبری(۴۹۴۸) ومعجم الاوسط(۴۹۱۴) وابن ابی شیبه(۳۴۷۴).

معتقدین به عدم وجوب جماعت گفته‌اند: این امر دلالت بر استحباب دارد و امری که دلالت بر وجوب کند نیست. و اینکه رسول الله ﷺ فرمودند:(مَا أَجِدُ لَكَ رُخْصَةً) یعنی اگر اراده‌ی کسب فضیلت جماعت را داری برای تو جوازی در ترک آن نمی‌یابم. و گفتند: این حدیث منسوخ است.

قائلین به وجوب نماز جماعت در پاسخ گفته‌اند: امر زمانی که مطلق باشد، دلالت بر وجوب دارد، و چگونه این امر دلالت بر استحباب دارد درحالی‌که صاحب شرع بر فردی که نابینا بوده و خانه‌اش دور از مسجد می‌باشد و راهنمایش وی را در آمدن به مسجد یاری نمی کند، تصریح دارد که بر وی در شرکت نکردن در جماعت رخصتی نیست. و اگر شرکت در نماز جماعت برای افراد اختیاری می‌بود، سزاوارترین مردم، در این اختیار افرادی مانند این نابینا بودند.

ابوبکر بن منذر در باب " بیان شرکت در نماز جماعت برای نابینایان گرچه منازلشان دور باشد" می‌گوید: و این حدیث بر فرض بودن حضور در جماعت و نه مستحب بودن آن، دلالت می کند.و از آنجائیکه رسول الله ﷺ به ابن‌ام مکتوم در حالی‌که نابینا بود فرمود:(مَا أَجِدُ لَكَ رُخْصَةً) پس فردی که بیناست به عدم رخصت و جواز بر ترک جماعت سزاوارتر می باشد.

۶- ابوداود و ابو حاتم و ابن حباندر صحیحش از ابن عباس رضی الله عنه از رسول الله ﷺ روایت کرده‌اند که فرمودند:(مَنْ سَمِعَ الْمُنَادِيَ فَلَمْ يَمْنَعْهُ مِنَ اتِّبَاعِهِ،عُذْرٌ) هرکس که صدای موذن را بشنود، چیزی جز عذر او را از تبعیت آن باز نمی‌دارد. گفتند: عذر چیست؟ فرمودند: (خَوْفٌ أَوْ مَرَضٌ، لَمْ تُقْبَلْ مِنْهُ الصَّلَاةُ الَّتِي صَلَّى) ترس یا بیماری، (و درغیر اینصورت) نمازی را که به تنهایی خوانده است از وی قبول نمی‌شود.

قائلین به عدم وجوب گفته‌اند: در این حدیث دو علت موجود است؛ یکی اینکه در راویاناین حدیث، معارک عبدی می باشد، که در نزد آنها ضعیف است و دیگری آنکه این حدیث‌موقوف[1] به ابن عباس‌رضی الله عنه می باشد.

قائلین به وجوب در پاسخ گفته‌اند: قاسم بن اصبغ در کتابش این حدیث را با این سند ذکر می کند:حدثناإسماعیل بن إسحاق القاضی حدثنا سلیمان بن حرب حدثنا شعبة عن حبیب بن ثابت عن سعید بن جبیر عن ابن عباس أن النبی صلی الله علیه وسلم قال: (مَنْ سَمِعَ النِّدَاءَ فَلَمْ يُجِبْ فَلاَ صَلاَةَ لَهُ إِلا مِنْعُذْرٍ) سعید بن جبیر از ابن عباس‌رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه وسلم فرمودند: کسی که صدای اذان را بشنود و آن‌را اجابت نکند، برای وی نمازی نیست مگر به سبب عذری. وصحت حدیث با این اسناد برای تو کافی است[2].

و ابن منذر آن‌را با این سند از ابن عباس‌رضی الله عنه به صورت مرفوع[3] روایت می‌کند: حدثنا علی بن عبدالعزیز حدثنا عمروبن عوف حدثنا هشیم شعبة عن عدی بن ثابت عن سعید بن جبیر عن ابن عباس[4]. و گفتند: براستی که ابواسحاق سبیعی از بزرگواری مغراء العبدی روایت کرده است، و اگر برفرض، رفع وی (درسند حدیث) صحیح نباشد، قطعا و بدون

---

[1]- حدیث موقوف عبارت است از اقوال یا افعال و یا تاییداتی که به صحابه نسبت داده شوند. اصل در حدیث موقوف، عدم احتجاج و استناد بدان است، چرا که موقوف، همان اقوال و افعال صحابه است. ولی با این وجود اگر صحت موقوف به اثبات برسد این توان را دارد تا برخی از احادیث ضعیف را قوت و نیرو بخشد و آنها را تقویت کند، زیرا حالت صحابه همواره و پیوسته بر این بود که دنبال کننده و پیرو سنت پیامبر گرامی اسلام بودند. به نقل از کتاب درآمدی بر علوم حدیث ص ۲۲۴-۲۳۰.

۲- ابن حزم فی المحلی۴/۱۹۰.

[3]- حدیث مرفوع عبارت است از اقوال یا افعال یا تاییدات و یا صفاتی که به پیامبر نسبت داده می شود و فرقی نمی کند که فرد نسبت دهنده صحابی باشد و یا از افراد پایین تر از آنها همچون تابعین و تبع تابعین و.... درآمدی بر علوم حدیث ص ۲۲۲.

[4]- من طریق نسیم عن شعبه اخرجه ابن حبان(۲۰۴۶) والبیهقی۳/۱۷۴.

شک حدیث از ابن عباس به صورت صحیح روایت شده و در این صورت آن قول صحابه‌ای است که صحابه‌ای دیگر با آن مخالفت نکرده است.

۷- مسلم در صحیحش[1] از عبدالله بن مسعودﷺ روایت کرده که گفت: هرکس آرزو دارد و بدان خوشحال است که فردای قیامت در حال مسلمانی الله متعال را ملاقات کند بر نماز های پنجگانه مواظبت کند، هرکجا که به سوی آنها فراخوانده شد، زیرا الله متعال برای پیامبر شما سنت ها و راههای هدایتی را بنیان نهاد؛ و نمازها از سنت ها و راههای هدایت هستند و اگر شما در خانه های خود نماز خواندید، همانگونه که این متخلف در خانه ی خود نماز می خواند، سنت پیامبر خود را ترک کرده اید و اگر سنت پیامبرتان را ترک کنید، گمراه می‌شوید و هر کسی که به خوبی وضوگرفته و سپس به سوی مسجدی از مساجد روی می آورد الله متعال برای وی با هرگامی که بر می دارد، حسنه ای می نویسدو به سبب آن درجه ی او را بالا می‌برد و با آن گناهی را از وی می زداید و من خودمان(صحابه) را دیدم که در آن زمان کسی از نماز جماعت تخلف نمی کرد، مگر منافقی که نفاقش معلوم بود؛ چنانکه حتی فرد (بیمار یا ناتوان) آورده و زیر بازوی او گرفته می شد تا در صف نماز جماعت بایستد(و او هم بتواند نماز را با جماعت ادا کند).

و در لفظ دیگری آمده است[2] که عبداللهﷺ گفت: رسول اللهﷺ راههای هدایت را به ما تعلیم دادندو از جمله راههای هدایت، نماز جماعت در مسجدی است که در آن اذان گفته شود.

وجه دلالت حدیث: عبدالله تخلف از جماعت را از علامات منافقینی که نفاقشان معلوم می باشد، به شمار آورده است، درحالیکه ترک عملی مستحب و یا انجام عملی مکروه از

۱- مسلم فی المساجد و مواضع الصلاة(۶۵۴).

۲- مسلم(۶۵۴).

علامات منافقین نمی باشد و هرکس علامات نفاق را در سنت رسول الله ﷺ بررسی کند، آن‌را یا ترک فریضه و یا انجام عملی حرام می یابد. و براین معنا، این قول عبدالله ؓ تاکید می کند که می گوید: هرکس آرزو دارد و بدان خوشحال می شود که فردای قیامت درحال مسلمانی الله متعال را ملاقات کند بر نمازهای پنجگانه، هرکجا که به سوی آنها فراخوانده شد، مواظبت کند. و تارک جماعت را که نماز را در خانه‌اش می خواند، متخلفی نامیده است که ترک کننده‌ی سنتی می باشد که طریقه‌ی رسول الله ﷺ بوده و رسول الله ﷺ و شریعت‌شان آن‌را برای امتش تشریع کرده و بر آن بوده است. و مراد از این سنت، سنتی که هرکس بخواهد می تواند انجام دهد و هر که می خواهد، ترک کند، نیست؛ چرا که ترک این نوع از سنت‌ها از علامات نفاق و ضلالت و گمراهی نمی‌باشد، همچون ترک نماز ضحی، و قیام شب و روزه روز دوشنبه و پنج شنبه.

۸- مسلم در صحیحش[1] از ابوسعید خدری ؓ روایت کرده که رسول الله ﷺ فرمودند: **(إِذَا كَانُو اثَلَاثَةً فَلْيَؤُمَّهُمْ أَحَدُهُمْ،وَأَحَقُّهُمْ بِالْإِمَامَةِ أَقْرَؤُهُمْ)** [هرگاه سه نفر (با هم) بودند، پس باید یکی از آنها بر ایشان امامت دهد و شایسته ترین آنها بر امامت، قاری ترین آنها می‌باشد].

وجه استدلال به حدیث: اینست که رسول الله ﷺ به جماعت امر کردند و امر رسول الله ﷺ دلالت بر وجوب دارد.

۹- رسول الله ﷺ کسی را که در پشت صفوف جماعت به تنهایی ایستاده و همراه ایشان نماز می گزارد، امر کردند تا نماز را اعاده کند. این حدیث را امام احمد و اهل سنن و ابوحاتم بن حبان در صحیحش روایت کرده و امام ترمذی آن‌را حسن دانسته است[2].

۱- مسلم فی المساجد و مواضع الصلاة(۶۷۲).

۲- مسنداحمد(۱۸۰۰۰) وابوداود(۶۸۲) والترمذی(۲۳۰)(۲۳۱) وحسنه، و ابن ماجه(۱۰۰۴) و ابن حبان(۲۱۹۸)(۲۱۹۹) کلهم فی الصلاة.

و از علی بن شیبان روایت است که گفت[۱]: جهت ملاقات با رسول الله راهی مدینه شدیم وقتی به زیارت شان مشرف شدیم، با ایشان بیعت کردیم و پشت سر ایشان نماز خواندیم. می گوید: سپس پشت سر ایشان نماز دیگری خواندیم، پس از اینکه نماز تمام شد، رسول الله ﷺ فردی را که به تنهایی در پشت صفوف (ایستاده و همراه جماعت) نماز می‌خواند، دیدند؛ پس منتظر وی ماندند تا اینکه نمازش تمام شد. سپس فرمودند:(**اسْتَقْبِلْ صَلَاتَكَ، لَاصَلَاةَ لِلَّذِي خَلْفَا لصَّفِّ**) [نمازت از سربگیر و آن‌را دوباره بخوان، کسی که (به تنهایی) در پشت صفوف جماعت نماز می خواند، نمازش اعتبار ندارد]. و درروایتی که امام احمد نقل کرده علی بن شیبان می‌گوید: پشت سر رسول الله ﷺ نماز گزاردم که رسول الله ﷺ مردی را که به تنهایی درپشت صفوف جماعت به تنهایی ایستاده و همراه جماعت، نماز می‌خواند، دیدند؛ پس رسول الله ﷺ برای وی منتظر ماندندتا اینکه نمازش تمام شد. پس به وی فرمودند:(**اسْتَقْبِلْ صَلَاتَكَ، فَلَاصَلَاةَ لِفَرْدٍ خَلْفَا لصَّفِّ**) دوباره نمازت را بخوان، بر کسی که به تنهایی در پشت صفوف جماعت نماز (را گرچه همراه جماعت)بخواند، نمازی نیست.

ابن منذر می‌گوید: این حدیث را احمد و اسحاق ثبت کرده‌اند.

وجه دلالت حدیث: رسول الله ﷺ نماز کسی را که به تنهایی در بیرون از صف، درحالیکه همراه جماعت نماز می گزارد، باطل خواندند و با وجودی که وی در مکانی خاص منفرد نشده بود، وی را به اعاده‌ی نماز امر کردند، بنابراین نماز فردی که از جماعت و مکان برگزاری جماعت جدا می‌شود، سزاوارتر به بطلان می باشد. و نهایت این تنها نماز خواندن آن است که فرد منفرد می باشد، و اگر نماز انفرادی وتنهایی صحیح می بود، رسول

۱- احمد۴/۲۳ وابن حبان(۲۲۰۲) وابن ماجه(۱۰۰۳) وفی الزوائد: اسناده صحیح و رجاله ثقات و صححه ابن خزیمه(۱۵۶۹).

اللهﷺ به نفی آن حکم نمی کردند و کسی را که اینچنین نماز گزارد، امر کردند تا نمازش را اعاده کند[۱].

معتقدین به عدم وجوب اعاده ی نماز در این حالت گفته‌اند:

برای شما این امکان وجود ندارد که به این حدیث استناد کنید مگر پس از اثبات بطلان نماز کسی که به تنهـایی در پشت صفوف نماز جماعت، نماز می خواند، درحالیکه این قـول شـاذی

است که مخالف با جمهور اهل علم[۲] می باشد و بر صحت چنین نمازی، اجمـاع علما بر صحت نماز زنی که به تنهایی در پشت صفوف مردان نماز می خواند[۳]، دلالت دارد.

[۱]- قول به بطلان نماز چنین شخصی و اینکه نمازش صحیح نیست، مذهب احمد و اسحاق و نخعی و ابن ابی شیبه و ابن منذر می باشد. الاوسط۱۸۳/۴، المغنی ۲۱۱/۲، والممتع۳۷۶/۴. وعلاوه برحدیث علی بن شیبان به حدیث وابصه بن معبد استناد می کنند که مردی در پشت صف به تنهایی نماز خواند، پس رسول اللهﷺ وی را امر کردند تا نمازش را اعاده کند. اخرجه الترمذی(۲۳۰)(۲۳۱) وابوداود(۶۸۲) وابن ماجه(۱۰۰۴) واحمد۲۲۸/۴ و انظر الارواء (۵۴۱). و گفتند: اگر نمازش بدین طریق فاسد نمی بود، رسول اللهﷺ وی را امر به اعاده‌ی نماز نمی کردند، چرا که اعاده در امری که انجام شده و به پایان رسیده است، الزام و تکلیف می باشد و اگر فاسد نمی بود، مکلف به اعاده نمی شد.

[۲]- این قول که چنین نمازی بدون عذر صحیح است، مذهب ابوحنیفه و اصحابش و مالک و اوزاعی و شافعی می باشد. رجوع شود به البدائع۲۱۸/۱ و مغنی المحتاج۲۴۷/۱ و جواهر الاکلیل۸۰/۱ و الاوسط۱۸۳/۴.

[۳]- از انسﷺ روایت است که من و یتیمی پشت سر رسول اللهﷺ نماز خواندیم درحالیکه مادرم‌ام سلیم پشت سر ما بود. (اخرجه البخاری(۷۲۷) ومسلم(۶۵۸)) و از انسﷺ روایت است که رسول اللهﷺ بر ایشان امامت داده در حالیکه زنی همراه آنها بود. انس می گوید: رسول اللهﷺ وی را به سمت راست خود قرار داده و آن زن پشت سر ما همراه ما نماز می خواند. (اخرجه مسلم (۶۶۰) و ابن ابی شیبه۸۸/۲). شیخ الاسلام ابن تیمیه می گوید: علما بر صحت وقوف زنی که به تنهایی در صف قرار می گیرد، درحالیکه زن دیگری همراه وی در جماعت نباشد، اتفاق دارند، همانطور که در مورد آن حدیث وارد شده است.مجموع الفتاوی۳۹۵/۲۳. و در جایی دیگر می گوید: هرگاه زنی، زن دیگری را نیافت که همراه وی در صف بایستد، به اتفاق ائمه در پشت صف مردان به تنهایی می ایستد. مجموع الفتاوی۴۰۷/۲۳.

نکته: اگر زن دیگری غیر از وی باشد، واجب است که هر دو باهم صف تشکیل دهند وگرنه حکم همان مردی را دارند که در پشت صفوف به تنهایی نماز می گزارد.

و رسول الله ﷺ پشت سر جبرئیل نماز خواندند. جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت می‌کند که جبرئیل نزد رسول الله ﷺ آمد تا اوقات نماز را به ایشان بیاموزد، پس جبرئیل پیش رفته و رسول الله ﷺ پشت سر ایشان و مردم پشت سر رسول الله ﷺ بودند. جبرئیل نماز ظهر را در زمان کنار رفتن خورشید(پس از زوال) خواند و وقتی که سایه هرچیز به اندازه خودش شد، آمده و به مانند آنچه که در ظهر انجام داده بود، پیش رفته و رسول الله ﷺ پشت سر ایشان و مردم پشت سر رسول الله ﷺ بودند[1]. براستی که رسول الله ﷺ به تنهایی پشت سر جبرئیل در حالیکه به ایشان اقتدا کرده بودند، نماز گزاردند.

و گفتند: و ابوبکره تکبیر تحریمه را به تنهایی در پشت صف گفت و سپس حرکت کرد تا اینکه به صف پیوست و رسول الله ﷺ وی را به اعاده‌ی نماز امر نکردند[2].

و گفتند: و ابن عباس رضی الله عنه در سمت چپ رسول الله ﷺ تکبیر تحریمه را گفت که رسول الله ﷺ دستش را گرفته و وی را در سمت راست خود قرار دادند[3].و رسول الله ﷺ وی را به دوباره خواندن نماز امر نکردند بلکه تکبیر گفتن وی به تنهایی را صحیح دانستند، کهاین حدیث در مورد نماز نفل و حدیث جابر رضی الله عنه در مورد نماز فرض می باشد، که جابربرای نماز در سمت چپ رسول الله ﷺ ایستاد که رسول الله ﷺ با دست مبارک وی را گرفته و در سمت راست خود قرار دادند[4].

قائلین به وجوب اعاده‌ی نماز توسط چنین شخصی در پاسخ گفته‌اند:

جای تعجب است که احادیث صحیح صریح در این موضوع با یکدیگر در تعارض قرار داده می شوند درحالیکه به هیچ وجه با هم تعارضی ندارند.

۱- النسائی فی المواقیت(۵۱۳).

۲- البخاری فی الاذان(۷۸۳).

۳- البخاری فی الاذان(۶۹۹) و مسلم فی صلاة المسافرین(۷۶۳).

۴- مسلم فی الزهد و الرقائق من حدیث طویل(۳۰۱۰).

اما اینکه گفتید: این قولی شاذ است؛ به الله سوگند که شاذ نیست و رسول الله ﷺ و سنت صحیح و صریحش همراه آن می‌باشد، گرچه عده‌ای عمل به این سنت را ترک کرده باشد کسی که آن‌را ترک کرده.لذا ترک سنت ها به سبب مخفی بودن آن ها بر کسانی که آن‌را ترک کرده، یا اینکه آن‌را به سبب تاویل جایزی که گنجایش آن بوده به منظور عمل به سنتی غیر از آن ترک کردند، جایز نمی باشد. و چگونه ترکِ ترک کننده‌ی این سنت بر خود سنت مقدم می شود؟

و این درحالی است که گروهی از بزرگان تابعین در مورد این سنت سخن گفته‌اند، از جمله: سعید بن جبیر، طاووس،ابراهیم نخعی، و کسانی غیر از ایشان همچون: حکم، حماد، ابن ابی لیلی، حسن بن صالح، وکیع، اوزاعی - که طحاوی از وی نقل می کند - اسحاق بن راهویه، امام احمد، ابوبکر بن منذر و محمد بن اسحاق بن خزیمه. پسشذوذ کجاست درحالیکه این عده از علما معتقد به سنت بودن آن می باشند؟

اما اعتراض تان مبنی بر محل ایستادن زن در صفوف، (پس از مردان به تنهایی) از فاسد ترین اعتراضات می باشد. چرا که آن جایگاه وی بوده که برای او تشریع شده است به گونه‌ای که اگر در صف مردان بایستد، نماز هریک از مردانی که نزدیک وی بایستد، در نزد امام ابوحنیفه و یکی از دو قول در مذهب امام احمد، فاسد می شود.

اما اگر گفته شود: اگر زنی در پشت صف زنان به تنهایی بایستد، نمازش صحیح می‌باشد. در پاسخ گفته شده: اینچنین نیست بلکه اگر زنی از صفوف زنان جدا شود، همچون مردی که در پشت صف مردان به تنهایی بایستد، نمازش فاسد می باشد. که این را قاضی ابویعلی در تعلیقش ذکر کرده است چرا که قول رسول الله ﷺ در این زمینه عام می‌باشد، آنجا که فرمودند:(لَاصَلَاةَ لِفَرْدٍ خَلْفَا لصَّفٍّ) نماز کسی که به تنهایی در پشت صفوف جماعت نماز (را گرچه همراه جماعت) بخواند، اعتبار ندارد. امازنی که به تنهایی درپشت

صفوف مردان به همراه جماعت نماز می‌گزارد و زن دیگری همراه وی نیست، از این حکم به سبب حدیث صحیح خارج می‌شود و در مورد غیراین حالت، حدیث برعموم خود باقی می‌ماند.

اما قصه‌ی به تنهایی نماز خواندن رسول اللهﷺ، پشت سر جبرئیل در حالیکه صحابه پشت سر ایشان بودند.

این استدلال نیز اینگونه پاسخ داده شده:

این مساله در ابتدای امر بود، زمانیکه جبرئیل اوقات نماز را به رسول اللهﷺ تعلیم می‌داد در حالی‌که امر رسول اللهﷺ به اعاده‌ی نماز برای مردی که به تنهایی در پشت صفوف نماز خوانده بود از آن متاخر بوده و بعد از این جریان است. و این جوابی صحیح می‌باشد. و در نزد من در این مساله جواب دیگری می‌باشد و آن اینکه: رسول اللهﷺ امام مسلمین بودند، که بدین سبب جلوی جمعیت بودند درحالی که به تنهایی به جبرئیل اقتدا کردند. و از آنجائی که جبرئیل درمقام تعلیم بود، جلوتر بودن ایشان از رسول اللهﷺ در تعلیم بسیار رساتر و بلیغ تر از آن بود که در کنار رسول اللهﷺ بایستند؛ همانطور که رسول اللهﷺ در منبر بر صحابه نماز خواندند تا اینکه ایشان اقتدا کرده و نماز را تعلیم ببینند واین در حالی بود که رسول اللهﷺ از اینکه امام در امامت برمردم، در مکانی بالاتر از آنها باشد، نهی کردند، بنابراین چون مقصود از آن تعلیم بوده در نهی داخل نمی‌شود.

رکوع کردن قبل از داخل شدن در صف:

اما قصه‌ی ابوبکره، درآن وارد نشده که وی قبل از داخل شدن در صف از رکوع بلند شده و فقط زمانی می توان بدان تمسک جست که ثابت شود وی قبل از داخل شدن در صف سرش را از رکوع بلند کرده است، درحالی که راهی به سوی اثبات آن نیست.

و در مورد کسی که در بیرون از صف رکوع کرده و بعد از اینکه امام سرش را از رکوع بلند کرده، در حالت رکوع حرکت کرده و به صف می پیوندد، روایت‌ها از امام احمد در اینکه آیا این رکعت را دریافته یا نه، مختلف می باشد و از ایشان سه روایت در این زمینه می باشد:

روایت اول: مطلقا این عملش صحیح بوده و رکعت را دریافته است. و دلیل این روایت آن است که رسول الله ﷺ ابوبکره را به اعاده ی نماز امر نکردند. و از وی جزئیات عملش را نخواستند که آیا صف را قبل از اینکه ایشان سر را از رکوع برداشتند، دریافته یا نه؟ و اگر این دو حالت(ادراک صف بعد از بلند شدن امام از رکوع و ادراک صف قبل از بلند شدن امام از رکوع) مختلف می بود، رسول الله ﷺ از وی تفصیل و جزئیات عملش را می پرسیدند. سعید بن منصور در سنن خود از زید بن ثابت رضی الله عنه روایت می‌کند که وی قبل از اینکه در صف داخل شود رکوع می کرد و سپس در حالت رکوع با اطمینان و آرامش حرکت می کرد تا به صف بپیوندد، چه در حالت رکوع امام به صف می پیوست و یا اینکه بعد از بلند شدن امام از رکوع بدان ملحق شود[1].

روایت دوم: این عمل صحیح نبوده و آن رکعت را درک نکرده است که در روایت ابراهیم بن حارث و محمد بن حکم بدان تصریح کرده است. و بین چنین حالتي و کسي که رکوع را در صف درک کرده، تفاوت قائل شده است. چرا که وی در صف آن چرا که به وسیله‌ی آن رکعت درک می شود(رکوع)، درک نکرده است. بنابراین وی شبیه کسی است که سجده ای را در نماز ترک کرده است. ودر نزد اکثر اصحاب امام احمد این روایت صحیح تر می باشد.

۱- مالک فی الموطا۱۶۵/۱، والطحاوی فی شرح معانی الاثار۳۹۸/۱ والبیهقی فی السنن الکبری ۹۰/۲.

روایت سوم: اگر عالم به نهی باشد، نمازش صحیح نیست وگرنه به دلیل قصه ی ابوبکره و نهی رسول الله ﷺ که فرمودند: (**لاتعد**) این کار را بار دیگر نکن. صحیح می‌باشد. درحالیکه نهی مقتضی فساد می باشد، لیکن نهی در حق جاهل بدان، ترک می‌شود. چرا که رسول الله ﷺ ابوبکره را به اعاده‌ی نمازش امر نکردند و این حال ابوبکره بود.

اما قصه ی ابن عباس و جابر رضی الله عنهما که رسول الله ﷺ آنها را به دوباره خواندن نماز امر نکردند، درحالی که هریک به تنهایی تکبیر تحریمه را گفتند:

در این احادیث نیامده که آندو با تکبیر گفتن وارد نماز شدند، بلکه فقط در آن آمده است که در سمت چپ رسول الله ﷺ ایستادند که درهمان لحظه ایستادن، رسول الله ﷺ هریک از آنها را به سمت راست خود چرخاندند. وبه فرض این که هر دوی آنها با تکبیر گفتن خارج از صف وارد نماز شده باشد، تکبیرش صحیح می‌باشد و تنها آنچه که در بطلان نماز معتبر است به تنهایی رکوع کردن می باشد وگرنه اگر کسی قبل از رکوع به وی ملحق شده وهمراه وی صف تشکیل داده و در کنار وی بایستد، درحالی که وی به تنهایی در پشت صفوف تکبیر گفته، نمازش صحیح می‌باشد. در غیر این صورت اگر برای نماز، تکبیر تحریمه گفتنِ مامومین باهم، را معتبر بدانیم، تکبیر تحریمه هیچیک ازمامومین منعقد نمی‌گردد مگر زمانی که تکبیر هریک از آنها با کسی که در کنارش قراردارد درابتدا و انتهای آن متفق و یکسان بوده و برابر و مساوی با هم باشد، که این حالتی است که حرج و سختی و مشقت آن بسیار بزرگ می‌باشد. بر این اساس است که هیچکس، به هیچ عنوان، تکبیر تحریمه مامومین باهم، را در صحت نماز معتبر ندانسته است. والله اعلم.

۱۰- ابوداود در سنن خود و امام احمد در مسندش[۱] از ابودرداء رضی الله عنه روایت می‌کنند که رسول الله ﷺ فرمودند:(**مَا مِنْ ثَلَاثَةٍ فِي قَرْيَةٍ وَلَا بَدْوٍ لَا تُقَامُ فِيهِمُ الصَّلَاةُ إِلَّا قَدِ اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ**

۱- ابوداود فی الصلاة(۵۴۷) واحمد(۲۱۷۱۰) والنسائی فی الامامه(۸۴۷).

الشَّيْطَانُ، فَعَلَيْكَ بِالْجَمَاعَةِ فَإِنَّمَا يَأْكُلُ الذِّئْبُ الْقَاصِيَةَ) [هیچ سه نفری نیستند که درروستا یا صحرا یا بیابان گرد هم آیند ونماز را به جماعت برپای ندارند مگر اینکه شیطان بر آنها چیره می‌شود، پس برشما باد که نماز جماعت بخوانید وبر ادای نماز جماعت مواظبت کنید و به جماعت بپیوندید وتک روی نکنید ،چه بی گمان گرگ آن گوسفندی را می‌خورد که ازگله جدا شده و دور مانده باشد].

وجه استدلال به حدیث: رسول الله ﷺ از چیره شدن شیطان بر آنها دراثر ترک جماعت، که نشانه ی آن اذان و اقامه نماز می باشد، خبر دادند؛ اگر نماز جماعت مستحب بود به گونه ای که شخص در ترک و انجام آن مخیر می بود، شیطان بر تارک آن و نشانه هایش چیره نمی شد.

۱۱- مسلم در صحیحش[۱] از ابی شعثاء محاربی روایت کرده که گفت: همراه ابوهریره رضی الله عنه در مسجد نشسته بودیم که موذن اذان گفت. پس از آن مردی از مسجد برخاسته و راه خروج از مسجد را در پیش گرفت که دراین هنگام ابوهریره رضی الله عنه اورا زیر نظر گرفته بود تا اینکه از مسجد خارج شد؛ ابوهریره رضی الله عنه گفت: اما این شخص ابوالقاسم ﷺ را نافرمانی نمود. و در روایتی آمده است که می گوید: از ابوهریره رضی الله عنه در حالی که مردی را دید که پس از اذان از مسجد خارج می‌شود، شنیدم که گفت: اما این شخص ابوالقاسم ﷺ را نافرمانی نمود.

وجه استدلال به حدیث: ابوهریره رضی الله عنه آن شخص را به سبب خروجش از مسجد پس از اذان، به دلیل ترک نماز جماعت، نافرمان و سرکش و عاصی از فرمان رسول الله ﷺ قرار داد. و کسیکه می‌گوید: جماعت مستحب است در حقیقت می‌گوید: کسی که پس از اذان از مسجد خارج شود و نماز را به تنهایی بخواند از فرمان الله و رسولش ﷺ نافرمانی و سرپیچی نکرده است. و ابن منذر در کتابش بر وجوب نماز جماعت به این حدیث استناد کرده و می گوید: اگر فرد مسلمان در ترک جماعت و انجام آن مخیر می‌بود، جایز نبود که

۱- مسلم(۶۵۵).

فرد با تخلف از آنچه که حضورش در آن بر وی واجب نبوده، عاصی و گنه کار شود. و کسی که می‌گوید، نماز جماعت مستحب است، به گونه ای که هر که بخواهد انجام می دهد و هرکه خواست می تواند آن‌را ترک کند، در حقیقت برای شخصی که از مسجد خارج می شود در حالیکه موذن اقامه‌ی نماز را می گوید، جواز صادر کرده است. بلکه برای وی جایز می‌داند که در مسجد بنشیند و همراه امام و جماعت نماز نخوانده و پس از نماز آنها برخاسته و نماز را به تنهایی بخواند. در حالیکه اگر رسول الله ﷺ و اصحاب بزرگوار ایشان کسی را که اینچنین عمل کند، می‌دیدند، قطعا اورا مورد ملامت قرار داده وسرزنش می‌کردند.

بلکه بر عملی غیر از این عمل انکار کردند و آن اینکه بر شخصی که همراه جماعت نماز نخوانده بود و به نماز خواندن در کنار باروبنه و اثاثیه‌اش اکتفا کرده بود، انکار کرده و رسول الله ﷺ به وی فرمودند[۱]:(مَا مَنَعَكَ أَنْ تُصَلِّيَ مَعَ النَّاسِ، أَلَسْتَ بِرَجُلٍ مُسْلِمٍ؟) [چه چیزی تو را از نماز خواندن همراه مردم بازداشت، آیا مردی مسلمان نیستی؟].

و رسول الله ﷺ به دو نفری که نماز خوانده و به مسجد آمده بودند امر کردند تا نماز را به جماعت بخوانند و فرمودند[۲]:(فلا تَفْعَلا، إِذَا صَلَّيْتُمَا فِي رِحَالِكُمَا ثُمَّ أَتَيْتُمَا مَسْجِدَ جَمَاعَةٍ فَصَلِّيَا مَعَهُمْ، فَإِنَّهَا لَكُمَا نَافِلَةٌ) [این کار را نکنید، هرگاه در خانه هایتان نماز خواندید و سپس به مسجد آمدید در حالیکه جماعت بر پا بود، همراه جماعت نماز بخوانید، این نماز برای شما نافله محسوب می شود].

۱- مسند احمد(۱۶۳۹۵) والدارقطنی(۱۵۴۱) والنسائی(۸۵۷).

۲- الترمذی في الصلاة(۲۱۹) وقال حسن صحیح و النسائی (۸۵۸) وابوداود(۵۷۵) واحمد(۱۷۴۷۴).

اجماع صحابه بر وجوب نماز جماعت:

۱۲- صحابه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین بر وجوب نماز جماعت نیز اجماع دارند. و ما نصوص آنها را ذکر می کنیم:

همانطور که گذشت، ابن مسعودﷺ می‌فرماید[۱]: من خودمان(صحابه) را دیدم که در آن زمان کسی از نماز جماعت تخلف نمی کرد، مگر منافقی که نفاقش معلوم بود.

امام احمد[۲]می‌گوید: وکیع برای ما روایت کرده که سلیمان بن مغیره از ابوموسی هلالی از ابن مسعودﷺ روایت کرده که فرمود: برای کسی که صدای منادی و موذن را بشنود و بدون عذر آن‌را (با رفتن به مسجد و حضور در جماعت) اجابت نکند، نمازی نیست.

همچنین امام احمد می‌گوید[۳]: وکیع برای ما روایت کرده که مسعر از ابی الحصین از ابی بردة از ابوموسی اشعری روایت کرده که فرمود: هرکس صدای منادی و موذن را بشنود و بدون عذر آن‌را اجابت نکند، برای وی نمازی نیست.

و احمد می‌گوید[۴]: وکیع از سفیان از ابی حیان تیمی از پدرش از علیﷺ روایت کرده که فرمود: برهمسایه مسجد، نمازی جز در مسجد نیست. گفته شد: همسایه مسجد کیست؟ فرمود: کسی که صدای منادی و موذن را بشنود.

و سعید بن منصور می‌گوید: هشیم روایت کرده که منصور ما را از حسن بن علیﷺ خبر داده که فرمود: کسیکه صدای اذان را بشنود و برای نماز جماعت به مسجد نرود، نمازش از سرش تجاوز نمی کند (و بالاتر نمی رود) مگر اینکه به سبب عذری باشد.

۱- مسلم فی المساجد و مواضع الصلاة(۶۵۴).

۲- ذکره ابن حزم فی المحلی۴/۱۹۵.

۳- اخرجه الحاکم۱/۲۴۶ و صححه و وافقه الذهبی و البیهقی مرفوعا و موقوفا۳/۱۷۴وانظر مجمع الزوائد۲/۴۲.

۴- اخرجه عبدالرزاق۱۱/۴۹۷ والبیهقی۳/۵۷و۱۷۴ وضعفه الحافظ فی تلخیص الحبیر ۲/۳۲.

و عبدالرزاق می‌گوید: از انس از ابی اسحاق از حارث ازعلی‌ﷺ روایت است که فرمود: هرکس از همسایگان مسجد که صدای اذان را بشنود و در حالیکه سالم و تندرست است و عذری ندارد، (به مسجد نیامده و نماز را به تنهایی بخواند) برای وی نمازی نیست[۱].

و وکیع می‌گوید: از عبدالرحمن بن حصین از ابی نجیح ملکی از ابوهریره‌ﷺ روایت است که فرمود: براستی که اگر دو گوش فرزند آدم پر از سرب مذاب شود، برای وی بهتر است از اینکه صدای منادی و موذن را بشنود و آن‌را اجابت نکند[۲].

در جایی دیگر وکیع می‌گوید: شعبه ازعدی بن ثابت از سعید بن جبیر از ابن عباس‌ﷺ روایت کرده که فرمود: هرکس صدای اذان را بشنود و پس از آن بدون عذر، اجابت نکند، نمازی برای وی نیست[۳].

عبدالرزاق می‌گوید: از لیث از مجاهد روایت است که فرمود: مردی نظر ابن عباس‌ﷺ را در مورد شخصی که روز را روزه می گیرد و شب را در قیام به سرمی برد ولی در جمعه وجماعت شرکت نمی‌کند، پرسید؟ ابن عباس‌ﷺ گفت: این شخص در آتش است. فردای آن روز همان شخص به نزد ابن عباس‌ﷺ آمد و همان سوال را پرسید که ابن عباس‌ﷺ به وی گفت: وی در آتش است. مجاهد می گوید: آن شخص حدود یک ماه، پیوسته نزد ابن عباس‌ﷺ رفت و آمد می کرد و از او این سوال را می پرسید و هر بار ابن عباس‌ﷺ می گفت: وی در آتش است[۴].

همانطور که مشاهده کردید، این نصوص صحیح و واضح و آشکار صحابه بود. و حتی از یک صحابه هم خلاف این روایت نشده است و هریک از این آثار خود به تنهایی دلیل

۱- عبدالرزاق۱/۴۹۸ والدارقطنی۱/۴۲۰ والبیهقی۳/۵۷.

۲- المحلی۴/۱۹۵.

۳- ابن ماجه(۷۹۳) وابن حبان(۲۰۶۴) والدارقطنی۱/۴۲۰ والبیهقی ۳/۵۷.

۴- الترمذی فی الصلاة(۲۱۸).

مستقلی در مساله می باشد، بنابراین زمانی که همه‌ی اینها در کنار هم قرار گرفته و دست به دست هم داده و همدیگر را یاری کنند، چگونه خواهد بود؟ وبالله التوفیق.

حکم نماز جماعت برای زنان[1]:

به اجماع علما نماز جماعت بر زنان واجب نمی‌باشد، لیکن به طور کلی نماز جماعت در حق آنها در نزد جمهور علما مشروع می باشد. نماز زنان در جماعت بردو نوع است:

الف) یک زن با امامت زن دیگری نماز بخواند که این امر به سه دلیل مشروع می‌باشد:

۱- عموم احادیثی که در فضل نماز جماعت وارد شده است و اصل آن است که زنان با مردان همسانند. رسول الله ﷺ فرمودند[۲]:[النِّسَاءُ شَقَائِقُ الرِّجَالِ] زنان با مردان همسانند.

۲- عدم ورود نهی از امامت زنی بر زنان.

۳- عمل بعضی از زنان صحابه همچون‌ام سلمه و عایشه رضي الله عنهما.

از ریطة الحنفی روایت است[۳] که عایشه رضي الله عنها برای زنان امامت داده، درحالی که در نماز فرض در بین صفوف زنان ایستاده بود.

و از عمار الدهنی از زنی از قومش که به وی حجیره گفته می‌شد ازام سلمه رضي الله عنها روایت شده که[۴]: ایشان برای زنان امامت داده و در وسط صف زنان قرار می‌گرفت.

بنابراین عمل این زنان صحابه و عدم وجود مخالف، برمشروعیت امامت زنان برای یکدیگر دلالت دارد. و از رسول الله ﷺ روایت شده که موذنی را برای‌ام ورقه تعیین کردند تا برای وی اذان دهد و اورا امر کردند تا اهل خانه‌اش (از زنان را) امامت دهد[۵]. لیکن این

۱- به نقل از صحیح فقه السنة ج۱/۵۰۸-۵۱۰.

۲- حسن بطرقه، اخرجه ابوداود(۲۳۶) والترمذی(۱۱۳) واحمد(۲۶۱۹۵) وسنن الکبری للبیهقی(۷۹۶).

۳- صحیح لشواهده: اخرجه عبدالرزاق(۵۰۸۶) والدارقطنی(۱۵۰۷) والبیهقی ۱۳۱/۳.

۴- صحیح لشواهده: اخرجه عبدالرزاق۱۴۰/۳ والدارقطنی ۴۰۵/۱ وسنن الصغیر للبیهقی(۵۵۵) ومعرفه السنن و الاثار(۵۹۷۴).

۵- ضعیف: اخرجه ابوداود(۵۹۲) وابن خزیمه۸۹/۳ والبیهقی۱۳۰/۳.

حدیث ضعیف می باشد، و شافعیه و حنابله به امامت زنان بر یکدیگر قائلند و به این حدیث استناد می کنند.

ب) زن با امامت مردی نماز بخواند و یکسان است که آن زن به تنهایی و یا اینکه با عده‌ای دیگر از زنان و یا پشت صفوف مردان به امام اقتدا کنند. این مساله به دلیل احادیث زیادی مشروع می باشد. از جمله: حدیث انس‌ﷺ[1] که می‌گوید: من و یتیمی پشت سر رسول اللهﷺ نماز گزاردیم در حالیکه مادرم ام سلیم پشت سر ما ایستاده بود. دلیل دیگر حدیث ام سلیم[2]است که می‌گوید: پس از این که رسول اللهﷺسلام می‌داد ونماز به پایان می‌رسید، زنها بلند می‌شدند و می‌رفتند. آن حضرتﷺاندکی توقف می‌کرد وآنگاه بر می‌خاست.

تبصره ها:

۱- برای مردی که با همسریا یکی از محارمش تنها مانده، جایز است همراه وی نماز را با جماعت بخواند، چراکه خلوت وی با آن زن در غیر نماز جایز است.

۲- جایز نیست که مردی، تنها یک زن اجنبی را امامت دهد به دلیل عام بودن این ارشاد رسول اللهﷺ که فرمودند[3]:[لَا يَخْلُوَنَّ رَجُلٌ بِامْرَأَةٍ إِلَّا كَانَ ثَالِثَهُمَا الشَّيْطَانُ] هیچ مردی با زنی تنها نمی‌شود مگر اینکه سومی آنها شیطان است.

۳- جایز است که مردی برای گروهی از زنان امامت دهد چرا که اجتماع زنان خلوت را نفی می کندو از این عمل نهی نشده است. وازبرخی از سلف صالح وارد شده که فرمودند: لیکن این زمانی است که از فتنه در امان باشد، اما اگر با این عمل خوف فتنه می‌باشد، جایز نیست. براستی که الله ﷻ فساد را دوست ندارد.

۱- اخرجه البخاری(۷۲۷) ومسلم(۶۵۸).

۲- اخرجه البخاری(۸۷۰) وابوداود(۱۰۴۰) والنسائی(۱۳۳۳) وابن ماجه(۹۳۲).

۳- اخرجه الترمذی(۱۱۷۱) واحمد(۱۷۲).

عذرهایی که در تخلف از جماعت بدانها جواز داده شده[1]:

عذرهایی که تخلف از حضور در نماز جماعت در مسجد را مباح می‌کند، برخی عام و بعضی خاص می باشند:

عذرهای عام:

۱و۲- باران و گل ولای، به گونه‌ای که خروج وی به سوی مسجد را سخت و دشوار کند. از نافع روایت است[2] که ابن عمرﷺ در شبی سرد و طوفانی برای نماز اذان داد و گفت: در خانه ها نماز بگزارید. سپس گفت: همانا رسول اللهﷺ در شبی که سرد و بارانی بود به موذن فرمود که بگوید: در خانه ها نماز بگزارید.

و از جابرﷺ روایت است[3] که گفت: همراه رسول اللهﷺ برای سفری خارج شدیم که ما را باران گرفت، پس رسول اللهﷺ فرمودند:[لِيُصَلِّ مَنْ شَاءَ مِنْكُمْ فِي رَحْلِهِ] هریک از شما که می‌خواهد در کنار باروبنه‌اش نماز بگزارد.

با وجود باران وگل ولای اگر کسی برای حضور در نماز جماعت بیرون شود، بهتر است، به دلیل حدیث ابوسعید خدریﷺ که گفت[4]: ابری پدید آمد و چنان باریدن گرفت که از سقف (مسجد نبوی) که از شاخه‌ی درخت خرما بود، آب سرازیر شد و من رسول اللهﷺ را دیدم که درمیان آب وگل سجده می کند تا آنکه اثر گل را بر پیشانی آنحضرتﷺ مشاهده کردم.

براستی که رسول اللهﷺ علی رغم اینکه باران و گل بود، در جماعت حضور یافتند، حتی که در آب و گل سجده کردند.

۱- به نقل از صحیح فقه السنة ج۱ص۵۱۱-۵۱۶.

۲- صحیح: اخرجه البخاری(۶۶۶) ومسلم(۶۹۷).

۳- صحیح: اخرجه مسلم(۶۹۸) وابوداود(۱۰۶۵) والترمذی(۴۰۹).

۴- صحیح: اخرجه البخاری(۶۶۹) ومسلم(۱۱۶۷).

۳- سرمای شدید: به گونه‌ای که حد آن از مقداری که مردم بدان مانوس شده وعادت کرده‌اند، بگذرد که حدیث ابن عمرﷺ در این مورد گذشت. و از نعیم نحام روایت است[1] که در روزی بسیار سرد، اذان صبح داده شد، درحالی که وی موی سرهمسرش را کوتاه می کرد، در این هنگام گفت: ای کاش موذن ندا می‌داد که هرکس (در خانه‌اش) بنشیند، (و در نماز جماعت در مسجد شرکت نکند) بر او حرجی نیست. که موذن رسول اللهﷺ در آخر اذانش ندا داد که هرکس (درخانه) بنشیند و (در نماز جماعت مسجد شرکت نکند) بر او حرجی نیست. و این در زمان رسول اللهﷺ در آخر اذان موذن بود.

اهل علم به این عذرها تاریکی شدیدی را که در آن، انســان مسیر خــود به سوی مسجد را

نمی بیند، افزوده اند.

فایده: امام نووی می گوید[2]: اصحاب ما می‌گویند: با عذرها [ی مشروع] جماعت ساقط می‌شود و در این حالت یکسان است که بگوییم: نماز جماعت سنت است یا فرض کفایه و یا فرض عین. چرا که اگر مثلا بگوییم نماز جماعت سنت موکده‌ای است که ترک آن مکروه است، اگر به سبب عذری نماز جماعت ترک شود، تنها کراهت از وی زایل می‌شود و بدین معنا نیست که اگر به دلیل عذری نماز جماعت را ترک کرد، فضیلت نماز جماعت را به دست می‌آورد، بلکه بدون شک فضیلت نماز جماعت برای وی حاصل نشده و فقط معنای آن سقوط گناه و کراهت از وی می باشد.

۱- صحیح: اخرجه احمد(۱۷۹۳۴) والسنن الکبری للبیهقی(۱۸۶۸) ومسند ابن ابی شیبه(۵۵۳) وعبدالرزاق(۱۹۲۷).

۲- المجموع للنووی.

عذرهای خاص:

۴- بیماری: بیماری که با وجود آن، آمدن به مسجد برای شرکت در جماعت سخت و دشوار باشد. ابن منذر می‌گوید: در بین اهل علم خلافی مبنی بر اینکه برای مریض به سبب بیماری‌اش جایز است که نماز جماعت را ترک کند، نمی‌دانم. و رسول الله ﷺ زمانیکه بیمار شدند، از رفتن به مسجد خودداری کرده و فرمودند[۱]: [مُرُوا أَبَا بَكْرٍ فَلْيُصَلِّ بِالنَّاسِ] ابوبکر را بگویید که برای مردم نماز بگزارد.

اما اگر بیماری جزئی بود به گونه‌ای که با وجود آن آمدن به مسجد سخت و دشوار نبود، همچون درد دندان یا درد سر جزئی و تب خفیف، این نوع بیماری جزئی عذر محسوب نمی‌شود و ضابط آن اینست که سختی و دشواری آن همچون دشواری و سختی آمدن به مسجد در باران باشد[۲].

اما اگر در صورت توانایی، عزیمت را اختیار کند و با وجود بیماری برای جماعت به مسجد

بیاید، افضل و بهتر می باشد. از ابن مسعود رضی الله عنه روایت است که گفت[۳]: من خودمان(صحابه) را دیدم که در آن زمان کسی از نماز جماعت تخلف نمی کرد، مگر منافقی که نفاقش معلوم بود؛ چنان که حتی فرد (بیماریا ناتوان)با زحمت به مسجد آورده و زیر بازوی او گرفته می شد تا در صف نماز جماعت بایستد(و اوهم بتواند نماز را با جماعت ادا کند).

۵- بیماری همیشگی همچون کوری و مانند آن؛ چرا که رسول الله ﷺ برای عتبان بن مالک زمانی که گفت: یارسول‌الله، چشم من ضعیف گشته و من مردم خویش را امامت می

۱- صحیح: اخرجه البخاری(۶۶۴) ومسلم(۴۱۸).

۲- المجموع للنووی۴/۲۰۵.

۳- صحیح: اخرجه مسلم(۶۵۴) وغیره.

دهم و هرگاه باران می آید در وادی که میان من و ایشان است، سیلاب سرازیر می گردد و نمی توانم به مسجد بروم و برایشان نماز بگزارم. اجازه دادند تا در خانه‌اش نماز بخواند[۱].

در این حدیث نابینایی و باران به همراه هم برای عتبان عذر می‌باشد و در لفظ حدیث انسﷺ آمده است[۲]: شخصی از انصار که خیلی فربه وچاق بود، به آنحضرتﷺ گفت: نمیتوانم با شما در نماز جماعت شرکت کنم. آنگاه، غذائی تدارک دید وآن حضرتﷺ را به منزلش دعوت نمود. حصیری پهن نمود وروی آن آب پاشید. که رسول الله روی آن دورکعت نماز خواند.

برخی از علما تنومندی و چاقی فرد را ازعذرهای مباح کننده‌ی ترک جماعت شمرده‌اند. اما گواه و شاهد برترک جماعت در حدیث عتبان آن است که اگر فرد نابینا، راهنمایی که وی را به سوی مسجد هدایت کند، نیافت، در اینصورت، این حالت وی ترک نماز جماعت را برای وی مجاز می‌کند. که جمهور علما بر این اعتقاد می باشند بر خلاف حنفیه که فرد نابینا را مطلقا معذور می دانند، گرچه برای وی راهنمایی برای آوردن او به مسجد باشد[۳].

۶- ترس: که بر نفس خود به سبب وجود پادشاه، ظالم، دشمن، دزد، ومانند اینها هراسان و بیمناک باشد. یا اینکه بر مال و اهلش بیمناک بوده و لازم است که کسی از آنها حمایت کند. این مساله در نزد علما با وجود اختلافی که در برخی از تفصیلات آن دارند،[۴] در ترک جماعت عذر می باشد. دلیل عمده ای که در این مساله می باشد، روایتی است که از ابن عباسﷺ به طور مرفوع وارد شده است که از رسول اللهﷺ روایت می کند که

۱- صحیح: اخرجه البخاری(۴۲۵) ومسلم(۳۳).

۲- صحیح: اخرجه البخاری(۶۷۰) وابوداود(۶۵۷).

۳- ابن عابدین ۱/۳۷۳، الدسوقی ۱/۳۹۱، وکشف القناع ۱/۴۹۷.

۴- ابن عابدین ۱/۳۷۴، مغنی المحتاج ۱/۲۳۵، المغنی ۱/۶۳۱.

فرمودند[۱]:(مَنْ سَمِعَ الْمُنَادِيَ فَلَمْ يَمْنَعْهُ مِنَ اتِّبَاعِهِ،عُذْرٌ) [هرکس که صدای موذن را بشنود، وبدون عذر به جماعت شرکت نکند. گفتند: عذر چیست؟] فرمودند:(خَوْفٌ أَوْ مَرَضٌ،لَم تُقْبَلْ مِنْهُ الصَّلَاةُ الَّتِيصَلَّى) [ترس یا بیماری، (و درغیر اینصورت) نمازی را که به تنهایی خوانده است از وی قبول نمی شود].

۷- حاضر شدن غذا برای کسی که بدان نیاز دارد: از نافع از ابن عمرﷺ از رسول اللهﷺ روایت است که فرمودند[۲]:(إِذَا وُضِعَ عَشَاءُ أَحَدِكُمْ وَأُقِيمَتِ الصَّلاَةُ، فَابْدَءُوا بِالعَشَاءِ وَلاَ يَعْجَلْ حَتَّى يَفْرُغَ مِنْهُ) [هرگاه غذای یکی از شما حاضر شد و در این حال اقامه ینماز هم گفته شد، پس شروع به خوردن غذا کند و عجله نکند تا اینکه از آن فارغ شود]. و وقتی برای ابن عمرﷺ غذا آماده شد و در این حال اقامه نماز هم گفته می شد، درحالی که قرائت امام را می‌شنید به نماز نیامد تا اینکه از خوردن غذا فارغ شد].

جمهورعلما این فرموده‌ی رسول اللهﷺ(فَابْدَءُوا بِالعَشَاءِ) را حمل بر استحباب کرده‌اند، سپس اختلاف کرده وعده ای آن‌را مقید به کسی کرده‌اند که احتیاج به خوردن غذا دارد که مشهور در نزد شافعیه همین می باشد، وعده ای آن‌را مقید نمی‌دانند که ثوری و احمد و اسحاق بدان قائلند و بر آن عمل ابن عمرﷺ دلالت دارد. و ابن حزم افراط کرده و گفته است که اگر نماز را بر غذا مقدم دارد، نمازش باطل است. وعده ای مقدم داشتن نماز را برای کسی که نفسش نیاز شدیدی به غذا نداشته باشد، اختیار کرده‌اندکه این قول، منقول از مالک و اصحابش می‌باشد وگفتند: اگر خوردن را بر نمازش مقدم کند و شروع به خوردن غذا کند، بر وی مستحب است که نمازش را اعاده کند[۳].

۱- ضعیف مرفوعا و الصواب موقوفا. اعل بالوقف: اخرجه ابوداود(۵۵۱) وابن ماجه(۷۹۳) والحاکم ۲۴۵/۱، والبیهقی۱۷۴/۳، ۵۷ و رجح وقفه و هوالصواب والله اعلم.

۲- صحیح: اخرجه البخاری(۶۷۳) ومسلم(۵۵۹).

۳- فتح الباری بتصرف یسیر۱۸۸/۲.

می‌گویم:(ابومالک کمال بن سید سالم) دلیلی بر استحباب اعاده‌ی نمازنیست و امر در حدیث مبنی بر مقدم داشتن غذا بر نماز حمل بر استحباب ونه وجوب می‌شود و دلیل آن حدیث عمرو بن امیه است که می‌گوید[1]: رسول الله ﷺ را دیدم که گوشت شانه‌ی گوسفندی را با کارد بریده و آن‌را می‌خوردند. وقتی که به نماز فراخوانده شدند، برخاسته و کارد را رها کردند و نماز گزاردند و وضو نگرفتند.

۸- دفع ادرار ومرفوع: به دلیل حدیث‌ام المومنین عایشه رضی الله عنها که فرمود: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمودند[2]:(لَا صَلَاةَ بِحَضْرَةِ الطَّعَامِ، وَلَا هُوَ يُدَافِعُهُ الْأَخْبَثَانِ) نماز به هنگام حاضرشدن غذا وهمچنین وقتی که انسان تحت فشار ادرار ومرفوع قرار دارد، درست نیست.

و از عبدالله بن ارقم روایت است که: وی برای حج یا عمره همراه مردم خارج شد، در حالی که وی آنها را امامت می داد، روزی پس از اینکه نماز اقامه شد - نماز صبح - گفت: یکی از شما برای امامت پیش رود و خودش برای قضای حاجت رفت و گفت که از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمودند[3]:(إِذَا أَرَادَ أَحَدُكُمْ أَنْ يَذْهَبَ الْخَلَاءَو قَامَتِ الصَّلَاةُ، فَلْيَبْدَأْ بِالْخَلَاءِ) هرگاه یکی از شما قصد رفتن به دستشویی را داشت درحالیکه نمازاقامه شد، پس رفتن به دستشویی برای دفع ادرار ومدفوع را بر نماز مقدم کرده پس وضوع بگیرد ونمازش را بخواند.

به اتفاق علما دفع ادرار ومرفوع دو عذر می‌باشند که هر یک از آنها موجب ساقط شدن نماز جماعت از صاحبش می‌باشند. و احساس ادرار ومرفوع موجب از بین رفتن خشوع وخضوع در نماز می شود وذهن انسان مشغول می‌گردد.

۱- صحیح: اخرجه البخاری(۶۷۵) ومسلم(۳۵۵).

۲- صحیح: اخرجه مسلم(۵۶۰) وابوداود(۸۹) واحمد(۲۴۲۷۰).

۳- صحیح بطرقه: اخرجه ابوداود(۸۸) والنسائی(۸۵۲) والترمذی(۱۴۲) وابن ماجه(۶۱۶) وغیرهم.

۹- خوردن سیر و پیاز و تره فرنگی(پیازچه) و مانند اینها، اگر بوی آن باقی بماند:

باقی ماندن بوی آنها عذری در تخلف از جماعت می باشد تا اینکه مردم و ملائکه اذیت نشوند. از جابر از رسول الله روایت است که فرمودند[۱]:(مَنْ أَكَلَ مِنْ هَذِهِ الْبَقْلَةِ، الثُّومِ – وقَالَ مَرَّةً: مَنْ أَكَلَ الْبَصَلَ وَالثُّومَ وَالْكُرَّاثَ فَلَا يَقْرَبَنَّ مَسْجِدَنَا، فَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ تَتَأَذَّى مِمَّا يتَأَذَّى مِنْهُ بَنُوآدَمَ) هرکس از این سبزی – سیر- بخورد وباری دیگر فرمودند: هرکس که پیاز و سیر و تره فرنگی(پیازچه) بخورد، نباید به مسجد ما نزدیک شود چرا که فرشتگان از آنچه که آدمیزادگان از آن ناراحت می شوند، ناراحت و اذیت می‌شوند.

ومقصود از خوردن این چیزها به حالت خام می‌باشد و در خوردن پخته شده‌ی هریک از آنها حرجی نیست، چرا که علت اذیت و ناراحتی دیگران که بوی آنها می باشد، با پخته شدن از بین می رود. از عمربن خطاب روایت است که در منبر فرمود[۲]: پس شمای مردم، از دو درختی می‌خورید که آنها را (از جهت بو) خبیث می دانم، آن دو پیاز و سیر می باشند. براستی که رسول الله را دیدم که چون بوی آن‌را از کسی در مسجد احساس می کرد، دستور می داد تا وی را از مسجد به سوی بقیع خارج کنند، پس هرکس از شما آن‌را خورد، پخته شده‌ی آن‌را بخورد تا بویش از بین برود.

اهل علم کسی را که شغلی دارد که در آن بوی اذیت کننده‌ای می باشد، همچون قصابی و سلاخی و فروشنده‌ی زیتون ومانند این‌ها و همچنین کسی را که بیماری دارد که به سبب آن

موجب اذیت دیگران می شود همچون جذام و پیسی، را به این عذر ملحق کرده‌اند[۳].

۱- صحیح: اخرجه البخاری(۸۵۴) ومسلم(۵۶۴) واللفظ له.

۲- صحیح: اخرجه مسلم(۵۶۷) والنسائی(۷۰۸) وابن ماجه(۳۳۶۳) ومسند احمد(۸۹).

۳- الدسوقی۱/۳۸۹، مغنی المحتاج۱/۲۳۶، کشاف القناع۱/۴۹۷.

می‌گویم(ابومالک کمال بن سید سالم): سزاوارتر از اینها در الحاق به این عذر معتادین به دخانیات می باشند. کسانی که در این زمان زیاد هستند؛ چرا که اذیت بوی سیگار و دخانیات بسیار بیشتر از اذیت بوی دهان کسی است که سیر و پیاز خورده است و این در حالی است که پیاز و سیر در اصل حلال می باشند بر خلاف استعمال دود. والله اعلم.

فایده: فقها نیافتن آنچه که با آن عورت را بپوشاند، را ازجمله‌ی عذرهای تخلف از جماعت شمرده‌اند.

تنبیه: آیا ماندن در کنار عروس در شب زفاف، در شرکت نکردن برای نماز جماعت، عذر محسوب می شود؟

فقهای شافعی و حنبلی معتقدند[1] که زفاف مرد با همسرش عذری است که برای وی ماندن در نزد زن و شرکت نکردن به جماعت را هفت روز برای زن باکره و سه روز برای زنی که طلاق گرفته، مباح می‌کند؟! و شافعیه فقط آن‌را مقید به ترک جماعت در نمازهای شبانه کرده‌اند!!

می‌گویم(ابومالک): این اشتباه است. و آنچه که امام شافعی رحمه الله بدان تصریح کرده، کراهت ترک جماعت به خاطر زفاف می‌باشد و منشا این اشتباه عدم فهم صحیح از حدیث انس رضی الله عنه می باشد که می‌گوید[2]: سنت این است که هرگاه مردی با دوشیزه‌ای ازدواج کرد، هفت شب پیشش بماند و سپس اوقاتش را عادلانه بین همسرانش تقسیم کند و هرگاه با زن بیوه‌ای ازدواج کرد، سه شب نزدش بماند و سپس به طور عادلانه اوقاتش را بین همسرانش تقسیم کند.

۱-مغنی المحتاج ۱/۲۳۶، وکشاف القناع ۱/۴۹۷.

۲- صحیح: اخرجه البخاری(۵۲۱۴) ومسلم(۱۴۶۱).

این حدیث معنایش واضح می‌باشد و آن اینکه: هرگاه مردی با دوشیزه‌ای ازدواج کرد، بر اوست که هفت شب در کنارآن زن باشد، سپس اوقاتش را بین همسرانش عادلانه و مساوی تقسیم کند و دراین حدیث بر شرکت نکردن به نمازهای جماعت در مسجد، دلیلی نیست وهمچنین اگر زن بیوه‌ای را ازدواج کرد، سه روز در نزد وی می‌ماند. و از جمله‌ی آنچه که این مساله را واضح کرده و نشان می‌دهد که مراد از این ماندگاری اقامت در نزد همسر می‌باشد، آن است که: رسول اللهﷺ هنگامیکه باام سلمه ازدواج کردند، سه روز در نزد ایشان اقامت کرده و فرمودند[1]:(**إِنَّه لَيْسَ بِكِ عَلَى أَهْلِكِ هَوَانٌ، إِنْ شِئْتِ سَبَّعْتُ لَكِ، وَإِنْ سَبَّعْتُ لَكِ،سَبَّعْتُ لِنِسَائِي**) تو نزد خانواده‌ات کم ارزش نیستی، اگر می‌خواهی هفت روز پیش تو می‌مانم و اگر هفت روز پیشت باشم، نزد زنان دیگر هم هفت روز خواهم ماند.

آیا جماعت در صحت نماز شرط است یا نه؟

جواب مساله هفتم و آن اینکه: کسانی که به وجوب نماز جماعت معتقدند، در این مساله دو دیدگاه دارند:

دیدگاه اول: جماعت فرض بوده و تارک آن گنه کار بوده و با خواندن نماز به تنهایی بری الذمه می‌شود و این قول اکثر متاخرین از یاران امام احمد می‌باشد و احمد در روایت حنبل بدان تصریح کرده و گفته است: اجابت دعوت دهنده‌ی به سوی نماز(موذن) فرض می‌باشد و اگر فردی بگوید که نماز جماعت در نزد من سنت است و نماز را در خانه‌ام همچون وتر و نمازهای دیگر می خوانم، خلاف حدیث عمل کرده و نمازش جایز می باشد.

دیدگاه دوم: از امام احمد روایت دیگری می باشد که ابوالحسن زعفرانی در کتاب اقناع آن‌را ذکر می کند که: جماعت در صحت نماز شرط بوده و نماز کسی که به تنهایی (بدون

۱– صحیح: اخرجه مسلم(۱۴۶۰) وابوداود(۲۱۲۲) وابن ماجه(۱۹۱۷) ومالک(۱۱۲۳).

عذر) نماز می خواند، صحیح نمی باشد. و قاضی آن‌را از برخی از اصحاب حکایت می‌کند و ابوالوفاء بن عقیل و ابوالحسن تمیمی این قول را اختیار کرده‌اند و این قول داود و اصحابش می‌باشد. ابن حزم می‌گوید: این قول همه‌ی اصحاب ما می باشد[۱].

و ما دلایل طرفین را ذکر می کنیم:

کسانی که به شرط بودن جماعت در صحت نماز معتقدند، می‌گویند:

۱- هردلیلی را که در بحث وجوب نماز جماعت ذکر کردیم، بر اینکه جماعت در صحت نماز شرط است، دلالت می کند. پس وقتی که جماعت واجب است اگر مکلف آن‌را ترک کند، آنچه را که بدان امر شده را انجام نداده است، و تعهد و مسئولیت آنچه که بدان امرشده بر وی باقی می‌ماند.

۲- اگر نماز بدون جماعت صحیح می‌بود، اصحاب رسول الله ﷺ نمی‌گفتند که در اینصورت نمازی بر وی نیست و رسول الله ﷺ نمی‌فرمودند: هرکس صدای منادی و موذن را بشنود و آن‌را اجابت نکند، نمازی را که (به تنهایی) خوانده است، از وی قبول نمی‌شود. بنابراین زمانی که قبولیت نماز متوقف بر خواندن آن با جماعت باشد، این امر دلالت بر شرط بودن جماعت در صحت و قبول آن دارد همانطور که رسول‌الله ﷺ قبول نمازرا متوقف بر وضو از حدث اصغر(بی وضویی) قرار دادند، که این، دلیل بر شرط بودن وضو برای قبول نماز می‌باشد.

۳- نفی قبول نماز " **لاصلاة** " و "**لم تقبل منه الصلاة التی صلی** " یا به دلیل فوت رکن و یا به سبب فوت شرطی می‌باشد و این مساله با نفی قبول نماز برده فراری و کسی که شراب نوشیده و تا چهل روز نمازش قبول نمی‌شود، نقض نمی‌شود، چرا که در آنجا، عدم قبولی به سبب ارتکاب امری حرام بوده که مقارن با نماز می‌باشد که اجر نماز را باطل می کند.

۱- المحلی ۴/۱۹۶.

۴-اگر نماز کسی که به تنهایی نماز می‌خواند صحیح بود، ابن عباسﷺ نمی‌گفت که وی در آتش است.

۵- همچنین اگر نمازش صحیح بود، نماز جماعت واجب نمی‌بود و عبادت شخص نسبت به آنچه که بدان امر شده و آن‌را ادا کرده، صحیح می‌بود؛ درحالی که دلایلی را که دلالت بر وجوب نماز جماعت دارد و در این مساله کفایت می کند، ذکر کردیم.

کسانی که به صحت نماز شخصی که جماعت را بدون عذر ترک کرده، اعتقاد دارند، بر سه دسته تقسیم می شوند:

عده‌ای معتقد به سنت بودن جماعت می‌باشند بدین گونه که هرگاه شخص بخواهد آن‌را انجام می‌دهد و هرگاه بخواهد آن‌را ترک می کند. و عده‌ای معتقدند که نماز جماعت فرض کفایه می‌باشد به گونه‌ای که هرگاه گروهی بدان عمل کنند، فرض بودن آن از دیگران ساقط می‌شود و عده‌ای می‌گویند: جماعت فرض عین بوده و نماز بدون آن صحیح می‌باشد.

در صحیحین از ابن عمرﷺ روایت است که رسول‌اللهﷺ فرمودند[1]:[صَلاَةُ الجَمَاعَةِ تَفْضُلُ صَلاَةَ الفَذِّ بِسَبْعٍ وَعِشْرِينَ دَرَجَةً]نماز جماعت بر نمازی که تنها خوانده شود، بیست و هفت درجه، برتری دارد.]

و در صحیحین از ابوهریرهﷺ روایت است که رسول اللهﷺ فرمودند[2]:(صَلاَةُ الرَّجُلِ فِي الجَمَاعَةِ تُضَعَّفُ عَلَى صَلاَتِهِ فِي بَيْتِهِ، وَفِي سُوقِهِ، خَمْسًا وَعِشْرِينَ ضِعْفًا، وَذَلِكَ أَنَّهُ: إِذَا تَوَضَّأَ، فَأَحْسَنَ الوُضُوءَ، ثُمَّ خَرَجَ إِلَى المَسْجِدِ، لاَ يُخْرِجُهُ إِلَّا الصَّلاَةُ، لَمْ يَخْطُ خَطْوَةً، إِلَّا رُفِعَتْ لَهُ بِهَا دَرَجَةٌ، وَحُطَّ عَنْهُ بِهَا خَطِيئَةٌ، فَإِذَا صَلَّى، لَمْ تَزَلِ المَلاَئِكَةُ تُصَلِّي عَلَيْهِ، مَا دَامَ فِي مُصَلَّاهُ: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَيْهِ، اللَّهُمَّ ارْحَمْهُ، وَلاَ يَزَالُ أَحَدُكُمْ فِي صَلاَةٍ مَا انْتَظَرَ الصَّلاَةَ) [ثواب نماز جماعت بیست و پنج برابر نمازی است که در خانه یا در بازار به تنهایی خوانده شود،و این زمانی است که نماز

١- البخاری فی الاذان(۶۴۵) ومسلم فی المساجد(۶۵۰).

٢- البخاری فی الاذان(۶۴۷) واللفظ له و مسلم فی المساجد(۶۴۹).

گزار درست وضو بگیرد سپس فقط برای نماز جماعت به مسجد برود، به ازای هر گامی که بر می دارد منزلتش یک درجه بالاتر می رود و یک گناه از او کم می شود و وقتی که نماز خواند تا زمانی که در مسجد بماند ملائکه برای او دعا می کنند و می گویند: خدایا بر او رحمت نازل کن، و او را مورد مغفرت و رحمت خود قرار ده و تا زمانی که منتظر اقامه‌ی نماز جماعت است گویی در نماز است].

و گفتند: اگر نماز فردی که به تنهایی نماز می‌خواند باطل بود، تفاوتی بین آن و بین نماز جماعت در برتری و اختلاف درجه نمی‌بود، چرا که بین صحیح و باطل، تفاوت فضیلت و برتری وجود ندارد.

و گفتند: در صحیح مسلم از عثمان بن عفان‌ﷺ از رسول الله‌ﷺ روایت است که فرمودند[1]:(**مَنْصَلّی الْعِشَاءَ فِي جَمَاعَةٍ فَكَأَنَّمَا قَامَ نِصْفَ اللَّيْلِ، وَمَنْصَلَّى الصُّبْحَ فِي جَمَاعَةٍ فَكَأَنَّمَا صَلَّى اللَّيْلَ كُلَّهُ**) [کسی که نماز عشاء را با جماعت بخواند، مانند این است که نصفی از شب را به عبادت پرداخته باشد وکسی که نماز صبح را باجماعت بخواند، مانند این است که تمام شب، را نماز گزارده است].

گفتند: در این حدیث نماز جماعت به عملی که واجب نیست، (عبادت در شب) تشبیه شده است که حکم در مشبه(نماز با جماعت) یا همچون حکم در مشبه به(عبادت در شب که واجب نیست) می باشد و یا اینکه در تاکید کمتر از آن می باشد.

و گفتند: از یزید بن اسود روایت است که گفت[2]: در حجی که رسول‌الله انجام دادند، همراه آنحضرت بودم که نماز صبح را با ایشان در مسجد خیف خواندم، زمانیکه نماز تمام شد، رویشان را از قبله برگرداندند که در این هنگام دونفر را دیدند که در انتهای مسجد در نشسته و همراه جماعت نماز نخواندند. فرمودند:(**عَلَيَّ بِهِمَا**) آن دو را نزد من بیاورید. که

۱- مسلم فی المساجد مواضع الصلاة(۶۵۶).

۲- سنن الترمذی(۲۱۹) والدارقطنی(۱۵۳۲) والنسائی(۸۵۸) واحمد(۱۷۴۷۴) وابن خزیمه(۱۶۳۸).

آندو را در حالتی که لرزه بر اندامشان افتاده بود، آوردند. رسول اللهﷺ فرمودند:(مَامَنَعَكُمَاأَنْتُصَلِّيَامَعَنَا؟) چه چیزی شما را از نماز خواندن همراه ما بازداشت؟ گفتند: یارسول الله، ما در خانه هایمان نماز خواندیم. رسول اللهﷺ فرمودند:(فَلاَ تَفْعَلاَ، إِذَا صَلَّيْتُمَا فِي رِحَالِكُمَا ثُمَّ أَتَيْتُمَا مَسْجِدَ جَمَاعَةٍ فَصَلِّيَا مَعَهُمْ، فَإِنَّهَا لَكُمَا نَافِلَةٌ) [این کار را نکنید. هرگاه در خانه هایتان نماز خواندید، و پس از آن در حالی به مسجد آمدید که جماعت بر پا بود، همراه جماعت نماز بخوانید که نماز شما با جماعت نافله محسوب می شود].

و در روایت ابوداود آمده است که رسول اللهﷺ فرمودند[1]:(إِذَا صَلَّى أَحَدُكُمْ فِي رَحْلِهِ ثُمَّ أَدْرَكَ الْإِمَامَ وَلَمْ يُصَلِّ، فَلْيُصَلِّ مَعَهُ فَإِنَّهَا لَهُ نَافِلَةٌ) [هرگاه یکی از شما در خانه نماز خواند، سپس امام را در حالی یافت که نماز نخوانده بود، همراه او نماز بگزارد چرا که این نماز برای وی نافله می‌باشد].

در مقام استدلال به این حدیث گفته‌اند: اگر نماز اولی صحیح نمی‌بود، نماز دوم نافله محسوب نمی‌شد.

واز محجن بن ادرع روایت است که گفت[2]: نزد رسول اللهﷺ آمدم که نماز بر پا شد، پس آنحضرتﷺ نماز گزاردند- یعنی من نماز نخواندم - پس از نماز به من فرمودند:(أَلَاصَلَّيْتَ؟) چرا نماز نخواندی؟ گفتم: یا رسول الله، در خانه نماز خواندم وپس از آن نزد شما آمدم. فرمودند:(فَإِذَافَعَلْتَ،فَصَلِّ مَعَهُمْ،وَاجْعَلْهَا نَافِلَةً) [هرگاه این عمل را انجام دادی، همراه نمازگزاران نماز بگزار و این را نافله قرار بده].

و در این باب از ابوهریره و ابوذر و عباده و عبدالله بن عمر رضی الله عنهم روایت شده است. که لفظ حدیث ابن عمر رضی الله عنه بدین مضمون می باشد: از سلیمان، غلام میمونه روایت است که گفت: زمانی که ابن عمردر بلاط بود، نزد وی آمدم که مردم در مسجد نماز می خواندند. پس

۱- ابوداود فی الصلاة(۵۷۹) والنسائی(۸۵۸) والترمذی فی الصلاة(۲۱۹) وقال حسن صحیح.

۲- مسنداحمد(۱۸۹۷۸).

گفتم: چه چیزی تو را از نماز خواندن همراه مردم، بازداشت: گفت: براستی که از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمودند[1]:(لَا تُصَلُّوا صَلَاةً فِي يَوْمٍ مَرَّتَيْنِ) [در یک روز، یک نماز را دوبار نخوانید].

قائلین به وجوب نماز جماعت در پاسخ گفتند:

تفضیل و برتری مستلزم بریء الذمه شدن از هر نظر نمی‌باشد و یکسان است که مطلق باشد یا مقید. چرا که تفضیل و برتری به سبب مغایرت و تفاوت فاحش مفضل نسبت به مفضل به از هر نظر می‌باشد؛ همچون اینکه الله ﷻ فرمودند:

﴿أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُّسْتَقَرّاً وَأَحْسَنُ مَقِيلاً﴾[فرقان: ۲۴].

[بهشتیان درآن روز، جایگاه و استراحت‌گاهشان بهتر و نیکوتراست. (که قطعا این آیه بیانگر آن نیست که دوزخیان وضعشان خوب است و بهشتیان وضعشان از آنان بهتر می‌باشد.)].

و یا اینکه الله ﷻ ۱۵فرمودند:

﴿قُلْ أَذَلِكَ خَيْرٌ أَمْ جَنَّةُ الْخُلْدِ﴾[فرقان: ۱۵].

[(ای پیغمبر، بدیشان) بگو: آیا این (سرنوشت بدفرجام دوزخ نام) بهتر است، یا بهشت جاویدان. و از این قبیل زیاد است].

بنابراین نماز فردی که به تنهایی نماز می‌خواند، جزء واحدی از ۲۷جزء از نمازی است که با جماعت می‌خواند که این تفضیل به هیچ وجه مستلزم اسقاط فرض بودن نماز جماعت و مستحب بودن آن نیست. و نهایت آن اینست که وجوب نماز با هر دوی آنها ادا می شود و از نظر فضل بین آنها آنچه که تفاوت است، می‌باشد. براستی دو نفری که در یک صف قرار دارند، نمازشان از نظر فضل و برتری نسبت به هم، همچون فاصله‌ی بین آسمانها و

---

[1]- ابوداود فی الصلاة(۵۷۹) والنسائی(۸۶۰) واحمد۱۹/۲ وصححه احمدشاکر (۴۶۸۹) و مقصود از آن عدم اعاده ی یک نماز جماعت برای بار دوم می باشد.

زمین است. در سنن از رسول الله ﷺ روایت است که فرمودند[1]:(إِنَّ الْعَبْدَ لَيُصَلِّي الصَّلَاةَ مَا يُكْتَبُ لَهُ مِنْهَا إِلَّاعُشْرُهَا، تُسْعُهَا،ثُمُنُهَا،سُبُعُهَا،سُدُسُهَا،خُمُسُهَا،رُبُعُهَا،ثُلُثُهَانِصْفُهَا) [همانا بنده‌ای که نمازمیگزارد، برایش جز یک دهم یا یک نهم یا یک هشتم یا یک هفتم یا یک ششم و یا یک پنجم یا یک چهارم یا یک سوم و یا نصف اجر و پاداش آن نوشته نمی‌شود].

حال که دانسته شد، در نمازی که دو نفر در یک صف می‌خوانند، نماز یکی نسبت به دیگری تا ده برابر برتری دارد درحالی که نماز هردوی آنها فرض می‌باشد، فهمیده می‌شود که نمازی که به تنهایی خوانده می‌شود نسبت به نماز جماعت نیز اینگونه می‌باشد.

و رساتر از این آن است که رسول الله ﷺ فرمودند:(لَيْسَ لَكَ مِنْ صَلَاتِكَ إِلَّا مَا عقلت منها) [برایت جز آنچه که از نمازت فهمیدی، (اجر و پاداش) نیست].

و اینچنین نمازی را شارع، صحیح نامگذاری نکرده است، گرچه فقها در اصطلاح آن را نماز و صلاة نامیده باشند. چرا که صحیح مطلق چیزی است که اثرش بر آن مترتب شده و مقصودش از آن حاصل شود. درحالی که در اینجا بزرگترین اثر نماز(که باجماعت خواندن آن می‌باشد) فوت شده و با ادای آن مقصود نماز حاصل نشده است، بنابراین بسیار دوراز صحت می‌باشد. و نیکوترین و بهترین حالتی که چنین نمازی دارد آن است که: عقاب از انجام دهنده‌ی آن برداشته می شود، گرچه مقداری از ثواب به وی رسیده است که این همان جزء است. و این تنها قول کسانی است که جماعت را شرطی برای صحت نماز قرار نمی دهند، و اما کسانی که جماعت را در صحت نماز شرط می‌دانند، این اعتراض را اینگونه پاسخ داده‌اند: تفضیل و برتری تنها در میان دو نماز صحیح می باشد، نماز کسی که به

[1]- مسنداحمد(۱۸۸۹۴) وابوداود(۷۹۶) وشعب الایمان(۲۸۵۲) وابن حبان(۱۸۸۹) وسنن الکبری للبیهقی(۳۵۲۷) وسنن الکبری للنسائی(۶۱۴) و تعظیم قدر الصلاة(۱۵۲)(۱۵۳)(۱۵۶).

تنهایی می‌خواند، فقط در حالت عذر صحیح می باشد، اما بدون عذر برای وی نمازی نیست، همانطور که صحابه ﷺ فرمودند[۱].

اگر پاسخ آنان این است طرف مقابل؟ اینگونه جواب می‌دهند که: اجر فرد معذور به طور کامل داده می شود. و از آن چیزی کم نمی‌شود. به آنها اینگونه پاسخ داده شده: معذور از نظر فعل (که به تنهایی نماز خوانده) تنها مستحق اجر یک جزء می‌باشد، اما تکمیل اجرش از جهت عمل وی نیست، بلکه از جهت نیت وی، آن هم زمانی که خواندن نماز با جماعت از عاداتش بوده، می باشد مانند مریض ویا کسی که زندانی شده ویا اینکه سفر کرده و بدین سبب خواندن نماز جماعت برای وی سخت ودشوارشده است. و الله می داند که نیتش آن بوده که اگر توان و قدرت شرکت در جماعت را داشت، آن را ترک نمی‌کرد، بنابراین اجرش کامل می‌شود با وجودیکه نماز جماعت نسبت به نماز وی به تنهایی از جهت عمل افضل می‌باشد.

و گفتند: این واضح و آشکار است که نماز کسی که آن را به سبب عذر، بدون جماعت می خواند با کسی که بدون عذرنماز را به تنهایی می‌خواند، یکی نیست، و نصوص بر این مساله صراحت دارد که برای کسی که صدای اذان را بشنود و با این حال به تنهایی نماز بگزارد، نمازی نیست، که این خود نشان دهنده‌ی آن است که هرکس که یک جزء از ۲۷جزء برای وی باشد، همان معذوری است که برای او نماز می باشد.

در پاسخ گفته شده: الله متعال قادر و توانا را بر کسی که عاجز و ناتوان است، برتری داده، گرچه ناتوان را مواخذه نمی‌کند، بنابراین این فضل الله متعال است که به هرکس بخواهد، می‌دهد.

---

[۱]- ابوالبرکات ابن تیمیه در المنتقی۱/۵۹۷ می گوید: حمل کردن نص بر فردی که به دلیل عذر به تنهایی نماز می خواند، صحیح نیست، چرا که احادیث بر آن دلالت دارد که اجر چنین شخصی نسبت به عملش در زمان نبودن عذر، کم نمی شود، سپس برای این مساله دلیل می آورد.

درصحیح بخاری از عمران بن حصینﷺ روایت است که: از رسول اللهﷺ در مورد نماز شخصی که در حالت نشسته نماز می‌خواند، سوال کردم، که فرمودند[۱]: (إِنْ صَلَّى قَائِمًا فَهُوَ أَفْضَلُ وَمَنْ صَلَّى قَاعِدًا، فَلَهُ نِصْفُ أَجْرِ الْقَائِمِ، وَمَنْ صَلَّى نَائِمًا، فَلَهُ نِصْفُ أَجْرِ الْقَاعِدِ) [اگر نماز را ایستاده بخواند، بهتر و افضل است و کسی که نشسته نماز می‌خواند برای وی نصف اجر کسی است که ایستاده نماز می گزارد و کسی که دراز کشیده نماز می خواند، برای وی نصف اجر و پاداش کسی است که نشسته نماز می‌خواند].

اینگونه نماز خواندن فقط در حق معذور می‌باشد وگرنه برای کسی که معذور نباشد، اگر نماز فرض باشدکه هیچ اجری برای وی درحالتی که نماز را نشسته یا دراز کشیده بخواند، نیست و اگر نمازش نفل باشد، خواندن نماز نفل در حالت دراز کشیده بر وی جایز نمی باشدچرا که رسول اللهﷺ این عمل را در هیچ روزی از روزها انجام ندادندو همچنین هیچیک از صحابه با وجود حریص بودندرانجام انواع عبادات و هر خیری، اینگونه عمل نکردند. بنابراین جمهور امت این عمل را از کسی که معذور نیست، منع کرده‌اند و نماز خواندن در حالت دراز کشیده(خوابیده) جز برای کسانی که توانایی نشستن را ندارند، جایز نمی باشد. همانطور که رسول اللهﷺ به عمران (که به بیماری بواسیر[۲] مبتلا بود) فرمودند[۳]:(صَلِّ قَائِمًا، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَقَاعِدًا، فَإِنْ لَمْ تَسْتَطِعْ فَعَلَى جَنْبٍ) [حتی الامکان، نماز را ایستاده بخوان. اگرنتوانستی، نشستهبخوان. واگراین هم برایت مقدو رنبود، بر پهلوخوابیده، نماز بخوان].

وعمران بن حصین راوی هر دو حدیث می‌باشد که هر دو سوال را از رسول اللهﷺ پرسید.

۱- بخاری فی الصلاة(۱۱۱۵).

۲- زخم و ورم رگهای مقعد که حاد آن موجب خونریزی می‌شو دو با عمل جراحی معالجه می‌شود. فرهنگ معین.

۳- البخاری فی تقصیر الصلاة(۱۱۱۷).

اما استدلالتان به حدیث عثمان بن عفانﷺ: که هرکس نماز عشاء را به جماعت بخواند، گویا که نصف شب را در عبادت بوده است.

این استدلال از فاسدترین استدلال ها می‌باشد و آشکارترین پاسخ شما این قول رسول اللهﷺ می‌باشد که فرمودند[۱]:(مَنْ صَامَ رَمَضَانَ ثُمَّ أَتْبَعَهُ سِتًّا مِنْ شَوَّالٍ، فَكَأَنَّمَا صَامَ الدَّهْرَ) [کسی که رمضان را روزه گیرد، سپس درپی آن (بعد از عید) شش روز از شوال، روزه بگیرد، گویا که تمام عمر را روزه گرفته است].

درحالیکه روزه‌ی همه‌ی عمر واجب نیست اما روزه‌ی رمضان که واجب است بدان تشبیه شده است. بلکه صحیح آن است که روزه‌ی همه‌ی عمر مکروه می باشد که روزه‌ی واجب بدان تشبیه شده است. بنابراین تشبیه واجب به مستحب به منظور افزایش اجر واجبی که مدت آن محدود است، اشکالی ندارد، تا اینکه ثواب آن واجب به ثواب مستحبی که مقدار و مدت آن وسیع است، برسد.

اما استدلالتان به حدیث یزید بن اسود و محجن بن ادرع و ابی ذر و عباده:

در هیچ یک از این احادیث نیامده که شخص با وجود توانایی شرکت در جماعت نماز را به تنهایی گزارده است. و اگر رسول اللهﷺ از این عمل آگاه می شدند، آن را تائید نمی‌کردند و بلکه انکار می کردند. همچنین ابن عمرﷺ نگفته که به تنهایی نماز خواندم در حالی که قادر به شرکت در جماعت بودم.

وما می‌گوییم: هرکس که نماز جماعت را درحالی که برای وی میسر و مقدور می‌باشد ترک کند، و به تنهایی نماز بخواند، درحقیقت نماز نخوانده است. و همچون سخنی که اصحاب رسول اللهﷺ فرمودند، می‌گوییم: که برای وی نمازی نیست.

۱- مسلم(۱۱۶۴) والترمذی(۷۵۹) وابن ماجه(۱۷۱۶) وابوداود(۲۴۳۳) کلهم فی الصوم.

و تنها در صورتی برای کسانی که قادر به شرکت در جماعت بوده‌اند و آن‌را ترک کرده‌اند،

نماز ثابت می شود که یکی از این دو امر برای آنها واقع شود: یا به همراه جماعتی غیر از این جماعت نماز خوانده باشد و یا اینکه در وقت نماز جماعت معذور بوده باشند. وکسی که به دلیل عذری نماز را به تنهایی خوانده است، وپس از نماز در همان وقت عذرش برطرف شده، بر او اعاده‌ی نماز واجب نمی باشد. همانطور که اگر شخصی با تیمم نماز بخواند و پس از آن در وقت همان نماز، آب بیابد یا اینکه به دلیل مرضی نشسته نماز بخواند و در همان وقت، پس از نماز مرضش برطرف گردد، یا اینکه به سبب نداشتن چیزی که با آن عورتش را بپوشاند، عریان نماز بخواند و پس از نماز در همان وقت، چیزی برای پوشیدن عورتش بیابد، بر وی اعاده‌ی نماز در این حالات واجب نمی باشد.

وگفته‌اند: احکام شریعت بر فرض بودن نماز جماعت بر هر فرد دلالت می‌کند و این از چند وجه می باشد:

وجه اول: جمع بین دو نماز به سبب باران جایز بوده و جواز آن جز به دلیل محافظت بر جماعت نمی باشد، وگرنه برای هر فرد ممکن و مقدور بود تا در خانه‌اش به تنهایی نماز بخواند و اگر نماز جماعت مستحب می‌بود ترک واجب(خواندن هر نماز در وقت خودش) و مقدم داشتن نماز از وقتش به سبب مستحبی محض، جایز نبود.

وجه دوم: هرگاه مریض توانایی قیام در نماز را نداشته باشد، درحالی که اگر نماز را به تنهایی بخواند، قادر به قیام می‌باشد، باید نماز را با جماعت بخواند و قیام را ترک کند، درحالیکه محال است رکنی از ارکان نماز به سبب مستحبی محض (که نماز جماعت باشد) ترک شود.

وجه سوم: کسانی که در جماعت حضور دارند، در حالت خوف و ترس از امام جدا شده و در نماز عمل کثیر انجام می‌دهند و امام را در وسط نماز (به منظور جابجایی صفوف مجاهدین و نماز گزاران) تنها می‌گزارند، که همه‌ی این اعمال به خاطر حاصل شدن نماز جماعت می‌باشد. در حالیکه برای هر یک از افراد ممکن و مقدور است که به تنهایی و بدون این امور نماز بگزارد و از جمله‌ی محالات است که هریک از افراد به سبب امری مستحب که اگر بخواهد می‌تواند آن‌را ترک کند یا آن‌را انجام دهد، مرتکب این امور شود. وبالله التوفیق.

آیا نماز جماعت به طور معین و مشخص باید در مسجد باشد یا نه؟

جواب مساله هشتمو آن اینکه: علما در این مساله دو دیدگاه دارند و دو روایت از امام احمد نیز می باشد:

دیدگاه اول: حنفیه و مالکیه معتقدند که بر وی جایز است که در خانه‌اش نماز را با جماعت بخواند و یکی از دو وجه در نزد شافعیه نیز همین قول می باشد.

دیدگاه دوم: برپا کردن جماعت در خانه‌اش جز به سبب عذری بر وی جایز نیست.

و در این مساله قول سومی می‌باشد و آن اینکه: برپا کردن جماعت در مسجد، فرض کفایه می باشد و این وجه دوم در نزد اصحاب امام شافعی می باشد.

دلایل قول اول:

۱- حدیث دو مردی که در خانه هایشان نماز خواندند، ورسول الله ﷺ آنها را بر خواندن نماز با جماعت در مسجد تشویق کردند و عملشان را در خانه هایشان انکار نکردند.

۲- و همچنین حدیث محجن بن ادرع و عبدالله بن عمر رضی الله عنهما که ذکر این احادیث گذشت.

۳- در صحیحین از انس بن مالکﷺ روایت است که[1]: رسول‌اللهﷺ بهترین مردم در اخلاق بودند. گاهی اوقات در حالیکه رسول اللهﷺ در خانه‌ی ما بود، نماز فرا می‌رسید، پس امر می‌کردند تا فرش زیر پایشان نظافت شودکه جارو زده شده و آب زده می‌شد، سپس رسول اللهﷺ امامت داده و ما پشت سر ایشان می‌ایستادیم که بر ما نماز می‌گزاردند. و فرش آنها از چوب خرما بود.

۴- همچنین در صحیحین از انس بن مالکﷺ روایت است که[2]: رسول اللهﷺ از اسب افتادند که طرف راست بدن مبارکشان، خراشیده شد. به عیادت شان رفته بودیم که وقت نماز فرارسید، پس رسول اللهﷺ نشسته نماز گزاردند.

۵- همچنین در صحیحین از ابوذرﷺ روایت است که گفت[3]: از رسول اللهﷺ پرسیدم که کدام مسجد برای بار اول در زمین ساخته شد؟ فرمودند: مسجد الحرام. گفتم: سپس کدام مسجد ساخته شد؟ فرمودند: مسجد الاقصی. گفتم: فاصله‌ی میان ساخته شدن این دو مسجد چقدر بود؟ فرمودند: (**أَرْبَعُونَ سَنَةً، وَأَيْنَمَا أَدْرَكَتْكَ الصَّلَاةُ فَصَلِّ فَهُوَ مَسْجِدٌ**) [چهل سال، وهرجا که تو را وقت نماز فرا رسد، نماز بگزار که آن مکان برای تو مسجد می باشد].

۶- و به طور صحیح از رسول اللهﷺ روایت شده که فرمودند[4]:(**جُعِلَتْ لِي الأَرْضُ مَسْجِدًا وَطَهُورًا**) [زمین برای من مسجد و پاک قرار داده شده است].

دلایل قول دوم:

۱- احادیثی که گذشت و دلالت بر وجوب نماز جماعت داشت، در آمدن به مسجد صریح می باشد.

۱- البخاری فی الصلاة(۳۸۰) ومسلم فی المساجد(۶۵۹) واللفظ له.

۲- البخاری فی الاذان(۶۸۹) ومسلم فی الصلاة(۴۱۱).

۳- البخاری(۳۴۲۵)(۳۳۶۶) ومسلم (۵۲۰) وابن ماجه (۷۵۳) والنسائی(۶۹۰).

۴- البخاری فی التیمم(۳۳۵) ومسلم فی المساجد(۵۲۱).

۲- در مسند امام احمد[1] از ابن‌ام مکتوم روایت است که رسول الله ﷺ به مسجد آمدند، در مردم لطافت و نرمی و دوستی را احساس کردند، پس فرمودند: (إِنِّي لَأَهُمُّ أَنْ أَجْعَلَ لِلنَّاسِ إِمَامًا،ثُمّ أَخْرُجُ فَلَا أَقْدِرُ عَلَى إِنْسَانٍ، يَتَخَلَّفُ عَنِ الصَّلَاةِ فِي بَيْتِهِ إِلَّاأَحْرَقْتُهُ عَلَيْهِ) [براستی که تصمیم گرفتم که شخصی را برای امامت مردم قراردهم، سپس خارج شده و به هر انسانی که از نماز جماعت تخلف ورزیده و نماز را در خانه‌اش خوانده، برخورد کنم، خانه‌اش را آتش بزنم]. و در لفظی که ابوداود روایت کرده، آمده است:(ثُمَّ آتِيَ قَوْمًا يُصَلُّونَ فِي بُيُوتِهِمْ لَيْسَتْ بِهِمْ عِلَّةٌ فَأُحَرِّقَهَا عَلَيْهِمْ) [سپس به سوی گروهی بروم که در خانه هایشان بدون اینکه بیماری و ضعف و ناخوشی بر آنها باشد، نماز می‌خوانند و خانه هایشان را بر آنها آتش بزنم].

۳- و ابن‌ام مکتوم رضی الله عنه فردی نابینا بود، به رسول الله ﷺ گفت: آیا برای من رخصتی در ترک جماعت و اینکه در خانه‌ام نماز بخوانم، می‌یابید؟ فرمودند:(لا اجد لک رخصة) برای تو جوازی در ترک جماعت نمی‌یابم.

۴- و ابن مسعود رضی الله عنه فرمود: اگر همچون این متخلف از نماز جماعت که نماز را در خانه‌اش خوانده، نماز را در خانه هایتان بخوانید، قطعا سنت پیامبرتان را ترک کرده اید و اگر سنت پیامبرتان را ترک کنید، قطعا گمراه می شوید.

۵- و از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت است[2] رسول الله ﷺ گروهی از نمازگزاران را در نماز جماعت ندیدند، بدانها فرمودند:(مَا خَلَّفَكُمْ عَنِ الصَّلَاةِ؟) چه چیزی موجب تخلف شما از جماعت شده است؟ گفتند: در بین ما و مسجد آب است. پس رسول الله ﷺ فرمودند:(لَا صَلَاةَ لِجَارِ الْمَسْجِدِ إِلَّا فِي الْمَسْجِدِ) برای همسایه‌ی مسجد نمازی جز در مسجد نیست.

۱- مسند احمد(۱۵۴۹۱).

۲- سنن الدارقطنی(۱۵۵۲)(۱۵۵۳) وسنن الکبری للبیهقی(۴۹۴۵).

و روایاتی از علی بن ابی طالب﷛ و دیگر صحابه﷡ بدین معنا پیشتر گذشت. (به دلیل دوازدهم در حکم نماز جماعت رجوع شود).

اما اگر از جماعت در مسجد بدون عذر تخلف کرده و در خانه‌اش نماز را با جماعت بخواند، در صحت نمازش دو قول می باشد:

ابوالبرکات در شرحش بر این مساله می گوید: اگر از نماز جماعت تخلف کرده و بدون عذر در خانه‌اش نماز را با جماعت بخواند، نمازش صحیح نیست، بر اساس آنچه که ابن عقیل در ترک نماز جماعت آن‌را اختیار کرده است. چرا که مرتکب نهی شده و این قول رسول الله ﷺ، قول ابن عقیل را تایید می کند که فرمودند:(**لَاصَلَاةَ لِجَارِ الْمَسْجِدِ إِلَّا فِي الْمَسْجِدِ**).

می‌گوید: و مذهب صحیح اینست، به این دلیل که رسول الله ﷺ فرمودند:(**صَلاَةُ الرَّجُلِ فِي الجَمَاعَةِ تُضَعَّفُ عَلَى صَلاَتِهِ فِي بَيْتِهِ، وَفِي سُوقِهِ، خَمْسًا وَعِشْرِينَ ضِعْفًا**) [نماز فرد با جماعت نسبت به نمازی که در خانه یا سر کار می‌خواند، ۲۵درجه برتری دارد]. و این فرموده‌ی رسول الله ﷺ:(**لَا صَلَاةَ لِجَارِ الْمَسْجِدِ إِلَّا فِي الْمَسْجِدِ**) بر نفی کمال نماز حمل می‌شود تا بین دو حدیث جمع شود.

می‌گوید: اصحاب ما روایت اول را اختیار کرده‌اند که حضور در مسجد برای شرکت در جماعت واجب نمی باشد.درحالی که به نظر من حمل آن بر ظاهرش بعید می باشد چرا که نماز در مسجد از بزرگترین شعائر دین و علامات آن می باشد و ترک کلی آن مفاسد زیادی را به به دنبال دارد و آثار نماز را از بین برد، به گونه‌ای که منجر به سستی همت اکثر مردم در اصل نماز می‌گردد. براین اساس بود که ابن مسعود﷛ فرمود: اگر در خانه هایتان نماز بگزارید، همچون که این متخلف در خانه‌اش نماز می خواند، قطعا سنت پیامبرتان را ترک کرده‌اید و اگر سنت پیامبرتان را ترک کنید، قطعا گمراه می‌شوید.

می‌گوید: معنای این روایت - والله اعلم - آن است که برپا کردن جماعت در خانه، وقتی که جماعت در مسجد بر پا شده، برای آحاد مردم جایز است. بنابراین برگزاری جماعت در مسجد بر اساس این تعبیر روایت(نفی کمال نماز)، فرض کفایه و بر اساس تعبیر دیگر از روایت(نفی اصل نماز)، فرض عین می باشد.

و بر وجوب نماز جماعت در مسجد، جواز جمع بین دو نمازهنگام بارندگی، دلالت دارد، به گونه‌ای که اگر فقط برپا کردن جماعت واجب می بود، گرچه بیرون از مسجد باشد، جمع بین دو نماز به سبب بارندگی جایز نبود چرا که جماعت در بیرون از مسجد بر پا می شد واکثر مردم قادر به برگزاری جماعت در خانه ها بودند، و غالبا کمتر پیش می آید که در نزد انسان، همسر یا فرزند یا غلام یا دوست و یا امثال اینها نباشد. بنابراین نماز جماعت برای وی ممکن بود.

پس ترک شرط - که همان وقت است- به خاطر سنتی جایز نمی‌باشد. و زمانی که دانسته شد، جمع بین دو نماز دروقت بارندگی جایز می‌باشد، دانسته می‌شود که خواندن نماز با جماعت فرض می‌باشد، یا فرض عین و یا فرض کفایه. این کلام شیخ الاسلام بود.

هرکس با دقت در سنت تامل کند، برای وی آشکار می شود که برگزاری جماعت در مسجد فرض عین می باشد مگر به سبب عارضه‌ای که با آن ترک جمعه و جماعات جایزباشد، بنابراین ترک حضورو شرکت یافتن درمسجد بدون عذر، همچون ترک اصل جماعت بدون عذر می باشد. و بدین وسیله همه‌ی احادیث وآثارمتفق وهماهنگ می‌شود.

و زمانیکه رسول الله ﷺ فوت شدند و این خبر به اهل مکه رسید، سهیل بن عمرو برای مردم جریان رحلت رسول الله ﷺ را گوشزد کرد و عتاب بن اسید که نایب وی در مکه بود به دلیل ترس از اهل مکه پنهان شده بود که سهیل وی را نمایان کرد و اهل مکه بر اسلام ثابت شدند، پس از این عتاب آنها را خطاب کرده و گفت: ای اهل مکه، به الله سوگند، خبر

تخلف هریک از شما از نماز خواندن در مسجد با جماعت، به من نمی رسد مگر اینکه گردنش را می‌زنم.

واصحاب رسول اللهﷺ از وی به سبب این لطف و احسان و عمل نیکش، سپاسگذاری کردند و این عمل وی موجب بالا رفتن مقامش در نزد اصحاب رسول اللهﷺ شد.

بنابراین آنچه که ما بوسیله‌ی آن دینداری الله متعال را می کنیم اینست که: برای هیچ احدی جز به سبب عذری، تخلف از نماز جماعت در مسجد جایز نیست. والله اعلم بالصواب.

حکم کسی که نماز را با آشفتگی خوانده و رکوع و سجده‌ی آن‌را به طور کامل به جا نیاورده وگویا همچون کلاغ به زمین نوک می زند، چیست؟

جواب مساله نهم و آن اینکه:رسول اللهﷺ و اصحاب گرامی ایشان در مورد آن به طور جامع و کامل، شافی و کافی، سخن گفته‌اند. پس هرکس که خیر خواه نفس خویش باشد، از آنچه از سنت در این مورد آمده، منحرف نمی‌شود و ما روش رسول اللهﷺ و اصحابش را در این مورد بیان می کنیم:

از ابوهریرهﷺ روایت است[1] که رسول اللهﷺ وارد مسجد شدند که مردی وارد شده و نماز خواند و پس از آن آمد و به رسول اللهﷺ سلام کرد که رسول اللهﷺ سلام وی را پاسخ داده و فرمودند:(**ارْجِعْ فَصَلِّ فَإِنَّكَ لَمْ تُصَلِّ**) بازگرد و نماز بگزار، براستی که تو نماز نخواندی. و سه بار این مساله تکرار شد. پس آن مرد گفت: سوگند به کسی که تو را به حق فرستاده که من بهتر از این را نمی‌دانم، مرا تعلیم ده و بیاموز. رسول اللهﷺ فرمودند:(**إِذَا قُمْتَ إِلَى الصَّلَاةِ،فَكَبِّرْ،**- و فی روایه: **فَأَسْبِغِ الوُضُوءَ، ثُمَّ اسْتَقْبِلِ القِبْلَةَ فَ كَبِّرْ- ثُمَّ اقْرَأْ مَا**

۱- البخاری(۷۹۳)(۶۶۶۷)(۷۵۶) ومسلم فی الصلاة(۳۹۷) وابوداود(۸۵۶) وابن ماجه(۱۰۶۰) والترمذی(۲۰۳) والنسائی(۸۸۴).

تَيَسَّرَ مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ، ثُمَّ ارْكَعْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ رَاكِعًا، ثُمَّ ارْفَعْ حَتَّى تَعْتَدِلَ قَائِمًا، ثُمَّ اسْجُدْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ سَاجِدًا، ثُمَّ ارْفَعْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ جَالِسًا، ثُمَّ اسْجُدْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ سَاجِدًا، ثُمَّ افْعَلْ ذَلِكَ فِي صَلاَتِكَ كُلِّهَا) [هرگاه خواستی نماز بخوانی، تکبیر بگو، و در روایتی آمده است که: به طور کامل وضو بگیر، سپس رو به قبله کن و تکبیر بگو، سپس آنچه را که از قرآن حفظ داری وبرایت مقدور است، بخوان، سپس رکوع کن تا اینکه بدنت ساکن و بی حرکت گردیده و (در این حالت) آرام بگیر، سپس از حالت رکوع بلند شو تا اینکه راست و بی حرکت بایستی، سپس سجده کن تا اینکه بدنت ساکن و بی حرکت گردیده و (در این حالت) آرام بگیر، سپس از حالت سجده بلند شو و با آرامش، ساکن و بی حرکت بنشین، سپس سجده کن تا اینکه بدنت ساکن و بی حرکت گردیده و (در این حالت) آرام بگیر؛ سپس در همه‌ی نمازت اینگونه عمل کن].

از این حدیث استدلال می‌شود بر این که لفظ الله اکبر برای ورود به نماز لازم است وذکر دیگری جای آن را نمی‌گیرد، همانطور که وضو و روی آوردن به قبله برای نماز اختصاص یافته است. و در حدیث دلیلی بر وجوب قرائت در نماز، مقید بدانچه که میسر است، می‌باشد که این قید وجوب فاتحه در نماز را نفی نمی کند چرا که دلیل دیگری از حدیث بر آن دلالت دارد. و کسی که بدین گونه نماز خواندن سخن گفته، همان کسی است که فرموده است[1]:(مَنْ صَلَّى صَلَاةً لَمْ يَقْرأْ فِيهَا بِفَاتِحَةِ الْكِتَابِ، فَهِيَ خِدَاجٌ) [کسی که نماز بگذارد و درآن فاتحه را نخواند، آن نماز ناقص است]. و همان کسی است که فرموده است[2]:(لاَ صَلاَةَ لِمَنْ لَمْ يَقْرَأْ بِفَاتِحَةِ الكِتَابِ) [برای کسی که در نماز سوره‌ی فاتحه را نخواند، نمازی نیست].

و سنت‌های رسول الله ﷺ، برخی به سبب برخی دیگر رها نمی گردد. و در حدیث دلیلی بر وجوب طمانینه و آرام گرفتن در انجام هر رکن می باشد و اینکه هرکس آن‌را ترک کند،

۱- مسلم فی الصلاة(۳۹۵).

۲- البخاری فی الاذان(۷۵۶) ومسلم فی الصلاة(۳۹۴).

آنچه را که بدان امر شده انجام نداده و امری که از وی خواسته شده به عهده‌ی وی باقی می‌ماند.

درامر رسول الله ﷺ به طمانینه در رکوع و اعتدال در بلند شدن از آن تامل کن، که چگونه در رکن بلند شدن از رکوع تنها طمانینه کافی نیست بلکه باید راست و بی حرکت مانده و اعتدال را رعایت کند.

می‌گوییم: بنابراین بین طمانینه و اعتدال جمع می‌شود، بر خلاف کسی که می‌گوید: هرگاه نماز گزار رکوع کرده و از همان حالت رکوع به سجده رود در حالی که سرش را از حالت رکوع برای ایستادن بلند نکرده، نمازش صحیح است.

پس برای مشروعیت نماز شخص، مجرد بلند شدن از رکوع اکتفا نمی کند، تا اینکه کاملا حالت بلند شدن از رکوع را انجام دهد به گونه‌ای که پس از رکوع آرام و بی حرکت بایستد(معتدل). و این طمانینه و اعتدال وجوب تسبیح در رکوع و سجده و گفتن سمع الله لمن حمده و تحمید در حالت قیام (ربنا لک الحمد) را نفی نمی‌کند، چرا که دلایل دیگری از سنت بر آنها اشاره دارد. و کسی که در مورد طمانینه و آرامش و اعتدال سخن گفتهو بدان امر کرده است، همان کسی است که به تسبیح در رکوع امر کرده است، به گونه‌ای که در زمان نازل شدن آیه‌ی ۹۶ سوره واقعه ﴿فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ﴾ فرمود[1]: (اجْعَلُوهَا فِي رُكُوعِكُمْ) [آن‌را در رکوعتان قرار دهید]. و به تحمید در حالت بلند شدن از رکوع امر کرده و فرمودند[2]:(إِذَا قَالَا لإِمَامُ: سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ، فَقُولُوا: رَبَّنَا وَلَكَ الحَمْدُ) [هرگاه امام گفت: سمع الله لمن حمده، پس بگویید: ربنا و لک الحمد].

---

[1]- ابوداود فی الصلاة(۸۶۹) وابن ماجه فی اقامة الصلاة(۸۸۷) وصحیح ابن خزیمه(۶۰۰) والحاکم۴۷۷/۲ ووافقه الذهبی، قلت: ومعناه عند مسلم فی صلاة المسافرین(۷۷۲).

[2]- الحدیث بهذااللفظ اخرجه الترمذی فی الصلاة(۲۶۷) واخرجه البخاری(۷۹۶) ومسلم(۴۰۹) بدون الواو قبل لک، ربنا لک الحمد، و هی ثابته فی غیر هذاالحدیث عندهما.

بنابراین رسول اللهﷺ ما را به رکوع و طمانینه در آن و به تسبیح و تحمید امر کرده‌اند و در مورد بلند شدن از سجده فرمودند: (**ثُمّ َارْفَعْ حَتَّى تَطْمَئِنَّ جَالِسًا**) [سپس از حالت سجده بلند شو و با آرامش، بنشین]. و در لفظی دیگر آمده است که فرمودند:(**حَتَّى تَعْتَدِلَ جَالِسًا**) [تا اینکه راست و بی حرکت بنشینی].

بنابراین به مجرد بلند شدن از رکوع یا سجده به مانند (خمیدگی) تیزی شمشیر، اکتفا نشده تا اینکه طمانینه و اعتدال حاصل شود. پس در حدیث به بلند شدن از رکوع و سجده و طمانینه و اعتدال در آن امر شده است.

وتمسک جستن به اینکه هر آنچه از اعمال نماز که در این حدیث نیامده، دلالت بر اسقاط وجوب از آن دارد در نزد هیچ یک از ائمه ممکن نیست:

چرا که امام شافعی، خواندن فاتحه وتشهد آخر و درود بر رسول اللهﷺ را در نماز واجب می‌داند در حال آنکه در این حدیث هیچ ذکری از آنها نشده است.

وامام ابوحنیفه، نشستن به مقدار تشهد و خروج از نماز با عمل منافی آن را واجب می‌داند، درحالی که در این حدیث هیچ ذکری از آنها نشده است.

وامام مالک، تشهد و سلام را واجب می داند، درحالیکه این اعمال در این حدیث ذکر نشده اند.

وامام احمد، تسبیح در رکوع و سجده و تسمیع(گفتن سمع الله لمن حمده) و تحمید(ربنا لک الحمد) و ذکر (رب اغفر لی) در بین دو سجده را واجب می داند، درحالیکه دراین حدیث بدانها اشاره‌ای نشده است.

بنابراین برای احدی این امکان وجود ندارد که هر آنچه که در این حدیث ذکر نشده را ساقط کند.

اما اگر در مورد نمازی که آن فرد خواند، و رسول الله ﷺ به وی تا سه بار فرمودند: نماز را دوباره بخوان، گفته شود: رسول الله ﷺ دوبار بر نماز وی را تائید کردند، اگر نمازش باطل می‌بود، بر آن را تائید نمی کردند چرا که آن حضرت ﷺ بر باطل را تائید نمی کنند.

در پاسخ گفته شده: چگونه رسول الله ﷺ نماز وی را تائید کردند درحالی که به وی فرمودند:(**ارْجِعْ فَصَلِّ فَإِنَّكَ لَمْ تُصَلِّ**) [بازگرد و نماز بگزار، براستی که تو نماز نخواندی]. رسول الله ﷺ وی را به دوباره خواندن نماز امر کردند و اسم صلاة و نماز را که برای این عمل تشریع شده، را از عمل وی نفی کردند؛ پس کدام انکار رساتر و بلیغ تر از این می باشد؟

و اگر گفته شود: رسول الله ﷺ عمل وی را در هنگام نماز بر وی انکار نکردند.

در پاسخ گفته شده: آری رسول الله ﷺ با وی اینگونه برخورد نکردند تا اینکه موجب بیزاری و دلسردی وی نگردد و آنگونه که شایسته است با اختیار و اعتماد به نفس تن به تعلیم دهد. همچون عدم انکار آنحضرت ﷺ بر کسی که در مسجد ادرار کرد، تا اینکه ازآن عملش فارغ شد و سپس وی را تعلیم دادند و این از لطف و احسان و کمال روش تربیتی تعلیمی رسول‌الله صلوات الله وسلامه علیه بود.

اما اگر گفته شود: اگر نمازش باطل بود، چرا رسول الله ﷺ درهنگام نمازش به وی نفرمودند که نمازت را قطع کن؟

در پاسخ گفته شده: رسول الله ﷺ به کسی که در مسجد ادرارمی کرد در حین ادرار کردنش نفرمودند که دست نگه دار و ادرارت را قطع کن، درحالیکه تذکر دادن دراین مورد سزاوارتر و شایسته تر است.

آری اگر رسول الله ﷺ این نماز را تائید می‌کرد و به اعاده‌ی آن امرنکرده و اسم نماز شرعی را از آن نفی نمی کرد، در آن برای شما دلیلی بود تا بدان استدالال جویید.

اما اگر گفته شود: که این سخن رسول اللهﷺ(لم تصل) نماز نگزاردی؛ بدین معنا می باشد که نمازی کامل نخواندی.

در پاسخ گفته شده: محال است که نماز وی صحیح بوده و تنها به سبب ترک برخی از مستحباتش، رسول اللهﷺ به وی فرموده باشند: بازگرد و نمازبگزار، درحقیقت نماز نگزاردی. که این مقوله در نهایت بطلان می باشد.

و از رفاعه بن رافع روایت است[۱]: روزی همراه رسول اللهﷺ در حالیکه در مسجد نشسته بودیم، فردی که گویا بدوی بود، آمده و نماز را کوتاه و خفیف (درتعدیل ارکان) گزارد، سپس بازگشته به رسول اللهﷺ سلام کرد. رسول اللهﷺ فرمودند:(**وَعَلَيْكَ،فَارْجِعْ فَصَلِّ فَإِنَّكَ لَمْتُصَلِّ**) [علیک السلام، بازگرد و نماز بگزار، براستی که تو نماز نگزاردی]. پس دو یا سه بار نماز خواند و هر بار نزد ایشان آمده و بر آنحضرتﷺ سلام می‌کرد و در هر بار رسول اللهﷺ می فرمودند:(**وَعَلَيْكَ،فَارْجِعْ فَصَلِّ فَإِنَّكَ لَمْ تُصَلِّ**). مردم ترسیدند و بر آنها دشوار آمد و گمان کردند که هرکس نمازش را خفیف و کوتاه بخواند، درحقیقت نماز نخوانده است؛ آن مرد در بار آخر گفت: شیوه‌ی صحیح نماز را به من نشان بده و مرا تعلیم بده، چرا که من بشری هستم که گاهی بر صواب و گاهی بر خطا می باشم. پس رسول اللهﷺ فرمودند:(**أَجَلْ إِذَا قُمْتَ إِلَى الصَّلَاةِ فَتَوَضَّأْ كَمَا أَمَرَكَ اللَّهُ، ثُمَّ تَشَهَّدْ فَأَقِمْ أَيْضًا، فَإِنْ كَانَ مَعَكَ قُرْآنٌ فَاقْرَأْ، وَإِلَّا فَاحْمَدِ اللَّهَ وَكَبِّرْهُ وَهَلِّلْهُ،ثُمَّ ارْكَعْ فَاطْمَئِنَّ رَاكِعًا،ثُمَّ اعْتَدِلْ قَائِمًا،ثُمَّ اسْجُدْ فَاعْتَدِلْ سَاجِدًا،ثُمَّ اجْلِسْ فَاطْمَئِنَّ جَالِسًا،ثُمَّ قُمْ، فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ فَقَدْ تَمَّتْ صَلَاتُكَ، وَإِنْ انْتَقَصْتَ مِنْهُ شَيْئًا انْتَقَصْتَ مِنْ صَلَاتِكَ**) [آری، هرگاه برای نماز برخاستی، همانطور که الله متعال تو را امر کرده، وضو بگیر، سپس شهادتین را بگو و بایست، سپس اگر قرآن حفظ داری، بخوان وگرنه الحمدلله و الله اکبر و لااله الاالله بگو. سپس رکوع کن ودر رکوع آرام بگیر، سپس راست بایست

---

[۱]- المسند(۱۸۹۹۷) والترمذی فی الصلاة(۳۰۲) وحسنه. وابوداود فی الصلاة(۸۵۸) ومابعده. والنسائی(۱۰۵۳) وصححه ابن حبان(۱۷۸۷) والحاکم(۱/۲۴۱-۲۴۲) وابن خزیمه(۵۴۵).

سپس سجده کن و اعتدال را در حالت سجده رعایت کن، سپس بنشین و در این حالت آرام بگیر، سپس برخیز؛ پس هرگاه اینگونه عمل کردی، نمازت کامل و تمام می شود و اگر چیزی از آنها را از نمازت کم کنی، نمازت را ناقص کرده‌ای].

رفاعه می‌گوید: این عمل که هرکس از این اعمال چیزی را بکاهد، در واقع از نمازش چیزی را کاسته است، برای مردم راحت تر و آسان تر از این بود که کسی که نمازش را کوتاه و خفیف بخواند، درحقیقت نماز نخوانده و همه‌ی نمازش ناقص و ناتمام است.

و در روایت ابوداود آمده است:[وتقرا بما شئت من القرآن، ثم تقول: الله اکبر] و آنچه را که از قرآن می‌خواهی، بخوان، سپس الله اکبر بگو. و در روایت دیگری آمده است:(**فَإِنْ كَانَ مَعَكَ قُرْآنٌ فَاقْرَأْ بِهِ**) پس اگر قرآن از حفظ داشتی، آن‌را بخوان[1].

و در روایت احمد آمده است[2]:(**إِذَا اسْتَقْبَلْتَ الْقِبْلَةَ فَكَبِّرْ، ثُمَّ اقْرَأْ بِأُمِّ الْقُرْآنِ،ثُمَّ اقْرَأْ بِمَا شِئْتَ،فَإِذَا رَكَعْتَ، فَاجْعَ لْرَاحَتَيْكَ عَلَى رُكْبَتَيْكَ،وَامْدُدْ ظَهْرَكَ وَمَكِّنْ لِرُكُوعِكَ، فَإِذَا رَفَعْتَ رَأْسَكَ فَأَقِمْ صُلْبَكَ حَتَّى تَرْجِعَ الْعِظَامُ إِلَى مَفَاصِلِهَا، وَإِذَا سَجَدْتَ فَمَكِّنْ لِسُجُودِكَ،فَإِذَا رَفَعْتَ رَأْسَكَ،فَاجْلِسْ عَلَى فَخِذِكَ الْيُسْرَى، ثُمَّ[ص:٣٢٩] اصْنَعْ ذَلِكَ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ وَسَجْدَةٍ**) [وقتی که رو به قبله کردی، تکبیر بگو، سپس‌ام القرآن (سوره فاتحه) را بخوان و پس از آن هرچه از قرآن که می‌خواهی بخوان؛ وقتیکه رکوع کردی، کف دستانت را بر زانوهایت قرار بده و پشت خود را پهن و دراز کن و رکوعت را مستحکم و استوار کن. وقتی که سرت را از رکوع بلند کردی کمرت را راست کن به گونه‌ای که استخوانها به مفاصل خود بازگردند، پس هرگاه سجده کردی، سجده ات را محکم و استوار کن و هرگاه سرت را از سجده بلند کردی بر ران چپ خود بنشین و پس از این در هر رکوع و سجده اینگونه عمل کن].

۱- ابوداود (۸۶۱).

۲- المسند(۱۸۹۹۵).

واگر این فرموده‌ی رسول‌اللهﷺ در این حدیث (فَتَوَضَّأْكَمَا أَمَرَكَ اللَّهُ) را بر فرمایش ایشان در صفا و مروه - [ابدووا بما بدا الله به] از آن چیزی آغاز کنید که الله متعال از آن شروع کرده است- ضمیمه کنیم، وجوب وضو به ترتیبی که الله ﷻ آن‌را در قرآن (مائده ۶) ذکر کرده است، حاصل می شود.

واین فرموده‌ی رسول اللهﷺ در حدیث:(اقْرَأْ بِأُمِّ الْقُرْآنِ، ثُمَّ اقْرَأْ بِمَا شِئْتَ) قیدی برای این سخن مطلق می‌باشد که فرمودند:(اقْرَأْ بِمَا تَيَسَّرَ مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ). و در واقع معنای این فرموده‌ی رسول اللهﷺ(وتقرا بما شئت من القرآن) و اینکه فرمودند:(فَإِنْ كَانَ مَعَكَ قُرْآنٌ فَاقْرَأْ، وَإِلَّا فَاحْمَدِ اللَّهَ وَكَبِّرْهُ وَهَلِّلْهُ) خواندن‌ام القرآن می‌باشد.

بنابراین الفاظ متفاوت احادیث یکدیگر را تبیین کرده و مقصود رسول اللهﷺ را نیزروشن می کنند، از اینرو جایز نیست که لفظی گرفته شود و بقیه الفاظ ترک شوند.

و این فرموده‌ی رسول اللهﷺ :(ثم تقول: الله اکبر) دلیلی بر آن است که تنها این لفظ و نه غیر آن برای ورود به نماز اختصاص یافته است که در واقع همان تکبیر معهودی است که در فرموده‌ی ایشان آمده است:(تحریمها، الله اکبر) نماز با گفتن الله اکبر آغاز می شود.

و این فرموده‌ی رسول اللهﷺ: (فَإِذَا رَفَعْتَ رَأْسَكَ فَأَقِمْ صُلْبَكَ حَتَّى تَرْجِعَ الْعِظَامُ إِلَى مَفَاصِلِهَا) در وجوب بلند کردن سر از رکوع و اعتدال و طمانینه پس از آن صریح می‌باشد.

و از ابی مسعود البدریؓ روایت است که رسول اللهﷺ فرمودند[1]:(لَا تُجْزِئُ صَلَاةُ الرَّجُلِ حَتَّى يُقِيمَ ظَهْرَهُ فِي الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ) [نمازکسی که در رکوع وسجود، پشتش را راست نکند درست نیست].

[1]- المسند(۱۷۰۷۳) والترمذی فی الصلاة(۲۶۵) وقال: حسن صحیح. وابوداود فی الصلاة(۸۵۵) وابن ماجه فی اقامةالصلاة(۸۷۰) والنسائی فی الافتتاح(۱۰۲۷) وصححه ابن حبان(۱۸۹۲) وابن خزیمه(۵۹۱).

و این نص صریحی در رکن بودن بلند شدن از رکوع و سجده و طمانینه و اعتدال در آنها می باشد به گونه‌ای که نماز تنها با آنها صحیح می باشد.

و از علی بن شیبان روایت است که گفت[۱]: به منظور بیعت با رسول الله ﷺ به محضر ایشان رسیدم و بیعت کردیم و پشت سر ایشان نماز خواندیم که ایشان با گوشه‌ی چشم به مردی نگریست که پشتش را برای رکوع وسجود صاف نمی‌کرد. چون نماز تمام شد، فرمودند:(**يَامَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ لَاصَلَاةَ لِمَنْ لَا يُقِيمُ صُلْبَهُ فِي الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ**) [ای گروه مسلمانان، برای کسی که در رکوع و سجود پشتش را صاف و راست نکند، نمازی نیست].

و این فرموده‌ی رسول الله ﷺ [لا صلاة] به معنای [لا تجزئ] می‌باشد. به این دلیل که رسول الله ﷺ فرمودند:(**لَا تُجْزِئُ صَلَاةُ الرَّجُلِ حَتَّى يُقِيمَ ظَهْرَهُ فِي الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ**). و لفظی که احمد از این حدیث روایت کرده آن است که[۲]:(**لَا يَنْظُرُ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ إِلَى رَجُلٍ لَايُقِيمُ صُلْبَهُ بَيْنَ رُكُوعِهِ وَسُجُودِهِ**) [الله ﷻ به سوی فردی که بین رکوع و سجده اش، کمرو پشتش را صاف و راست نمی کند، نگاه نمی کند]. و از ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند[۳]:(**لَايَنْظُرُ اللَّهُ إِلَى صَلَاةِ رَجُلٍ لَا يُقِيمُ صُلْبَهُ بَيْنَ رُكُوعِهِ وَسُجُودِهِ**) [الله متعال به نماز کسی که در بین رکوع و سجده اش، کمر و پشتش را صاف و راست نمی‌کند، نگاه نمی‌کند]. و در سنن بیهقی[۴] از جابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند:(**لَا تُجْزِي صَلَاةٌ لَا يُقِيمُ الرَّجُلُ فِيهَا صُلْبَهُ فِي الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ**) [نماز کسی که کمرش را در رکوع و سجده صاف و راست نمی کند، درست نیست].

---

[۱]- مسند احمد(۱۶۲۹۷) وابن ماجه فی اقامة الصلاة(۸۷۱) وفی زوائده: اسناده صحیح و رجاله ثقات. وابن ابی شیبه(۲۹۵۷) وصححه ابن حبان(۱۸۹۳) وابن خزیمه(۵۹۱)(۵۹۳).

[۲]- مسند احمد(۱۶۲۸۴).

[۳]- مسنداحمد(۱۰۷۹۹) وقال الهیثمی فی مجمع الزوائد۲/۱۲۰: رواه احمد من روایه عبدالله بن زید الحنفی عن ابی هریره و لم اجد من ترجمه.

[۴]- السنن البیهقی(۲۷۲۵) وقال: تفرد به یحیی بن ابی بکر.

رسول الله ﷺ از نوک زدن همچون کلاغ در نماز نهی کرده و خبرداده‌اند که چنین نمازی، نمازمنافقین می باشد. در مسند و سنن[1] از عبدالرحمن بن شبل روایت است که: رسول الله ﷺ از نوک زدن همچون کلاغ (بدون تعدیل و آرامش) و فرش کردن بازوها به زمین مانند درنده ها به هنگام سجده و از اختصاص دادن مکانی در مسجد همچون شتر که مکانی را برای خود معین می کند، نهی کرده است.

حدیث متضمن نهی از تشبه به حیوانات در نماز می باشد، نهی از تشبه به کلاغ در نوک زدن و به حیوانات درنده در فرش کردن بازوها به هنگام سجده و درلازم گرفتن مکانی معین برای خود، همچون شتر که مکانی معین را برای اقامتش مشخص می کند.

و در حدیثی دیگر، رسول الله ﷺ از اقعاء(نشستن) همچون اقعاء(نشستن) سگ و چون روباه نگریستن و رفع یدین کردن به هنگام سلام دادن همچون دم اسب، نهی کردند[2].

بنابراین از تشبه به این شش حیوان نهی شده است. (اسب، سگ، شتر، روباه، کلاغ، درندگان). اما وصف نمازی که شبیه نوک زدن کلاغ می‌باشد و این نوع نماز از زمره‌ی نماز منافقین به شمار آمده است، در صحیح مسلم می‌باشد. از علاء بن عبدالرحمن روایت است که وی به خانه‌ی انس بن مالک رضی الله عنه در بصره وارد شد، درحالیکه از نماز ظهر فارغ شده بود. علاء می‌گوید: زمانیکه بر وی وارد شدیم، گفت: آیا نماز عصر را خواندید؟ گفیم: اندکی است که از نماز ظهر فارغ شدیم. گفت: پیش روید و نماز عصر را بخوانید، پس برخاسته و

---

[1]- مسنداحمد(۱۵۵۳۲)(۱۵۶۶۷)(۲۳۷۵۸) والنسائی فی السنن الکبری(۷۰۰) وابوداود فی الصلاة(۸۶۲) وابن ماجه فی اقامة الصلاة(۱۴۲۹).

[2]- مسنداحمد(۸۱۰۶) وصححه احمدشاکر(۸۰۹۱). و نهی از رفع یدین همچون دم اسب در صحیح مسلم (۴۳۱) وارد شده است و معنای آن اشاره کردن با دستها در هنگام سلان دادن می باشد، همانگونه که در نص حدیث وارد شده است. و معنای اقعاء، چسباندن دو کپل بر زمین و نصب دو ساق و ران و گذاشتن دو دست بر زمین می باشد، همانطور که سگ این عمل را انجام می دهد.

نمازگزاردیم. وقتی که از نماز فارغ شدیم، گفت: از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمودند[۱]:(تِلْكَ صَلَاةُ الْمُنَافِقِ، يَجْلِسُ يَرْقُبُ الشَّمْسَ حَتَّى إِذَا كَانَتْ بَيْنَ قَرْنَيِ الشَّيْطَانِ، قَامَ فَنَقَرَهَا أَرْبَعًا، لَايَذْكُرُ اللهَ فِيهَا إِلَّا قَلِيلًا) [آن نماز منافق می‌باشد که می‌نشیند و در انتظار خورشید است تا اینکه بین دو شاخ شیطان قرار می‌گیرد، پس برخاسته و با سرعت چهار رکعت می خواند و در آن الله متعال را جز اندکی یاد نمی‌کند].

همچنین قول ابن مسعود رضی الله عنه که ذکر آن گذشت و فرمود: ما (صحابه) می‌دیدیم که جز منافقی که نفاقش آشکار بود، کسی از نماز جماعت تخلف نمی کرد.

و براستی که الله ﷻ می‌فرمایند:

﴿إِنَّ الْمُنَافِقِينَ يُخَادِعُونَ اللَّهَ وَهُوَ خَادِعُهُمْ وَ إِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلَاةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ وَلَايَذْكُرُونَ اللَّهَ إِلَّا قَلِيلًا﴾[نساء: ۱۴۲].

بیگمان منافقان (نشانه‌ها یشان را می‌نمایانند و کفرخویش را پنهان می‌دارند وبه خیال خام خود) خدا را گول می‌زنند! درحالی که خداوند (خونها واموالشان را در دنیا محفوظ می‌نماید، ودرآخرت دوزخ را برای آنان مهیّا می‌دارد وبدین وسیله) ایشان را گول می‌زند. منافقان هنگامی که برای نماز برمی‌خیزند، سست و بیحال به نماز می‌ایستند و با مردم ریا می‌کنند (ونمازشان به خاطر مردم است؛ نه به خاطر خدا) و خدای را کمتر یاد می‌کنند وجز اندکی به عبادت او نمی‌پردازند.

بنابراین، شش صفت در نماز می‌باشد که از علامات منافقین می‌باشد:

۱- تنبلی و کسالت در هنگام قیام برای نماز.

۲- درادای نماز مردم را درنظر گرفتن و ریا کردن.

۳- تاخیر کردن در ادای آن.

۴- به سرعت خواندن آن همچون نوک زدن کلاغ.

۱- مسلم فی المساجد و مواضع الصلاة(۶۲۲).

۵- قِلّت ذکر الله متعال در نماز.

۶- و تخلف ورزیدن از خواندن نماز با جماعت.

و از ابی عبدالله اشعری روایت است[۱] که رسول الله ﷺ بر اصحابشان نماز گزاردند؛ سپس در میان عده‌ای از آنها نشستند که فردی داخل شده و ایستاد و نماز گزارد، پس رکوع کرده و در ادای سجده عجله می کرد در حالیکه رسول الله ﷺ به وی نگاه می‌کردند. پس از نماز فرمودند:(**أَتَرَوْنَ هَذَا لَوْ مَاتَ مَاتَ عَلَى غَيْرِ مِلَّةِ مُحَمَّدٍ؟ يَنْقُرُ صَلَاتَهُ كَمَا يَنْقُرُ الْغُرَابُ الدَّمَ، إِنَّمَامَثَلُ الَّذِي يُصَلِّي وَلَا يَرْكَعُ، وَيَنْقُرُ فِي سُجُودِهِ كَالْجَائِعِ لَا يَأْكُلُ إِلَّا تَمْرَةً أَوْتَمْرَتَيْنِ، فَمَاذَا تُغْنِيَانِ عَنْهُ فَأَسْبِغُوا الْوُضُوءَ، وَيْلٌ لِلْأَعْقَابِ مِنَ النَّارِ، وَأَتِمُّوا الرُّكُوعَ وَالسُّجُودَ**) [آیا این مرد را می بینید، که اگر با این حال بمیرد، بر غیر از امت محمد مرده است؟ نمازش را آنچنان با عجله می خواندکه گویا در نمازش همچون کلاغی است که به خون نوک می‌زند. مثال کسی که نماز می خواند و رکوع نمی کند و در سجودش نوک می زند، مانند گرسنه‌ای است که یک یا دوعدد خرما می‌خورد ولی سودی در رفع گرسنگی وی ندارد. پس به طور کامل وضو بگیرید، وای از آتش جهنم بر کسانی که قوزکهای پای خود را به هنگام وضو گرفتن نمی شویند. و رکوع و سجده را کامل کرده و به تمامی انجام دهید].

ابوصالح می‌گوید: به ابوعبدالله اشعری گفتم: چه کسی اینحدیث رابرای تو روایت کرده؟ گفت: امیران سپاهیان، خالد بن ولید، عمرو بن عاص، شرحبیل بن حسنه و یزید بن ابی سفیان رضی الله عنهم. هریک از آنها این حدیث را از رسول الله ﷺ شنیده است.

بنابراین رسول الله ﷺ خبر دادند، کسی که نماز را با سرعت همچون کلاغی که نوک می-زند،

---

[۱]- ابن خزیمه(۶۶۵) وعزاه الهیثمی فی مجمع الزوائد۱۲۲/۲للطبرانی و ابی یعلی و حسن اسناده. سنن الکبری للبیهقی(۲۵۷۳) ومعجم الکبیر للطبرانی(۳۸۴۰) ومسند ابویعلی(۷۱۸۴)(۷۳۵۰) ومسند الشامیین(۱۶۲۴).

می‌خواند، اگر در این حالت بمیرد، بر غیر اسلام مرده است.(چرا که در واقع اینگونه نماز خواندنش باطل بوده و نفعی به وی نمی رساند، گویا که نماز نخوانده است).

و در صحیح بخاری[1] از زید بن وهب روایت است که حذیفه مردی را دید که رکوع و سجده‌اش را کامل نکرده و ناقص انجام می دهد، پس به وی گفت: نماز نگزاردی، اگر بمیری بر غیر آیینی که الله عزوجل محمد را بر آن فرستاده، مرده‌ای. و در سنن نسائی[2] آمده است که حذیفه بدان مرد گفت: چه مدت است که اینگونه نماز می خوانی؟ گفت: مدت چهل سال است. فرمود: چهل سال است که نماز نخواندی و اگر درحالی بمیری که اینگونه نماز گزاردی، به یقین که به طریقه‌ای غیر از روش رسول الله ﷺ مرده ای.

لذا اگر نماز کسی که با عجله و همچون نوک زدن کلاغ نماز می‌خواند، صحیح می بود، با اینگونه نماز خواندن از فطرت اسلام خارج نمی‌شد.

و رسول الله ﷺ دزدی کننده‌ی از نماز را شرورتر از دزد اموال قرار دادند. در مسند[3] از ابی قتاده روایت است که رسول الله ﷺ فرمودند:(**أَسْوَأُ النَّاسِ سَرِقَةً الَّذِي يَسْرِقُ مِنْ صَلَاتِهِ**) [بدترین مردم در دزدی، کسی است که از نمازش دزدی می کند]. گفتند: یا رسول الله، چگونه از نماز دزدی می شود؟ فرمودند:(**لَا يُتِمُّ رُكُوعَهَا وَلَا سُجُودَهَا**) [رکوع و سجده آن کامل و به تمامی انجام نمی شود]. یا اینکه فرمودند:(**لَا يُقِيمُ صُلْبَهُ فِي الرُّكُوعِ وَالسُّجُودِ**) [کمرش در رکوع و سجده صاف نمی گردد].

۱- البخاری فی الاذان(۷۹۱).

۲- سنن النسائی(۱۳۱۲).

۳- مسند احمد(۲۲۶۴۲) وصححه الحاکم۱/۲۲۹ ووافقه الذهبی وابن خزیمه(۶۶۳) وقال الهیثمی فی مجمع الزوائد۲/۱۲۰: رواه احمد و الطبرانی و رجاله رجال الصحیح. سنن الکبری للبیهقی(۳۹۹۶) ومعجم الکبیر(۳۲۸۳) ومعجم الاوسط(۸۱۷۹) والمستدرک علی الصحیحین(۸۳۵).

رسول اللهﷺ در این حدیث تصریح کردند که حال چنین شخصی بدتر از دزد و سارق اموال می باشد و شکی نیست که دزد دین بدتر و شرور تر از دزد دنیا نیز می باشد.

و در مسند[1] از سالم بن ابی الجعد از سلمان فارسیؓ روایت است که رسول اللهﷺ فرمودند:(الصَّلَاةُ مِكْيَالٌ،فَمَنْ وَفَى وَفَى لَهُ وَمَنْ طَفَّفَ فَقَدْ عَلِمْتُمْ مَا قَالَ اللَّهُ فِي الْمُطَفِّفِينَ) [نماز ملاک و معیار و میزان است، پس هرکس بدان وفا کند، نماز نیز بدو وفا می‌کند، و هرکس از آن بکاهد، براستی می دانید که الله متعال در مورد مطففین چه فرموده است].

مالک می‌گوید: گفته می شود در هر چیزی وفاء و تطفیف می باشد، پس وقتی که الله متعال کاهندگان از اموال را به ویل وعده داده، چه گمانی در مورد کسانی که از نماز خود می‌کاهند، می باشد؟

ابوجعفر عقیلی از احوص بن حکیم از خالد بن معدان از عبادة بن صامتؓ از رسول اللهﷺ روایت می کند که فرمودند[2]:(إِذَا تَوَضَّأَ الْعَبْدُ فَأَحْسَنَ وُضُوءَهُ،ثُمَّ قَامَ إِلَى الصَّلَاةِ فَأَتَمَّ رُكُوعَهَا،وَسُجُودَهَا،وَالْقِرَاءَةَفِيهَا،قَالَتْلَهُالصَّلَاةُ: حَفِظَكَ اللَّهُ كَمَا حَفِظْتَنِي،ثُمَّ أُصْعِدَ بِهَا إِلَى السَّمَاءِلَهَاضَوْءٌ وَنُورٌ، وَفُتِحَتْ لَهُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ حَتَّى يَنْتَهِيَ إِلَى اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ، فَتَشْفَعُ لِصَاحِبِهَا، وَإِذَا ضَيَّعَ وَضُوءَهَا، وَرُكُوعَهَا،وَسُجُودَهَا،وَالْقِرَاءَةَ فِيهَا،قَالَتْ لَهُ الصَّلَاةُ: ضَيَّعَكَ اللَّهُ كَمَا ضَيَّعْتَنِي ثُمَّ أُصْعِدَبِهَا إِلَى السَّمَاءِ وَعَلَيْهَا ظُلْمَةٌ فَغُلِّقَتْ دُونَهَا أَبْوَابُ السَّمَاءِ ثُمَّ تُلَفُّ كَمَا يُلَفُّ الثَّوْبُ الْخَلِقُ، ثُمَّ يُضْرَبُ بِهَا وَجْهُ صَاحِبِهَا) [هرگاه بنده وضو بگیرد و وضویش را نیکو گرداند، سپس برای نماز بایستد و رکوع و سجده و قرائت را به تمامی و کمال انجام دهد، نماز به وی می‌گوید: همانطور که مرا حفاظت کردی، الله تو را حفاظت کند. پس از این نمازش در حالیکه برای وی نور

---

[1]- لم اجد من حديث سلمان رضى الله عنه من المسند واخرجه عبدالرزاق(۳۷۵۰) والبيهقى فى سنن الكبرى(۳۵۸۶) وابن ابى شيبه(۲۹۷۹) كلهم اوردوه من طريق سالم بن ابى الجعد عن سلمان موقوفا.

[2]- العقيلى فى الضعفاء الكبير(۱۴۵)۱۲۱/۱وقال: فلايتابع احوص عليه ولايعرف الا به، واورده الهيثمى فى مجمع الزوائد۱۲۲/۲وقال: رواه الطبرانى فى الكبير و البزاربنحوه وفيه الاحوص بن حكيم وثقه ابن المدينى والعجلى وضعفه جماعه و بقيه رجاله موثقون. شعب الايمان(۲۸۷۱) ومسند ابوداود طيالسى(۵۸۶) ومسندالشاميين(۴۲۷).

وروشنایی می باشد به سوی آسمان بالا برده می شود و درهای آسمان برای آن باز می شود تا اینکه در نهایت به سوی الله متعال منتهی می گردد و برای صاحبش شفاعت می کند. وهرگاه وضو و رکوع و سجده و قرائت در نماز را ضایع کند، نماز به وی می‌گوید: همانطور که مرا ضایع گرداندی، الله متعال تورا ضایع گرداند،سپس نمازش به سوی آسمان بالا برده می شود درحالیکه تاریکی بر آن می باشد، که درهای آسمان برآن بسته می شود، سپس نمازش همچون پارچه‌ای کهنه پیچیده شده و برصورت صاحبش زده می شود].

وامام احمد در روایت مهنا بن یحیی الشامی می‌گوید: حدیث اینگونه وارد شده است:(**اذا توضا فاحسن الصلاة**) هرگاه وضوکرده و نمازش را نیکو گرداند. سپس آن‌را به صورت تعلیقی ذکر می کند[1].

مقدار وسیاق نماز رسول الله ﷺ چقدر و چگونه بوده است؟

جواب مساله دهم بیان مقدار نماز رسول الله ﷺ می‌باشد و از بزرگترین و جلیل ترین مسائل و مهمترین آنها می باشد به گونه‌ای که نیاز مردم به شناخت آن بزرگتر از نیازشان به آب و غذا می باشد و براستی که مردم ازعهد انس بن مالک رضی الله عنه آن‌را ضایع گردانیده‌اند.

در صحیح بخاری[2] از زهری روایت است که گفت: بر انس بن مالک رضی الله عنه دردمشق وارد شدم در حالیکه گریه می کرد، به وی گفتم: چه چیزی سبب گریه تو شده است؟ گفت: (از آنچه که در عهد رسول الله ﷺ) دریافته بودم، چیزی را نمی‌شناسم که بر وجه خود باقی مانده باشد جز همین نماز، براستی که آن هم ضایع گردانیده شد.

---

[1]- فی کتاب الصلاة من روایه مهنا بن یحیی الشامی عند ترجمته فی کتاب طبقات الحنابله لابن ابی یعلی۱/۳۶۴ واوله: [ان العبد اذا صلی فاحسن الصلاة].

۲- البخاری فی مواقیت الصلاة(۵۳۰).

و موسی بن اسماعیل می‌گوید که مهدی از غیلان از انس‌ﷺ روایت کرده که گفت[1]: من چیزی را که در روزگار پیامبرﷺ بوده وتا این زمان باقی مانده باشد، نمی شناسم،(همه چیز از وجه اصلی خود تغییرکرده است) گفته شد: نماز، گفت: آیا چنان نیست که آن را ضایع نمودید، آن چرا که ضایع نمودید.(آن‌را از وقتش به تاخیر انداختید).

براستی که انس بن مالک‌ﷺ اجلش به تاخیر افتاد تا اینکه شاهد ضایع شدن ارکان و اوقات نماز و تسبیح در رکوع و سجده و اتمام تکبیرات انتقال درنماز شد که آن‌را انکار کرده و خبر داد که هدایت و روش رسول اللهﷺ برخلاف آن بوده است. همانطور که در این مساله به طور مفصل در آینده بحث خواهیم کرد، ان شاءالله.

در صحیحین[2] از انس بن مالک‌ﷺ روایت است که رسول اللهﷺ نماز را مختصر و کوتاه ودرعین حال کامل ادا می کرد.

همچنین در صحیحین[3] از وی روایت است که می‌گوید: پشت سر هیچ امامی نماز نخواندم که نمازش از نماز رسول اللهﷺ کوتاه تر و کامل تر باشد و چون آن حضرتﷺ گریه طفلی را می شنید نماز را سبک می گزارد چرا که بیم آن می‌داشت که مادرش در فتنه بیفتد.

بنابراین نماز رسول اللهﷺ به ایجاز و اختصار و در عین حال کامل وصف شد، و اختصار آنچیزی است که رسول اللهﷺ آن‌را انجام دادند نه اختصاری که بی اطلاع و ناآگاهی که برمقدار نماز رسول اللهﷺ واقف نیست، گمان می کند. چرا که کوتاهی و اختصار امری نسبی می باشد که به سنت باز می‌گردد نه به شهوت امام و کسی که پشت سر وی نماز می‌گزارد، به گونه‌ای که وقتی رسول اللهﷺ در نماز صبح بین ۶۰ تا ۱۰۰ آیه

۱- البخاری فی مواقیت الصلاة(۵۲۹).

۲- البخاری فی الاذان(۷۰۶) ومسلم فی الصلاة(۴۶۹).

۳- البخاری فی الاذان(۷۰۸) ومسلم فی الصلاة(۴۶۹).

قرائت می کند، این تعداد آیات نسبت به ۶۰۰تا۱۰۰۰آیه ایجاز و اختصار محسوب می شود و وقتی که در نماز مغرب سوره‌ی اعراف را قرائت می کردند، در واقع این سوره نسبت به سوره‌ی بقره ایجاز و اختصار می‌باشد.

و بر این مساله قول انس بن مالک‌ رضی الله عنه در حدیثی که ابوداود و نسائی[1] روایت می‌کنند، دلالت دارد: عبدالله بن ابراهیم بن کیسان می‌گوید که پدرم از وهب بن مانوس روایت می کند که گفت: شنیدم که سعید بن جبیر می‌گوید که شنیدم که انس بن مالک‌ رضی الله عنه می گوید: پس از رسول الله صلی الله علیه و سلم پشت سر هیچ کس نماز نخواندم که نمازش از این جوان شبیه تر به نماز رسول الله صلی الله علیه و سلم باشد - یعنی عمر بن عبدالعزیز- به گونه‌ای که تخمین می‌زدیم که در رکوعش ده تسبیح و در سجده‌اش ده تسبیح می‌گوید.

همچنین انس‌ رضی الله عنه در حدیثی متفق علیه می‌گوید[2]: هیچ دریغ نمی‌کنم دراینکه آن گونه برای شما نماز بخوانم که رسول‌الله صلی الله علیه و سلم برای ما نماز می‌خواندند، ثابت می‌گوید: انس‌ رضی الله عنه درخواندن نمازش کارهایی را انجام می‌داد که شما آن را انجام نمی‌دهید، هرگاه از رکوع بلند می‌شد، مدتی طولانی راست می‌ایستاد به حدی که احساس می‌شد فراموش کرده به سجده برود، و هرگاه سر از سجده بالا می‌آورد نیز مدتی طولانی بین دو سجده می‌نشست به حدی که احساس می‌شد فراموش کرده دوباره به سجده برود.

وانس‌ رضی الله عنه نیز راوی این حدیث می‌باشد در حالیکه وی در حدیث دیگری می‌گوید: پشت سر هیچ امامی نماز نگزاردم که نمازش از نماز رسول الله صلی الله علیه و سلم کوتاه تر و کامل تر باشد. که در واقع برخی ازسخنان وی برخی دیگر را تکذیب نمی کند.(بلکه برخی از سخنانش برخی دیگر را تفسیر کرده و حقیقت اختصار در نماز رسول‌الله را بیان می کند).

۱- ابوداود فی الصلاة(۸۸۸) والنسائی فی التطبیق(۲/۲۲۵).

۲- البخاری فی الاذان(۸۲۱) ومسلم فی الصلاة(۴۷۲).

همچنین آن چرا ذکر کردیم روایت ابوداود در سننش[1] واضح و آشکار می‌کند، که در آن آمده که از انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که گفت: پشت هیچ کسی نماز نخواندم که نمازش کوتاه تر و کامل تر از رسول الله صلی الله علیه وسلم باشد، آن حضرت صلی الله علیه وسلم هر گاه سمع الله لمن حمده می‌گفت، به گونه‌ای می ایستاد که گمان می کردیم، ایشان در اشتباه افتاده‌اند و بین دو سجده به گونه‌ای می نشستند که گمان می کردیم در اشتباه افتاده‌اند.

این سیاق حدیث انس رضی الله عنه بود. انس رضی الله عنه در این حدیث صحیح بین اخبار متفاوت در مورد ایجاز و اختصار نماز، و اتمام و کامل بودن آن جمع کرده است و بیان کرده که طولانی کردن دو اعتدال و آرامش و سکون بعد از رکوع و بین دو سجده، به گونه‌ای که دیگران گمان می‌کردند که ایشان در اشتباه افتادهویا از شدت طولانی بودن دچار فراموشی شده‌اند، جزو اتمام نماز می باشد، درحالی که وی می گوید: نمازی کوتاه تر و خلاصه تر و در عین حال کامل تر از نماز رسول‌الله ندیدم، لذا در این حدیث بین این دو امر جمع کرده است.

گویا که ایجاز و اختصار در نماز رسول الله صلی الله علیه وسلم به قیام، و کامل بودن آن به رکوع و سجده و اعتدال و آرامش و سکون در بین آنها باز می‌گردد، چرا که قیام معمولا به طور کامل ادا می‌شود بنابراین نیازی به وصفِ اتمام و کامل بودن ندارد، بر خلاف رکوع و سجده و اعتدال بین آنها(که گاهی به تمامی ادا نمی‌شوند).

سِرّ این مساله آن است که با ایجاز و اختصار قیام و طولانی کردن رکوع و سجده و اعتدال و آرامش و سکون بین آنها، اعتدال و تقارب اعمال نماز نسبت به یکدیگر تام و کامل می‌گردد. بنابراین این سخن انس تصدیق می‌شود که می‌گوید: نمازی که از نماز رسول الله صلی الله علیه وسلم کامل تر و کوتاه تر باشد، ندیدم.

۱- ابوداود فی الصلاة(۸۵۲)۱.

و این همان روشی است که رسول اللهﷺ در نماز پیش گرفته و بر آن تکیه کرده اند. براستی که آن حضرتﷺ نماز را هم سطح و هم طراز و مساوی و در یک سطح می‌گزاردند، به گونه‌ای که قیام و رکوع و سجده و اعتدال و آرامش و سکون در بین آنها را متعادل و متناسب با هم انجام می‌دادند.

در صحیحین از براء بن عازبؓ روایت است که گفت: با دقت همراه پیامبرﷺ نمازخواندم، دیدم که قیام و رکوعش واعتدال بعد از رکوع وسجده‌اش ونشستن بین دو سجده وسجده دومی‌اش ونشستن بین سلام دادن وترک کردن نماز، متناسب باهمدیگر بودند. ودر لفظی از صحیحین آمده که: مدت زمانی که رسول اللهﷺ در رکوع و سجده بودند با مدتی که سر از رکوع بلند می‌کردند و وقفه‌ی میان دو سجده ایشان، تقریبا با هم برابر و مساوی و متناسب بود[۱].

و این مساله با آنچه که بخاری[۲] از این حدیث روایت کرده تناقض ندارد، که در آن آمده که: از براءؓ روایت است که رکوع وسجده رسول اللهﷺ و نشستن ایشان در بین دو سجده و ایستادن پس از رکوع بجز قیـام (که در آن قرائت می کردند) و نشستن در تشهد، تقریبا (ازنظر

زمانی) با هم برابر بوده است.

چرا که براء بن عازبؓ راوی هر دو حدیث می باشد: که در حدیث اول قیام قرائت و نشستن برای تشهد را ذکر کرده در حالی که مقصودش آن نیست که قیام قرائت و نشستن برای تشهد به اندازه‌ی رکوع و سجده بوده، چرا که در این صورت هم سیاق حدیث اول را نقض می کند و هم سیاق حدیث دوم را؛ بلکه مقصود از ذکر آنها این بوده که طول قیام و

۱- البخاری فی الاذان(۷۲۹)(۸۰۱)(۸۲۰) ومسلم فی الصلاة(۴۷۱).

۲- البخاری فی الاذان(۷۲۹).

تشهد متناسب با طول رکوع و سجده و اعتدال بین آنها، بوده است. به گونه‌ای که تفاوتی شدید در طول قیام و تشهد و قصر و کوتاهی رکوع و سجده و اعتدال بین آنها، نسبت به هم نبوده است. همانطور که بسیاری از کسانی که نسبت به سنت آگاهی ندارند به این تفاوت شدید معتقدند. و قیام را بسیار طولانی می کنند و رکوع و سجده را نسبت به آن بسیار کوتاه انجام می دهند و بسیاری این عمل را در نمازهای تراویح انجام می دهند و این همان چیزی است که انسﷺ آن‌را انکار کرده و فرمود: پشت سر هیچکس که نمازش کوتاه تر و خلاصه تر از نماز رسول اللهﷺ باشد، نماز نخواندم. چرا که بسیاری از فرماندهان زمان وی، قیام نماز را بسیار طولانی می کردند به گونه‌ای که بر مامومین دشوارمی آمد، درحالیکه رکوع و سجده و اعتدال بین آنها را کوتاه و مختصر انجام می دادند و با این عمل خود نمازشان را کامل نمی کردند.

بنابراین دو امری که انسﷺ، نماز رسول اللهﷺ را بدانها وصف کرد، دو موضوعی بودند که فرماندهان با آنها مخالفت می‌کردند تا اینکه این کوتاهی واعتدال بین دو سجده و پس از رکوع، به صورت شعار قرار گرفت، حتی که برخی از فقها آنرامستحب، و طولانی کردن آن‌را مکروه دانستند. براین اساس بود که ثابت گفت: انسﷺ درخواندن نمازش کارهایی را انجام می‌داد که شما آن را انجام نمی‌دهید، هرگاه از رکوع بالا می‌آمد مدتی طولانی راست می‌ایستاد به حدی که احساس می‌شد فراموش کرده به سجده برود. درواقع عملی را که انس انجام داد، همان عملی بود که رسول اللهﷺ آن‌را انجام داده بود، گرچه آن‌را مکروه بدانند، کسانی که مکروه می دانند. و سنت رسول اللهﷺ سزاوارترو مستحق تر به اتباع می باشد.

و این قول براءﷺ در سیاق حدیثی دیگر که گفت: غیر از قیام و تشهد؛ بیانگر آن است که رکن قرائت و تشهد طولانی تر ازغیرآندو بوده است. گروهی گمان کرده‌اند که مقصود

انسﷺ از قیام و تشهد، قیام اعتدال پس از رکوع و نشستن بین دو سجده می‌باشد و استثنا در حدیث را به سوی کوتاه انجام دادن و تقصیر در این دو اعتدال قرار داده‌اند و بنا را براین گذاشتند که سنت، تقصیر و کوتاه انجام دادن این دو اعتدال می باشد و کسانی از آنها غلو کرده و نماز را با طولانی کردن آنها باطل قرار داده‌اند. درحالیکه این غلط و اشتباه است، چرا که لفظ حدیث و سیاق آن، این گمان را باطل می کند، زیرا لفظ براء آن است که: رکوع و سجده‌ی رسول اللهﷺ و نشستن بین دو سجده و ایستادن پس از رکوع آنحضرتﷺ - بجز قیام و تشهد- تقریبا با هم (ازنظر زمانی) برابر بوده است. ازاین رو چگونه ممکن است که این کلام وی اینگونه فهمیده شود که: رکوع و سجده‌ی رسول اللهﷺ و نشستن بین دو سجده و ایستادن پس از رکوع آن حضرتﷺ، به جز ایستادن پس از رکوع ایشان تقریبا باهم برابر بوده است. که قطعا این باطل است.

اما عمل رسول اللهﷺ: در این مورد حدیث انس گذشت که چگونه برمردم، نماز رسول اللهﷺ را گزارد. به گونه‌ای که پس از رکوع طوری می‌ایستاد که گمان می‌شد، فراموش کرده که به سجده برود و پس از برداشتن سر از سجده می‌فرمود: (**رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ مِلْءُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَمِلْءُ مَاشِئْتَ مِنْ شَيْءٍ بَعْدُ، أَهْلَ الثَّنَاءِ وَالْمَجْدِ، أَحَقُّ مَاقَالَ الْعَبْدُ، وَكُلُّنَا لَكَ عَبْدٌ: اللهُمَّ لَا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ، وَلَا مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ، وَلَا يَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ**) که این حدیث را مسلم[1] از ابوسعید روایت کرده است.و از ابن ابی اوفی روایت کرده که علاوه بر

---

[1]- مسلم(۴۷۶). خداوندا، ای پروردگار ما، سپاس و ستایش شایسته توست، سپاسی که به اندازه‌ی پری آسمانها و زمین و پری هر چیز دیگری که تو بخواهی می باشد. تو سزاوار و شایسته مدح و بزرگواری هستی و تو از آنچه بنده می گوید، شایسته تری، درحالیکه همه‌ی ما بنده تو هستیم، پروردگارا آنچه که عطا کنی مانعی برای آن نیست و از آنچه منع کنی، کسی را یارای دادن نیست و مال و دارایی سودی ندارد، هرنفعی از هستی(از فضل و لطف) توست.

این قول در آن آمده است[1]:(**وَمِلْءُ مَا شِئْتَ مِنْ شَيْءٍ بَعْدُ اللهُمَّ طَهِّرْنِي بِالثَّلْجِ وَالْبَرَدِ، وَالْمَاءِ الْبَارِدِ اللهُمَّ طَهِّرْنِي مِنَ الذُّنُوبِ وَالْخَطَايَا،كَمَا يُنَقَّى الثَّوْبُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْوَسَخِ**).

همچنین روش و هدایت رسول الله ﷺ در نماز شب نیز اینچنین بود که تقریبا به اندازه‌ی قیامشان رکوع می کردند و به اندازه‌ی رکوعشان پس از سر برداشتن از رکوع، می ایستادند و به این اندازه سجده می‌کردند و بین دو سجده این قدر مکث می‌کردند. و اینچنین در نماز کسوف عمل می کردند که رکن اعتدال را تقریبا به قدر قیام نماز طولانی می‌کردند[2].

و این هدایت و راهنمایی و روش و طریقه‌ی رسول الله ﷺ بود، گویا که آن‌را می بینی در حالیکه آن حضرت ﷺ انجام می دهد و همچنین این روش خلفای راشدین ﷺ بعد از رسول الله ﷺ بود.

زید بن اسلم می‌گوید: عمر ﷺ، قیام و تشهد را در نماز کوتاه کرده و رکوع و سجده را کامل می کرد. بنابراین همهی احادیث انس ﷺ بر این دلالت دارد که رسول الله ﷺ رکوع و سجده و دو اعتدال بین آنها را طولانی می‌کردند، علاوه بر اینکه بیشتر ائمه بلکه همه‌ی آنها جز آنکه نادر است، اینگونه عمل می کردند. و انس ﷺ طولانی کردن قیام، به گونه‌ای که روش رسول الله ﷺ برآن نبوده است، را انکار کرده و فرمود: نماز رسول الله ﷺ نزدیک به هم بود، به گونه‌ای که برخی ازافعالش نسبت به برخی دیگر نزدیک و متناسب و برابر بود. و این با روایت براء بن عازب ﷺ موافق می‌باشد که فرمود: اجزای نماز رسول الله ﷺ متناسب و هماهنگ و برابر با یکدیگر بود. و احادیث صحابه در این باب برخی، برخی دیگر را تصدیق می کند.

---

[1]- مسلم(۴۷۷). بارالها مرا با برف و تگرگ و آب سرد پاک گردان، بارالها مرا از خطاهایم پاک سازهمانند لباس سفیدی که از آلودگی پاک می شود.

۲- البخاری(۱۰۵۶) ومسلم(۹۰۱) کلاهما فی الکسوف.

اندازه و مقدار قیام رسول اللهﷺ برای قرائت:

اما مقدار قیام رسول اللهﷺ برای قرائت:

ابوبرزه اسلمی می‌گوید[۱]: رسول اللهﷺ نماز صبح را هنگامی می‌گزارد که نماز گزار پس از نماز می توانست مرد پهلوی خود را بشناسد(اندکی هوا روشن می‌شد) و در دو رکعت آن یا یکی از آن دو رکعت شصت تا صد آیه از قرآن را تلاوت می کردند.

و در صحیح مسلم[۲] از عبدالله بن سائبؓ روایت است که فرمود: رسول اللهﷺ نماز صبح را در مکه بر ما گزاردند، که شروع به خواندن سوره‌ی مومنون کردند تا اینکه ذکر موسی و هارون - یا ذکر عیسی - آمد که رسول اللهﷺ را سُرفه گرفت، پس رکوع کردند.

و در صحیح مسلم[۳] از قطبه بن مالک روایتؓ است که گفت: وی از رسول اللهﷺ شنیده که ایشان در نماز صبح، ﴿وَ النَّخْلَ بَاسِقَاتٍ لَهَا طَلْعٌ نَضِيدٌ﴾ را تلاوت می‌کردند و چه بسا که گفت: سوره‌ی " ق " را تلاوت می کردند.

همچنین در صحیح مسلم[۴] از جابر بن سمرهؓ روایت است که رسول اللهﷺ در نماز صبح ﴿ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ﴾ را تلاوت می‌کردند.و پس از نماز صبح در دیگر نمازها قرائتشان را نسبت به نماز صبح، کاهش می‌دادند.

و براین سخن جابرؓ که رسول اللهﷺ در نمازهای دیگر قرائت را کوتاه تر می‌کردند، روایت مسلم درصحیحش[5] از جابربن سمرهؓ دلالت دارد که گفت: رسول اللهﷺ در نماز

۱- البخاری فی الاذان(۷۷۱) ومسلم فی المساجد(۶۴۷).

۲- مسلم فی الصلاة(۴۵۵).

۳- مسلم فی الصلاة(۴۵۷).

۴- مسلم فی الصلاة(۴۵۸).

۵- مسلم فی الصلاة(۴۵۹).

ظهر ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى﴾ را تلاوت می کردند و در نماز عصر به مانند این سوره و در نماز صبح قرائت را از آن طولانی تر می کردند.

ودر صحیح مسلم[1] از سماک بن حرب روایت است که از جابر بن سمره‌ﷺ ازنماز رسول اللهﷺ سوال کردم. که گفت: رسول اللهﷺ نماز را کوتاه می‌گزارد و همچون نماز آنها نماز نمی‌گزارد. سماک می‌گوید: و مرا آگاه کرد که رسول اللهﷺ در نماز صبح ﴿ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ﴾ و مانند آن‌را تلاوت می کرد.

انسﷺ در این حدیث خبر داده که کوتاهی نماز رسول اللهﷺ اینگونه بود که در آن سوره " ق " و سوره هایی مانند آن‌را تلاوت می کردند و بین کوتاه خواندن نماز رسول اللهﷺ و بین قرائت ﴿ق وَالْقُرْآنِ الْمَجِيدِ﴾ و مانند آن توسط آن حضرتﷺ در نماز جمع کرده است.(گویا کوتاهی نماز رسول اللهﷺ را تبیین کرده است).

و در صحیح بخاری[2] ازام سلمه‌ﷺ روایت است که ایشان از رسول اللهﷺ شنیدند که در نماز صبح، سوره‌ی "الطور" را در حجة الوداع تلاوت می کردند.

و سوره‌ی طور در تعداد آیات نزدیک به سوره‌ی"ق" می باشد.(طور۴۹آیه و ق ۴۵آیه می‌باشد).

ودر صحیح بخاری[3] از ابن عباسﷺ روایت است که گفت: روزی سوره «والمرسلات عرفا»رامی‌خواندم که مادرم، امالفضل، آن را شنید وگفت: فرزندم، باتلاوت این سوره، مرا به یاد رسول اللهﷺانداختی. زیرا آخرین قرائتی که از ایشان شنیدم، همین سوره بود که درنماز مغرب،آن راتلاوت کرد.

۱- مسلم فی الصلاة(۴۵۸).

۲- البخاری فی الحج(۱۶۱۹) و لیست فیها ان الصلاة کانت الصبح ولکن تبین ذلک روایه اخری هذا ما قاله الحافظ فی فتح الباری، وانظرها فی الحج(۱۶۲۶).

۳- البخاری فی الاذان(۷۶۳) ومسلم فی الصلاة(۴۶۲).

براستی کهام فضل خبر داده که این سوره، آخرین تلاوتی بوده که وی از رسول الله ﷺ شنیده است،وام فضل از مهاجرین نبود بلکه از مستضعفین بود، همانطور که ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید: من ومادرم از جمله‌ی مستضعفین بودیم که الله متعال ما را معذور داشته است[1]، از اینرو این سماع و شنیدن از رسول الله ﷺ، قطعا پس از فتح مکه بوده است.

و در صحیح بخاری ازمروان بن حکم روایت است که گفت: زید بن ثابت رضی الله عنه به من گفت: چرا در نماز مغرب سوره‌های کوتاه می‌خوانی، براستی که شنیدم، رسول الله ﷺ درنماز مغرب از میان دو سوره طولانی، سوره طولانی‌تر را تلاوت می‌کرد[2]. مروان می‌گوید: گفتم: آن دو سوره طولانی کدامند؟ گفت: اعراف و دیگری انعام .مروان می‌گوید: از ابن ملیکه یکی از راویان حدیث سوال کردم که آن دو سوره‌ی بلند، کدامند؟ پس از جانب خود به من گفت: مائده و اعراف[3]. که بر صحت تفسیر وی حدیثام المومنین عایشه رضی الله عنها دلالت می‌کند که فرمود[4]: رسول الله ﷺ در نماز مغرب سوره‌ی اعراف را تلاوت کردند، به گونه‌ای که آن‌را در دو رکعت تقسیم می کردند.

همچنین نسائی[5] از ابن مسعود رضی الله عنه روایت می کند که رسول الله ﷺ در نماز مغرب سوره‌ی دخان را تلاوت می‌کردند. و در صحیحین[6] از جبیر بن مطعم رضی الله عنه روایت است که گفت: شنیدم که رسول الله ﷺ در مغرب سوره‌ی طور را تلاوت می کردند.

۱- البخاری(۴۵۸۸).

۲- البخاری فی الاذان(۷۶۴) وسوال ابن ابی ملیکه لیس فیه.

۳- ابوداود فی الصلاة(۸۱۲).

۴- النسائی(۹۹۱).

۵- النسائی(۹۸۸).

۶- البخاری فی الاذان(۷۶۵) ومسلم فی الصلاة(۴۶۳).

اما نماز عشاء: براء بن عازبﷺ می‌گوید[۱]: شنیدم که رسول‌اللهﷺ در نماز عشاء ﴿وَالتِّينِ وَ الزَّيْتُونِ﴾ را تلاوت می کردند. و صوتی که زیباتر از ایشان باشد، از کسی نشنیدم.

همچنین در صحیحین[۲] از ابی رافع روایت است که گفت: همراه ابوهریرهﷺ نماز عشاء را گزاردم که ﴿إِذَاالسَّمَاءُانْشَقَّتْ﴾ را تلاوت کرد و سپس سجده کرد. به وی گفتم: (چراسجده کردی؟) گفت: من پشت سر ابوالقاسمﷺدرحالی که این سوره را می خواند، سجده کرده ام. پس همیشه با ملاقات آن آیه سجده می کنم.

و در مسند و سنن ترمذی[۳] از بریده روایت است که گفت: رسول اللهﷺ در نماز عشاء سوره‌ی ﴿وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا﴾ وسوره هایی همچون آن‌را تلاوت می‌کردند.

و رسول اللهﷺ به معاذﷺ فرمودند[۴] که در نماز عشاء، سوره‌های ﴿وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا﴾و ﴿سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ و﴿اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ﴾ و﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى﴾ را تلاوت کنند.

اما نماز ظهر و عصر:

درصحیح مسلم[۵] از ابوسعید خدریﷺ روایت است که گفت: نماز ظهر برپا می‌شد که یکی از ما برای رفع حاجتش به سوی بقیع می‌رفت، پس از اینکه نیازش برطرف می شد، به سوی خانواده‌اش آمده و وضو می‌گرفت، سپس درحالی به مسجد بازمی‌گشت که رسول اللهﷺ در رکعت اول نماز بودند.

۱- متفق علیه، البخاری فی الاذان(۷۶۹) ومسلم فی الصلاة(۴۶۴).

۲- البخاری فی الاذان(۷۶۶) ومسلم فی المساجد(۵۷۸).

۳- مسنداحمد(۱۰۸۸۲)(۲۲۹۹۴) والترمذی فی الصلاة(۳۰۹) وقال: حسن. واخرجه النسائی(۹۹۹).

۴- متفق علیه. البخاری فی الاذان(۷۰۵) ومسلم فی الصلاة(۴۶۵).

۵- مسلم فی الصلاة(۴۵۴).

و از ابوقتاده‌ﷺ روایت است که گفت: رسول اللهﷺ برای ما نماز می‌گزارد که در نماز ظهر و عصر در دو رکعت اول، فاتحة الکتاب و سوره‌ای به همراه آن، تلاوت می کردند که گاهی آیتی از آن‌را به گوش ما می‌رساند. رکعت اول از نماز را طولانی می کرد و رکعت دوم را کوتاه می گزارد و در دو رکعت آخر تنها فاتحة الکتاب را تلاوت می کرد. و در روایت بخاری آمده است که: رکعت اول از نماز صبح را طولانی کرده و رکعت دوم را کوتاه می گزارد. و در روایت ابوداود آمده که: گمان می‌کردیم که رسول اللهﷺ اراده‌ی آن دارند که مردم رکعت اول را دریابند کنند[1].

و در مسند امام احمد[2] از عبدالله بن ابی اوفی روایت است که: رسول اللهﷺ در رکعت اول از نماز ظهرطوری قیام می‌کردند که صدای پایی شنیده نمی شد.

و سعد بن ابی وقاصﷺ به عمرﷺ گفت: من دو رکعت اول را طولانی می کنم و دو رکعت آخر را کوتاه می گزارم و هرگز از نحوه‌ی نمازی که در آن به رسول اللهﷺ اقتدا کردم، کوتاهی نمی کنم. عمرﷺ گفت: راست می‌گویی، گمان ما در باره تو نیز همین بود[3].

و ابوسعید خدریﷺ می‌گوید: ما(صحابه) طول قیام رسول اللهﷺ را در نماز ظهر و عصر تخمین می‌زدیم به گونه‌ای که قیام آن حضرتﷺ را در دو رکعت اول نماز ظهر به اندازه ﴿الم تَنْزِيلُ﴾ سوره‌ی سجده، و دو رکعت آخر را به اندازه نصف این مقدار تخمین می‌زدیم و قیامشان در دورکعت اول نماز عصر را به اندازه نصف این مقدار، تخمین می‌زدیم. و در روایت دیگری از وی آمده است که: رسول اللهﷺ در دو رکعت اول نماز ظهر، در هر رکعت به اندازه‌ی ۳۰آیه تلاوت می‌کردند و در دو رکعت دوم به اندازه‌ی ۱۵آیه یا اینکه

۱- البخاری فی الاذان(۷۷۶،۷۷۹) ومسلم فی الصلاة(۴۵۱) وابوداود فی الصلاة(۸۰۰).

۲- مسند احمد(۱۹۱۴۶).

۳- البخاری فی الاذان(۷۵۵) مطولا و مختصرا کما فی لفظ المصنف(۷۷۰) ومسلم فی الصلاة(۴۵۳).

گفت: نصف این مقدار تلاوت می کردند. و در دو رکعت اول نماز عصر در هر رکعت به اندازه ۱۵آیه و در دو رکعت آخر به اندازه نصف این مقدار، تلاوت می کردند[1].

کسانی که قرائت سوره را در دو رکعت دوم، پس از فاتحه مستحب می‌دانند، به این حدیث استناد می‌کنند که دلالت آن بر این استدلال ظاهر و آشکار می‌باشد، البته اگر حدیث ابوقتاده‌ﷺ که بر صحت آن اتفاق می باشد، نمی بود که وی فرمود: رسول اللهﷺ در دو رکعت اول، فاتحه الکتاب را همراه سوره‌ای می خواندند و در دو رکعت دوم تنها فاتحة الکتاب را می خواندند. که ذکر سوره در دو رکعت اول و اکتفای به فاتحه در دو رکعت دوم، بر اختصاص مقدار قرائتی که در هر رکعت ذکر شد در آن رکعت، دلالت دارد. (بدین گونه که در دو رکعت اول باید فاتحه به همراه سوره و در دو رکعت دوم تنها فاتحه خوانده می‌شود).

بنابراین اگر ابوقتاده‌ﷺ این مساله را مطرح نمی‌کرد و ابوسعیدﷺ بدان سخن نمی‌گفت، حدیث سعد محتمل می‌بود. و حدیث ابوسعیدﷺ در قرائت سوره در دو رکعت آخر صریح نیست بلکه تنها تخمین و حدس و گمان است.

جابر بن سمره‌ﷺ می‌گوید[2]: رسول اللهﷺ در نماز ظهر ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى﴾ و در نماز عصر سوره‌ای شبیه آن‌را تلاوت می کردند. و در نماز صبح قرائت‌شان از این طولانی تر بود.

و از وی روایت است که[3]: رسول اللهﷺ در نماز ظهر ﴿سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ را قرائت می‌کردند. و در نماز صبح قرائت‌شان را از این مقدار طولانی تر می کردند.

۱- مسلم فی الصلاة(۴۵۲).

۲- مسلم(۴۵۹).

۳- مسلم(۴۶۰).

و از وی روایت است که[۱]: رسول الله ﷺ در نماز ظهر و عصر ﴿وَالسَّمَاءِ ذَاتِ الْبُرُوجِ﴾ و﴿وَالسَّمَاءِ وَالطَّارِقِ﴾ و شبیه آنها از سوره‌های دیگر را تلاوت می‌کردند.

و در سنن نسائی[۲] از براء بن عازب رضی الله عنه روایت است که گفت: ما در عقب رسول الله ﷺ نماز ظهر را می‌خواندیم و از ایشان آیه‌ای را بعد از آیاتی از سوره‌ی لقمان و الذاریات می‌شنیدیم.

و در سنن[۳] از ابن عمر رضی الله عنهما روایت است که: رسول الله ﷺ در نماز ظهر سجده (تلاوت) کرده و سپس ایستاده و رکوع کردند. سپس دانستیم که آنحضرت ﷺ سوره‌ی {تنزیل} السجده را تلاوت کردند.

این حدیث دلیلی بر مکروه نبودن قرائت (آیه) سجده در نماز سری می‌باشد و هرگاه امام آیه‌ی سجده را خواند و سجده کرد، مقتدیان در پیروی از امام وعدم پیروی از وی مخیر نمی‌باشند، بلکه بر آنها واجب است که از امام متابعت و پیروی کنند.

وانس رضی الله عنه می‌گوید[۴]: همراه رسول الله ﷺ نمازظهر را گزاردم که این دو سوره را تلاوت کردند: ﴿سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ و﴿هَلْ أَتَاكَ حَدِيثُ الْغَاشِيَةِ﴾.

صحابه رضی الله عنهم بر کسی که در طولانی کردن قیام مبالغه کرده و بر کسی که ارکان نماز، خصوصا دو رکن اعتدال را کوتاه کرده و بر کسی که تکبیر را به تمام و کمال انجام نمی دهد و بر کسی که نماز را تا آخر وقتش به تاخیر انداخته و بر کسی که از خواندن نماز با جماعت، تخلف می ورزد، از این اعمالشان انتقاد کرده و با آن مخالفت کرده‌اند. و از نماز رسول الله ﷺ خبر دادند که پیوسته آن‌را می‌گزاردند تا اینکه به رفیق اعلی پیوستند.

۱- مسند احمد(۲۰۹۸۲)(۲۱۰۱۸) وابوداود فی الصلاة(۸۰۵) والنسائی(۹۷۹) والترمذی فی الصلاة(۳۰۷) وقال: حسن صحیح.

۲- النسائی(۹۷۱).

۳- ابوداود(۸۰۷) والبیهقی فی السنن الصغیر(۸۷۰) وفی السنن الکبری(۳۷۵۹) و فیه مقال.

۴- النسائی(۹۷۲).

درحالیکه هیچیک از آنها - به هیچ عنوان - ذکر نکردند که رسول اللهﷺ در آخر حیات مبارکشان، از نماز خود کاسته‌اند، یا اینکه آن نمازی که ایشان می‌خواندند، منسوخ می باشد. بلکه خلفای راشدین ﷺ بر روش رسول اللهﷺ در نمازشان، استمرار داشتند، همانطور که بر روش و منهج ایشان در غیرنماز مستمر بودند. به گونه‌ای که ابوبکر صدیقﷺ نماز صبح را در حالی گزاردند که در آن سوره‌ی بقره را به طور کامل تلاوت کردند. وقتی که از نماز فارغ شدند، صحابهﷺ گفتند:ای خلیفه رسول اللهﷺ، نزدیک بود خورشید طلوع کند. فرمود: اگر طلوع کند، ما را غافل نمی‌یابد[۱].

وعمرﷺ در نماز صبح سوره‌ی نحل و یونس و یوسف و هود ومانند اینها از سوره‌های دیگر را تلاوت می کردند[۲].

دلایل کسانی که معتقد به کوتاه خواندن نماز هستند:

اگر چه شما در طولانی کردن نماز به سنت تمسک جستید، ما از شما در تمسک به سنت در ایجاز و اختصار و کوتاه کردن نماز به سبب احادیث صحیح زیادیکه در این مورد می باشد و همچنین امر رسول اللهﷺ به ایجاز و اختصار و کوتاه کردن نماز و شدت ناراحتی ایشان بر کسانی که نماز را طولانی می‌کنند و نصیحت آنها و اینکه آنها را بیزار کننده نامیدند، سعادتمندتر و موفق تر می باشیم.

از ابو مسعودﷺ روایت است که مردی گفت: یا رسول اللهﷺ، من به دلیل این که فلانی نماز صبح را طولانی می‌خواند، برای ادای این نماز باجماعت حاضر نمی‌شوم. ابو مسعودﷺ می گوید: رسول اللهﷺ بسیارناراحت شدند به گونه‌ای که هرگز ایشان را ناراحت تر از آن

۱- قراءة الصدیق رضی الله عنه للبقره اخرجها مالک۱/۸۲.

۲- فی الموطا قرا فی الصبح(یوسف) و (الحج)۱/۸۲.

روز ندیده بودم. سپس فرمودند[۱]: (يَاأَيُّهَا النَّاسُ إِنَّ مِنْكُمْ مُنَفِّرِينَ، فَأَيُّكُمْ أَمَّ النَّاسَ، فَلْيُوجِزْ فَإِنَّ مِنْ وَرَائِهِ الْكَبِيرَ، وَالضَّعِيفَ و ذَا الْحَاجَةِ) [ای مردم گروهی از شما باعث نفرت دیگران از عبادت می‌شوند، هرگاه یکی از شما امامت قومی را بر عهده گرفت، نمازش را کوتاه بخواند، زیراپشت سرش پیرمرد وکوچک و نیازمند ومعذو رنماز می‌خواند].

و از ابوهریرهﷺ از رسول اللهﷺ روایت است که فرمودند[۲]:(إِذَا أَمَّأَ حَدُكُمُ النَّاسَ، فَلْيُخَفِّفْ، فَإِنَّ فِيهِمُ الصَّغِيرَ، وَالْكَبِيرَ، وَالضَّعِيفَ، وَالْمَرِيضَ، فَإِذَا صَلَّى وَحْدَهُ فَلْيُصَلِّ كَيْفَ شَاءَ) [هرگاه یکی از شما برمردم امامت داد، پس باید (نماز را) کوتاه بخواند، چرا که درمیان شان بچه، وافراد پیرو ضعیف و نیازمند وجود دارد؛ وهنگامی که تنها نماز خواند، هرطور که خواست نماز بخواند].

و از عثمان بن ابی العاص ثقفیﷺ از رسول اللهﷺ روایت است که فرمودند[۳]:(أُمَّ قَوْمَكَ) بر قومت امامت بده. وی می‌گوید: گفتم: یا رسول الله، درنفسم چیزی احساس می کنم (از وسوسه یا عجب و غرور به سبب جلوتر بودن از مردم). فرمودند:(ادْنُهْ) نزدیک شو. که مرا در جلوی خود نشانده و کف دستشان را در وسط سینه‌ام قرار داده و سپس فرمودند:(تَحَوَّلْ) برگرد. پس کف دستشان را در بین دو کتفم گذاشتند و سپس فرمودند:(أُمَّ قَوْمَكَ. فَمَنْ أَمَّ قَوْمًا فَلْيُخَفِّفْ، فَإِنَّ فِيهِمُ الْكَبِيرَ، وَإِنَّ فِيهِمُ الْمَرِيضَ، وَإِنَّ فِيهِمُ الضَّعِيفَ، وَإِنَّ فِيهِمْ ذَا الْحَاجَةِ، وَإِذَاصَلَّى أَحَدُكُمْ وَحْدَهُ، فَلْيُصَلِّ كَيْفَ شَاءَ) و در روایتی دیگر آمده است:(إِذَاأَ مَمْتَ قَوْمًا، فَأَخِفَّ بِهِمُ الصَّلَاةَ) [قومت را امامت بده، و کسیکه قوم و گروهی را امامت می‌دهد، باید که نماز را کوتاه بگزارد، چرا که در میان نمازگزاران، پیرمرد و مریض و ضعیف و نیازمند و معذور می باشد. وهرگاه یکی از شما به تنهایی نماز گزارد، هرطور که خواست نماز بگزارد. و در روایت دیگر آمده است که: هرگاه قومی را امامت دادی، نماز را بر آنها کوتاه بگذار].

۱- البخاری فی الاذان(۷۰۴) ومسلم فی الصلاة(۴۶۶) واللفظ لمسلم.

۲- البخاری فی الاذان(۷۰۳) ومسلم فی الصلاة(۴۶۷) واللفظ لمسلم.

۳- مسلم فی الصلاة(۴۶۸).

و انس بن مالکﷺ می‌گوید: رسول اللهﷺ نماز را کوتاه و کامل می‌گزاردند. و در لفظی دیگر آمده است که: کوتاه و تمام می گزاردند.

همچنین انسﷺ می‌گوید: پشت هیچ امامی نماز نگزاردم که نمازش خفیف تر و کامل تر از نماز رسول اللهﷺ باشد و اگر صدای گریه کودکی را می شنیدند، از ترس اینکه مادرش به فتنه افتد، نماز را کوتاه می کردند. متفق علیه.

و از عثمان بن ابی العاصﷺ روایت است که گفت[1]: یا رسول الله، مرا امام قومی قرار بده. فرمودند:(أَنْتَ إِمَامُهُمْ وَاقْتَدِ بِأَضْعَفِهِمْ، وَاتَّخِذْ مُؤَذِّنًا لَا يَأْخُذُ عَلَى أَذَانِهِ أَجْرًا) [تو امام آنها هستی، پس (در امامت) به ضعیف ترین نمازگزاران اقتداکن، و موذنی را در اختیار بگیرکه در مقابل اذانش اجرومزدی دریافت نمی کند].

وابوداود در سننش[2] از جریری از سعدی از پدرش یا عمویش روایت می‌کند که گفت: به پیامبرﷺ درحالی که نماز می‌خواندند، چشم دوختم، که در رکوع و سجده به اندازه- یگفتن

سه بار"سبحان الله و بحمده" می‌ماندند.

و ابوداود در سنن[3] از ابن وهب روایت می کند که گفت: سعید بن عبدالرحمن بن ابی العمیاء مرا خبر داد که سهل بن ابی امامه به وی گفته است: که وی همراه پدرش بر انس بن مالکﷺ درمدینه وارد شده که انس گفت: رسول اللهﷺ فرمودند:(لَا تُشَدِّدُو اعَلَى أَنْفُسِكُمْ فَيُشَدَّدَ عَلَيْكُمْ، فَإِنَّ قَوْمًا شَدَّدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ فَشَدَّدَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، فَتِلْكَ بَقَايَاهُمْ فِي الصَّوَامِعِ وَالدِّيَارِ ﴿وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَاكَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ﴾) [برخود سخت نگیرید، که بر شما سخت گرفته می‌شود، چرا که قومی که بر خویشتن سخت گرفتند، الله متعال بر آنان سخت گرفت و آن بقایای

۱- المسند(۱۶۲۷۰) وابوداود فی الصلاة(۵۳۱) والنسائی فی الاذان(۶۷۲).

۲- ابوداودفی الصلاة(۸۸۵) والمسند(۲۲۳۲۶)(۲۰۰۵۹).

۳- ابوداود فی الادب(۴۹۰۴) وابویعلی(۳۶۸۲).

آنها در صومعه ها و دیرها می‌باشد، سپس این آیه را تلاوت فرمودند: رهبانیتی که آنها خود بدعتش نهاده بودندکه ما آن‌را بر آنها واجب نکرده بودیم].

و در روایت ابن داسه از وی آمده است[1] که وی (سهل بن ابی امامه) همراه پدرش در مدینه در زمان عمربن عبدالعزیزدرحالی که وی امیر مدینه بودبر انس بن مالکﷺ وارد شدند که انسﷺ نمازی همچون نماز مسافر یا نزدیک بدان گزارد. چون سلام داد، پدرم گفت: الله متعال بر تو رحم کند، مرا آگاه کن، آیا این نمازت فرض بود یا اینکه نماز نفل بود؟ انسﷺ گفت: آن نماز فرض و براساس نماز رسول اللهﷺ بود. رسول اللهﷺ فرمودند:(**لَا تُشَدِّدُو اعَلَى أَنْفُسِكُمْ فَيُشَدَّدَ عَلَيْكُمْ، فَإِنَّ قَوْمًا شَدَّدُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ فَشَدَّدَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ، فَتِلْكَ بَقَايَاهُمْ فِي الصَّوَامِعِ وَالدِّيَارِ ﴿وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَاكَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ﴾**) [برخود سخت نگیرید، که بر شما سخت گرفته می‌شود، چرا که قومی که بر خویشتن سخت گرفتند، الله متعال بر آنان سخت گرفت و آن بقایای آنها در صومعه ها و دیرها می باشد سپس این آیه را تلاوت فرمودند: رهبانیتی که آنها خود بدعتش نهاده بودند که ما آن‌را بر آنها واجب نکرده بودیم]. سپس ابی امامه (پدرسهل) در سپیده دم خارج شد. که انسﷺ گفت: آیا همراه ما سفرنمی کنی تا ببینی و عبرت بگیری؟ گفت: آری، پس همه با هم حرکت کردند، تا اینکه به منطقه‌ای رسیدند که اهلش هلاک و نابود شده و خانه هایشان زیر و رو شده بود. انسﷺ گفت: آیا این سرزمین را می‌شناسید؟ ابوامامه گفت: ازکجا باید این سرزمین و اهلش را بشناسیم؟ انسﷺ گفت: اینها اهل سرزمینی بودند که حسد و ظلم و ستم آنها را هلاک کرد. براستی که حسد، نور حسنات را خاموش می کند و ظلم وستم، آن‌را تصدیق و یا تکذیب می کند و چشم و دست و پا و جسد و زبان زنا می‌کند وفرج، آن‌را تصدیق و یا تکذیب می کند.

اما سهل بن ابی امامه را یحیی بن معین ثقه دانسته و مسلم از وی روایت کرده است و ابن ابی العمیاء از اهل بیت المقدس می باشد و گرچه حال وی مجهول است، ابوداود از وی

۱- ابوداود فی الادب(۴۹۰۴) وابویعلی(۳۶۸۲).

روایت کرده و در مورد وی سکوت اختیار کرده است. بنابراین این حدیث بر آن دلالت دارد که آنچه را که انس از تغییر نماز رسول الله ﷺ در زمان خودش انکار کرده، شدت طولانی کردن نماز توسط امام های نماز جماعت بوده است. چرا که در غیر اینصورت، احادیث انس رضی الله عنه متناقض می باشد. و بر این اساس بود که انس درحدیثی، بین کوتاهی و کامل بودن نماز رسول الله ﷺ جمع کرده و فرمود: پشت سر هیچ امامی نماز نگزاردم که نمازش از نماز رسول الله ﷺ خفیف تر و کامل تر باشد. که ظاهر این مقوله نشان می‌دهد که انس رضی الله عنه طولانی کردن نماز را انکار کرده است. و این روایت نسائی[1] مفسر این قول انس می‌باشد؛ نسائی از عطاف بن خالد از زید بن اسلم روایت می کند که گفت: بر انس بن مالک رضی الله عنه وارد شدیم که گفت: آیا نماز گزاردید؟ گفتیم: آری. فرمود:ای جاریه آبی برای وضویم بیاور. پشت هیچ کسی نماز نگزاردم که نمازش شبیه تر از این امامتان به نمازرسول الله ﷺ باشد. زید می گوید: و عمر بن عبدالعزیز رکوع و سجده را به تمام و کمال انجام می‌داد و قیام را کوتاه می کرد. و این حدیث صحیح است.

و بدین امر، حدیث عمران بن حصین رضی الله عنه[2] تصریح دارد؛ وی زمانی که در بصره پشت سر علی رضی الله عنه نماز گزارد، گفت: این نماز مرا به یاد نماز رسول الله ﷺ انداخت. و نماز رسول الله ﷺ متعادل و متناسب بود، آنحضرت قیام و تشهد را کوتاه کرده ورکوع و سجده را طولانی می کردند. و این حدیث صحیحی است.

و در صحیحین[3] ازجابر بن عبدالله رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ وقتی که معاذ رضی الله عنه قیام را در نماز عشاء طولانی کرده بود، بدو فرمودند:(أَفَتَّانٌ أَنْتَ؟) مگر تو می‌خواهی مردم

۱- النسائی(۹۸۱) وابویعلی(۳۶۵۷).

۲- جمله ای که در ابتدای اثر آمده، آنرا بخاری دراذان(۸۲۶) ومسلم در باب نماز(۳۹۳) تخریج کرده اند. و زیاده ای که پس از آن آمده نه در نزد بخاری ومسلم و نه در نزد نسائی و ابوداود، نمی باشد.

۳- البخاری فی الاذان(۷۰۵) ومسلم فی الصلاة(۴۶۵).

را در فتنه گرفتار کنی ؟ یا اینکه فرمودند: (أَفَاتِنٌ) فتنه می‌انگیزی. - وسه بار این جمله را تکرار کردند - و پس از آن فرمودند: پس چرا سوره‌های ﴿سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ، وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا، وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى﴾ را در نماز نخواندی، براستی که در عقب تو پیرمرد و ضعیف و نیازمند و معذور نماز می‌گزارد.

و از معاذ بن عبدالله جهنی روایت است[1] که مردی از جهینه به وی خبر داده که از رسول الله ﷺ شنیده که ایشان در نماز صبح ﴿إِذَا زُلْزِلَتِ الْأَرْضُ﴾ را در هر دو رکعت تلاوت می‌کردند. نمی‌دانم که رسول‌الله عمدا این سوره را تکرار کردند یا اینکه از روی فراموشی بود.

و در صحیح مسلم[2] از عمرو بن حریث روایت است که وی از رسول الله ﷺ شنیده که ایشان در نماز صبح ﴿وَاللَّيْلِ إِذَا عَسْعَسَ﴾ را تلاوت می کردند.

و از عتبه بن عامر روایت است که گفت[3]: شتر رسول الله ﷺ را هدایت می کردم که رسول الله ﷺ به من فرمودند: (أَلَا أُعَلِّمُكَ سُورَتَيْنِ لَمْ يُقْرَأْ بِمِثْلِهِمَا؟) آیا دو سوره به تو تعلیم ندهم که به مانند آنها قرائت نشده؟ گفتم: بله، پس مرا ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾ و﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾ تعلیم دادند. وقتی که برای نماز صبح فرود آمدند، این دو سوره را در نماز صبح تلاوت کردند. و پس از نماز فرمودند:(كَيْفَ رَأَيْتَ يَا عُقْبَةُ؟) ای عقبه، این دو سوره را چگونه دیدی؟ و در روایتی آمده است که رسول الله ﷺ فرمودند: (أَلَا أُعَلِّمُكَ خَيْرَ سُورَتَيْنِ قُرِئَتَا؟) آیا تو را بهترین دو سوره‌ای که قرائت شده، تعلیم ندهم؟ گفتم: بله، فرمودند: ﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾ و﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾. وزمانیکه برای نماز صبح فرود آمدند، این دو

۱- ابوداود فی الصلاة(۸۱۶).

۲- مسلم فی الصلاة(۴۵۶).

۳- مسنداحمد(۱۷۳۵۰) وابوداود فی الصلاة(۱۴۶۲).

سوره را در نماز صبح تلاوت کردند. و پس از نماز فرمودند:(كَيْفَ رَأَيْتَ يَا عُقْبَةُ؟) این دو سوره را چگونه می بینی؟

و در مسند امام احمد و سنن نسائی[۱] از عمار بن یاسر رضی الله عنه روایت است که: وی نمازی کوتاه گزارد که این عملش بر وی انکار شد. پس گفت: آیا رکوع و سجده را به تمامی و کامل نگزاردم؟ گفتند: بله، گفت: اما من در نماز دعایی را خواندم که رسول الله صلی الله علیه وسلم با آن دعا می‌کردند و آن اینکه: (اللَّهُمَّ بِعِلْمِكَ الْغَيْبَ، وَقُدْرَتِكَ عَلَى الْخَلْقِ، أَحْيِنِي مَا عَلِمْتَ الْحَيَاةَ خَيْرًا لِي، وَتَوَفَّنِي إِذَا كَانَتِ الْوَفَاةُ خَيْرًا لِي، أَسْأَلُكَ خَشْيَتَكَ فِي الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ، وَكَلِمَةَ الْحَقِّ فِي الْغَضَبِ وَالرِّضَا، وَالْقَصْدَ فِي الْفَقْرِ وَالْغِنَى، وَلَذَّةَ النَّظَرِ إِلَى وَجْهِكَ، وَالشَّوْقَ إِلَى لِقَائِكَ، وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ ضَرَّاءَ مُضِرَّةٍ، وَمِنْ فِتْنَةٍ مُضِلَّةٍ، اللَّهُمَّ زَيِّنَّا بِزِينَةِ الْإِيمَانِ، وَاجْعَلْنَا هُدَاةً مَهْدِيِّينَ) [پروردگارا، تورا برعلمت برنهان و قدرتت بر خلق سوگند می دهم، مادام که زندگی را برایم خیر می داری، مرا زنده نگه دارو چون مرگ برایم بهتر باشد، مرا بمیران. پروردگارا، خشیت و ترس از تو را در نهان و آشکار خواستارم، و سخن حق را از تو می خواهم. عدل را در خشم و خشنودی خواهانم، حد وسط را در فقر و غنا از تو می خواهم و نعمتی را خواهانم که فنا نیابد و نور چشمی را که تمام نشود. بعد از قضا رضایت و خشنودی را می خواهم و خنکای زندگی را بعد از مرگ و لذت نگریستن بر تو و شوق لقایت را خواستارم. (مرا زنده بدار) بدون آنکه زیانی تحمل ناپذیر و فتنه‌های گمراه کننده متوجه باشند. پروردگارا ما را با زینت ایمان بیارای، و از هادیان و هدایت یافتگان قرار بده].

پس ازاین دلایل، قائلین به کوتاه گزاردن قیام نماز گفته‌اند:

بنابراین، صحت و کثرت و صراحت احادیثی که دلالت بر طولانی کردن نماز دارد، کجاست؟ ودراینجا واضح می گردد که اینگونه نماز گزاردن(نمازطولانی) در اول اسلام بوده است، زمانیکه نمازگزاران معدود بوده‌اند و چون زیاد شدند و اسلام گسترش یافت، تخفیف

۱- المسند(۱۸۳۲۵) والنسائی فی السهو(۱۳۰۵)(۱۳۰۶) وصححه الحاکم۱/۵۲۴-۵۲۵وابن حبان۵/۳۰۵.

و کوتاه گزاردن نماز مشروع شده و بدان امر شد. چرا که اینگونه نماز، داعیِ به سوی قبولیت و محبت عبادت می باشد و موجب می شود تا شخص با اشتیاق و رغبت وارد نماز شود و با اشتیاق از آن خارج گردد و باعث می گردد تا وسوسه ها کاهش یافته و نمازگزار به ندرت دچار وسوسه شود، تا در اینصورت ثواب طولانی گزاردن نماز با نقصان اجرش منتفی نگردد. زیرا هرگاه نماز طولانی گردد، وسوسه ها بر نمازگزار مستولی می شود.

همچنین گفته‌اند: چگونه با وجود محبت صحابه به رسول الله ﷺ وقیام در پشت سر آن حضرت ﷺ برای شنیدن قرآن و شدت رغبت و اشتیاق آنها به دین، و روی آوردن قلبهایشان به سوی الله متعال و فارغ کردن قلب از هرچیزی به منظور عبادت الله متعال، امامان دیگر بر رسول الله ﷺ قیاس می‌شوند؟ بر این اساس بود که رسول الله ﷺ فرمودند:(إِنَّ مِنْكُمْ مُنَفِّرِينَ) گروهیازشماباعثنفرتدیگرانازعبادتمیشوند. درحالیکه صحابه از طول نماز رسول الله ﷺ ناراضی نبودند و آنچه که برای صحابه با نماز خواندن در عقب رسول الله ﷺ حاصل می شد، موجب می شد که با وجود طولانی بودن آن، نماز رسول الله ﷺ را بر قلبها و بدنهایشان خفیف و کوتاه ببینند. چرا که امام با قلب و صوت و خشوع و حالش در نماز، محمل مامومین می‌باشد و هرگاه امام ازهمه‌ی این صفات عاری باشد، آن نماز بر مامومین خسته کننده وبر آنها دشوار می‌باشد و به سبب عدم دشواری نماز بر آنها، باید نماز را تا آنجا که برای وی ممکن است، کوتاه بگزارد تا اینکه موجب بغض و کینه مامومین نسبت به نماز نشود.

همچنین گفته‌اند: و رسول الله ﷺ خوارج را به سبب شدت سخت گیر بودن شان در دین، و سخت گیری در عبادت ملامت وسرزنش کرده و فرمودند[1]:(يَحْقِرُ أَحَدُكُمْ صَلَاتَهُ مَعَ

۱- البخاری فی المناقب(۳۶۱۰) ومسلم فی ذکرالخوارج(۱۰۶۴).

صَلاَتِهِمْ، وَصِيَامَهُ مَعَ صِيَامِهِمْ) هر یک از شما نمازش را در مقایسه با نماز ایشان، و روزه‌اش را در مقابل روزه ایشان حقیر و ناچیز می‌بیند.

در حالی که ملایمت و ملاطفت و اهل آنرا، مدح کرده و خبر دادند که محبت الله متعال برای چنین اشخاصی می باشد و الله متعال به سبب ملایمت به وی چیزی می‌دهد که آن‌را به سبب سخت گیری نمی‌دهد. رسول الله ﷺ فرمودند[1]:(لَنْ يُشَادَّ الدِّينَ أَحَدٌ إِلَّا غَ لَبَهُ) هیچ کس در دین(با انجام طاعات و عبادات بیشتر از طاقتش بر خود) سختی نکرده است مگر آنکه مغلوب دین شده است.

و فرمودند[2]:(إِنَّ هَذَا الدِّينَ مَتِينٌ، فَأَوْغِلُوا فِيهِ بِرِفْقٍ) [این دین، استوار است، پس به آرامی و نرمی‌در آن نفوذ کنید].

بنابراین همه‌ی دین اعتدال و میانه روی در مسیر سنت می‌باشد و الله متعال اعمالی را که بنده بر آن مداومت می‌کند، دوست دارد و نماز متعادل نمازی است که امکان مداومت برآن بدور از تجاوز از حد، در طولانی کردن آن، باشد.

دلایل معتقدین به طولانی گزاردن نماز:

با هر آنچه که از جانب رسول الله ﷺ وارد شده، خوش آمدید، چرا که بر سرو چشم جا دارد. آیا ما جز پیرامون اقتدا به رسول الله ﷺ و متابعت از هدایت و سنت ایشان سخن گفتیم؟ ما بعضی از سنت را با قسمتی دیگر از آن رد نمی‌کنیم و عمل ما اینگونه نیست که آنچه از سنت آسان است بگیریم و آنچه که بر ما سخت و دشواراست، به سبب تنبلی و ضعف اراده، رها کنیم. درحالی که گرفتاریهای دنیا دلها را پر کرده و بر جوارح مسلط شده

۱- البخاری فی الایمان(۳۹).

۲- المسند(۱۳۰۵۲) وقال الهیثمی فی مجمع الزوائد۶۲/۱: رواه احمد و رجاله موثقون الا ان خلف بن مهران لم یدرک انسا والله اعلم. و اورده من بعده من حدیث جابر و فیه کذاب وقال الآلبانی فی سلسله الاحادیث الضعیفه والموضوعه:ضعیف،(۲۴۸۰) والسنن الکبری للبیهقی(۴۷۴۳).

و به جای نماز عامل خنکی چشمها قرار گرفته است. و احادیث رخصت در حق نماز شبهه‌ای مصادف با شهوت و سستی در عزم و اراده شده است و رغبت و اشتیاق در به کار گیری تلاش و کوشش در نصیحت به انجام وظیفه، کاهش یافته است. و حق الله متعال ساده و آسان پنداشته شده و کرم و غنای الله عزوجل نسبت به عبادت بنده، از بزرگترین شبهات نمازدرکوتاهی کردن در ادای حق الله متعال و ضایع کردن آن و انجام آن بر طبق هوا و هوسمان قرار گرفته است. و به این سخن دلبسته شده که: الله متعال هیچگاه حقش را به تمام و کمال و عمیق بررسی نمی کند. و به این قول سر سپرده شده که: حق الله متعال مبنی بر آسانی و نرمی و تسامح و تساهل و بخشش بوده و حق بندگان مبنای آن بخیلی و تنگ نظری و جزئی بررسی کردن می باشد.

ازاینرو در خدمت مخلوقین به گونه‌ای قیام می‌کند گویا که بر فرشی گرم و نرم و راحت و مَرکب‌های راحت و آسوده قرار گرفته است، درحالیکه در حق خدمت پروردگار و خالقش به گونه‌ای قیام می‌کند گویا که بر کوره آتش سوزان قرار گرفته است. و در راستای این عملکرد بیش از قوت و زمان معمول، وقت صرف کرده و کمال بهره را از آن می بردو از سنت جز این دو حدیث را حفظ نکرده است: (**يَامُعَاذُ، أَفَتَّانٌ أَنْتَ**) و(**يَا أَيُّهَا النَّاسُ، إِنَّ مِنكُمْ مُنَفِّرِينَ**) و حدیث را در غیر مکان خودش به کار برده و به قبل و بعد آن توجهی نمی کند.

و هرکس که خنکی چشمانش و رفاه و آسایش و شادی و لذت و حیات قلب و گشادگی سینه‌اش در نماز نباشد، براستی که مناسب وی جز این حدیث و امثال آن نمی باشد، بلکه مناسب وی همان حدیث دزدان نماز و کسانی است که به مانند کلاغ نوک می زنند و نوک زدن همچون کلاغ برای وی نسبت به درنظر گرفتن توانایی‌اش برای خدمت رب الارباب در اولویت می باشد و در نزد وی حدیث(**يَامُعَاذُ، أَفَتَّانٌ أَنْتَ**)- که آن‌را نفهمیده - نسبت به این حدیث در اولویت می باشد که: نماز ظهر به گونه‌ای اقامه می شد که یکی

از ما به سوی بقیع می‌رفت و نیازش را بر طرف کرده،سپس به سوی اهلش رفته و وضو می‌گرفت و به مسجد می‌آمد و رسول الله ﷺ را درحالی می یافت که در رکعت اول نماز بودند.

و این حدیث که رسول الله ﷺ در نماز صبح معوذتین را تلاوت کردند – درحالی که این نماز در سفر بوده – در نزد وی نسبت به این حدیث در اولویت می‌باشد که: نماز صبح رسول الله ﷺ، زمانی که مسافر نبودند، شامل صد یا دویست آیه بود.

و این حدیث که رسول الله ﷺ در نماز مغرب ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ و﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ﴾ راتلاوت کردند – که در روایت این حدیث ابن ماجه تنها می‌باشد – در نزد وی نسبت به حدیثی که بخاری در صحیحش روایت می‌کند، در اولویت قرار دارد که رسول الله ﷺ در نماز مغرب سوره‌ی اعراف را تلاوت می کردند.

بنابراین وی از سنت به چیزی تمایل دارد که مناسب وی می‌باشد و از سنت چیزی را می‌گیرد که موافق با خواسته‌اش باشد و در حق تاویل کننده آنچه که مخالف با وی می باشد و آن‌را با دلیلی که در نزد وی نیکوتر است، دفع می کند، ملاطفت و مهربانی می‌کند.

و ما به سوی الله متعال از سلوک در این طریقه دوری می جوییم و از ایشان می خواهیم که مارا از طریقه‌ای که با آن روندگان در آن را امتحان و آزمایش می کند، به سلامت دارد. بلکه ما الله متعال را با همه‌ی آنچه که از رسول الله ﷺ به طور صحیح روایت شده، دینداری می کنیم و برخی از احادیث را برای خود و برخی دیگر را بر علیه خود قرار نمی‌دهیم بدین گونه که آنچه موافق با رای ماست را بر ظاهرش حمل کرده و آنچه را که مخالف با رای ماست، بر خلاف ظاهرش تاویل کنیم. بلکه همه‌ی احادیث برای ما می‌باشد و بین چیزی از سنت مبارکش فرق نمی‌گذاریم، بلکه همه‌ی آنها را با قبول کردن آنها فرا می گیریم و با

سمع و طاعت آن‌را می پذیریم و پیگیری می کنیم که سنت ها به کدامین سو رو می کنند و همراه آنها هرجا که سایبان سنت ها طنین افکند، فرود می آییم.

بنابراین شایسته نیست که برخی از سنت‌های رسول الله ﷺ گرفته شود و برخی دیگر رها گردد، بلکه سزاوارآنست که به همه‌ی سنت‌های ایشان توجه شده و هریک از آنها در جایگاه و منزلت خود قرار داده شود.

ازاینرو با توفیق الله ﷻ می‌گوییم:

امکان ندارد که معیار ایجاز و اختصار و تخفیفی که بدان امر شده و طولانی گزاردنی که ازآن نهی شده، به سوی عادت گروهی یا اهل شهر و یا اهل مذهبی و یا به سوی شهوت ماومین و رضایت خاطر آنها و یا به سوی اجتهاد و رای امام هایی که بر مردم امامت می‌دهند، بازگردد، چرا که این ملاک و معیار منضبطی نیستو آراء و نظرات در این زمینه بسیارمضطرب می باشدبه گونه‌ای که هیئت نماز را فاسد می کند و مقدار و اندازه‌ی آن‌را پیرو شهوت امام قرار می دهد، در حالی که براساس این مبنا هیچ حکمی از شریعت نیامده است.

بلکه مرجع داوری در این مساله کسی است که نماز را برای امت تشریع کرده است و با آن از جانب الله متعال آورده و عالم ترین انسان‌ها به حقوق و حدود و هیئت و ارکان نماز می‌باشد و کسی است که در پشت سر وی ضعیف و کهنسال و کوچک و نیازمند نماز گزارده است. درحالی که امامی غیر از آن حضرت صلوات الله و سلامه علیه در مدینه نبوده است. پس آنچه را که رسول الله ﷺ آن‌را انجام دادند، ملاک و معیار می باشد، ﴿وَمَا أُرِيدُ أَنْ أُخَالِفَكُمْ إِلَى مَاأَنْهَاكُمْ عَنْهُ[۱]﴾ [من نمی خواهم شما را از چیزی باز دارم و خودم مرتکب آن شوم (وبلکه شما را به انجام کاری می‌خوانم که خود نیز بدان عمل می کنم)].

۱- هود۸۸.

ازابوسعید خدری‌ﷺ در مورد نماز رسول اللهﷺ سوال شد، وی گفت[1]: در آن خیری برای تو نیست. پس نماز رسول اللهﷺ را برای وی بازگو کرد و گفت: نماز ظهر اقامه می‌شد که یکی از ما برای رفع حاجت به بقیع رفته و نیازش را برطرف می کرد، سپس به سوی اهلش رفته، وضومی گرفت و به مسجد باز می‌گشت در حالیکه رسول اللهﷺ را از شدت طولانی گزاردن نماز در رکعت اول می یافت.

این حدیث بر آن دلالت داردکه آنچه که ابوسعید و انس و عمران بن حصین و براء بن عازبﷺ انکار کردند، تنها کوتاه کردن نماز و اختصار در آن و بسنده کردن به برخی از آنچه که رسول اللهﷺ آن‌را انجام می دادند، می باشد. براین اساس بود که وقتی انس بر مردم نماز گزارد، گفت: هیچ دریغ نمی‌کنم در اینکه آن گونه برای شما نماز بخوانم که رسول اللهﷺبرای ما نماز می‌خواندند، ثابت می‌فرماید: انسﷺ درخواندن نمازش کارهایی را انجام می‌داد که شما آن را انجام نمی‌دهید، هرگاه از رکوع بلند می‌شد مدتی طولانی راست می‌ایستاد به حدی که احساس می‌شد به اشتباه افتاده است، وهرگاه بین دو سجده می‌نشست به حدی مکث می‌کرد که احساس می‌شد به اشتباه افتاده است.

لذا این آن چیزی بود که انس بر ائمه جماعات انکار کرد، چرا که آنها این دو رکن را کوتاه می کردند، همانطور که بر آنها کوتاه کردن رکوع و سجده را انکار کرد و بدانها خبر داد که شبیه ترین آنها در نماز به رسول اللهﷺ، عمر بن عبدالعزیز می باشد به گونه‌ای که آنها تعداد تسبیحات وی در رکوع و سجده را به اندازه‌ی ده تسبیح در هر رکن تخمین می زدند. و واضح است که تسبیحات وی به سرعت و بدون تدبر نبوده، چرا که حال آنها بزرگوارتر از این بوده است که چنین با سرعت و بدون تدبر عمل کنند.

۱- رواه مسلم فی الصحیح(۴۵۴).

انسﷺ به وسیله‌ی کسانی که گمان کردند که وی به اشتباه افتاده است، مورد امتحان واقع شد، همانطور که با کسانی که گمان کردند که در روایتی که وی از رسول اللهﷺ نقل کرده که آن حضرت جهر به "بسم الله الرحمن الرحیم" را در نماز ترک کردند، مورد آزمایش و امتحان واقع شد و دیگران در مورد وی گفتند: وی کودکی بوده که پشت صفوف نماز گزارده است و جهر رسول‌الله به "بسم الله الرحمن الرحیم" را نشنیده است. و همانطور که به وسیله‌ی کسانی که گمان کردند که وی در بیان احرام رسول اللهﷺ برای حج و عمره باهم، به اشتباه افتاده، مورد آزمایش واقع شد. و گفتند: وی از پیامبر در آن زمان دور بوده است و از احرام وی چیزی نشنیده است. تا اینکه انس بدانها گفت: مرا جز کودکی به حساب نمی آورید، من در زیر شکم شتر رسول اللهﷺ بودم، که از ایشان شنیدم که برای حج و عمره با هم، تهلیل (لااله الاالله) می‌گفتند.

زمانی که رسول اللهﷺ وارد مدینه شدند، انس ده سال بود که وی را به خدمت گرفتند و یکی از خادمان خصوصی رسول اللهﷺ بود، به گونه‌ای که از اهل بیت ایشان به شمار می آمد و نوجوانی زیرک و باهوش بود و زمانیکه رسول اللهﷺ فوت شدند، وی مردی کامل بود که بیست سال سن داشت، با وجود همه‌ی اینها بازهم در مورد قرائت و مقدار نماز رسول اللهﷺ و کیفیت احرام آن حضرتﷺ به غلط افتاده است؟! و غلط و اشتباه وی تا زمان خلفای راشدین ﷺ و پس از آنها ادامه داشته است!! و همیشه در نمازها در آخر مسجد بوده که قرائت هیچ یک از صحابه را نشنیده است!!

براستی که صحابه بر این اتفاق دارند که نماز رسول اللهﷺ متعادل بوده، به گونه‌ای که رکوع و بلند شدن آنحضرتﷺ از آن و سجده و بلند شدن آن حضرت از آن، متناسب با قیام ایشان در نماز بوده است. لذا هرگاه در نماز صبح صد تا دویست آیه تلاوت می کردند، نیز رکوع و سجده شان متناسب با همین مقدارتلاوت بوده است. براین اساس است که براء

بن عازب‌ گفت: همه‌ی اجزای نماز رسول الله متناسب با یکدیگر بود. و عمران بن حصین‌ گفت: نماز رسول الله متعادل بود و قیام ایشان در شب و نماز کسوف نیز اینچنین بود. و عبدالله بن عمر گفت: براستی که رسول الله ما را به تخفیف در نماز امر کردند، در حالی که با سوره صافات بر ما امامت می دادند[1].

و آن امر رسول الله به تخفیف و این هم عمل ایشان می‌باشد،(امامت با سوره‌ی صافات) که در حقیقت مفسر آن امر می باشد. برخلاف آنچه که اشتباه کننده‌ی مخطی، گمان می کند که رسول الله، صحابه را به تخفیف در نماز امر کردند درحالی که خودشان برخلاف آنچه که امر نمودند، عمل کردند در حالیکه رسول الله ائمه‌ی جماعات را امر کردند که بر مردم آنگونه نماز بگزارند، که خودشان بر مردم نماز گزاردند.

درصحیحین[2] از مالک بن حویرث روایت است که گفت: ما جوانان هم سن و سالی بودیم که به نزد رسول الله رفتیم و در خدمت ایشان بیست شب ماندگار شدیم. رسول الله بسیار مهربان و نرم خو بود به همین سبب گمان بردند که ما مشتاق دیدار اهل و کسان خود شده ایم و از ما در مورد خانواده مان که آنها را ترک کرده بودیم، سوال کردند و ما ایشان را با خبر ساختیم. پس فرمودند:(**ارْجعُوا إِلى أَهْليكم فَأَقِيمُوا فِيهِم، وَعلّموهُم وَمُرُوهُم، وَصَلُّوا صَلاة كَذا في حِين كَذَا،وَصَلُّوا كَذَا في حِين كَذَا، فَإِذَا حَضَرَتِ الصَّلاةُ فَلْيُؤذّنْ لَكُمْ أَحَدُكُم، وَلْيؤمَّكُم أَكبَرُكُمَ**) ودر روایتی که امام بخاری ذکر کرده افزوده که: (**وَصَلّوا كمَا رَأَيتُمُونِي أُصَلّي**). [به سوی خانواده‌ی خود باز گردید ونزد آنها اقامت کنید وآنها را تعلیم دهید وبه نماز امرکنید و نماز فلان را در فلان وقت انجام دهید و فلان نماز دیگر را در فلان وقت دیگر وهنگامی که وقت نماز فرار سید، یکی از شما اذان بگوید، وبزرگترین شما برای‌تان امامت کند. و نماز را بهگونه‌ای که من خواندم و دیدید، بخوانید].

۱- المسند و صححه احمد شاكر(۴۷۹۶) والنسائی فی الامامه(۸۲۶).

۲- البخاری(۷۲۴۶)(۶۲۸) ومسلم(۶۷۴).

قطعا این خِطاب به ائمه جماعات می‌باشد، گرچه بدانها اختصاص نداشته باشد. پس حال که رسول الله ﷺ آنها را امر کردند تا نمازی شبیه نماز ایشان بخوانند و همچنین آنها را به تخفیف در نماز امر کردند، ضرورتا دانسته می شود، آنچه که رسول الله ﷺ انجام می دادند، در واقع همان چیزی بوده که بدان امر کرده‌اند.

این مساله را، این توضیح واضح تر می کند که: غالبا هیچ عملی نیست مگر اینکه به نسبت عملی که از آن طولانی تر است، عملی خفیف نامیده می شود. و به نسبت عملی که خفیف تر و کوتاه تر از آنست، عملی طولانی نامیده می شود. بنابراین کوتاهی و طولانی بودن، امری نسبی است که در لغت حد مشخصی برای آن نیست تا بدان رجوع گردد، همچون احیاءموات و قبض و حرز.

ومقادیرو صفات و هیئات عبادات به سوی شارع باز می‌گردد همانطور که اصل عبادات به شارع بازمی گردد. ازاینرو اگر در این مساله رجوع به عرف مردم و عادت‌های آنها در تخفیف و ایجاز و اختصار جایز باشد، قطعا اوضاع نماز و مقادیر آن دگرگون می گردد به گونه‌ای که اختلافی متباین و مشخص که هیچگونه ضابطه‌ای در آن نیست، ایجاد می گردد. بر این اساس است که برخی از افراد که الله متعال قلوبشان را وارونه کرده، اینگونه فهمیده‌اند که تخفیفی که در نماز بدان امر شده، درواقع آنچه از تخفیف و کوتاه گزاردنی است که برای وی ممکن ومیسر است و معتقد است که هرچه نماز کوتاه تر و خلاصه تر باشد، فضیلتش بیشتر است. ازاینرو بسیاری از آنها نماز را همچون گذر تیر از کمان می‌گزارند و در رکوع و سجده به سبب سرعت، چیزی جز الله اکبر بر آن نمی‌افزایند و نزدیک است که سجده وی از رکوعش سبقت بگیرد و چه بسا که گمان می کند کوتاه گزاردن رکوع و سجده با یک تسبیح نسبت به سه تسبیح، افضل و برتر است. از برخی از آنها حکایت شده که: وی غلامی را دید که با آرامش و سکون به نماز ایستاده است، پس وی را زده و بدو گفت: اگر پادشاه

تو را در پی کاری فرستد، آیا آن کار را به این آهستگی و تامل انجام می‌دهی؟ (والعیاذ بالله).

درواقع همه‌ی اینها بازی با نماز و تعطیل کردن آن و فریبی از جانب شیطان و مخالفت با امر الله و رسولش ﷺ می‌باشد. آنجا که الله متعال می‌فرماید: ﴿أَقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾ که الله متعال ما را به اقامه نمازکه عبارت است از ایستادن به نماز و به تمام وکمال انجام دادن قیام و رکوع و سجده و اذکار آن، امر کرده اند. و الله متعال فلاح و رستگاری را به خشوع نمازگزار در نمازش معلق ساخته است. پس هرکس که خشوع نمازش از وی فوت شود، از اهل فلاح و رستگاری نیست و قطعا حصول خشوع با عجله و سرعت محال است. بلکه خشوع تنها با طمانینه و آرامش حاصل می‌گردد و هرچه طمانینه و آرامش و سکون افزایش یابد، خشوع و فروتنی در نماز افزایش می یابد و هرچه خشوع وی کاهش یابد، عجله‌ی وی شدیدتر می گردد، حتی که حرکت دو دستش به منزله‌ی عملی بیهوده می گردد که هیچ مصاحبتی با خشوع و روی آوردن به عبودیت و شناخت حقیقت عبودیت ندارد.

و الله متعال می‌فرماید[۱]: ﴿أَقِيمُوا الصَّلَاةَ﴾ نماز را برپا دارید. و می‌فرماید[۲]: ﴿الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ﴾ کسانی که نماز را به جای می‌آورند. ومی‌فرماید[۳]: ﴿أَقِمِ الصَّلاَةَ﴾ نماز را به بپا دارید. و می‌فرماید[۴]: ﴿فَإِذَا اطْمَأْنَنتُمْ فَأَقِيمُواْ الصَّلاَةَ﴾ وهنگامی که آرامش خود را باز یافتید، نماز را برپا یدارید. ومی‌فرماید[۵]: ﴿وَالْمُقِيمِينَ الصَّلاَةَ﴾ وآنان که نماز را چنان که باید می‌خوانند. و ابراهیم علیه السلام می‌فرماید[۶]: ﴿رَبِّ اجْعَلْنِي مُقِيمَ الصَّلاَةِ﴾ پروردگارا، مرا نمازگزار

۱- بقره ۴۳.

۲- مائده ۵۵.

۳- هود ۱۱۴.

۴- نساء ۱۰۳.

۵- نساء ۱۶۲.

۶- ابراهیم ۴۰.

کن. و به موسی﵇ می‌فرماید[۱]: ﴿فَاعْبُدْنِي وَأَقِمِ الصَّلَاةَ لِذِكْرِي﴾ پس تنها مرا عبادت کن، (عبادتی خالص از هرگونه شرکی)، ونماز را بپادار تا (همیشه) به یاد من باشی.

ازاینرو تقریبا در قرآن جایی را نمی یابی که ذکری از نماز شده باشد و مقرون به اقامه‌ی آن نباشد. اینگونه است که درمیان مردم، نمازگزاران کم بوده و از میان آنها مقیم الصلاة، کمتر و کمترمی باشد، همانطورکه عمر﷛ می گوید: حجاج کم‌اند و سواران به سوی حج زیادند.

بنابراین عده‌ای دربرابر اعمالی که بدانها امر شده، براساس ترویج کوتاه و سبک گزاردن آن عمل کرده و می گویند: همین که اسم آن عمل برای ما واقع گردد، کافی است. وای کاش آنچه که اسم نماز هم بدان تعلق می‌گیرد، انجام می‌دادیم.

اگراینها می‌دانستند که فرشتگان با نمازهای اینها به سوی پروردگار صاحب جلال وعظمت صعود کرده و نمازشان را بر پروردگارشان عرضه می کنند و این نماز وی به منزله‌ی هدیه‌ای است که مردم به منظور تقرب به سوی پادشاهان و بزرگانشان می‌برند، اینگونه عمل نمی‌کردند. بنابراین کسی که بهترین چیز را که بر آن توانایی دارد به اندازه‌ی استطاعتش زینت بخشیده و نیکو می‌گرداند و سپس با آن به سوی کسی که از وی ترس و امید دارد، تقرب می‌جوید، همچون کسی که برکمترین و بی اهمیت ترین آنچه که در نزد وی می باشد، اعتماد کرده و برای راحت شدن از آن، آن‌را به سوی کسی که جایگاهی در نزد وی ندارد، می‌فرستد، نمی باشد.

وکسی که نماز بهار قلبش بوده و برای وی به منزله‌ی حیات و راحتی بوده و خنکی چشمانش و جلای حزنش و از بین برنده‌ی همّ و غمش و در واقع پناهگاهی برای وی می باشد که در حوادث و گرفتاریها و مشقت ها به سوی آن پناه می‌برد، همچون کسی نیست

۱- طه ۱۴.

که نماز بر قلبش ممنوع بوده و به مانند بندی بر جوارح و تکلیفی مشقت بار بر وی بوده و بر او سنگینی کند؛ بنابراین نماز برچنین شخصی سخت و دشوار است و برای دیگری راحت و آسوده و خنکی چشمانش می باشد.

الله متعال می‌فرماید:

﴿وَاسْتَعِينُواْ بِالصَّبْرِ وَالصَّلاَةِ وَإِنَّهَا لَكَبِيرَةٌ إِلاَّ عَلَى الْخَاشِعِينَ ۞ الَّذِينَ يَظُنُّونَ أَنَّهُم مُّلاَقُوا رَبِّهِمْ وَأَنَّهُمْ إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ [بقره: ۴۵-۴۶].

[واز شکیبائی ونماز (که دل را پاکیزه وانسان را از گناهان و پلیدیها به دور می دارد) یاری جوئید، ونماز سخت دشوار وگران است مگر برای فروتنان (دوستدار طاعت وعبادت). آن کسانی که به یقین می دانند خدای خویش را (پس از دوباره زنده شدن) ملاقات خواهند کرد، واین که ایشان به سوی او باز خواهند گشت (تا حساب وکتاب پس بدهند و پاداش و پادافره خود را دریافت دارند)].

بنابراین نماز بر غیر از خاشعین، و کسانی که به یقین می دانند پروردگارشان را ملاقات می کنند و به سوی او باز می گردند، سخت و دشوار است. چرا که قلبهایشان را از محبت الله متعال و بزرگداشت و تعظیم و خشوع در برابر حق سبحانه و تعالی خالی کرده و رغبتشان در راه الله متعال کم می باشد. چرا که حضور بنده در نماز و خشوع وی و کامل انجام دادن آن و به کار گیری وسع و توانایی‌اش در اقامه‌ی نماز به قدر رغبت و اشتیاق وی در راه الله متعال می‌باشد. امام احمد در روایت مهنا بن یحیی می‌گوید[۱]: بهره‌ی آنها از اسلام به قدر بهره شان از نماز می‌باشد و رغبت و اشتیاق آنها به اسلام به اندازهی اشتیاق آنها به سوی نماز می‌باشد، پس خودت را بشناس‌ای بنده‌ی خدا و بدان که بهره‌ی تو از اسلام و قدرومنزلت اسلام در نزدت، به قدر بهره‌ی تو از نماز و قدر و منزلت آن در نزدت می باشد

۱- طبقات الحنابله ۱/۳۵۴.

و بر حذر باش که الله عزوجل را در حالی ملاقات کنی که در نزدت، قدر و منزلتی از اسلام نباشد، چرا که قدر و منزلت اسلام در قلبت همچون قدر و منزلت نماز در قلبت می باشد.

و بهره‌ی قلبی که آکنده از محبت الله متعال و خشیت و رغبت و اجلال و تعظیم الله عزوجل می‌باشد از نماز، همچون بهره‌ی قلبی که خالی و خراب از اینها می باشد، نیست. به گونه‌ای که هرگاه یکی ازاین جهت اقامه‌ی شخص در نماز در پیشگاه الله متعال قرار گیرند، شخصی که با قلبی آکنده از محبت الله می‌باشد، در حقیقت با قلبی که سرشار محبت و خوف خدا می‌باشد و خشیت الله سرتا پای وجودش را فراگرفته و خاشعانه در حال تقرب به پروردگارش می باشد واز تمایلات نفسانی به دور است و به سبب هیبت حق سبحانه و تعالی کاملا امیدوار گشته، و نورایمان در وی قوی شده و براو تابیدن گرفته وکشتی‌های نفسانی وآرزوهای وتمایلات شهوانی از او دور شده ، در برابر الله متعال قرار می گیرد. و اینگونه است که در باغ معانی قرآن گردش می کند و قلبش با اساس و ریشه‌های ایمان به اسماء و صفات الهی و علو و جمال و کمال آنها مخلوط گشته است، - با وجودی که الله متعال در اسماء و صفات جمال و کمال منفرد می باشد – همه توجه چنین فردی بر الله متعال جمع شده و خنکی چشمش در آن قرار گرفته و در تقرب جستن به خدا چنان احساس وصف ناپذیری دارد که در هیچ چیز و هیچ جا نمی‌توان آن را یافت آری چنین حالتی قلبش به تپش درآمده و با تمام وجود به سوی حق روی می آورد و این روی آوردن وی بین دو روی آوردن از جانب الله متعال می‌باشد، به گونه‌ای که الله متعال ابتدا به وی روی می آورد که در اثر آن قلب وی به سوی الله متعال جذب می گردد، و زمانیکه قلب وی روی آورد، الله متعال او را از روی آوردن و اقبالی دیگر بهره مند می کند که از روی آوردن اول کامل تر می باشد.

اسرار نماز:

در نماز شگفتی‌هایی از اسماء و صفات الهی وجود دارد و کسی آنها را درک می کند که قلبش به معانی قرآن آگاهی داشته باشد و بشاشت و روشنایی ایمان به وسیله‌ی آن با قلبش مخلوط گردد، چرا که برای هر اسم و صفتی، جایگاه و محلی در نمازش می بیند. ازجمله:

هرگاه وی برای ادای نماز در پروردگار متعال می ایستد با قلبش شاهد قیومیت الله متعال می باشد و هرگاه الله اکبر می گوید، کبریایی حق را مشاهده می کند و هرگاه بگوید: "**سبحانک اللهم و بحمدک، تبارک اسمک و تعالی جدک و لااله غیرک**"، با قلبش شاهد پروردگاری پاک و منزه از هر عیب وسالم از هر نقص و مورد ستایش با هر حمدی می‌باشد. پس او کمال مطلق را برای خداوند در بر دارد.

تبارک اسمه، اسمش دارای برکت زیاد و خجسته است به گونه‌ای که نام مبارکش بر هیچ چیزاندکی ذکر نمی شود مگر اینکه برآن می افزاید و بر هیچ خیری نامش برده نمی شود مگر اینکه موجب رشد و برکت در آن می‌گردد و بر هیچ آفتی نامش برده نمی‌شود مگر اینکه آن‌را نابود می‌کند و ذکر نامش در نزد شیطان برده نمی شود مگر اینکه وی را زیانکار ورانده بازمی گرداند.

و کمال اسم به سبب کمال مسمی می باشد، پس هرگاه شان و منزلت اسمش بدین گونه باشد که همراه آن چیزی در آسمانها و زمین ضرر نمی رساند، پس شان و منزلت و قدر مسمی بسیار بزرگوارتر و بالاتر و در علو بیشتری قرار دارد.

وتعالی جده، یعنی عظمت حق سبحانه و تعالی اوج گرفته و رفیع می باشد و بزرگوارتر و عظیم تر از هر عظمتی است و شان و منزلت آن بالاتر و برتر از هر شان و منزلتی می‌باشد و پادشاهی او بر هر پادشاهی چیره بوده و شکوهمندی و عظمت حق برتر از آن است که همراه آن شریکی در پادشاهی و ربوبیت یا الوهیت یا در افعال و صفاتش باشد،

همانطور که آن جن مومن‌گفت[1]:﴿وَأَنَّهُ تَعَالَى جَدُّ رَبِّنَا مَا اتَّخَذَ صَاحِبَةً وَلَا وَلَداً﴾ جلال وعظمت پروردگار ما والا است، او همسر وفرزندی برنگرفته است. »

و چقدر در این کلمات، حقائق اسماء و صفات برقلب عارف بدان که حقایق آن‌را تعطیل نمی کند، عظیم و جلیل است.

وهرگاه بگوید: "أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ "، به سوی تکیه گاهی نیرومند و قدرتمند پناه می برد و به قدرت و قوت رب ذوالجلال از شر دشمنش که اراده‌ی قطع رابطه‌ی وی با پروردگارش و دور کردن وی از قربش را دارد، چنگ می‌زند، تا اینکه دشمنش بدترین حال را داشته باشد.

اسرار سوره‌ی فاتحه:

هرگاه بگوید: ﴿الْحَمْدُ للهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ اندکی کوتاه توقف کند و منتظر جواب پروردگارش به وی باشد چرا که الله متعال در جواب بدو می فرماید:(حَمِدَنِي عَبْدِي) بنده‌ام مرا حمد و ستایش کرد. و زمانی که می‌گوید:﴿الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ منتظر این جواب از جانب پروردگارش باشد:(أَثْنَى عَلَيَّ عَبْدِي) بنده‌ام مدح و ثنای مرا به جای آورد. وزمانیکه می‌گوید:﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ منتظر این جواب از سوی پروردگارش باشد: (مَجَّدَنِي عَبْدِي) بنده‌ام مرا تمجید کرد.

پس چقدر قلبش لذت برده و چشمش روشن گشته و نفسش شاد می گردد که پروردگارش وی را اینچنین خطاب می‌کند:(عبدی) بنده ام. و این را سه بار تکرار می کند. به الله سوگند که اگر دل ها را پرده‌ی کشتی های نفسانی وغبار را بر آرزوها فرانگرفته بود، قطعا از شدت خوشحالی و سرور با این فرموده‌ی پروردگارو خالق و معبودش (حَمِدَنِي عَبْدِي، أَثْنَى عَلَيَّ عَبْدِي، مَجَّدَنِي عَبْدِي) به پرواز در می‌آمد.

۱- جن ۳.

پس از این برای قلبش فرصتی است تا به این اسماء سه گانه که اصول اسماءالحسنی می باشد، بنگرد که عبارتند از: الله، الرب، الرحمن. و قلبش از ذکر اسم الله تبارک و تعالی شاهد اله معبود موجود مورد ترس که کسی غیر از او مستحق عبادت نیست و عبادت جز برای او شایسته نیست و صورت‌ها تنها برای او به سجده می افتد و موجودات در برابر او خاضع بوده و صداها دربرابر او خاشع، می‌باشد. الله متعال می فرماید[1]:﴿تُسَبِّحُ لَهُ السَّمَاوَاتُ السَّبْعُ وَالأَرْضُ وَمَن فِيهِنَّ وَإِن مِّن شَيْءٍ إِلاَّ يُسَبِّحُ بِحَمْدَهِ﴾ آسمان‌های هفت گانه وزمین وکسانی که درآنها هستند همگی، تسبیح خدا می‌گویند و (با تنزیه وتقدیسش، رضای او می‌جویند. اصلاً نه تنها آسمانهای هفت گانه وزمین) بلکه هیچ موجودی نیست مگر اینکه (به زبان حال یاقال) حمد و ثنای وی می‌گویند. و می‌فرماید[2]:﴿وَلَهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلٌّ لَّهُ قَانِتُونَ﴾ هر که وهر چه در آسمانها وزمین است، از آن خدا است، وجملگی فرمانبردار او هستند.

خداوند آسمان‌ها و زمین و آنچه که در میان آنهاست پریان و انسان‌ها و پرندگان و حیوانات و بهشت و جهنم وهمه‌ی موجودات را آفریده و همچنین او است که پیامبران را فرستاده و کتابها را نازل کرده و شریعت ها را مشروع گردانیده و بر بندگان امر و نهی نموده است

و با ذکر این اسم الله متعال:﴿رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ شاهد قیومی قائم به نفس خود، می‌باشد و هرچیزی به واسطه‌ی او قائم گشته و اوست که قائم بر هر نفسی چه خیر و چه شرش می باشد. قطعا بر عرشش استوی و علو دارد و در تدبیر پادشاهی‌اش تنهاست و همه‌ی تدبیردر قبضه‌ی قدرت اوست و سرنوشت وسرانجام همه‌ی امور به سوی اوست و دستور و حکم و

۱- اسراء ۴۴.

۲- الروم ۲۶.

آیین نامه‌های تدابیر از جانب وی بر دستان فرشتگانش با بخشش نمودن به کسی که بخواهد وبازداشتن از کسی که اراده کند منع و پایین آوردن و بالا بردن و زنده کردن و میراندن پذیرش وبرکنار کردن قبض و بسط و برطرف کردن غم ها و ناراحتی ها و نگرانی ها و یاری کردن افسردگان و مضطربین و اجابت نیازمند و محتاج و مجبور، نازل می شود. ﴿يَسْأَلُهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ﴾[1] [همه چیزهاوهمه کسانی که درآسمانها و زمینند (به زبان حال یاقال، روزی و نیاز خود را) ازخدا درخواست می‌کنند. او پیوسته دست‌اندرکار کاری است].

هیچ باز دارنده در برابر بخشش او نیست و هیچ بخشنده در برابر باز داشتن وجود ندارد و هیچ تعقیب کننده‌ای برای حکمش نیست و هیچ رد کننده‌ای برای امرش نیست و هیچ تبدیل کننده‌ای برای کلماتش نیست، ملائکه و روح (جبرئیل) به سوی او عروج می کنند و اعمال در ابتدا و انتهای روز بر او عرضه می‌گردند، پس اندازه ها را می‌سنجد می‌کند و اوقات را مشخص می‌نماید، سپس اندازه ها را به سوی اوقاتش سوق می دهد و به تنهایی قائم به تدبیر همه‌ی اینها و حفظ و مصالح آنها می باشد.

پس از آن، هنگام ذکر اسم {الرحمن} جل جلاله، شاهد پروردگاری مهربان می‌باشد که نسبت به آفریده هایش با انواع احسان و با قسام مختلفی از نعمت ها بر آنها اظهار دوستی می‌کند و هرچیزی را بر اساس رحمت و علمش وسعت بخشیده و نعمت و فضل خود را بر هر مخلوقی گسترانده و رحمتش همه چیز را فراگرفته و رحمتش هر زنده‌ای را احاطه کرده، می‌باشد. به گونه‌ای که رحمتش به همه چیز، همانطور که علمش همه چیز را احاطه کرده، رسیده است و با رحمت خود بر عرش استوی و علو دارد و با رحمتش خلقش را آفریده و با رحمتش کتبش را نازل کرده و با رحمتش پیامبرانش را فرستاده و با رحمتش

۱- الرحمن ۲۹.

شریعت‌هایش را تشریع کرده و با رحمتش بهشت را خلق کرده و همچنین با رحمتش آتش جهنم را آفریده است، که در حقیقت شلاقی است که به وسیله‌ی آن بندگان مومنش را به سوی بهشتش سوق می‌دهد و با آن چرک و ناپاکی موحدین گنه کار را می زداید و در واقع زندان حق می باشد که در آن دشمنانش از کسانی که آنها را خلق کرده را در آن زندانی می کند.

بنابراین در امر و نهی و سفارش ها وپند واندرزهای حق جل جلاله تامل کن که چگونه سرشار از رحمت و نعمت بی پایان و بی نقص می باشد. و در آنچه از نعمت ها که خود از رحمت و نعمت پر شده، تامل کن؛ چرا که رحمت، سبب ارتباط حق با بندگانش می باشد همانطور که بندگی وسیله ارتباط از بندگان با پروردگارشان خواهد بود. از لذا از جانب بندگان به سوی الله عبودیت و از جانب الله متعال به سوی بندگان رحمت می باشد.

و از خاص ترین چشم اندازهای ویژه‌ی این اسم، اینکه نمازگزار، نصیبش را از رحمت الهی مشاهده می کند، رحمتی که موجب شد تا در پیشگاه پروردگارش قرار گیرد و جزء عابدان ونیایشگران با الله متعال باشد به گونه‌ای که الله متعال این نعمت را بر وی عطا کرده در حالیکه از غیر او منع کرده است و به قلب وی روی آورده، درحالیکه از قلب غیر او اعراض کرده است و این از رحمت الله متعال نسبت به وی می باشد.

و آنگاه که بنده می‌گوید: ﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ شاهد عزت و شرفی است که تنها شایسته و لایق پادشاه حقِ مبین می‌باشد و شاهد پادشاهی چیره و غالب می‌باشد که مخلوقات تابع و مطیع او بوده و چهره ها برای او به سجده می‌افتند و با عظمتش ستمگران ذلیل شده و هر عزیز و نیرومندی در برابر عزت او چیزی به حساب نمی آید و با قلبش شاهد پادشاهی پناه دهنده و تامین کننده بر عرش آسمان می باشد که به سبب عزتش صورتها برزمین افتاده و او را سجده می کنند واگر حقیقت صفت "الملک" را تعطیل نکند، الله متعال وی را بر

مشاهده کردن حقایق اسماء و صفات الهی آگاهی می دهد. چرا که تعطیل این صفت، تعطیل پادشاهی الله متعال و انکار حق می باشد، چرا که پادشاه برحقی که پادشاهی تام برای اوست، قطعا حی، قیوم، سمیع، بصیر، مدبر، قادر، متکلم، امر کننده، نهی کننده، مستوی بر عرش پادشاهی‌اش و ارسال کننده‌ی اوامر به نقاط مختلف مملکتش می باشد. و از کسی که مستحق رضایت باشد، راضی می شود و بدو ثواب بخشیده و اکرامش کرده و او را به خود نزدیک می کند و بر کسی که مستحق غضب باشد، خشم می‌گیرد و وی را مجازات کرده و او را بی ارزش و ناچیز و از خود دور می کند. بنابراین هرکه را بخواهد عذاب می کند و بر هرکس که بخواهد رحم می کند و به هرکه بخواهد می بخشد و هرکه را بخواهد مقرب می گرداند و هر که را بخواهد از خود دور می کند. برای اوست دار عذاب که آتش و جهنم است و برای اوست دار سعادت عظیم که بهشت است. پس هرکس که از این صفات چیزی را ابطال یا تکذیب کند یا اینکه حقیقتش را انکار کند، در حقیقت در پادشاهی حق سبحانه وتعالی، طعنه زده و عیب جویی کرده و کمال مطلق را از او جل جلاله نفی کرده است. همچنین کسی که عموم قضا و قدر را انکار کند، درواقع عمومیت پادشاهی و کمال حق جل جلاله را انکار کرده است، بنابراین نمازگزار در این بیانش:﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ به مجد و مقام و بزرگی و بزرگواری الله متعال شهادت می دهد.

اما آنگاه که می گوید:﴿إِيَّاکَ نَعْبُدُو إِيَّاکَ نَسْتَعِينُ﴾. در آن سر خلقت و امر و دنیا و آخرت می‌باشد و متضمن بزرگترین اهداف و برترین مسائل می باشد که بزگترین اهداف، عبودیت حق سبحانه و تعالی و برترین وسائل یاری خواستن از او می باشد. بنابراین هیچ معبود به حقی برای عبادت جز او نیست و هیچ یاری دهنده ودستیاری درعبادتش جز او نیست، از اینرو عبادتش بالاترین و برترین اهداف و یاری خواستن از حق، بزرگترین

وسائل می باشد. و الله متعال صد صحیفه و چهار کتاب[1] نازل کرده که معانی همه‌ی آنها را در چهار کتاب جمع کرده است و آن تورات و انجیل و زبور و فرقان می باشد و معانی همه‌ی اینها را در قرآن جمع کرده و معانی قرآن را در مفصل[2] و معانی مفصل را در سوره فاتحه و معانی فاتحه را در {إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ} جمع کرده است.

این کلمه مشتمل بر دو نوع توحید می‌باشد، توحید الوهیت و توحید ربوبیت؛ و متضمن تعبد به اسم "الرب" و اسم " الله " می باشد. ازاینرو الله متعال به سبب الوهیتش پرستش شده و به سبب ربوبیتش از او جل جلاله استعانت گرفته می شود و با رحمتش به صراط مستقیم هدایت می کند. بدین سبب بود که در ابتدای سوره اسماء حق سبحانه و تعالی به ترتیب بیان شد. الله، الرب، الرحمن. که مطابق با خواسته‌ی بنده از عبادت و یاری حق و هدایتش می‌باشد، درحالی که الله متعال در اعطای همه‌ی اینها تنها بوده و غیر او در عبادتش به یاری گرفته نمی شود و هیچکس غیر او هدایت نمی‌کند.

۱- صحیح ابن حبان(۳۶۱) و الابانه الکبری لابن بطه(۴۲۶).

۲- امام احمد(۱۶۹۸۲) و طبرانی در معجم الکبیر(۱۸۷) از واثله بن اسقع روایت می‌کنند که رسول الله ﷺ فرمودند:[أُعْطِيتُ مَكَانَ التَّوْرَاةِ السَّبْعَ، وَأُعْطِيتُ مَكَانَ الزَّبُورِ الْمَئِينَ، وَأُعْطِيتُ مَكَانَ الْإِنْجِيلِ الْمَثَانِيَ، وَفُضِّلْتُ بِالْمُفَصَّلِ] به جای تورات، هفت سوره‌ی طولانی به من عطا شد و به جای زبور، سوره های مئین بر من عطا شد و به جای انجیل سوره های المثانی داده شدم و با سوره های مفصل برتری یافتم.

سوره های طولانی: از اول سوره بقره تا آخر سوره‌ی اعراف می باشد که شش سوره است و علما در هفتمین سوره اختلاف کرده‌اند که آیا انفال و برائت هردو باهم می باشند، چرا که بینشان با بسمله جدا نشده است، به گونه ای که انفال و برائت هردو یک سوره محسوب می شوند یا اینکه هفتمین سوره یونس است. سوره های مئین: عبارتند از سوره هایی که بیش از صد آیه دارند یا اینکه بدان مقدار نزدیک می باشند. سوره های المثانی: عبارتند از سوره هایی که تعداد آیات آن به صد عدد می رسد یا اینکه به سوره هایی که تعداد آیات آن به کمتر از صد عدد می رسد می گویند. و سوره های مفصل: عبارتند از سوره هایی که کمتر از المثانی باشند که در ابتدای آنها اختلاف است، عده ای گفته‌اند از اول سوره صافات آغاز می گردند. عده ای گفته اند: از اول سوره‌ی فتح می باشد. عده ای دیگر گفته اند: از اول سوره‌ی حجرات می باشند. و عده ای معتقدند که از اول سوره ق آغاز می گردند. که حافظ بن کثیر و حافظ بن حجر این قول را ترجیح داده اند. البته غیر این اقوال هم گفته شده، اما همگی متفقند که انتهای سوره های مفصل، آخر قرآن کریم می باشد. به نقل از کتاب "التعریف بالقرآن الکریم" صفحات اول کتاب.

سپس دعا کننده با این جمله ﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ شدت فقر و نیازش در مساله‌ی هدایت را مشاهده می‌کند که نسبت به چیزهای دیگر، شدیدترین فقر و نیاز را بدان دارد، چرا که وی در هرنفس و هر چشم به هم زدن به هدایت محتاج می‌باشد. و هدایت در هر لحظه که مقصود از این دعا می باشد جز با هدایت بر طریقی که به سوی حق سبحانه و تعالی منتهی می گردد و هدایت در آن راه که هدایت تفصیل می باشد و خلق قدرت انجام فعل و اراده و تکوین آن و واقع شدن وی در مسیری که مورد رضایت حق سبحانه و تعالی باشد و حفظ وی از مفسدات آن در حین عمل و یا بعد از آن، میسر نمی گردد.

بنده در هر حال، نیازمند این هدایت می‌باشد، چه در اموری که برای وی پیش می‌آید و یا اینکه آن‌را رها می کند. به گونه‌ای که برخی از امور می‌باشند که وی آنها را بر وجهی غیر از هدایت انجام داده، که در اینصورت نیازمند توبه از آنها می باشد و اموری هستند که نسبت به کلیت آن بدون جزئیاتش، هدایت یافته ویا به هدایت درقسمتی از آن راه یافته است و نیازمند تکمیل هدایت در آن نیز می باشدو اموری هستند که وی نیازمند هدایت برآن در آینده می باشد همچون هدایتی که در گذشته برای وی میسر گردید. و اموری است که از آنها بی اطلاع می باشد که نیازمند هدایت در آنها می باشد و اموری می باشند که وی انجام نداده است و نیازمند انجام آنها بر وجه هدایت می باشد و اموری هستند که در اعتقاد نسبت بدان و انجام آن به روش صحیح هدایت یافته، اما نیازمند ثبات در آنها می باشد و دیگر انواع هدایت ها که وی نیازمند بدانها می باشد. بدین سبب می باشد که الله متعال بر بنده فرض کرده که این هدایت را از پروردگارش در برترین حالاتش به طور مکرر در روز و شب طلب کند.

پس از این الله متعال بیان می کند که اهل این هدایت کسانی‌اند که نعمت الله متعال برای آنها خاص قرار داده شده است.برخلاف کسانی که الله متعال بر آنها خشم گرفته،همان

کسانی که حق را شناختند و از آن پیروی نکردند و برخلاف کسانی که گمراه شدند، همان کسانی که الله متعال را بدون علم عبادت کردند. که این دو گروه در سخن گفتن بدون علم در مورد خلق و امر و اسماء و صفات حق سبحانه و تعالی مشترک بودند، ازاینرو راه کسانی که بر آنها نعمت داده شده با راه اهل باطل، به طور کلی از نظرعلمی و عملی مغایر و متفاوت می باشد.

هرگاه که نمازگزار از این ثنا و دعا و بیان توحید فارغ گشت، بر وی تشریع شده که آن‌را با مهر و تایید **"آمین"** گفتن ختم کرده و به پایان برساند. تا برای وی همچون مهری باشد که فرشتگان آسمان در آن با وی موافق‌اند و این آمین گفتن، از زینت‌های نماز می باشد همچون رفع یدین که نماز را زیبا کرده و بدان زینت می بخشد و در آن پیروی از سنت و تعظیم امر الله متعال و عبودیت دو دست و شعار انتقال از رکنی به رکن دیگر می باشد.

پس از این مناجات با پروردگارش، سخن گفتن با حق جل جلاله را قطع کرده و با سکوت وحضور قلب و شهود آن به امام گوش می‌دهد.

برترین اذکار نماز ذکری است که در حالت قیام گفته می شود، و نیکوترین هیئت نمازگزار، هیئت قیام می باشد. از اینروست که مختصِ حمد و ثنا و مجد و تلاوت کلام حق سبحانه و تعالی قرار داده شده است. و بر این اساس است که از قرائت قرآن در حالت رکوع و سجده نهی شده است چرا که این دو حالت، حالت‌های ذل و خشوع و خضوع و فرورفتن و تسکین و آرامش یافتن می باشد، از اینرو در این دو حالت اذکاری که مناسب با این هیئت باشد، مشروع شده است؛ به گونه‌ای که برای رکوع کننده بیان عظمت الله متعال در حال پایین آمدن وی و خضوعش مشروع گردیده و در این حال حق سبحانه وتعالی به

وصف عظمتش در برابر آنچه که با کبریایی و جلال و عظمتش متضاد می باشد، وصف می گردد.

رکوع:

به طور مطلق برترین آنچه که رکوع کننده می گوید: (سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ) می‌باشد، چرا که الله متعال بندگانش را بدان امر کرده است و پیام رسان از جانب او، سفیری که بین او و بندگانش می باشد، این محل را برای این ذکر تعیین کرده است. زمانی که این آیه نازل شد:﴿فَسَبِّحْ بِاسْمِ رَبِّكَ الْعَظِيمِ﴾ رسول الله ﷺ فرمودند:(اجْعَلُوهَا فِي رُكُوعِكُمْ) آن‌را دررکوعتان قرار دهید. و بسیاری از اهل علم نماز کسی که این ذکر را در این حالت عمدا ترک کند، باطل دانسته‌اند و سجده‌ی سهو را بر کسی که آن‌را فراموش کرده، واجب گردانیده‌اند. که این مذهب امام احمد و کسانی از ائمه‌ی حدیث و سنت که با ایشان موافق هستند، می‌باشد[1]. و امر به گفتن این ذکر در حالت رکوع،موجب کوتاهی در امر به درود بر رسول‌الله در تشهد آخر نمی گردد و وجوب تشهد موجب کوتاهی نمازگزار از گذاشتن پیشانی و دست‌ها بر محل سجده نمی باشد.

به طور کلی تفسیررکوع، تعظیم الله متعال با قلب و قالب و قول می‌باشد، براین اساس بود که رسول الله ﷺ فرمودند[2]:(فَأَمَّا الرُّكُوعُ فَعَظِّمُوا فِيهِ الرَّبَّ) در رکوع، پروردگار را به بزرگی یاد کنید.

برخاستن از رکوع:

سپس سرش را از رکوع بلند می کند تا اینکه کلامش را کامل کند. شعار این رکن حمد و ثنا و ستایش و تحمید پروردگار صاحب جلال می باشد که این شعار با این کلام نماز

۱- که آن واجب نبوده و قول اکثر فقها نیز همین می باشد.المغنی۱/۵۰۲.- روایت دوم ار امام احمد بیانگر آنست

۲- مسلم فی الصلاة(۴۷۹).

گزار آغاز می‌شود:(سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ) که بدین معنا می‌باشد که الله متعال حمد و ستایش او را قبول و اجابت کرد. و به دنبال آن می گوید: (رَبَّنَا وَلَكَا لْحَمْدُ مِلْءَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمِلْءَ مَا بَيْنَهُمَا وَمِلْءَ مَاشِئْتَ،مِنْ شَيْءٍب َعْدُ) ای پروردگارما،سپاس وستایش شایسته توست، سپاسی که به اندازه‌ی پُری آسمانها و زمین و هرآنچه که در بین آن دو وجود دارد و پری هر چیز دیگری که تو بخواهی می‌باشد. و در گفتن این "واو" در (ربنا و لک الحمد) سستی نکند چرا که در صحیحین[۱] بدان امر شده است. البته امری که دلالت بر استحباب دارد. چرا که این "واو" نشان دهنده‌ی آن است که هریک از این دو جمله از دیگری جدا بوده و معنای جدایی دارد به گونه‌ای که جمله‌ی [ربنا] در معنا متضمن آن است که: تو پروردگار و پادشاهی قیوم هستی که زمام امور بدست اوست و مرجع امور به سوی او باز می‌گردد. و بر این معنا مفهومی از قول "ربنا" یعنی "ولک الحمد" عطف شده که آن متضمن این معنا می‌باشد که: برای اوست پادشاهی و حمد. سپس از شان و منزلت این حمد و ستایش و عظمت آن از نظر اندازه و صفت خبر داده و می گوید:(مِلْءَ السَّمَوَات ِوَالْأَرْضِ وَمِلْءَ مَابَيْنَهُمَا وَمِلْءَ مَاشِئْتَ،مِنْ شَيْءٍ بَعْدُ) [یعنی حمد و ستایشی به اندازه‌ی پری عالم علوی و سفلی و فضایی که بین آنها را احاطه کرده است. لذا این حمد و ستایش، خلایق موجود را پر کرده و آنچه را که الله متعال بعد از این خلق می کند را پر می کند. لذا حمد و ستایش حق جل جلاله هرموجودی را در بر می گیرد و آنچه را که به وجود می آید را پر می گرداند که این بهترین تقدیراز بین دو تقدیر می باشد]. و گفته شده که (مَاشِئْتَ مِنْ شَيْءٍ بَعْدُ) ورای عالم می باشد که بر اساس تعبیر اول کلمه [بعد] برای زمان بوده (یعنی هرزمانی را دربرمی گیرد) و بر اساس تعبیر دوم، برای مکان می باشد.(یعنی هر مکانی را در برمی گیرد).

۱- البخاری فی الاذان(۷۳۴) ومسلم فی الصلاة(۳۹۲).

پس از این می گوید:(أَهْلَ الثَّناءِ وَالْمَجْدِ) تو سزاوارو شایسته مدح و بزرگواری هستی. که مشاهده می شود که حمد و ثنایی که در ابتدای نماز بود، بعد از رکعت اول، تکرار می شود و پس از این حمد و ثنا می گوید:(أَحَقُّ مَا قَالَ الْعَبْدُ) [واین ثنا وستایش شایسته ترین چیزی است که بنده بدان سخن می گشاید]. به دنبال این حمد، به عبودیت دربرابر حق و اینکه آن حکمی عام برای همه‌ی بندگان است، اعتراف می کند و می گوید:(لَا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ، وَلَا مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ، وَلَا يَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْكَا لْجَدُّ) [پروردگارا، آنچه را عطا کنی، مانعی برای آن نیست و از آنچه منع کنی، کسی را یارای دادن آن نیست و جز اعمال صالح، مال و بهره‌های دنیا سودی ندارد]. همچنین این ذکر را بعد از اتمام نماز نیز می گوید. بنابراین وی در این دو موضع به توحید حق سبحانه و تعالی و اینکه همه‌ی نعمت ها از جانب اوست، اعتراف می کند، که این خود متضمن اموری می‌باشد از جمله:

۱- الله متعال در بخشیدن وباز داشتنتنها و یکتا می‌باشد.

۲- هرگاه الله متعال به کسی نعمتی را ببخشد، هیچ کس را یارای آن نیست که از این بخشش منع کند و هرگاه از چیزی منع کند، هیچ کس را یارای آن نیست که آنچه را که حق جل جلاله از آن منع کرده، ببخشد.

۳- هیچ چیزی در نزد الله متعال از تلاشهای بنده و بهره‌های وی از پادشاهی و ریاست و ثروت و زندگی خوب و غیر اینها، فایده‌ای نمی بخشد و او را از عذاب الهی، نجات نمی‌دهد و لطف و کرم الله متعال را شامل حال وی نمی گرداند و بلکه آنچه که بنده را در نزد الله متعال نفع می رساند، تنها تقرب به درگاه حق با فرمانبرداری و ایثار و فداکاری در راه جلب رضایت الله عزوجل می‌باشد.

سپس این دعا را با این جملات به پایان می‌رساند:(اللَّهُمَّ اغْسِلْنِي مِنْ خَطَايَ ايبالْمَاءِ وَالثَّلْجِ وَالْبَرَدِ) [پروردگارا، مرا از خطاها و گناهانم با آب و برف و تگرگ، بشوی].

همانطور که رکعت اول را باآن، در شروع نماز استفتاح، آغاز کرده و همانطور که نماز را با استغفارو طلب بخشش گناهان به پایان می رساند، که دراینصورت، استغفار در اول و وسط و آخر نماز می باشد؛ ازاینرو این رکن شامل برترین اذکار و مفید ترین دعاها، ازستایش و تمجید و ثنای پروردگار و اعتراف بنده به عبودیت و توحید حق و دست شستن وی از گناهان و خطاها می باشد که این همان ذکرمقصود در رکنی مطلوب (نماز)از ارکان نماز می‌باشد که بدون رکوع و سجده امکان ندارد.

سجده:

سپس تکبیر گفته و به سجده می‌افتد، بدون اینکه رفع یدین کند، چرا که دو دست به منظور سجده، همچون فرود آمدن وجه، پایین می‌آیند، از اینرو دستها به منظور عبودیتشان فرود می‌آیند که این خود آنها را از بلند کردن بی نیاز می سازد و بر این اساس است که بلند کردن دستها هنگام برداشتن سر از سجده تشریع نشده، چرا که دو دست همراه سر از سجده بلند می‌شوند همچون زمانیکه همراه سر به سجده می روند. و سجده بر کامل ترین و بلیغ ترین هیئت در عبودیت، مشروع شده به گونه‌ای که سایر اعضا را هم در بر می‌گیرد و در آن هرجزء از بدن، بهره‌ی خودش را از عبودیت می گیرد.

سجده رمز نماز و رکن اعظم و پایان رکعت است و ارکان قبل از آن در نماز به منزله‌ی مقدمه‌ای برای آن می باشد. از این لحاظ شبیه طواف زیارت در حج است که در حقیقت مقصود حج می باشد. و محل ورود بر الله متعال و زیارت او بوده و آنچه از اعمال حج که قبل از آنست، همچون مقدماتی برای آن می باشد. بر این اساس است که نزدیک ترین حالت بنده به پروردگارش، حالتی است که وی در سجده قرار دارد[1]. وبرترین احوال برای

۱- مسلم فی الصلاة(۴۸۲).

بنده، حالتی است که وی در آن به الله متعال نزدیک تر است، ازاینرو دعا در این حالت به اجابت نزدیکتر می باشد.

زمانیکه الله متعال انسان را از خاک آفرید، زیبنده بود که وی از اصل خود خارج نشود، بلکه بدان بازگردد، گرچه طبیعت و نفس وی مقتضی خروج از آن بود؛ چرا که اگر انسان از طبیعت خود خارج گردد وکنترل اس را نفس بدست می‌گیرد، غرور ورزیده و شرور می‌گردد و از اصلی که از آن آفریده شده خارج می گردد و ادعاهای خدایی والوهیت می نماید، درحالیکه به سجده‌ی خاضعانه و خاشعانه در برابر عظمت پروردگار و خالقش و تذلل در پیشگاه حق و به اظهار شکستگی و فروتنی برای خدا امر شده است که این فروتنی و خشوع برای الله متعال به حکم عبودیت باز می گردد و موجب جبران آنچه از اشتباهات و لغزشها که از وی سرزده می شود.

اینگونه است که در سجده، حقیقت خاکی که از آن خلق شده برای وی نمایان می گردد.

انسان شریف ترین جزء بدن وبالاترین آن‌را که همان صورت است، برزمین می‌گزارد به گونه‌ای که بالاترین قسمت بدنش در پیشگاه پروردگار بلند مرتبه اش، خاضعانه پایین ترین عضو وی قرار می‌گیرد که نشانگر خشوع و تذلل در برابر عظمت حق سبحانه و تعالی و فروتنی در برابر عزتش می باشد، و این نهایت خشوع ظاهری را می‌رساند.

خداوند وی را از زمینی آفریده که در زیر پای انسانها وموجودات قرار دارد ودر همین زمین زندگی را ادامه می دهد وبعد از مدتی او را بدان بازمی گرداند و به او وعده داده که وی را از آن خارج می‌گرداند. ازاینرو زمین، مادر و پدر و اصل و نسب او می باشد به گونه‌ای که در زمان زنده بودن بر پشت آن و درزمان مردن در دل و آغوش آن می باشد.

وزمین برای وی پاکیزه و محل سجده قرار داده شده، ازاینروبه سجده امر شده که نهایت خشوع ظاهری می باشد و در آن عبودیت سایر اعضا نیز گرد آمده است، لذا چهره‌اش را به

منظور شکستگی و فروتنی و تواضع و خضوع، با افکندن دو دست بر زمین به خاک آغشته می کند.

مسروق به سعید بن جبیر گفت: چیزی باقی نمانده که در آن اشتیاق و رغبتی باشد، مگر اینکه صورت‌هایمان را در خاک برای حق سبحانه وتعالی آغشته کنیم.

ورسول الله ﷺ عمدا از اینکه بر زمین سجده کند، پرهیز نمی کرد، بلکه هرگاه برای ایشان اتفاق می افتاد، بر زمین سجده می کردند و بر این اساس بود که در آب و گل سجده کردند[1].

لذا برای کامل شدن سجده واجب است که نمازگزار بر اعضای هفتگانه سجده کند که عبارتند از: صورت، دو دست، دو زانو، انگشتان دوپا. که این فرضی است که الله متعال رسولش ﷺ را بدان امر کرده و رسول الله ﷺ آن‌را به امت ابلاغ کردند[2]. برای کامل شدن واجب یا مستحب آن است که نمازگزار پوست صورتش را مباشرتا بر زمین قرار داده و بر آن تکیه دهد، به گونه‌ای که وزن سرش بر زمین قرار گیرد و اعضایی که در پایین بدنش قرار دارند نسبت به اعضای بالای بدنش مرتفع گردد، که این سجده‌ی کامل می باشد. و ازجمله کامل کننده‌های سجده آن است که نماز گزار بر هیئتی باشد که در آن هر عضو از بدنش به بهره‌ی خود از خضوع برسد، طوری که شکم وی از دو رانش و دو رانش از دو ساقش جدا بوده و بازوهایش از کناره بدنش دور باشد وآنها را بر زمین فرش نکند تا اینکه هر عضوی از وی در عبودیت حق سبحانه و تعالی مستقل باشد. بر این اساس است که هرگاه شیطان، فرزند آدم را در حالت سجده برای الله متعال می بیند، به گوشه‌ای خزیده

۱- اخرجه البخاری فی الاذان(۸۱۳) ومسلم فی الصیام(۱۱۶۸).

۲- البخاری فی الاذان(۸۱۲).

وگریان و می‌گوید: ای وای، فرزند آدم به سجده امر شد و سجده کرد و پاداش وی جنت شد، و من به سجده امر شدم و نافرمانی کردم و جزای من آتش شد[1].

بدین سبب است که خداوند کسانی که کلامش را شنیده و جهت تعظیم آن به سجده می‌افتند، مورد ستایش قرار داده است و کسانی که به سجده نمی افتنددر نزد حق سبحانه و تعالی مورد مذمت قرار می‌گیرند لذا دیدگاه کسانی که قائل به وجوب سجده‌ی تلاوت می باشند، در دلیل قوی می‌باشد. و زمانیکه ساحران به حقانیت موسی و بطلان فرعون اطلاع یافتند، برای پروردگارشان به سجده افتادند، که آن سجده اولین سعادتشان و در حقیقت بخششی در برابر سحری که تمام عمر خود را به پای آن صرف کردند، بود. و بر این اساس است که الله متعال از سجده‌ی همه‌ی مخلوقات برای او خبر داده است، آنجا که می‌فرماید: ﴿وَلِلّهِ يَسْجُدُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَافِي الأَرْضِ مِن دَآبَّةٍ وَ الْمَلآئِكَةُ وَ هُمْ لاَيَسْتَكْبِرُونَ ۞ يَخَافُونَ رَبَّهُم مِّن فَوْقِهِمْ﴾[نحل: ۴۹-۵۰].

[آنچه درآسمانها وآنچه در زمین جنبنده وجود دارد، خدای راسجده می‌برند وکرنش می‌کنند، وفرشتگان نیز خدای را سجده می‌برند و تکبّر نمی‌ورزند. وازپروردگار خود که برآنان عظمت وبرتری دارد، می‌ترسند].

الله متعال در این آیه از ایمان آنها به علو و فوقیت پروردگار صاحب جلال و عظمت، و خضوع موجودات برای او با سجده در برابر تعظیم و بزرگداشت حق، خبر داده است.

و الله متعال می فرماید:﴿أَلَمْ تَرَ أَنَّ اللَّهَ يَسْجُدُ لَهُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَمَن فِي الْأَرْضِ وَالشَّمْسُ وَ الْقَمَرُ وَالنُّجُومُ وَالْجِبَالُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ وَكَثِيرٌ مِّنَ النَّاسِ وَكَثِيرٌ حَقَّ عَلَيْهِ الْعَذَابُ وَمَن يُهِنِ اللَّهُ فَمَا لَهُ مِن مُّكْرِمٍ إِنَّا للَّهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ﴾ [حج: ۱۸].

[آیا ندیده‌ای وندانسته ای که تمام کسانی که درآسمانها بوده وهمه کسانی که در زمین هستند، وخورشید و ماه وستاره‌ها وکوهها ودرختان وجانوران وبسیاری از مردمان، برای خداسجده

۱- اخرجه مسلم فی الایمان(۸۱).

می‌برند (وبه تسبیح وتقدیس او مشغول وسرگرمند؟) وبسیاری از مردمان هم (غافل بوده وبرای خدا سجده نمی‌برند و) عذاب ایشان حتمی است (ومستحقّ عقابند، واینها درنزد پروردگارشان بی ارزش می‌باشند) وخدا هرکه را بی ارزش کند، هیچ کسی نمی‌تواند اورا گرامیدارد (ومشمول عنایت وسعادت آسمانی کند. چرا که تنها این) خدا است که هرچیزی را که بخواهد انجام می‌دهد].

ازاینرو آنکه شایسته است که عذاب بر وی نازل شود، همان کسی است که برای حق سبحانه و تعالی سجده نمی کند و همان کسی است که به سبب ترک سجده برای الله متعال بی ارزش شده است و الله متعال در این آیه خبر داده که هیچکس نمی تواند اینچنین شخصی را گرامی دارد و براستی که سجده نکردن وی برای پروردگارش، او را کم ارزش و بی اهمیت کرده است، درحالیکه الله متعال می فرماید:

﴿ وَلِلّهِ يَسْجُدُ مَن فِي السَّمَاوَاتِ وَالأَرْضِ طَوْعاً وَكَرْهاً وَظِلالُهُم بِالْغُدُوِّ وَالآصَالِ ﴾[رعد: ۱۵].

[آنچه در آسمانها و زمین است - خواه ناخواه - خدای را سجده می‌برد (و در برابر عظمت او سر تسلیم و تکریم فرود می‌آورد)، همچنین سایه‌های آنها (که همچون خود آنها از نظم و نظام دقیق و فرمانبرداری شگفت برخوردارند) بامدادان و شامگاهان در مقابلش به سجده می‌افتند (و پیوسته در برابر اراده باری کرنش می‌برند)].

وقتی که عبودیت هدف نهایی کمال انسان باشد و قرب انسان به الله متعال به حسب نصیب وی از عبودیت باشد و نماز دربرگیرنده‌ی شاخه‌های پراکنده عبودیت و متضمن اقسام مختلف آن باشد، پس برترین اعمال انسان، نماز می‌باشد. و جایگاه آن در اسلام به منزله‌ی ستون چادر است و از میان اعمال فعلی آن، سجده برترین ارکان آن می باشد و در واقع رمز نماز است که نماز به خاطر آن مشروع گردیده است و تکرار آن در نماز بیشتر از تکرار سایر ارکان می باشد و در پایان رکعت و انتهای آن قرار گرفته است و عمل بدان بعد از رکوع تشریع شده است، از اینرو رکوع درحقیقت پیشگفتار و مقدمه‌ای برای سجده

می‌باشد. و در آن ثنا و ستایش الله متعال آنگونه که متناسب با حق سبحانه و تعالی می باشد، تشریع شده است و آن قول بنده است که:(سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى)و این برترین دعائی است که در سجده گفته می شود و از رسول الله ﷺ وارد نشده که ایشان به ذکری غیر آن در سجده امر کرده باشند، آنجا که فرمودند:(اجْعَلُوهَا فِي سُجُودِ كُمْ) آن‌را در سجده هایتان قرار دهید. و هرکس که آن‌را عمدا ترک کند، نمازش در نزد بسیاری از علما از جمله امام احمد و غیر ایشان، باطل می باشد، چرا که وی آنچه را که بدان امر شده را انجام نداده است. و در این حالت الله متعال به صفت علو وصف شده است که در نهایت تناسب با حال سجده کننده می باشد، کسی که در پایین ترین مکان با صورتش افتاده است، علو پروردگارش را در حالت سقوطش ذکر می کند که مانند ذکر عظمت الله متعال در حالت خضوعش در رکوع می باشد و پروردگارش را از آنچه که بدان شایسته نیست و با عظمت و علوش متضاد است، مبرا و منزه می سازد.

بلند شدن از سجده:

و از آن رو که سجده با وصف تکرار مشروع شده، چاره‌ای جز جدایی بین دو سجده نمی باشد که در بین آنها با رکنی هدفمند، فاصله افتاده است و در آن دعایی که شایسته و متناسب با آنست، مشروع گردیده است و آن مغفرت و رحمت و هدایت و عافیت و رزق خواستن بنده می باشد که این دعا متضمن جلب خیر دنیا و آخرت و دفع شر آندو نیز می باشد. بدین گونه که حاصل رحمت، خیراست و مغفرت از بروز شروبدی باز می‌دارد، و هدایت، انسان را به رحمت و مغفرت می رساند. و رزق بخشش چیزی را که قوام بدن از آب و غذا و قوام روح و قلب از علم و ایمان بدان نیازمند است، به دنبال دارد و نشستن بین دو سجده محلی برای این دعا قرار گرفته است چرا که پیش تر رحمت الله متعال را

خواسته و ستایش و ثنای حق را گفته و برای او خشوع و خضوع کرده، که این خود وسیله‌ای برای دعا کننده می‌باشد و درحقیقت مقدمه‌ای برای درخواست حاجتش می‌باشد.

پس مقصود از این رکن، دعای در آن می باشد، و در واقع رکنی است که برای امید ثواب و طلب بخشش و مغفرت و رحمت، وضع شده است. چرا که وقتی بنده در قیام، حمد و ثنا و ستایش پروردگارش را به جا آورد و پس از آن خضوع و تنزیه و تعظیم پروردگارش را متذکر شد، وپس از آن به حمد و ثنای حق بازگشت و آن‌را با غایت تذلل و خضوع و فروتنی کامل کرد، زمان مطرح نمودن حاجت ونیاز توبه وپشیمانی از گناهان. ازاینرو برای وی مشروع شده که شبیه کسی عمل کند که در حال انجام وظیفه و خدمتگزاری بوده وهمچون برده‌ای ذلیلانه که بر دو زانوی خود در پیشگاه سید و آقای خود نشسته و از وی امید اجر و ترس از عذاب دارد و در برابر او عذر خواه می باشد، از حق سبحانه و تعالی در برابر نفس امارة بالسوء یاری بخواهد.

نشستن برای خواندن التحیات:

پس برای وی تکرار این عبودیت، پی در پی تا اتمام چهاررکعت، مشروع گردیده است. همانطور که تکرار ذکر برای وی، پی در پی مشروع گردیده؛ چرا که در جهت رسیدن به هدف و رساتر بوده ونماز گزار را به سوی فروتنی و خضوع فرا می خواند. لذا هنگامی که رکوع و سجده و قرائت و تسبیح و تکبیر نماز کامل شد برای وی مشروع گردیده که در آخر نمازش خاشعانه و ذلیلانه و با فروتنی، با دو زانوی ادب نشسته و کامل ترین تحیات و برترین آنها را در پیشگاه حق جل جلاله بیاورد. چنانکه وقتی با انسانی دیدار می کند وبا بر او وارد می شود، بر وی درود و سلام می فرستد. چرا که مردم پادشاهان و بزرگانشان را با انواع درود و سلام که قلوب شان را زنده می گرداند، مورد تحیت قرار می دهند به گونه‌ای که برخی از آنها می گویند: صبح شما به خیر باد. و عده‌ای می گویند: نعمت و بقاء

را برای شما آرزو دارم. و برخی می‌گویند: خداوند بقای تو را طولانی کند. و بعضی می گویند: هزار سال زنده بمانی. و برخی دیگر برای ملوک و پادشاهانشان سجده می‌کنند،(والعیاذ بالله) و برخی هم سلام می‌کنند. و بدین گونه تحیات آنها در بین خودشان متضمن اقوال و افعالی است که مورد رضایت و محبت کسی است که بدو درود فرستاده می شود و مشرکین نیز بت هایشان را مورد تحیت قرار می دادند.

حسن می‌گوید: اهل جاهلیت بت هایشان را مسح می کردند و می گفتند: برایت حیاتی دائم، خواهانیم؛ زمانی که اسلام آمد، بدانها امر کرد تا پاک ترین این تحیات و درود و صلوات و سلام و نیکوترین و برترین آنها را برای الله متعال قرار دهند.

وتحیت عبارت است از: درود ازجانببنده برای زنده‌ای که هرگز نمی میرد. و الله متعال به این تحیات از هرکسی غیر از او جل جلاله سزاوارتر است که متضمن حیات و بقاء و دوام می باشد و هیچکس جز زنده‌ی باقی که نمی میرد و پادشاهی‌اش زایل نمی گردد، مستحق این تحیات نیست.

همچنین این کلام "**الصلوات**" اینگونه می باشد، به گونه‌ای که هیچ احدی جز الله متعال مستحق آن نیست که برای او نماز گزارده شود و نماز گزاردن برای غیر از الله متعال از بزرگترین انواع کفر و شرک می‌باشد.

همچنین این کلام بنده "**والطیبات**" اینگونه است. که صفت موصوفی محذوف می‌باشد، بدین معنا که: تنها الله متعال است که در کلمات و افعال و صفات و اسماء، پاک و بی نقص می‌باشد. پس الله متعال پاک است و افعالش نیز پاک است و نیکوترین و پاک ترین صفات از آن اوست و اسماء الله عزوجل پاک ترین اسماء می باشند. و اسمش " **الطیب** " می باشد. و از او جز پاک و طیب صادر نمی‌گردد و جز پاک و پاکیزه به سویش بالا نمی‌رود و جز پاک و پاکیزه به او سبحانه و تعالی نزدیک نمی‌گردد، از اینرو همه اسماء و صفات و

افعال او جل جلاله پاک است. و به سوی او عمل و کلام پاک بالا می رود و عروج می‌کند، ازاینرو چیزهای پاکیزه همه برای اوست و مضاف به سوی او منسوب می باشد و ازاو صادر گشته و به سوی او منتهی می‌گردد. رسول الله ﷺ فرمودند[۱]:(إِنَّ اللهَ طَيِّبٌ لَا يَقْبَلُ إِلَّاطَيِّبًا) براستی که الله متعال پاک است و جز پاک و پاکیزه را نمی پذیرد. و در حدیث رقیه مریض که ابوداود و غیر او روایت کرده اند، آمده است[۲]:(أَنْتَ رَبُّ الطَّيِّبِينَ) تو پروردگار پاکان هستی. و از بندگانش جز پاکان در مجاورت حق نمی باشند همانطور که به اهل بهشت گفته می شود:

﴿سَلَامٌ عَلَيْكُمْ طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ﴾ [زمر: ۷۳].

[درودتان بادا خوب بوده‌اید و به نیکی زیسته‌اید، پس خوش باشید و داخل بهشت شوید و جاودانه در آن بمانید].

و قانون وشریعت خداوند حکم می کند که پاکان برای پاکان باشند، پس حال که الله متعال مطلقا پاک می باشد، همه‌ی کلمات و افعال و صفات و اسماء پاک برای او می باشد که هیچ احدی غیر از ذات پاکش مستحق آن نیست و همه پاکیزگی ها پاکی شان را ازطرف خداوند دریافت می‌دارندبه گونه‌ای که پاکی هر چیزی غیر از حق از آثار پاکی حق جل جلاله می‌باشد. بنابراین این تحیت و درود و سلام پاک، جز برای او صحیح نیست.

" **السلام** " از انواع تحیت بوده و مسلمان به سوی کسی که او را سلام می کند، دعوت شده است و الله متعال سلام کردن بر بندگانش که آنها را برای بندگی خود برگزیده است، از وی می خواهد که از سلام کردن بر گرامی ترین بندگانش (**السلام علیک ایها النبی**) و محبوب ترین و مقرب ترین آنها آغاز کند؛ که این سلام مقرون به شهادتین قرار گرفته که مفتاح اسلام بوده و به عنوان خاتمه‌ی نماز مشروع گردیده است. بنابراین بنده با تکبیر و

۱- مسلم من حدیث طویل فی الزکاة(۱۰۱۵).

۲- ابوداود فی الطب(۳۸۹۲) والنسائی فی العمل الیوم و اللیلة(۱۰۳۷) واحمد(۲۳۹۵۷) والحاکم(۱۲۷۲) واعله الذهبی.

حمد و ستایش و تمجید و بیان توحید الوهیت و ربوبیت وارد نماز شده و آن‌را با شهادت بر اینکه هیچ معبود به حقی جز الله نیست و محمد بنده و فرستاده‌ی اوست، به پایان می رساند.

و هرگاه نماز از دو رکعت بیشتر باشد، این تحیت در وسط نماز مشروع گردیده است که مشابه جلسه و نشستن بین دو سجده که می‌باشد و این تحیت در وسط نماز علاوه بر جدا کردن دو رکعت از هم، درواقع استراحتی برای نمازگزار است تا اینکه به دو رکعت دیگر با نشاط و نیرویی تازه روی آورد، برخلاف زمانیکه رکعات پشت سر هم باشند. بدین سبب است که در نمازهای نفل بهتر آن است که دو رکعت دورکعت خوانده شود و اگر نماز نافله را چهار رکعتی بگزارد، در وسط نماز برای تشهد بنشیند.

درود فرستادن بر پیامبر و خاندانش:

کلمات "**التحیات**" در آخر نماز قرار داده شده که به منزله‌ی خواسته‌ای است که نمازگزار از پروردگارش درخواست می کند. هرگاه نمازگزار از نمازش فارغ می گردد با امیدی توام با ترس، در برابر حق سبحانه وتعالی می نشیند و از پروردگارش آنچه را که بدان نیاز دارد، می طلبد، که برای وی قبل از طلب بخشش کردن، کلمات التحیات به عنوان مقدمه‌ای در پیشگاه سوال و نیازش مشروع گشته است. به دنبال التحیات، بر کسی که این نعمت به دست او بر امت نایل گشته، درود می فرستد. گویا نمازگزار به سوی الله متعال با عبودیت و ستایش و ثنای بر حق سبحانه و تعالی و شهادت دادن به وحدانیت الله متعال و رسالت رسولش و سپس درود فرستادن برپیامبرش توسل می جوید. و پس از آن به وی گفته شده: که هردعایی را که دوست داری، اجازه داری از پروردگارت بخواهی و در حقیقت آن درود و التحیات، حقی بر تو و این دعا کردن حقی برای تو می باشد.

ودرود به خاندان رسول الله ﷺ به همراه درود بر آن حضرت ﷺ، مشروع گردیده است، تا تکمیل کننده‌ی خنکی چشمان رسول الله ﷺ با اکرام خاندان آنحضرت و درود بر آنها باشد. و مشروع گردیده که نمازگزار بر رسول الله ﷺ و خاندانش درود و صلوات بفرستد همانطور که بر پدرش ابراهیم و خاندانش درود می‌فرستد و همه‌ی انبیاء پس از ابراهیم، از خاندان ایشان محسوب می‌گردند. براین اساس لازم است که بر رسول الله ﷺ درودی همچون درود بر ابراهیم و همه انبیاء پس از ایشان و خاندان مومنش، باشد. لذا این درود، کامل ترین و برترین درودی است که بر رسول الله ﷺ فرستاده می شود.

پس از اینکه نمازگزار با این درود بر رسول الله ﷺ درود فرستاد، امر شده که از همه‌ی شرارت ها به سوی الله متعال پناه جوید که شر، یا عذاب آخرت و یا سبب آن می باشد و شر جز عذاب و اسباب آن نمی باشد.

و عذاب دو گونه می‌باشد، عذاب در برزخ و عذاب در آخرت و اسباب آن فتنه می باشد که خود بر دو نوع می باشد: فتنه‌ی کبری و فتنه‌ی صغری. که فتنه‌ی کبری، فتنه‌ی دجال و فتنه‌ی مردن می باشد و فتنه‌ی صغری، فتنه‌ی زندگی بوده که امکان جبران آن با توبه می باشد، برخلاف فتنه‌ی مردن و فتنه‌ی دجال. چرا که هر کس به این دو فتنه گرفتار شود، نمی تواند آن‌را جبران کند.

دعا قبل از سلام دادن:

پس از درود، برای نمازگزار، آنچه از دعا که مصالح دنیا و آخرتش را دربرمی گیرد، مشروع گردیده است. و فضیلت دعا در این زمان، یعنی قبل از سلام، نسبت به دعا بعد از سلام بیشتر و برای دعا کننده مفید تر می باشد. اینچنین است که عموم دعاهای رسول الله ﷺ در نماز بوده و از اول تا انتهای نماز ایشان را در بر می گرفت، به گونه‌ای که در آغاز نماز و رکوع و بلند شدن از آن و سجده و بین دو سجده و در تشهد، قبل از سلام، انواع

دعاها را می خواندند. و به ابوبکر صدیق‌ﷺ دعایی تعلیم دادند تا آن‌را در نمازش بخواند وبه حسن بن علی‌ﷺ دعایی را تعلیم دادند تا آن‌را در قنوت نماز وتر بخواند و هرگاه برای قوم یا بر علیه قومی دعا می کردند، آن دعا را در نماز پس از رکوع قرار می دادند. لذا نمازگزار قبل از سلام دادن، درحقیقت در محل مناجات و در پیشگاه الله متعال می‌باشد، ازاینرو درخواست وی در این حالت نسبت به زمانی که از نماز با سلام دادن خارج می شود، به اجابت نزدیک تر است. از رسول الله‌ﷺ سوال شد که کدام دعا به اجابت نزدیک تر است، فرمودند[1]:(جَوْفَ اللَّيْلِ الآخِرِ، وَدُبُرَ الصَّلَوَاتِ المَكْتُوبَاتِ) دعای نیمه‌ی آخر شب، و بعد از نمازهای فرض.

و دبر الصلاة، جزء آخر نماز می‌باشد همچون عقب حیوان و عقب دیوار که جزئی از خود آن می باشد و گاهی مراد از آن، پس از اتمام نماز می باشد. که بر این معنا این فرموده‌ی رسول الله‌ﷺ دلالت دارد[2]: (تُسَبِّحُونَ، وَتُكَبِّرُونَ، وَتَحْمَدُونَ، دُبُرَ كُلِّ صَلَاةٍ ثَلَاثًا وَثَلَاثِينَ مَرَّةً) پس از هر نماز ۳۳بار سبحان الله، الله اکبر و الحمدلله بگویید. که در اینجا مراد از دبر و عقب نماز، پس ازفراغت از نماز می باشد. و این بسان فرارسیدن اجل تعین شده می باشد. بنابراین گاهی مراد از لفظ " دبر" زمانی است که نمازگزار از نماز فارغ می گردد و گاهی مراد از آن انتهای نماز می باشد.

خاتمه نماز، سلام دادن:

پس از این مراحل نماز با سلام، که به عنوان تحلیل حلال شدن[3] برای نماز قرار گرفته، خاتمه می یابدو نماز گزار با آن از نماز خارج سی شود، همانطور که با تحلیل حج

۱- الترمذی فی الدعوات(۳۴۹۹) وحسنه.

۲- البخاری فی الاذان(۸۴۳) ومسلم فی المساجد(۵۹۵).

۳- دادنحلال می گردد بدان خاطر گفته می شود تحریها التکبیر وتلیها چون با تکبیر تحریمه چیزهایی که در بیرون از نماز برای نمازگزار حلال بود حرام میگردد وبا سلام .

(تراشیدن سر) از حج خارج می شود و مناسک آن‌را به پایان می‌رساند. و در واقع این تحلیل دعای سلامتی - که اصل خیر و اساس آن می باشد- از جانب امام بر کسانی که پشت سر وی هستند، می باشد. ازاینرو برای کسانی که در پشت سر امام قرار دارند، مشروع شده که از نماز با تحلیلی همچون تحلیل امام خارج شوند، که در آن دعایی برای امام و سایر نمازگزاران همراه وی می باشد. و این سلام برای هر نمازگزاری، گرچه به تنهایی نماز گزارد، مشروع گردیده است. و از این تحلیل، تحلیل نیکوتری برای نمازنیست همانطور که برای تحریم نماز، تحریمی نیکوتر و زیباتر از تکبیر نیست. ازاینرو تحریم نماز، اظهار بزرگواری الله متعال می باشد که اثبات کننده‌ی همه صفت های کمال برای الله متعال و تنزیه حق از هر عیب و نقص و یکتا بودن حق سبحانه و تعالی در آن و تعظیم وتجلیل الله متعال می‌باشد. پس تکبیر در بردارنده تفاصیل افعال و اقوال و احوال و هیئات نماز می‌باشد. ازاینرو از اول تا آخر نماز توضیح مضمون " الله اکبر" می‌باشد. و چه تحریمی نیکوتر از این تحریم که متضمن اخلاص و توحید است، می‌باشد؟

و این تحلیل از جانب نمازگزاردر بردارنده‌ی احسان به برادران مومنش می باشد. بنابراین نماز با اخلاص شروع شده و با احسان نیز خاتمه می یابد.

پاسخ دلایل قائلین به مخفف گزاردن نماز:

قائلین به تکمیل نماز می گویند: نماز بر این طریق و ترتیب وضع شده است؛ به گونه‌ای که ممکن نیست، آنچه را که از مقاصد نماز ذکر کردیم، با وجودیکه تنها جزئی از قدر و منزلت و حقیقت نماز بود، حاصل شود مگر با اتمام و اکمال و به آرامی و بدون شتاب گزاردن آن، همانطور که رسول الله ﷺ انجام دادند. و محال است آنچه که ذکر کردیم با نمازی عجولانه و با شتاب و سبک، که تابع خواهشات امام و مامومین برخاسته، حاصل

گردد. و هرکس بخواهد این نماز را بگزارد، چاره‌ای جز طولانی کردن آن ندارد. و نمازی که در آن حرج و مشقت باشد، همچون نماز مسافر و معذور، از آن استثنا می باشد.

اما استدلالتان به احادیثی که امر به ایجاز و اختصار می‌کند: براستی که بیان کردیم که درحقیقت، اختصار آن چیزی است که رسول الله ﷺ آن‌را انجام دادند و تا زمانیکه وفات نمودند، بر آن مداومت کردند و این عمل رسول الله ﷺ می‌باشد که بیانگر اختصار است، وتعریف اختصار به غیر آن، جایز نیست.

اما اینکه رسول الله ﷺ در نماز صبح، معوذتین را تلاوت کردند، تنها در سفر بوده، همانطور که در حدیث بدان تصریح شده است. و براستی که برای مسافر مباح و یا واجب گشته که نماز را به سبب مشقت سفر، قصر کند و برای وی تخفیف در ارکان نماز مباح گشته است. پس چرا به قرائت و تلاوت رسول الله ﷺ در حَضَر که در نماز صبح صد آیه می خواندند، عمل نمی کنید؟

اما اینکه رسول الله ﷺ در نماز صبح سوره‌ی تکویر را تلاوت کردند، اگر در سفر بوده که برای شما دلیلی در آن نیست و اگر در حضر بوده، کسی که این مساله را از رسول الله ﷺ روایت کرده، همان کسی است که روایت کرده که آن حضرت ﷺ در نماز صبح شصت تا صد آیه را تلاوت می کردند. و روایت کرده که در نماز صبح سوره‌ی " ق " و مانند آن‌را قرائت می‌کردند. و گاهی که رسول الله ﷺ به نماز می ایستادند و اراده‌ی طولانی کردن آن‌را داشتند، اگر عارضه‌ای همچون گریه‌ی کودک و مانند آن پیش می‌آمد، در نماز تخفیف قائل می شدند. (وچه بسا که تلاوت سوره‌ی تکویر بدین سبب بوده است).

اما حدیثی که بدین اشاره دارد که رسول الله ﷺ در رکوع و سجده سه بار تسبیح می گفتند، ثابت نمی باشد، و بلکه احادیث صحیح بر خلاف آن می باشد و السعدی که راوی حدیث می باشد، مجهول بوده و حال وی شناخته نشده است. و براستی که انس ﷺ گفت:

عمر بن عبدالعزیز شبیه ترین مردم در نماز به رسول الله ﷺ بود و مقدار رکوع و سجده اش، حدود ده تسبیح بود. و اگر روایت سعدی از پدر یا عمویش ثابت شود، انس ﷺ در این موضوع از وی داناتر می باشد. وبراستی که علم کسی که ده سال همراه رسول الله ﷺ بوده کجا و علم کسی که جز یک یا چند نماز همراه رسول الله ﷺ بوده، کجا؟

دیگر اینکه که عموی این سعدی یا پدرش از جملهی مشاهیر صحابه نبوده که مداومت و ملازمت وی با رسول الله ﷺ همچون ملازمت انس و براءبن عازب و ابوسعید خدری و عبدالله بن عمر و زید بن ثابت ﷺ و غیر اینها از صحابه که روش نماز رسول الله ﷺ و اندازهی آن‌را ذکر کرده اند، باشد. وچگونه رسول الله ﷺ بعد از رکوع به گونه‌ای می ایستادند که گمان می شد، فراموش کردند که به سجده بروند، درحالیکه در رکوع سه تسبیح می گفتند؟! که در این حالت قیام پس از رکوع را چندین برابر رکوع و همچنین نشستن بین دو سجده را چندین برابر سجده قرار می دادند به گونه‌ای که گمان می شد که به اشتباه افتاده‌اند. درحالیکه شکی نیست که رکوع و سجده‌ی رسول الله ﷺ متناسب با قیام آن حضرت ﷺ بعد از رکوع و نشستن بین دو سجده شان متناسب با سجده بوده است، تا اینکه شما اطالهی این دو رکن را مکروه دانسته و عده‌ای از شما غلو کرده و نماز را با طولانی کردن رکوع و سجده باطل می‌دانند در حالیکه براء بن عازب ﷺ شاهد تناسب رکوع و سجده‌ی رسول الله ﷺ با قیام شان بوده است و در اینصورت محال است که مقدارآن به اندازه سه تسبیح بوده باشد و شاید که یک دفعه آن‌را به سبب عارضه‌ای، خفیف گزاردند و همان را عموی سعدی یا پدرش دیده و ازآن خبر داده است.

و رسول الله ﷺ اینگونه حکم کردند که طولانی بودن نماز انسان به فهم ودانش او بستگی دارد و این حکم سزاوارتر از آن است که به قلت فهم و فقه تخفیف دهنده‌ی نماز حکم شود. و حکم رسول الله ﷺ همان حکم حق است و آنچه که مخالف با آن باشد،

حکمی باطل و جائر می باشد. مسلم در صحیحش[۱] از عماربن یاسرﷺروایت می‌کند که رسول اللهﷺ فرمودند:(إِنَّ طُولَ صَلَاةِ الرَّجُلِ، وَقِصَرَخُطْبَتِهِ، مَئِنَّةٌ مِنْفِقْهِهِ، فَأَطِيلُوا الصَّلَاةَ، وَاقْصُرُوا الْخُطْبَةَ) [براستی که طول نماز انسان و کوتاه کردن سخرانی، نشانه و علامت دانش وآگاهی وی می‌باشد، پس نماز را طولانی بگزارید و سخرانی را کوتاه کنید].

و در نزد دزدان نماز، عجله کردن در آن از علامات فقه می باشد و در نزد آنها هرگاه شخصی از ارکان و سجده ورکوع نماز دزدی کند، این دزدی وی علامت برتری و فقه وی می‌باشد. و در صحیح ابن حبان و سنن نسائی[۲] از عبدالله بن ابی اوفی روایت است که گفت: رسول اللهﷺ بسیار ذکر می کردند و به ندرت پیش می آمد که کلامی بگویند که در آن فایده‌ای نباشد و نماز را طولانی می گزاردند و خطبه را کوتاه می کردند و از اینکه که در کنار زنی ضعیف یا مسکینی راه رفته و نیازش را برطرف کند، تکبر نمی‌ورزیدند.

لذا این عمل رسول اللهﷺ، و آنهم کلام ایشان در مورد نمازی همچون جمعه که مردم برای آن گردهم می آیند، می باشد و رسول اللهﷺ در نماز جمعه، سوره‌ی منافقون را به طور کامل تلاوت می کردند[۳]. و هرگز حتی در یک جمعه هم به سه آیه آخر این دو سوره اکتفا نکردند. درحالی که بسیاری از مردم سنن ایشان را تعطیل کرده و به آیات آخر این دو سوره اکتفاکرده و هرگز آنها را به طور کامل تلاوت نمی کنند.

همچنین رسول اللهﷺ در نماز صبح روز جمعه، سوره‌ی " الم تَنْزِيلُ " یا سجده و " هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ" را به طور کامل در دو رکعت تلاوت می کردند. با وجودیکه قرائت آنحضرت همراه با آرامش و تانی بود[۴]. که بسیاری از ائمه جماعات این کیفیت را تعطیل

۱- مسلم فی الخطبه(۸۶۹).

۲- ابن حبان(۶۴۲۳)(۶۴۲۴) والنسائی فی الجمعه(۱۴۱۴).

۳- کما فی صحیح مسلم فی الجمعه(۸۷۷).

۴- البخاری(۸۹۱) ومسلم(۸۸۰) کلاهما فی الجمعه.

کرده و بر یکی از دو سوره در هر رکعت کفایت می کنند. و بسیاری هم که هردو سوره را در دو رکعت تلاوت می کنند، باسرعت می خوانند درحالی که اینگونه خواندن، برای امام مکروه است. و درحقیقت همه‌ی اینها فرار از روش رسول الله ﷺ می باشد. به گونه‌ای که اگر حدیث صحیحی مخالف با آنچه که نسبت بدان الفت گرفته و عادت کرده اند، برایشان آورده شود، می‌گویند: این حدیث منسوخ و یا خلاف اجماع است. وملاک و معیار و میزان در نسخ و یا مخالف بودن با اجماع، نزد آنها مخالفت با اقوالشان می باشد. درحالیکه اگر احادیثی که بر تطویل و طولانی گزاردن نمازدلالت دارد، منسوخ باشند، قطعا اصحاب رسول الله ﷺ بدان آگاه تر و داناتر بودند و بر کسی که به این احادیث عمل نمی کرد، بدان احادیث احتجاج نمی‌کردند و داناترین امت که خلفای راشدین می باشند، بدان عمل نمی کردند.

ازاینرو این صدیق امت و شیخ اسلام ﷺ است که نماز صبح را در حالی می گزارد که در آن سوره‌ی بقره را از اول تا آخر تلاوت می کند، با وجودیکه پشت سر وی، کهن سال و کوچک و نیازمند، می باشد،که به ایشان پس از نماز گفتند: نزدیک بود خورشید طلوع کند. پس فرمود: اگر خورشید طلوع می کرد، ما را غافل نمی یافت[۱]. و منهج و روش خلیفه‌ی راشد، عمر بن خطاب ﷺ در این مورد نیز گذشت که در نماز صبح سوره‌ی نحل یا یوسف یا هود یا یونس یا بنی اسرائیل و مانند آنها از سوره‌های دیگر را تلاوت می کردند[۲].و حدیث عبدالله بن عمر ﷺ گذشت که رسول الله ﷺ به تخفیف و کوتاه گزاردن نماز امرمی کردند، درحالیکه بر ما با سوره‌ی صافات امامت می دانند.

۱- قراءة الصدیق رضی الله عنه للبقرة اخرجها مالک ۸۲/۱.

۲- الموطا ۸۲/۱.

لذا آن چرا که رسول اللهﷺ انجام می دانند درحقیقت همان چیزی بود که بدان امر کردند. و حکایت ذکر و دعایی که رسول اللهﷺ در رکن اعتدال پس از رکوع می گفتند، گذشت؛ به گونه‌ای که آن چنان آن‌را طولانی می‌کردند که صحابه گمان می کردند، آن حضرتﷺ به اشتباه افتاده است.همچنین حدیث ابوسعیدؓ درباب نماز ظهر رسول اللهﷺ گذشت که کیفیت آن به گونه‌ای بود که اگر کسی برای دستشویی به بقیع می رفت و پس از آن نزد اهلش رفته و وضو می گرفت و به مسجد می آمد، رسول اللهﷺ را در رکعت اول نماز می یافت.

پروردگارا، چقدر عجیب است کسی که اقتدا به رسول اللهﷺ را در این مساله حرام و یا مکروه می داند.

وما می گوییم: هرگزاینگونه نیست، سوگند به کسی که محمد را به حق فرستاده است، اقتدا به رسول اللهﷺ دراین مساله مورد رضایت الله متعال می باشد گرچه عده‌ای آن‌را ترک کنند.

اما حدیث سعید بن عبدالرحمن بن ابی العمیاء و وارد شدن سهیل بن ابی امامه بر انس بن مالک که وی نمازی کوتاه، همچون نماز مسافرگزارده و پس از آن فرمود: براستی که این نماز همچون نماز رسول اللهﷺ بود. در این حدیث ابن ابی العمیاء متفرد می باشد و این در حالی است که وی شبه مجهول است و همه‌ی احادیث صحیحی که از انسؓ روایت شده بر خلاف آن می باشد. لذا چگونه ممکن است که انس این کلام را گفته باشد در حالیکه وی می‌گوید: شبیه ترین کسی را که در نماز به رسول اللهﷺ دیده است، عمربن عبدالعزیز بوده که حدود ده تسبیح در رکوع و سجده می گفت؟! و خود نیز از کسانی است که قیامش پس از رکوع به گونه‌ای بود که دیگران گمان می کردند که وی دچار فراموشی

شده و در بین دو سجده نیز اینچنین عمل می کرد؛ و می گفت: از اینکه نماز رسول الله ﷺ را بر شما بگزارم، دریغ نمی‌ورزم و بر ضایع کردن نماز توسط مردم، گریه می کرد.

و آنچه از احادیث صریح و صحیح که گذشت در رد حدیث ابی العمیاء، کفایت می کند که نه در سند آنها و نه در دلالتشان شبهه‌ای نیست. و درصورتی هم که حدیث ابی العمیاء صحیح باشد - درحالی که از صحت به دور است - واجب است که بر این حمل شود که آن نماز رسول الله ﷺ، سنت راتبه بوده است، همچون سنت صبح و مغرب و عشاء و تحیت المسجد و امثال اینها، نه اینکه این همان نمازی بوده که رسول الله ﷺ دائما آن‌را برای اصحاب می‌گزاردند. و این همان تاویلی است که بطلان آن‌را از بین برده و سایر احادیث صحیح صریح، آن‌را بدین معنا بر می گرداند. زیرا هیچ شکی نیست که رسول الله ﷺ سنت صبح را کوتاه می گزاردند، حتی که‌ام المومنین عایشه رضی الله عنها با خود می گفتند[1]: آیا رسول‌الله در نمازام القرآن را تلاوت کردند؟. و رسول الله ﷺ نماز را در سفر نیز کوتاه می کردند، حتی که گاهی در نماز صبح، معوذتین را تلاوت می کردند و هرگاه صدای گریه‌ی بچه‌ای را می شنیدند نیز نماز را کوتاه می کردند.

ازاینرو سنت آن است که هرجا رسول الله ﷺ نماز را کوتاه گزاردند، آنجا تخفیف و خلاصه گزاردن نماز سنت است و هرجا که نماز را طولانی گزاردند، آنجا تطویل و طولانی گزاردن نماز سنت می باشد و در اغلب اوقات، متوسط گزاردن نماز سنت می باشد. بنابراین آنچه که انس آن‌را انکار کرد، شدت عملی است که شخص با وجود نیاز به خفیف گزاردن نماز، برخودش سخت گرفته و نماز را کوتاه نمی‌گرداند، که هیچ شکی نیست که چنین عملی خلاف سنت و روش رسول الله ﷺ می باشد.

۱- البخاری فی التهجد(۱۱۶۵) ومسلم فی صلاة المسافرین(۷۲۴).

اما حدیث معاذ﷛ و اینکه رسول اللهﷺ به وی فرمودند:(يَامُعَاذُ، أَفَتَّانٌ أَنْتَ؟) که دزدان جز به این قسمت از حدیث چنگ نزده و در اول و آخر حدیث تامل نکرده‌اند.

پس قصه‌ی معاذ﷛ را گوش کن: از جابر بن عبدالله﷛ روایت است که گفت[۱]: مردی با دو شترآبکشدرحالی که شب فرارسیده بود، آمده ومعاذ﷛ را درحالی یافت که نماز عشاء را می‌گزارد. وی شترش را خوابانده و به سوی معاذ﷛ رفت. معاذ﷛ سوره‌ی بقره یا نساء را تلاوت می کرد که آن مرد نمازش را کوتاه گزارد و رفت و چون آگاه شد که معاذ﷛ از وی بدگویی کرده، نزد رسول اللهﷺ آمده و از وی شکایت کرد. که رسول اللهﷺ فرمودند:(يَامُعَاذُ، أَفَتَّانٌ أَنْتَ؟) او(أَفَاتِنٌ) ای معاذ مردم را به فتنه می‌افکنی یا اینکه فرمودند: فتنه می‌انگیزی. و سه بار این سخن را تکرار کردند و سپس فرمودند: (فَلَوْلاَ صَلَّيْتَ بِسَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ، وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا، وَاللَّيْلِ إِذَايَغْشَى، فَإِنَّهُ يُصَلِّي وَرَاءَكَ الكَبِيرُوَ الضَّعِيفُ وَذُو الحَاجَةِ) پس چرا سوره‌های " سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ"، " وَالشَّمْسِ وَ ضُحَاهَا"، " وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى"، را در نماز نخواندی. براستی که پشت سر تو پیرمرد و ضعیف و نیازمند نماز می‌گزارد.

ودر مسند امام احمد[۲] از انس بن مالک﷛ روایت است که گفت: معاذبن جبل﷛ قومش را امامت می داد. حرام درحالیکه قصد آب دادن نخلش را داشت، به مسجد داخل شد تا همراه دیگران نماز بخواند. وقتی که دید معاذ، نماز را طولانی کرد، نمازش را کوتاه گزارد و به نخلستانی رفت تا آن‌را آبیاری کند. وقتی که معاذ﷛ نماز را به پایان رساند، جریان به او گفته شد که فرمود: براستی که وی منافق است، آیا نماز را به سبب آبیاری نخلش رها می کند؟ انس می گوید: پس حرام نزد رسول اللهﷺ آمد در حالیکه معاذ﷛ هم حاضر بود و

۱- البخاری(۷۰۵) ومسلم(۴۶۵).

۲- المسند(۱۲۲۴۷) والبزار(۴۸۱) من کشف الاستاروقال الهیثمی فی مجمع الزوائد۷۱/۲: و رجال احمد رجال الصحیح و عراه الحافظ بن حجر فی الاصابه عمد ترجمه حرام - حیث ضبطت الاسم منه ومن مصادره السابقه - الی النسائی وابویعلی و ابن السکن وصححه.

گفت: ای پیامبر خدا، من اراده‌ی آبیاری نخلم را داشتم که وارد مسجد شدم تا همراه مردم نماز بگزارم. وقتی که معاذ نماز را طولانی کرد، نمازم را کوتاه گزاردم و به نخلم پیوستم که وی گمان کرده که من منافق هستم. سپس رسول الله ﷺ به معاذ رضی الله عنه روی آورده و فرمودند:(**أَفَتَّانٌ أَنْتَ، أَفَتَّانٌ أَنْتَ، لَا تُطَوِّلْ بِهِمْ، اقْرَأْ: بِسَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا، وَ نَحْوِهِمَا**) مردم را در فتنه می‌افکنی، مردم را در فتنه می‌افکنی، نماز را بر آنها طولانی مکن، در نماز سوره‌های "**سَبِّحْ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى**"، "**وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا**" و امثال آنها را بخوان.

و از معاذ بن رفاعه‌ی انصاری از سلیم - مردی از بنی سلمه - روایت است[1] که وی نزد رسول الله ﷺ آمده و گفت: یا رسول الله، معاذ بن جبل رضی الله عنه بعد از اینکه ما می‌خوابیم چون کشاورز هستیم وبه علت خستگی زود می‌خوابیم نزد ما آمده و ما را برای نماز فرا می خواند ما نیز حاضرمی‌شویم و نماز را بر ما طولانی می‌گزارد. پس رسول‌الله ﷺ فرمودند: (**يَامُعَاذُ بْنَ جَبَلٍ، لَاتَكُنْ فَتَّانًا، إِمَّا أَنْ تُصَلِّيَ مَعِي، وَإِمَّا أَنْ تُخَفِّفَ عَلَى قَوْمِكَ**) ای معاذ از جمله‌ی بیزارکنندگان مباش. یا همراه من نماز بگزار و یا نماز را بر قومت کوتاه بگزار. سپس فرمودند:(**يَاسُلَيْمُ، مَاذَا مَعَكَ مِنَ الْقُرْآنِ؟**) ای سلیم، چه مقدار از قرآن همراه توست؟ گفت: براستی که از الله متعال بهشت را می‌طلبم و از آتش جهنم به او پناه می‌برم. به خدا سوگند، اززمزمه‌ی شما و معاذ وآنچه که با آن الله متعال را در نماز می‌خوانید، چیزی نمی‌دانم و توانایی مناجاتی همچون مناجات شما و معاذ را ندارم. پس رسول الله ﷺ فرمودند:(**وَهَلْ تَصِيرُ دَنْدَنَتِي، وَدَنْدَنَةُ مُعَاذ إِلَّا أَنْ نَسْأَلَ اللهَ الْجَنَّةَ، وَنَعُوذَ بِهِ مِنَ النَّارِ**) آیا زمزمه من و معاذ را جز این می‌دانی که ما هم از الله متعال بهشت را می‌خواهیم و از آتش جهنم به او پناه می جوییم.

---

[1]- المسند(۲۰۶۹۹) و قال الهیثمی فی مجمع الزوائد۲/۷۱-۷۲: رواه احمد، ومعاذ بن رفاعه لم یدرک الرجل الذی من بنی سلمه لانه استشهد باحد ومعاذ تابعی والله اعلم. وابوداود(۷۹۲)(۷۹۳) وابن ماجه(۹۱۰)(۳۸۴۷).

اگر در جواب گفته شود: امام احمد ازبریده روایت کرده که گفت[۱]: معاذ بن جبل‌ نماز عشاء را بر یارانش درحالی می‌خواند که در آن " اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ" را تلاوت می کرد. شخصی قبل از اینکه معاذ از نماز فارغ شود، برخاسته و نماز گزارد و رفت و این مساله موجب شد تا معاذ سخن تندی در مورد وی بگوید. آن شخص برای عذر خواهی نزد رسول الله آمده و گفت: من در نخلستانم کار می‌کنم و بر آب آن می‌ترسم. پس رسول الله به معاذ فرمودند:(صَلِّ بِـــ {الشَّمْسِ وَضُحَاهَا} وَنَحْوِهَا مِنَ السُّوَرِ) با تلاوت سوره‌ی "الشَّمْسِ وَضُحَاهَا" و مانند آن از دیگر سوره ها نماز بگزار.

این اعتراض اینگونه جواب داده شده: که قصه‌ی معاذ تکرار شده و در واقع یک قصه می‌باشد و این جواب در نهایت دوری از صواب می باشد. چرا که معاذ بسیار فقیه تر از آن بود که رسول الله وی را از چیزی نهی کند و باز وی بدان عمل، بازگردد. بهتر از این جواب آن بود که بگویند: وی در رکعت اول سوره‌ی "البقرة" و در رکعت دوم سوره ی"اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ" را خوانده است و کسانی که همراه وی در رکعت اول بودند، گفتند که در نماز سوره‌ی بقره را خوانده است و برخی که قرائت وی را در رکعت دوم شنیدند، گفتند: که وی سوره ی" اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ" را تلاوت کرده است. آنچه که در صحیحین آمده، آن است که وی در نماز سوره‌ی بقره را تلاوت کرده است و برخی از راویان شک کرده و گفته‌اند که سوره‌ی بقره ونساء را تلاوت کرده است و قصه‌ی قرائت "اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ" توسط معاذ در صحیحین ذکر نشده و آنچه که در حدیث صحیح آمده است، نسبت بدان سزاوارتر می باشد و براستی که جابر حدیث را حفظ کرده و گفته است: معاذ همراه رسول الله نماز عشاء را می‌گزارد و سپس به سوی قومش آمده و برای آنها امامت می‌داد و سوره‌ی بقره را آغاز می‌کرد و قصه را ذکر می‌کند. و این جابر است که خبر داده که معاذ یک

۱- المسند(۲۳۰۰۸) وقال الهيثمي في مجمع الزوائد۱۱۹/۲: رواه احمد و رجاله رجال الصحيح.

بار این عمل را انجام داده است و سوره‌ی بقره را خوانده است و شکی در آن ندارد. و بر صحت این حدیث که صحیحن نیز آن‌را تخریج کرده اند، اتفاق می باشد. والله اعلم.

تعمق و شدت عملی که از آن نهی شده است:

بنابراین واضح گردید که تعمق و زیاده روی و شدت عملی که رسول الله ﷺ از آن نهی کردند، همان بوده که با روش آنحضرت ﷺ و اصحاب گرامی ایشان و آنچه که آنها برآنبودند، مخالف بوده است.و نشان می دهد که موافقت با رسول الله ﷺ و خلفای راشدین رضی الله عنهم پس از ایشان، درعملکردی که داشتند، محض متابعت و پیروی می باشد، گرچه عده ای از آن آگاهی نداشته واز آن سرباز زنند.

غلو و زیاده روی عبارت است از مخالفت با آنچه که رسول الله ﷺ آن را آورده و وآن را کم دانستن وبر آن افزون می باشد؛ که نقطه مقابلش ضایع کردن و کاستن از آن می باشد؛ که در واقع هردو اشتباه و گمراهی و انحراف از راه راست و روش استوار و پایدارمی باشد. و دین الله متعال معتدل بین افراط وتفریط است.

علی بن ابی طالب رضی الله عنه می گوید[1]: بهترین مردم کسانی‌اند که بر راه و روش میانه باشند، چرا که غلو کننده به سوی آنها باز می گردد و آنکه از پس می رود و دنباله رو می باشد بدانها ملحق می گردد.

ابن عایشه می‌گوید: هر کاری که الله متعال انسان را به انجام دادن آن امر نموده شیطان به دو صورت در آن وسوسه می‌کند، یا به افزودن و غلو کردن در آن و یا به سوی تقصیر و کوتاهی وکاستن از آن می‌خواند. و برخی از سلف می‌گویند: دین اسلام بین افرط وتفریط است. براستی که الله متعال در مواضع بسیاری از کتابش، انسانها معتدل و میانه رو را ستایش می کند آنجا که می فرماید:

۱- مصنف ابن ابی شیبه(۳۴۴۹۸).

﴿ وَالَّذِينَ إِذَا أَنفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَاماً ﴾ [فرقان: ۶۷].

[و کسانیند که به هنگام خرج کردن (مال برای خود و خانواده) نه زیاده‌روی می‌کنند و نه سختگیری، و بلکه در میان این دو (یعنی اسراف و بخل، حد) میانه‌روی و اعتدال را رعایت می‌کنند]، و می‌فرماید:

﴿ وَلاَ تَجْعَلْ يَدَكَ مَغْلُولَةً إِلَى عُنُقِكَ وَلاَ تَبْسُطْهَا كُلَّ الْبَسْطِ فَتَقْعُدَ مَلُوماً مَّحْسُوراً ﴾[اسرا: ۲۹].

[دست خود را بر گردن خویش بسته مدار (و از کمک به دیگران خودداری مکن و بخیل مباش،) و آن را فوق‌العاده گشاده مساز (و بذل و بخشش بی‌حساب مکن و اسراف مورز، بدان گونه) که سبب شود از کار بمانی و مورد ملامت (این و آن) قرار گیری و لخت و غمناک گردی].

ومی‌فرماید:﴿ وَآتِ ذَا الْقُرْبَى حَقَّهُ وَالْمِسْكِينَ وَابْنَ السَّبِيلِ وَلاَ تُبَذِّرْ تَبْذِيراً ﴾ [اسرا: ۲۶].

[حق خویشاوند را (از قبیل: صله رحم و نیکوئی و مودّت و محبّت)، و حق مستمند و وامانده در راه را (از قبیل : زکات و صدقه و احسان)، بپرداز، و به هیچ وجه باد دستی مکن].

بنابراین منع خویشاوند و مستمند و در راه مانده از حقشان انحرافی است که به سوی بخل ورزیدن، و تبذیرو اسراف در حق آنها انحرافی در بذل و بخشش بدانها می‌باشد؛ درحالی که خشنودی خداوند در میان این دو قرار دارد. براین اساس است که این امت، میانه رو ترین امت ها قرار گرفته است و قبله‌ی آن وسط ترین قبله ها در میان دو قبله‌ی منحرف می باشد. و آنچه که وسط است از طرفین مورد حمایت قرار می گیرد، اما آنچه که در اطراف است، بیشتر در معرض نفوذ می باشد، همانطور که شاعر می‌گوید: او در وسط حمایت شده بود تا اینکه حوادث وی را در بر گرفت و او که در وسط بود همچون اطراف گردید.

اما در مورد این کلامشان که: محبت صحابه نسبت به رسول الله ﷺ و صوت و قرائت ایشان، آنان را وا می داشت تا در برابر اطاله‌ی نماز توسط رسول الله ﷺ شکیبایی و بردباری کنند، به گونه‌ای که هیچ مشقتی را احساس نمی کردند.

باید گفت: سوگند به الله متعال که حالت صحابه نسبت به رسول الله ﷺ اینگونه بوده است و بلکه محبت ایشان نسبت به رسول الله ﷺ، آنها را وا می داشت که جان و مال خود را در پیشگاه او تقدیم کنند. و با جان خود از جان مبارک ایشان حفاظت کنند و بدین سبب بود که درجلوی ایشان به سوی مرگ پیش می رفتند و جانشان را در راه رضای محبوب تقدیم می کردند. و به الله سوگند این شان و منزلت کسانی است که پساز رسول الله ﷺ تا روز قیامت از آنحضرت ﷺ پیروی می کنند به گونه‌ای که در راه متابعت از سنت‌های گهر بارش به ملامت هیچ ملامت کننده‌ای توجه نمی‌کنند و سرزنش سرزنش کنندگان، آنها را از عمل به سنت هایش باز نمی دارد. بنابراین در متابعت و پیروی و حرکت در مسیر حق با روش و هدایت رسول الله ﷺ، ملامت هر ملامت کننده‌ای و طعن هر طعنه زننده‌ای و دشمنی هر جاهلی را به دوش می کشند. و کسانی که در برابر سنت مبارک و اطهرش به آراء افراد راضی شده وبدان تمسک جسته و از آن روی نمی گردانند و نصوص کتاب و سنت را بدان عرضه می کنند - پادشاه را به سپاه عرضه می کنند - درواقع آنچه که از قرآن و سنت موافق با آراء افراد بود، قبول کرده و آنچرا که مخالف با آنها باشد، با انواع تاویل و با ملاطفت و آرامی رد می کنند، بدین گونه که یک بار می‌گویند: عمل به ظاهر این نص متروک می باشد و باری می‌گویند: کسی را که بدان قائل باشد، نمی شناسند و باردیگر می گویند: آن منسوخ است و گاهی می‌گویند: کسانی که از آنها پیروی می کنیم، نسبت به ما در این موضوع، داناتر و آگاه تر می باشند. و بدین وسیله (به گمانش) در نزد وی دلیل صحیحی در آنچه که با آن مخالفت کرده که اقتضای مخالفت را دارد، می باشد.

ازاینرو پیروان رسول اللهﷺ در مجاهده‌ی با این فرق، همیشه در میدان حاضر بوده و پیرامون پیروی کردن از سنت‌های گهربار آنحضرتﷺ حرکت کرده، وگرچه شخصیت بزرگوار ایشان از جلوی چشمانشان غایب بوده، درحقیقت با چشمانشان هدایت مستقیمی را که رسول اللهﷺ بر آن بودند، مشاهده کردند.

سیاق نماز رسول اللهﷺ:

پس از این سیاق نماز رسول اللهﷺ را به گونه‌ای که گویا به چشم مشاهده می کنی، از ابتدای روی آوردن به قبله و گفتن تکبیر تا سلام دادن آنحضرتﷺ از نماز، را بیان می کنیم. پس از آن هرآنچه را که می خواهی برای خود اختیار کن:

قیام و قرائت رسول اللهﷺ در نماز:

هرگاه رسول اللهﷺ برای نماز برمی خاست، رو به قبله کرده و در جایگاه نمازشان ایستاده و سپس دستان مبارک را تا برابر نرمه گوشهایشان بلند می کردند[۱]. درحالیکه انگشتان رو به قبله و باز بودند و در این حالت" الله اکبر" می گفتند. و قبل از گفتن تکبیر، هرگز این جملات را تکرار نمی کردند که: نیت کردم که چهار رکعت نماز فرض بخوانم، وخالصانه برای الله متعال به قبله روی آوردم و امام هستم. وحتی یک جمله از مجموع این جملات از اول تا آخر نماز رسول اللهﷺ نبوده است. و اصحاب بزرگوار آن حضرتﷺ، حرکات و سکنات و هیئت نماز رسول اللهﷺ را از ایشان نقل کرده‌اند، حتی که پراکندگی ریش مبارکشان در نماز را ذکر کرده‌اند و حتی اینکه یک بار رسول اللهﷺ در نماز نوه دخترش (زینب) را حمل کردند، را نقل کرده و آن‌را رها نکردند، با این وجود چگونه ممکن است که همه‌ی آنها اتفاق کرده واین (نیت زبانی) را ترک کرده باشند که در واقع شعار ورود به نماز می‌باشد؟

۱- هذا لفظ مسلم فی الصلاة(۳۹۱).

به خدا سوگند، اگر چیزی از این اقوال از رسول الله ﷺ ثابت می بود، قطعا اولین کسانی که به حضرتش ﷺ اقتدا می کردند و به عمل بدان مبادرت می ورزید، ما بودیم.

پس از گفتن تکبیر، دست چپ را با دست راست گرفته و آن را در بالای مفصل دست چپ قرار داده و دستها را بر روی سینه[۱] قرار می‌دادند و سپس این دعا را می‌خواندند[۲]:(اللَّهُمَّ بَاعِدْ بَيْنِي وَ بَيْنَ خَطَايَايَ، كَمَا بَا عَدْتَ بَيْنَ الْمَشْرِقِ وَ الْمَغْرِبِ، اللَّهُمَّ نَقِّنِي مِنَ الخَطَايَا كَمَا يُنَقَّى الثَّوْبُ الأَبْيَضُ مِنَ الدَّنَسِ، اللَّهُمَّ اغْسِلْ خَطَايَايَ بِالْمَاءِ وَ الثَّلْجِ وَالبَرَدِ) [پروردگارا، میان من وگناهانم فاصله بیانداز همانطور که میان مشرق ومغرب فاصله انداختی. پروردگارا، همچنان که پارچه سفید، ازپلیدی و چرک، پاک وصاف می‌گردد، گناهان مرا پاک وصاف بگردان. پروردگارا، گناهان مرا به وسیله آب، یخ وتگرگ بشوی وپاک گردان].

و گاهی این دعا را می‌خواندند[۳]:(وَجَّهْتُ وَجْهِيَ لِلَّذِي فَطَرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ حَنِيفًا، وَمَا أَنَامِنَ [ص:۵۳۵] الْمُشْرِكِينَ، إِنَّصَلَاتِي، وَنُسُكِي، وَمَحْيَايَ، وَمَمَاتِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ، لَا شَرِيكَ لَهُ، وَبِذَلِكَ أُمِرْتُ وَأَنَا مِنَ الْمُسْلِمِينَ، اللهُم أَنْتَ الْمَلِكُ لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ أَنْتَ رَبِّي، و أَنَا عَبْدُكَ، ظَلَمْتُ نَفْسِي، وَاعْتَرَفْتُ بِذَنْبِي، فَاغْفِرْ لِي ذُنُوبِي جَمِيعًا، إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ، وَاهْدِنِي لِأَحْسَنِ الْأَخْلَاقِ لَا يَهْدِي لِأَ حْسَنِهَا إِلَّا أَنْتَ، وَاصْرِفْ عَنِّي سَيِّئَهَا لَا يَصْرِفُ عَنِّي سَيِّئَهَا إِلَّا أَنْتَ، لَبَّيْكَ وَسَعْدَيْكَ وَالْخَيْرُ كُلُّه فِي يَدَيْكَ، وَالشَّرُّ لَيْسَ إِلَيْكَ، أَنَابكَ وَإِلَيْكَ،تَبَارَكْت وَتَعَالَيْتَ، أَسْتَغْفِرُكَ وَأَتُوبُ إِلَيْكَ) [رو به سوی کسی کردم که آفریننده آسمانها وزمین است، درحالی که حقگرا و(مسلمانم) و از مشرکان نیستم. همانا نماز، عبادت، زندگی ومرگم برای خداوند جهانیان است که شریکی ندارد. بدین چیز امر شده‌ام ومن اولین مسلمانانم. پروردگارا، پادشاه تویی. معبود

---

[۱]- درمساله طریقه‌ی دست بستن در نماز پیشنهاد این حقیر آن است که به تحقیق سید ذکریا حسینی در این باب با عنوان" بررسی شیوه دست گرفتن پیامبر در قیام نماز" رجوع شود که به طور مفصل دلایل روایی مذاهب و اقوال ائمه حدیث در مورد احادیثی که در این باب آمده، به طور جامع بررسی شده است. این منبع در اینترنت قابل دسترسی می باشد.(مترجم).

[۲]- البخاری فی الاذان(۷۴۴) ومسلم فی المساجد(۵۹۸).

۳- مسلم فی صلاة المسافرین(۷۷۱).

به حقی جز تو نیست (پاک ومنزهی وبه ستایشت مشغولم) تو پروردگارمنی ومن بنده توأم. بر خود ستم کردم وبه گناهم اعتراف دارم. پس تمام گناهانم را بیامرز که آمرزنده ای جز تونیست. مرا به بهترین اخلاق هدایت کن که جز تو کسی دیگر بدان هدایت گر نمی‌باشد. واخلاق بد را از من دور گردان که کسی جز تو دور کننده‌ی آن نیست. لبیک می‌گویم و مطیع فرمانت هستم. همه نیکی ها در دستان توست وبدی به تو نمی‌رسد. (هدایت شونده آن کس است که تو هدایت کرده‌ای). از توام و به سوی تو باز می‌گردم. مبارک وبلند مرتبه‌ای، از توطلب آمرزش میکنم و به سوی تو باز گشته و توبه می کنم].

لیکن این دعا تنها در نماز شب از رسول الله ﷺ حفظ گشته است. وگاهی می گفتند[1]:(اللّهُ أَكْبَر كَبِيرًا، اللّهُ أَكْبَرُ كَبِيرًا، اللّهُ أَكْبَرُ كَبِيرًا، الْحَمْدُ لِلّهِ كَثِيرًا، الْحَمْدُ لِلّهِ كَثِيرًا، الْحَمْدُ لِلّهِ كَثِيرًا، سُبْحَانَ اللّهِ بُكْرَةً وَ أَصِيلًا، سُبْحَانَ اللّهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا، سُبْحَانَ اللّهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا).

و گاهی می‌گفتند[2]:(اللّهُم رَبَّ جِبْرَائِيْلَ، وَمِيْكَائِيْلَ، وَإِسْرَافِيْلَ فَاطِرَ السَّمَوَاتِ وَالأَرْضِ، عَالِمَ الْغَيْبِ وَالشَّهَادَةِ،أَنْتَ تَحْكُمُ بَيْنَ عِبَادَكَ فِيْمَا كَانُوْا فِيْهِ يَخْتَلِفُوْنَ، اهْدِنِيْ لِمَا اخْتُلِفَ فِيْهِ مِنَ الْحَقِّ بِإِذْنِكَ، إِنَّكَ تَهْدِيْ مَنْ تَشَاءُ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيْمٍ) [خداوندا، ای پروردگار جبرئیل ومیکائیل واسرافیل، ای آفریننده آسمانها و زمین، ای آگاه به نهان وآشکار، تو میان بندگانت در آنچه اختلاف می‌ورزند قضاوت می‌کنی، در آنچه مورد اختلاف هست مرا با اذن خود به حق و راستی هدایت کن. همانا هرکه رابخواهی به راه راست هدایت می‌کنی[3]].

سپس (أَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ) می‌گفتند و گاهی به جای آن می گفتند:(أَعُوذُ بِاللّهِ

۱- ابوداود(۳۶۴) و ابن ماجه(۸۰۷) وشعب الایمان(۲۸۶۵).

۲- مسلم(۷۷۰) وابوداود(۷۶۷) وابن ماجه(۱۳۵۷) والترمذی(۳۴۲۰) والنسائی(۱۶۲۵).

۳- البته دعاهای دیگری در این باب از رسول الله ﷺ روایت شده که برای اطلاع بیشتربه "صفة صلاة النبی" ص ۹۱تا ۹۵ رجوع شود.

مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ مِنْ نَفْخِهِ وَهَمْزِهِ وَنَفْثِهِ) [ازشیطان رانده شده به الله متعال پناه می‌برم، ازکبر وغرور وشعرو سحر و جنون و دیوانگی اش]. و گاهی می‌گفتند: (اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُبِكَ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ، مِنْ هَمْزِهِ، وَنَفْخِهِ، وَنَفْثِهِ) [پروردگارا به تو پنا می برم از شر شیطان رانده شده، از جنون و کبر و شعرش.][1]

پس از این، فاتحة الکتاب (سوره‌ی فاتحه) را تلاوت می‌کردند که اگر نماز جهری بود،(همچون مغرب و عشاء و صبح) صحابه قرائت آنحضرتﷺ را می شنیدند درحالیکه قرائت جهری "بسم الله الرحمن الرحیم" را نمی شنیدند. ازاینرو پروردگارش داناتر است که آیا آن‌را قرائت می کردند یا نه؟ و قرائت را آیه به آیه قطع می کردند، بدین گونه که پس از تلاوت ﴿الْحَمْدُلِلَّهِرَبِّالْعَالَمِينَ﴾ وقف کرده و سپس ﴿الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ را آغاز می کردند و دوباره وقف می کردند و سپس ﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ را آغاز می کردند و به آرامی و ترتیل تلاوت می کردند، الرحمن را می کشیدند و الرحیم را نیز همچنین. و ﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ را با " الف" می خواندند و هرگاه سوره را تمام می کردند به جهر، "آمین" گفته و مد آن را می کشیدند. و کسانی که پشت سر آن حضرتﷺ نماز می گزاردند، نیز به جهر آمین می‌گفتند، طوری که مسجد می‌لرزید[2].

و راوی از آن حضرتﷺ به صورت مختلف روایت کرده است: که آیا رسول اللهﷺ بین فاتحه و قرائت سوره‌ی بعد از آن سکوت می کردند و یا اینکه سکوت اندکی پس از کل قرائت در قیام داشتند؟ پس یونس از حسن از سمره روایت کرده که گفت: دو سکوت از رسول اللهﷺ را حفظ کرده ام، سکوتی در هنگام تکبیر گفتن در ابتدای نماز تا شروع قرائت و سکوتی دیگر در هنگام فراغت از قرائت فاتحه و سوره، قبل از رکوع. که ابی بن کعب،

---

[1]- اسناد این روایات: المسند(۱۱۴۷۳)(۱۶۷۴۰)(۱۶۷۸۴)(۲۲۱۷۹)(۲۵۲۲۷) وابوداود فی الصلاة(۷۶۴) وابن ماجه فی اقامه الصلاة(۸۰۷) وصححه الحاکم۲۳۵/۱ وابن خزیمه(۴۶۸) وابن حبان(۷۴۹) والترمذی(۲۴۲) وشعب الایمان(۱۹۰۴).

۲- ابوداود فی الصلاة(۹۳۲) والترمذی فی الصلاة(۲۴۸)وحسنه، وابن ماجه فی اقامه الصلاة(۸۵۵).

سمره را در این مساله تصدیق کرده و اشعث حمرانی از حسن روایت می کند که با یونس موافق می باشد و می‌گوید: سکوتی در هنگام آغاز و سکوتی در هنگام فراغت از کل قرائت در قیام بود[1].

قتاده با هر دو مخالفت کرده و از حسن روایت می‌کند که گفت: سمره بن جندب و عمران بن حصینؓ با هم مذاکره می کردند که سمره گفت که وی از رسول اللهﷺ دو سکوت را حفظ کرده است، سکوتی پس از تکبیر گفتن و سکوتی به هنگام فراغت از﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَاالضَّالِّينَ﴾. درحالی‌که سمرهؓ این را از پیامبرﷺ حفظ کرده بود، عمران آن‌را بر وی انکار کرد؛ پس نامه‌ای در این مورد به ابی بن کعبؓ نوشتند که در پاسخ، ابی بن کعبؓ گفت: سمره به درستی حفظ کرده است[2].

همچنین قتاده از حسن از سمره روایت می کند که گفت: دو سکوت از رسول اللهﷺ حفظ کرده‌ام، سکوتی به هنگام آغاز نماز و سکوتی به هنگام فراغت از قرائت. سپس گفت که این سکوت پس از قرائت ﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَاالضَّالِّينَ﴾ بود[3].

درحقیقت احادیث متفقند که رسول اللهﷺ در نماز تنها دو سکوت داشتند، یکی سکوتی که که در آغاز بوده و دیگری که در آن اختلاف می‌باشد که قتاده معتقد است آن سکوت پس از قرائت فاتحه بوده و سمرهؓ با وی مخالفت کرده و با وجودیکه در قولی با وی هم رای است، می گوید: سکوتی پس از فراغت از قرائت فاتحه و سوره بوده است که در این مورد یونس و اشعث با وی همراه می باشند و همین روایت در بین دو روایت ترجیح داده می شود. والله اعلم.

۱- ابوداود فی الصلاة(۷۷۷) وابن ماجه فی الاقامة(۸۴۵).

۲- ابوداود فی الصلاة(۷۷۹) وابن ماجه فی الاقامة(۸۴۴).

۳- ابوداود(۷۸۰) و الترمذی(۲۵۱) وحسنه، کلاهما فی الصلاة.

به طور کلی از رسول الله ﷺ، چه با اسناد صحیح و چه ضعیف، نقل نشده که آنحضرت ﷺ پس از قرائت فاتحه سکوت کرده‌اند تا اینکه مامومینی که پشت سر ایشان هستند، فاتحه را بخوانند و در مورد سکوت رسول الله ﷺ در این محل جز این حدیث مختلف فیه روایتی نیست، همانطور که مشاهده کردی. و اگر در این محل رسول الله ﷺ سکوتی طولانی می‌کردند، به گونه‌ای که قرائت فاتحه در آن میسر بود، قطعا این مساله بر صحابه پوشیده نمی ماند، وقطعا معرفت ودانش صحابه نسبت به رسول الله ﷺ و نقل از ایشان مهمتر از سکوت افتتاح می باشد[1].

پس از این رسول الله ﷺ سوره‌ای طولانی و گاهی کوتاه و گاهی سوره‌ای متوسط تلاوت می کردند، همانطور که احادیث دراین مورد گذشت.و اینگونه نبوده که قرائت سوره‌ای را از وسط و یا آخر آن آغاز کنند، بلکه از ابتدای سوره شروع به تلاوت می‌کردند، که گاهی سوره را تکمیل می کردند - که اغلب مواقع اینگونه بوده است - و گاهی مقداری از آن‌را در رکعت اول و باقی سوره را در رکعت دوم می خواندند و هیچ کس از ایشان روایت نکرده که فقط آیه‌ای از یک سوره را تلاوت کرده باشند یا اینکه آخر سوره‌ای را خوانده باشند، مگر در نماز سنت صبح؛ چرا که رسول الله ﷺ سنت صبح را با این دو آیه می‌خواندند:

﴿ قُولُواْ آمَنَّا بِاللّهِ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْنَا وَمَا أُنزِلَ إِلَى إِبْرَاهِيمَ وَإِسْمَاعِيلَ وَإِسْحَاقَ وَيَعْقُوبَ وَالأسْبَاطِ وَمَا أُوتِيَ مُوسَى وَعِيسَى وَمَا أُوتِيَ النَّبِيُّونَ مِن رَّبِّهِمْ لاَ نُفَرِّقُ بَيْنَ أَحَدٍ مِّنْهُمْ وَنَحْنُ لَهُ مُسْلِمُونَ﴾ [بقره: ۱۳۶].

[بگوئید: ایمان داریم به خدا و آنچه (به نام قرآن) بر ما نازل گشته، و آنچه بر ابراهیم، اسماعیل، اسحاق، یعقوب، و اسباط (یعنی نوادگان یعقوب) نازل شده است، و به آنچه برای

[1]- می گویيم(ابن قیم): با این وجود، مذهب احمد و شافعی و اوزاعی و اسحاق رحمهم الله، سکوت بعد از فاتحه به منظور قرائت آن توسط مامومین می باشد.

موسی و عیسی آمده است، و به آنچه برای (همه) پیغمبران از طرف پروردگارشان آمده است. میان هیچ یک از آنان جدائی نمی‌اندازیم (نه این که مثل یهودیان یا عیسویان، بعضیها را بپذیریم و بعضیها را نپذیریم. بلکه همه پیغمبران را راهنمای بشریّت در عصر خود می‌دانیم و کتابهایشان را به طور اجمال می‌پذیریم) و ما تسلیم (فرمان) خدا هستیم].

﴿ قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ تَعَالَوْاْ إِلَى كَلَمَةٍ سَوَاء بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ أَلاَّ نَعْبُدَ إِلاَّ اللّهَ وَلاَ نُشْرِكَ بِهِ شَيْئاً وَلاَ يَتَّخِذَ بَعْضُنَا بَعْضاً أَرْبَاباً مِّن دُونِ اللّهِ فَإِن تَوَلَّوْاْ فَقُولُواْ اشْهَدُواْ بِأَنَّا مُسْلِمُونَ ﴾.[آل عمران: ۶۴].

[بگو: ای اهل کتاب! بیائید به سوی سخن دادگرانه‌ای که میان ما و شما مشترک است (و همه آن را بر زبان می‌رانیم، بیائید بدان عمل کنیم، و آن این) که جز خداوند یگانه را نپرستیم، و چیزی را شریک او نکنیم، و برخی از ما برخی دیگر را، به جای خداوند یگانه، به خدائی نپذیرد. پس هرگاه (از این دعوت) سر بر تابند، بگوئید: گواه باشید که ما منقاد (اوامر و نواهی خدا) هستیم].

وگاهی سوره‌ای را به طور کامل در نماز می‌خواندند، چنانچه اینکه ام‌المومنین عایشه رضی الله عنها می‌فرمایند: رسول الله ﷺ در نماز مغرب سوره‌ی اعراف را تلاوت کردند که آن‌را در دو رکعت تقسیم کردند. و گاهی سوره‌ای را که در رکعت اول خوانده بودند، آن‌را در رکعت دوم تکرار می کردند، همچون آنکه رسول الله ﷺ {إِذَا زُلْزِلَتِ} را درهر دو رکعت نمازصبح تلاوت کردند[۱]. و گاهی دو سوره را در یک رکعت تلاوت می‌کردند، ابن مسعود رضی الله عنه میگوید: شخصی ،نزد من آمد وگفت: دیشب، دریک رکعت، همه سوره‌های مفصل(ازسوره ق تا آخرقرآن) راتلاوت کردم. ابن مسعود رضی الله عنه گفت: آیا قرآن را مانن دشعر ،تندو باعجله خواندی؟ من سوره‌هایی را که شبیه هم هستند و رسول الله ﷺ هر دو تای آنها را ، دریک

[۱]- ابوداود فی الصلاة(۸۱۶).

رکعت تلاوت می‌کرد، خوب می‌دانم. سپس، ابن مسعودﷺ بیست سوره از سوره‌های مفصل را نام برد و فرمود: هر دو سوره را دریک رکعت بخوان[۱].

رسول اللهﷺ قرائت را در نماز صبح نسبت به سایر نمازها بلند و طولانی می کردند به گونه‌ای که کوتاه ترین سوره‌ای که از آن حضرتﷺ در نماز صبح روایت شده، آن است که درحضر سوره‌ی "ق" و امثال آن‌را می‌خواندند. و در نماز صبح و دورکعت اول نماز مغرب و عشاء قرائت را بلند و به جهر می‌خواندند و در سایر نماز ها قرائتشان سری و نهانی بود. که گاهی در قرائت سری، آیه‌ای را به گوش صحابه می‌رساندند و در نماز صبح روز جمعه سوره‌ی "الم تَنْزِيلُ" و "هَلْ أَتَى" را به طور کامل تلاوت می کردند و به یکی از این دو سوره و یا مقداری از آن و مقداری از این اکتفا نمی‌کردند و در نماز جمعه سوره‌ی "الجمعة" و " المنافقون" را به طور کامل تلاوت می کردند و بر اواخر این دو سوره اکتفا نمی کردند و گاهی سوره‌ی " الاعلی" و "الغاشية" را تلاوت می کردند. و در نمازهای عید، سوره‌های "ق" و " اقْتَرَبَتِالسَّاعَةُ " را به طور کامل تلاوت می کردند و فقط به اواخر این دو سوره اکتفا نمی کردند. و گاهی در نمازهای سری و خفیه، سوره‌ای را می خواندند که در آن سجده‌ی تلاوت بود، و به سبب آن سجده می کردند که مامومین هم همراه ایشان سجده می کردند. و در نماز ظهر به اندازه‌ی﴿الم تَنْزِيلُ﴾ و حدود سی آیه تلاوت می‌کردند و گاهی در آن ﴿سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾،﴿وَاللَّيْلِ إِذَا يَغْشَى﴾،﴿وَالسَّمَاء ذَاتِ الْبُرُوجِ﴾،﴿وَالسَّمَاء وَالطَّارِقِ﴾ و مانند این سوره ها را تلاوت می کردند. و گاهی سوره‌ی " لقمان" و "

---

[۱]- البخاری فی الاذان(۷۷۵) ومسلم فی صلاة المسافرین(۷۷۲). وسوره های مفصل بر اساس قول صحیح عبارت است از: سوره‌ی حجرات تا آخر قرآن. بر اساس روایت ابوداود(۱۳۹۶) و سنن کبری بیهقی(۴۶۹۱)، سوره هایی را که رسول الله در یک رکعت با هم می خواندند عبارتند از: الرحمن و النجم در یک رکعت، اقتربت و الحاقه در یک رکعت، الطور و الذاریات در یک رکعت، اذاوقعت و ن در یک رکعت، معارج و النازعات در یک رکعت، ویل للمطففین و عبس در یک رکعت، المدثر و المزمل در یک رکعت، هل اتی و لا اقسم بیوم القیامه در یک رکعت، عم یتساءلون و المرسلات در یک رکعت، و الدخان و اذا الشمس کورت در یک رکعت بوده است.

الذاریات " را تلاوت می کردند. و در رکعت اول به گونه‌ای قیام می‌کردند که دیگر صدای پای هیچ کس شنیده نمی‌شد. (به قدر طولانی بود که همه به نماز می‌رسیدند). و همچنین در هر نمازی رکعت اول را به نسبت رکعت دوم طولانی تر می‌گزاردند.

و قرائت رسول اللهﷺ در نماز عصر، در دو رکعت اول، در هر رکعت به اندازه‌ی ۲۵آیه بود. و گاهی در نماز مغرب سوره‌ی اعراف و گاهی سوره‌ی طور و گاهی مرسلات و گاهی دخان را تلاوت می کردند و از آن حضرتﷺ روایت شده که در نماز مغرب ﴿قُلْ يَاأَيُّهَا الْكَافِرُونَ﴾ و ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ را نیز تلاوت کرده‌اند که تنها ابن ماجه[1] این حدیث را روایت کرده است. و شاید که یکی از راویان آن، نسبت به قرائت این دو سوره در سنت مغرب، به اشتباه افتاده است، به گونه‌ای که رسول اللهﷺ این دو سوره را در دورکعت سنت مغرب تلاوت کردند و وی به اشتباه گفته است: این دو سوره را در نماز مغرب تلاوت می کردند یا اینکه‌لفظ [سنة] از نسخه‌ی اصلی، جا افتاده است[2]. والله اعلم.

و در نماز عشاء سوره‌ی ﴿وَالتِّينِ وَالزَّيْتُونِ﴾و﴿إِذَاالسَّمَاءُانْشَقَّتْ﴾ را تلاوت می‌کردند وهمه‌ی کسانی که به ایشان اقتدا کرده بودند، به سبب سجده‌ی تلاوت با آنحضرت سجده می کردند. و در نماز مغرب سوره‌ی ﴿وَالشَّمْسِ وَضُحَاهَا﴾ و امثال آن از سوره‌های دیگر را نیز تلاوت می‌کردند و هرگاه از قرائت فارغ می‌شدند، به منظور تازه کردن نفس، لحظه‌ای سکوت می‌کردند.

۱- ابن ماجه(۸۳۳).

۲- شیخ آلبانی می گوید: حدیث شاذ می باشد و محفوظ آن است که رسول اللهﷺ آن دو سوره را در نماز سنت مغرب می خواندند. مشکاة(۸۵۰).

رکوع رسول الله ﷺ:

پس از رکن قیام، رسول الله ﷺ دست‌ها را تا نرمه‌ی گوشها به مانند بالابردن آنها در هنگام شروع نماز، بالا می‌بردند[۱]، که این عمل از آن حضرت ﷺ صحیح می‌باشد.همانطور که تکبیر گفتن برای رکوع از ایشان به طور صحیح وارد شده است، بلکه کسانی که رفع یدین را در این محل، از آنحضرت روایت کرده‌اند، بیشتر از کسانی می باشند که از رسول‌الله تکبیربه هنگام رکوع را روایت کرده اند. پس از آن الله اکبر گفته و به رکوع رفته و دستها را بر زانوها گذاشته و آنها را بر زانوها استوار و محکم ساخته و بین انگشتان فاصله می انداختند و دو آرنج را از پهلوهایشان دور می کردند. پس از آن راست و استوار قرار می‌گرفتند به گونه‌ای که سر مبارک ایشان با کمرشان برابر بود و نه سرشان را بلند می کردند و نه پایین می گرفتند. و کمرشان را می کشیدند و جمع نمی‌کردند، سپس (**سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ**) می‌گفتند. و از آنحضرت ﷺ روایت شده که(**سُبْحَانَ رَبِّيَ الْعَظِيمِ وَبِحَمْدِهِ**) نیز می‌گفتند، ابوداود می‌گوید: می‌ترسم که این زیاده (**وَبِحَمْدِهِ**) محفوظ نباشد[۲]. و گاهی به قدر ده تسبیح، مکث می‌کردندو گاهی بیشتر و کمتر از این مکث می کردند و گاهی می‌گفتند[۳]:(**سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَبِحَمْدِكَ اللَّهُمَّ اغْفِرْلِيْ**) پروردگارا، تو پاک ومنزّهی، خدایا تو را ستایش می‌نمایم، الهی، مرا ببخشای. وگاهی می‌گفتند[۴]:(**سُبُّوحٌ، قُدُّوسٌ، رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوْحِ**) بسیار پاک ومنزّه است پروردگار فرشتگان وجبرئیل. و گاهی می گفتند[۵]:(**اللَّهُمَّ لَكَ رَكَعْتُ، وَبِكَ آمَنْتُ،وَلَكَ أَسْلَمْتُ، وَعَلَيْكَ تَوَكَّلْتُ، أَنْتَ رَبِّي، خَشَعَ سَمْعِ يوبَصَرِي، وَدَمِي وَلَحْمِي، وَعَظْمِي وَعَصَبِي لِلَّهِ رَبِّ الْعَالِمِينَ**) پروردگارا برای تو رکوع کردم و بر تو توکل

۱- البخاری فی الاذان(۷۳۸) و مسلم فی الصلاة(۳۹۰).

۲- ابوداود فی الصلاة(۷۸۰) وللزیاده شواهد کما فی تلخیص الحبیر ۲۵۸/۱.

۳- البخاری(۷۹۴).

۴- مسلم(۴۸۷).

۵- النسائی(۱۰۵۱).

نمودم، تو پروردگار من هستی، گوش و چشم و خون و گوشت و استخوان و پی و رگم برای پروردگارجهانیان خشوع و فروتنی نمودند.و گاهی می گفتند[۱]:(سُبْحَانَ ذِي الْجَبَرُوتِ وَالْمَلَكُوتِ وَالْكِبْرِيَاءِ وَالْعَظَمَةِ)پاک است پروردگاری که مالک قدرت، فرمانروایی، بزرگی وعظمت است. و رکوع رسول الله ﷺ متناسب با طولانی و مخفف بودن قیام ایشان بود که این مساله در احادیث دیگر بیان گردید.

بلند شدن رسول الله ﷺ از رکوع:

سپس درحالی که (سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ) می‌گفتند از رکوع بلند شده و دستان مبارک را همچون زمانیکه به رکوع رفتند، بالا می‌بردند و وقتی که در حالت قیام راست و استوار می‌ایستادند،(رَبَّنَالَكَ الحَمْدُ) و گاهی (رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ مِلْءُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ، وَمِلْءُ مَا شِئْتَ مِنْ شَيْءٍ بَعْدُ، أَهْلَ الثَّنَاءِ وَالْمَجْدِ، أَحَقُّ مَا قَالَ الْعَبْدُ، وَكُلُّنَا لَكَ عَبْدٌ: اللهُمَّ لَا مَانِعَ لِمَا أَعْطَيْتَ،وَلَا مُعْطِيَ لِمَا مَنَعْتَ، وَلَا يَنْفَعُ ذَا الْجَدِّ مِنْكَ الْجَدُّ) می‌گفتند[۲]. وگاهی بر آن این دعا را می افزودند[۳]:(اللهُمَّ طَهِّرْنِي بِالثَّلْجِ وَالْبَرَدِ، وَالْمَاءِ الْبَارِدِ اللهُمَّ طَهِّرْنِي مِنَ الذُّنُوبِ وَالْخَطَايَا،كَمَايُنَقَّى الثَّوْبُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْوَسَخِ).

وبه گونه‌ای این رکن را طولانی می‌گزاردند که دیگران گمان می کردند که آن حضرت ﷺ به فراموشی و یا به اشتباه افتاده‌اند. و در نماز شب در این محل این ذکر را می گفتند[۴]:(لِرَبِّيَ الْحَمْدُ، لِرَبِّيَ الْحَمْدُ) [حمد و ستایش برای پروردگار من است].

۱- ابوداود(۸۷۳).

۲- مسلم فی الصلاة(۴۷۷)(۴۷۸).

۳- مسلم فی الصلاة(۴۷۶).

۴- النسائی(۱۰۶۹)(۱۱۴۵) وابوداود فی الصلاة(۸۷۴).

به سجده افتادن رسول اللهﷺ در پیشگاه الله متعال:

پس از این تکبیر گفته و به سجده می‌رفتند و رفع یدین نمی کردند و زانوها را قبل از دستها روی زمین قرار می دادند که وائل بن حجرﷺ[۱] و انس بن مالکﷺ[۲] آن‌را از ایشان روایت می کنند. و ابن عمرﷺ از ایشان روایت کرده که رسول اللهﷺ دستها را قبل از زانوها بر زمین می گذاردند[۳] و با ابوهریرهﷺ مخالفت کرده که در سنن از رسول اللهﷺ روایت می کند که فرمودند[۴]:(**إِذَا سَجَدَ أَحَدُكُمْ فَلَا يَبْرُكْ كَمَا يَبْرُكُ الْبَعِيرُ، وَلْيَضَعْ يَدَيْهِ قَبْلَ رُكْبَتَيْهِ**) [هرگاه یکی از شما به سجده رفت، چون شتر ننشیند، بلکه باید دستها را قبل از دو زانوبر زمین بگذارد].
و مقبری از ابوهریرهﷺ از رسول اللهﷺ روایت می‌کند که فرمودند[۵]:(**إِذَا سَجَدَ أَحَدُكُمْ فليبْتدئْ بِرُكْبَتَيْهِ قَبْلَ يَدَيْهِ**) [هرگاه یکی از شما به سجده رفت، زانوهایش را قبل از دستهایش بر زمین بگذارد].

روایت از ابـوهریرهﷺ متعـارض می باشند و نیز حدیث وائـل بـن حجر و ابـن عمرﷺ بـا

یکدیگر در تعارض می باشند. ازاینرو گروهی، حدیث ابن عمرﷺ را ترجیح داده و گروهی حدیث وائل بن حجرﷺ را ترجیح داده‌اند و گروهی مسلک نسخ را در پیش گرفته و گفته‌اند: در ابتدای امر قرار دادن دستها قبل از زانوها بوده، سپس با قرار دادن زانوها قبل از دست‌ها نسخ شده است. که این مسلک ابن خزیمه در ذکر دلایل منسوخ بودن قرار دادن دستها قبل از زانوها و ناسخ بودن قرار دادن زانوها قبل از دستها می باشد. سپس از طریق

[۱]- ابوداود فی الصلاة(۸۳۸) والنسائی(۱۰۸۹)(۱۱۵۴) وابن ماجه فی الاقامة(۸۸۲) والترمذی فی الصلاة(۲۶۸) وقال: حسن غریب، وابن حبان(۱۹۱۲) ودارمی(۱۳۲۰).

۲- الدارقطنی۱/۳۴۵، والحاکم۱/۲۲۶ وصححه.

۳- ابن خزیمه(۶۲۷) والحاکم۲/۲۲۶وصححه.

۴- ابوداود فی الصلاة(۸۴۰) والمسند(۸۹۵۵) والنسائی(۱۰۹۱) والترمذی فی الصلاة(۲۶۹) وقال:غریب.

۵- مصنف ابن ابی شیبه(۲۷۰۲) والبیهقی فی الکبری(۲۶۳۵) وضعفه.

اسماعیل بن ابراهیم بن یحیی بن سلمه بن کهیل از پدرش از سلمه از مصعب بن سعد روایت می کند که گفت[1]: ما در رفتن به سجده، دستها را قبل از زانوها قرار می دادیم، سپس امر شدیم که زانوها را قبل از دست‌ها بر زمین قرار دهیم.

اگر این حدیث ثابت باشد، قطعا می تواند در این مساله فیصله کننده باشد، ولی امام بخاری در مورد یحیی بن سلمه بن کهیل، امام بخاری در مورد وی می‌گوید: احادیث ناشناخته ای دارد. و یحیی بن معین می گوید: اعتبار ندارد، احادیثی نوشته نوشته نمی شود. وامام نسائی می گوید: روایت های او قابل قبول نیست. و در این حدیث یحیی و غیر او دچار توهم شده است، چرا که آنچه از مصعب بن سعد از پدرش معروف است، نسخ تطبیق (گذاشتن دستها در وسط زانوها هنگام رکوع) با گذاشتن دستها بر زانوها درهنگام رکوع می باشد. و راوی این مساله را حفظ نکرده و گفته: آنچه که منسوخ است گذاشتن دستها قبل از زانوها می باشد.

وقائلین به گذاشتن دست‌ها قبل از زانوها می‌گویند: قطعا حدیث ابن عمرﷺ صحیح می باشد چرا که از روایت عبیدالله از نافع از ابن عمر می‌باشد وابن ابی داود می‌گوید: این قول اهل حدیث می باشد. و گفتند: آنها در این مورد نسبت به دیگران داناتر می‌باشند، چرا که آن نقل محض است. وگفتند: و این سنتی است که اهل مدینه آن‌را روایت کرده‌اند و آنها در این مساله نسبت به دیگران داناتر و عالم تر می‌باشند. ابن ابی داود می‌گوید: برای آنها در این مورد دوسند می‌باشد: سند اول: محمد بن عبدالله بن حسن از ابی الزناد از اعرج از ابی هریره. وسند دوم: الدراوردی از عبیدالله از نافع از ابن عمر. و گفتند: حدیث وائل بن حجر دو طریق دارد که هر دو معلول می‌باشند. که در یکی از آنها شریک می‌باشد که در روایت

۱- ابن خزیمه(۶۲۸).

آن متفرد است. و دارقطنی در مورد وی می‌گوید: در آنچه که تنها است، قوی نیست. وطریق دوم از روایت عبدالجبار بن وائل از پدرش می باشد که از پدرش نشنیده است.

کسانی که قائل به قرار دادن زانوها قبل از دستها در سجده هستند، می‌گویند:

حدیث وائل بن حجر نسبت به حدیث ابوهریره و ابن عمر قوی تر و ثابت تر می باشد. امام بخاری می گوید: با حدیث ابی الزناد از اعرج از ابوهریره، موافقت نمی شود. و در آن محمد بن عبدالله بن حسن است که می گوید: نمی دانم که از ابی الزناد شنیده است یا نه. و خطابی می گوید: حدیث وائل بن حجر از آن ثابت تر می باشد. می گوید: برخی از علما گمان کرده‌اند که آن منسوخ است و بر این اساس است که امام ترمذی آن‌را حسن نمی داند و به غرابت حدیث حکم داده است و حدیث وائل را حسن دانسته است.

و در مورد حدیث ابوهریره‌ﷺ(**فَلَا يَبْرُكْ كَمَا يَبْرُكُ الْبَعِيرُ**) می‌گویند: زمانیکه شتر زانو می زند، دستانش را قبل از زانوها بر زمین قرار می‌دهد و این نهی با این قول (**وَلْيَضَعْ يَدَيْهِ قَبْلَ رُكْبَتَيْهِ**) تعارض ندارد، بلکه آن‌را نفی کرده و بر این دلالت دارد که این زیاده، محفوظ نیست و شاید که لفظ آن برای برخی از راویان جابجا شده است. و گفتند: بر ترجیح این مسلک دو امر دیگر نیز دلالت دارد:

۱- آنچه که ابوداود از ابن عمرﷺ روایت می‌کند که: رسول الله‌ﷺ از اینکه نماز گزار در نمازبر دستانش تکیه کند نهی کرده‌اند و در لفظی دیگر آمده که: رسول الله‌ﷺ از اینکه نماز گزار با تکیه بر دو دستش بر زمین، برخیزد، نهی کردند[۱]. و شکی نیست که اگر نماز گزار، دستش را قبل از زانوها بر زمین بگذارد، بر آن تکیه کرده است و در اینصورت جزئی از نمازش با تکیه دستانش بر زمین می باشد و این تکیه دستها بر زمین در هنگام رفتن به سجده، همچون تکیه دست‌ها در هنگام بلند شدن از سجده می باشد و از آن جایی که از

۱- ابوداود فی الصلاة(۹۹۲).

تکیه دست‌ها بر زمین در هنگام بلند شدن از سجده نهی شده است، نظیر آن، تکیه‌ی دستها بر زمین در هنگام سجده رفتن، نیزمتوجه نهی می باشد.

۲- زمانی که نمازگزار برای سجده به سمت زمین پایین می آید، ابتدا قسمتی از بدنش که به زمین نزدیک تر است با زمین برخورد می کند و سپس قسمتی که بالاتر و بالاتر است تا اینکه با برخورد بالاترین قسمت بدنش بر زمین که صورت می باشد، به پایان می رسدو هرگاه سرش را از سجده بلند می کند، ابتدا بالاترین عضو بدنش و سپس قسمتهایی از بدنش که از آن پایین تر است، بلند می شود، تا اینکه آخرین عضو وی که زانوهایش می‌باشد، از زمین بلند می‌شود. والله اعلم.

سجده‌ی رسول الله ﷺ:

سپس بر پیشانی و بینی و دو دست و دوزانو و دوپا[1] سجده کرده و دستها و پاها را رو به قبله می کردند. وبا کف دو دست بر زمین تکیه می کردند و دو آرنج را بالا برده و بازوهایشان را از پهلویشان دور می‌کردند به گونه‌ای که سفیدی زیر بغلشان آشکار می‌شد. و شکم را از دو ران و رانها را از دو ساق دور می کردند و در سجده آرام و استوار می‌ماندند و صورت را مباشرتا بر محل سجده درنماز قرار می‌دادند و بر پیچ عمامه سجده نمی کردند.

ابوحمید ساعدی که ده نفر از صحابه کلام وی را شنیدند، می‌گوید: هرگاه رسول الله ﷺ برای نماز بر می‌خاست، راست و استوار ایستاده و دو دست را تا برابر شانه ها بلند می‌کرد و هرگاه اراده‌ی رفتن به رکوع داشت، دستها را تا برابر شانه ها بالا می برد، و پس از آن "الله اکبر" گفته (و به رکوع می رفت) سپس از رکوع بلند شده و راست می ایستاد، به گونه‌ای که نه سرشان را پایین گرفته و نه سرشان را بالا می‌گرفتند و در رکوع دستها را بر

۱- البخاری فی الاذان(۸۱۲) ومسلم فی الصلاة(۴۹۰).

زانوها قرار می دادند. "سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ " گفته، بلند شده و راست و استوار می‌ایستادند به گونه‌ای که هر عضو در جای خودش قرار می‌گرفت، سپس به سجده رفته و "الله اکبر" می گفتند و در سجده بازوها را از شکم دور کرده و باز می کردند و انگشتان پا را نیز باز می‌کردند، سپس پای چپ را فرش کرده و بر آن راست و استوار می نشستند به گونه‌ای که هر عضو در جای خود قرار می‌گرفت، سپس به سجده رفته و "الله اکبر" می‌گفتند، سپس پایشان را فرش کرده و بر آن می نشستند به گونه‌ای که هر عضو در جای خود قرار می‌گرفت و پس از آن برخاسته ودر رکعت دوم مثل این اعمال را انجام می‌دادند. و هرگاه از دورکعت اول بر می‌خاستند، تکبیر گفته و دستها را تا برابر شانه ها بلند می‌کردند، همانگونه که در ابتدای نماز انجام داده بودند. و اینچنین رکعات دیگر را می خواندند تا اینکه در رکعتی که در آن نماز تمام می شود، (درتشهد) پای چپ را عقب انداخته و بر ران خود تکیه می‌کردند و سپس سلام می‌دادند[1].

و در سجده (**سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى**) می‌گفتند و روایت شده که بر آن (**وَبِحَمْدِهِ**) را نیز اضافه می کردند و گاهی این دعا را می‌خواندند[2]:(**اللهُمَّ لَكَ سَجَدْتُ، وَبِكَ آمَنْتُ، وَلَكَ أَسْلَمْتُ، سَجَدَ وَجْهِي لِلَّذِي خَلَقَهُ، وَصَوَّرَهُ، وَشَقَّ سَمْعَهُ وَبَصَرَهُ، تَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ**) [پروردگارا برای تو سجده کردم و به تو ایمان آوردم و در مقابل فرمان تو تسلیم شدم، چهره‌ام برای پروردگاری که آن‌را خلق نمود و صورت بخشید و آن‌را زیباآفرید و عضو شنوایی و بینایی در آن قرار داد، سجده کرد، با برکت است پروردگاری که بهترین سازندگان است].

همچنین این دعا را در سجده می‌خواندند[3]:(**سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَبِحَمْدِكَ اللَّهُمَّ اغْفِرْلِي**). [پروردگارا، پاک و منزهی و تمام ستایش ها شایسته‌ی توست، پروردگارا مرا بیامرز].

۱- البخاری فی الاذان(۸۲۸) وابوداود(۷۳۳) والترمذی(۳۰۴) کلاهما فی الصلاة.

۲- مسلم فی صلاة المسافرین(۷۷۱) من حدیث طویل والنسائی۲/۲۲۲.

۳- البخاری فی الاذان(۸۱۷) ومسلم فی الصلاة(۴۸۴).

همچنین اذکار دیگری نیز در سجده می‌خواندند که عبارتند از:

(سُبْحَانَكَ اللّٰهُمَّ وَبِحَمْدِكَ لَاإلٰهَ إلَّا أنْتَ[١]) [پروردگارا، پاک و منزهی و همه‌ی ستایش ها شایسته توست، هیچ معبود به حقی جز تو نیست].

(سُبُّوحٌ، قُدُّوسٌ، رَبُّ الْمَلائِكَةِ وَالرُّوحِ[٢]) [پاک و منزه است پروردگار فرشتگان و جبرئیل].

(اللّٰهُمَّ اغْفِرْلِي ذَنْبِي كُلَّهُ،دِقَّهُ وَجِلَّهُ، وَأَوَّلَهُ وَآخِرَهُ وَعَلاَنِيَتَهُ وَسِرَّهُ[٣]) [پروردگارا، تمامی گناهانم را از کوچک و بزرگ، اول وآخر وآشکار وپنهان آن بیامرز].

(اللّٰهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ، وَبِمُعَافَاتِكَ مِنْ عُقُوبَتِكَ وَأَعُوذُبِكَ مِنْكَ، لاأُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ[٤]) [پروردگارا، من ازخشمت به رضای تو پناه می‌برم و ازعقوبتت به عفوت و از تو به تو پناه می‌برم ستایشت در شمار نیاید، توآنچنانی که خودت را ستوده‌ای].و رسول الله ﷺ سجده را متناسب با قیامشان قرار می داد، سپس سر از سجده بلند کرده و "الله اکبر" می‌گفتند و رفع یدین نمی کردند، سپس پای چپ را فرش کرده و بر آن می نشستند و پای راست را قائم کرده و دستها را بر رانها قرارداده و این ذکر را می‌گفتند:(اللّٰهُمَّ اغْفِرْلِي، وَارْحَمْنِي، وَاجْبُرْنِي، وَاهْدِنِي، وَارْزُقْنِي) [پروردگارا، مرا بیامرز و بر من رحم کن، کوتاهی‌های مرا جبران کن، مرا هدایت کن، مرا رزق عطا کن]. و در لفظی دیگر به جای (وَاجْبُرْنِي)، (وَعَافِنِي) به من عافیت و تندرستی عطا کن، آمده است. این حدیث ابن عباس رضی الله عنه می‌باشد و حذیفه رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ بین دو سجده (رَبِّ اغْفِرْلِي)

١- مسلم (٤٨٥).

٢- مسلم(٤٨٧).

٣- مسلم(٤٨٣).

٤- مسلم(٤٨٦).

می‌گفتند و هردو حدیث در سنن می‌باشد[1]. ورسول الله ﷺ این رکن را به گونه‌ای طولانی می‌کردند، که گمان می‌شد که به اشتباه افتاده‌اند یا اینکه فراموش کرده‌اند.

برخاستن رسول الله ﷺ از سجده:

سپس تکبیر گفته و بدون رفع یدین به سجده می‌رفتند و در سجده دوم به مانند آنچه که در سجده اول بود، انجام می‌دادند، سپس با تکبیر گفتن سر را از سجده بلند کرده و بر انگشتان پا با تکیه بر زانوها و رانها می‌ایستادند.

مالک بن حویرث می‌گوید: هرگاه رسول الله ﷺ در رکعت فرد نماز بود، برای رکعت پس از آن بلند نمی‌شد، تا اینکه راست می نشست[2]. که این عمل، جلسه‌ی استراحت نامیده شده است. و شکی نیست که رسول الله ﷺ آن‌را انجام داده‌اند، لیکن آیا این عمل را بر اساس سنتی از سنت ها و هیئات نماز همچون دور کردن بازوها از پهلوها و غیره، انجام دادند یا اینکه زمانی که پا به سن گذاشتند، به سبب نیاز بدان، این عمل را انجام می‌دادند؟ که این قول به دو دلیل آشکار تر و واضح تر می‌باشد:

۱- با این قول، بین این حدیث و حدیث وائل بن حجر و ابوهریره رضی الله عنهما که روایت کردند که رسول‌الله بر سینه پاها از سجده بر می‌خاستند[3]، جمع می شود.

۲- صحابه که حریص ترین مردم در مشاهده‌ی افعال و هیئت نماز رسول الله ﷺ بودند، بر سینه‌ی پاهایشان بلند می شدند، ازاینرو بود که عبدالله بن مسعود رضی الله عنه در نماز بر سینه‌ی پاهایش بلند شده و قبل از آن نمی‌نشست که این را بیهقی از وی روایت کرده است. همچنین این مساله را عطیه عوفی از ابن عمر، ابن عباس، ابن زبیرو ابوسعید خدری رضی الله عنهم

---

[1]- حدیث ابن عباس رضی الله عنه، اخرجه ابوداود(۸۵۰) والترمذی(۲۸۴) وقال: غریب. و ابن ماجه(۸۹۸) کلهم فی الصلاة و حدیث حذیفه رضی الله عنه، عند ابن ماجه(۸۹۷) والحاکم(۱۰۰۳).

۲- البخاری فی الاذان(۸۲۳).

۳- حدیث وائل تقدم، و حدیث ابی هریره اخرجه الترمذی فی الصلاة(۲۸۸) وذکر ان علیه اهل العلم و فیه راو ضعیف.

روایت می کند و از ابن مسعودﷺ به طور صحیح روایت شده است[۱]. ودر این قیام، رفع یدین نبوده و هرگاه که کاملا می‌ایستادند، قرائت را بدون سکوت کردن، با خواندن ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ آغاز می کردند و در تشهد اول به حالت افتراش، همانگونه که در میان دو سجده می نشستند، قرار می گرفتند و دست راست را بر زانوی راست و دست چپ را بر زانوی چپ قرار داده و با انگشت شهادت(سبابه) اشاره می‌کردند، درحالیکه انگشت ابهام را بر انگشت وسط، همچون حلقه‌ای می گذاشتند و نگاهشان را بر محل اشاره متمرکز می کردند و انگشت سبابه را با کمی انحنا بالا برده و با آن توحید الله متعال را می‌گفتند[۲].و ابوداود از ابن عباسﷺ از رسول اللهﷺ روایت می کند که فرمودند:(هَكَذَا الْإِخْلَاصُ) اخلاص اینچنین است. - با انگشت سبابه اشاره می کرد- (وَهَذَا الدُّعَاءُ) و دعا اینچنین است - که دستها را تا برابر شانه ها بلند می‌کردند -(وَهَذَا الِابْتِهَالُ) و ابتهال نیز اینچنین است. - پس دستها را به صورت کشیده و بالا بردند -. این حدیث به صورت موقوف نیز روایت شده است[۳].

پس از آن می گفتند[۴]:(التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ وَالصَّلَوَاتُ وَالطَّيِّبَاتُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِاللَّهِ الصَّالِحِينَ، أَشْهَدُأَنْ لَاإِلَهَ إِلَّااللَّهُ وَأَشْهَدُأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ) و آن‌را همچون قرآن به اصحابشان می‌آموختند. وگاهی اینچنین می‌گفتند[۵]:(لتَّحِيَّاتُ الْمُبَارَكَاتُ،الصَّلَوَاتُ الطَّيِّبَاتُ لِلَّهِ) که تشهد اول را ابن مسعودﷺ روایت کرده که کامل تر

۱- السنن الکبری للبیهقی(۲۷۶۳).

۲- هذه مجموعه الفاظ من عدة احادیث، انظر مسلم فی المساجد(۵۸۰) واحمد(۵۰۴۳)(۵۳۳۱)(۵۴۲۱)(۶۰۰۰)(۶۱۵۳)(۶۳۴۸)(۴۵۷۵) وابوداود(۹۸۷) والترمذی(۲۹۴) وابن ماجه(۹۱۳) والنسائی(۱۱۶۰)(۱۲۶۶)(۱۲۶۷)(۱۲۶۹).

۳- مرفوعا اخرجه البیهقی(۲۷۹۶) والحاکم (۷۹۰۳) وقال عنه الذهبی فی التلخیص: ذا منکره بمرة.

۴- البخاری فی الاذان(۸۳۱) ومسلم فی الصلاة(۴۰۲).

۵- مسلم(۴۰۳).

است و تشهد دوم، را ابن عباسؓ روایت کرده است، چرا که تشهد ابن مسعودؓ متضمن جملاتی متغیرو تشهد ابن عباسؓ یک جمله می‌باشد. همچنین تشهد ابن مسعودؓ در صحیحین با زیاده‌ی (واو) آمده است و در آن ذکر شده که رسول اللهﷺ آن‌را همچون قرآن به صحابه می آموختند. و ابن عمرؓ از رسول اللهﷺ روایت می‌کند که فرمودند[1]: (**التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ الصَّلَوَاتُ الطَّيِّبَاتُ**).

در این مورد روایات دیگری با تفاوت لفظی اندک می باشد که همه‌ی آنها جایز است. و رسول اللهﷺ این تشهد را به گونه‌ای کوتاه می گزاردند که گویا بر سنگی داغ نشسته اند. پس از تشهد تکبیر گفته و بلند می شدند و رکعت دوم و سوم را نسبت به دو رکعت اول کوتاه تر می گزاردند و در هر دو رکعت، فاتحة الکتاب را تلاوت کرده و چه بسا که گاهی بر آن می افزودند.

قنوت رسول اللهﷺ در نماز:

و هرگاه برای قومی یا بر علیه قومی قنوت می خواندند، آن را در رکعت آخر نماز پس از بلند شدن از رکوع قرار می دادند و در اکثر مواقع قنوت را در نماز صبح به جای می آوردند.

حمید از انسؓ روایت می کند که گفت: رسول اللهﷺ یک ماه بعد از رکوع در نماز، بر علیه قوم رعل و ذکوان دعا می کردند. و ابن سیرین می‌گوید: به انس گفتم: آیا رسول اللهﷺ در نماز صبح قنوت خواندند؟ گفت: بله، بعد از رکوع اندک زمانی قنوت می خواندند.(حدود یک ماه). و ابن سیرین از انسؓ روایت می‌کند که گفت: رسول اللهﷺ یک ماه پس از رکوع نماز صبح، بر علیه عُصَيَّه دعا می کردند. بر این احادیث اتفاق می‌باشد[2]. و

۱- ابوداود(۹۷۱).

۲- البخاری فی الوتر(۱۰۰۱) وما بعده ومسلم فی المساجد(۶۷۷).

آنها داناترین مردم به انسﷺ بودند که از وی روایت کردند که قنوت رسول اللهﷺ بعد از رکوع بوده است. و حمید همان کسی است که از انسﷺ روایت می کند که در مورد قنوت از وی سوال شد، که گفت: ما قبل از رکوع و بعد از آن قنوت می‌خواندیم[1]. که مراد از این قنوت، طولانی بودن قیام می‌باشد[2] و ابوهریرهﷺ مانند آنچه که انس از آن خبر داده، روایت کرده که رسول اللهﷺ بعد از رکوع، وقتی که "سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ" می‌گفتند، قنوت می‌خواندند، بدین گونه که قبل از اینکه سجده کنند، این دعا را می‌خواندند[3]:(اللهُمَّ أَنْجِ الْوَلِيدَ بْنَ الْوَلِيدِ، وَسَلَمَةَ بْنَ هِشَامٍ، وَعَيَّاش بْنَ أَبِي رَبِيعَةَ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) [پروردگارا، ولید بن ولید و سلمه بن هشام و عیاش بن ابی ربیعه و مومنین مستضعف را نجات بده]. وابن عمرﷺ می گوید که وی از رسول اللهﷺ شنیده که هرگاه آنحضرتﷺ در رکعت آخر نماز صبح، سر از رکوع بالا می‌آوردند، پس از(سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ، رَبَّنَاوَلَكَ الْحَمْدُ) این دعا را بر زبان جاری می کردند[4]:(اللَّهُمَّ العَنْ فُلاَنًا وَفُلاَنًاوَفُلاَنًا) [پروردگارا، فلانی و فلانی و فلانی را از رحمت خود دور کرده و لعنت کن].

ازاینرو احادیث بر اینکه رسول اللهﷺ پس از رکوع، قنوت خوانده‌اند و نیز به سبب عارضه‌ای قنوت خوانده و سپس آن‌را ترک می کردند، متفق می‌باشند.

پس از این انسﷺ می‌گوید[5]: قنوت در مغرب و صبح نیز می‌باشد. و براءﷺ می‌گوید[6]: رسول اللهﷺ در نماز صبح و مغرب، قنوت می‌خواندند.و ابوهریرهﷺ در رکعت آخر نماز ظهر و عشاء و صبح، پس از اینکه (سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ) می‌گفت، قنوت خوانده و برای

١- روایه حمید عن انس اخرجها ابن ماجه فی اقامة الصلاة(١١٨٣).

٢- قنوت در لغت به چند معنی می باشد، از جمله: سکوت، دوام عبادت، دعا، تسبیح، خشوع و قیام.

٣- البخاری فی التفسیر(۴۵۶۰) ومسلم فی المساجد(۶۷۵).

۴- البخاری فی التفسیر(۴۵۵۹).

۵- البخاری فی الوتر(١٠٠۴).

۶- مسلم فی المساجد و مواضع الصلاة(۶۷۸).

مومنین دعا و کفار را لعن می‌کرد و می‌گفت: براستی که شما را (با نشان دادن نماز خود) به نماز پیامبرﷺ، نزدیک می‌گردانم[1].

امام احمد می‌گوید[2]: به جای نماز عشاء، نماز عصر می‌باشد. و ابن عباس رضی الله عنهما می‌گوید[3]: رسول اللهﷺ یک ماه، پی درپی در نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء و صبح، در رکعت آخر هر نماز، هنگامی که (سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ) می‌گفتند، قنوت خوانده و بر علیه قبیله هایی از بنی سلیم دعا کرده و کسانی که پشت سر ایشان بودند، آمین می گفتند.

همانطور که مشاهده کردید، احادیث متفقند که قنوت پس از رکوع، و در رکعت آخر و البته به سبب عارضه‌ای بوده و جزء مرتبات و آنچه که پی درپی درنماز انجام می شود، نمی باشد.

و در صحیح مسلم[4] از انس رضی الله عنه روایت است که گفت: رسول اللهﷺ یک ماه بر علیه قبائلی از عرب دعا می کردند و پس از آن (قنوت را)ترک کردند.

و در نزد امام احمد[5] اینگونه روایت شده است: یک ماه قنوت خوانده و سپس ترک کردند.

ابومالک اشجعی می‌گوید: به پدرم گفتم: ای پدر، تو پشت سر رسول اللهﷺو ابوبکر و عمر و عثمان رضی الله عنهم و حدود پنج سال در کوفه پشت سر علی رضی الله عنه نماز گزاردی، آیا آنها قنوت می خواندند؟ گفت: فرزندم این عمل بدعت و نوپیداست. امام ترمذی می‌گوید: این حدیث صحیح است. و نسائی آن‌را اینگونه روایت کرده است: پشت سر رسول اللهﷺ نماز گزاردم

۱- البخاری فی الاذان(۷۹۷) ومسلم فی المساجد(۶۷۶).

۲- کذا فی المنتقی(۱۱۲۶).

۳- مسنداحمد(۲۷۴۶) وصح اسناده احمدشاکر وابوداود فی الصلاة(۱۴۴۳).

۴- مسلم فی المساجد و مواضع الصلاة(۶۷۷).

۵- المسند(۱۲۹۹۰).

که قنوت نمی خواند و پشت سر ابوبکر و عمر و عثمان و علیﷺ نماز گزاردم که قنوت نمی‌گزاردند. سپس می گوید: فرزندم این بدعت است[۱].

ازاینرو کسانی که قنوت را در نماز صبح مکروه می‌دانند، به این حدیث و کلام انسﷺ که می گوید: سپس آن‌را ترک کردند، استناد می کنند. و گفته‌اند که این قنوت منسوخ می باشد. و کسانی که قنوت قبل از رکوع را مستحب می دانند، حجتشان آثاری از صحابه و تابعین در این مورد می باشد.

ابوداود طیالسی می‌گوید: سعید بن ابی عروبه از ابی رجاء از ابی مغفل روایت می کند که رسول اللهﷺ در نماز صبح، قبل از رکوع قنوت می‌خواندند. و مالک از هشام بن عروه از پدرش روایت می کند که گفت: آن حضرتﷺ در نماز صبح قبل از رکوع، قنوت می‌خواندند.

اصبغ بن فرج و حارث بن سکین و ابن ابی العمرمی گویند: که از عبدالله بن قاسم روایت است که گفت: در مورد قنوت در نماز صبح از مالک سوال شد: کدام یک از این دو، قنوت بعد از رکوع و قبل از رکوع، در نزد شما محبوب تر است؟ گفت: آنچه که مردم را از قدیم بر آن یافتم. و آن قنوت قبل از رکوع می باشد. گفتم: کدامیک را برای خود اختیار می کنی؟ گفت: قنوت قبل از رکوع. گفتم: آیا در وتر قنوت می باشد؟ گفت: در نماز وتر قنوت نمی باشد.

قنوت بعد از رکوع:

کسانی که به استحباب قنوت بعد از رکوع معتقدند، به احادیثی که به بعد از رکوع بودن قنوت دلالت می کند، که همگی صحیح می باشند، استناد کرده‌اند.

۱- الترمذی فی الصلاة(۴۰۲) والنسائی(۱۰۸۰).

اثرم می گوید: به ابی عبدالله گفتم: شخصی در مورد حدیث انسﷺ می گوید: آیا کسی غیر از عاصم احول بر این اعتقاد می باشد که رسول اللهﷺ قبل از رکوع قنوت خوانده اند. گفت: شخص دیگری که غیر از او این سخن را گفته باشد، نمی‌شناسم. با عاصم در این مساله مخالفت کن. گفتم: هشام از قتاده از انسﷺ روایت کرده که رسول اللهﷺ بعد از رکوع قنوت می خواندند و تمیمی از ابی مجلزاز انسﷺ نیز اینگونه روایت کرده است.و ایوب از محمد روایت می کند که می گوید: آن‌را از انسﷺ پرسیدم. وحنظله سدوسی از انسﷺ بر چهار وجه نیز روایت می کند. به ابی عبدالله گفته شد: آیا سایر احادیث، تنها بر قنوت بعد از رکوع دلالت می کند؟ گفت: بله، همه‌ی آنها ازطریق خفافبنإیماءبنرحضة و ابوهریره می باشد. به ابی عبدالله گفتم: درحالیکه احادیث بعد از رکوع صحیح است، آیا در خواندن قنوت قبل از رکوع اجازه می دهی؟ گفت: قنوت در نماز صبح بعد از رکوع می باشد و در وتر، ما بعد از رکوع را اختیار می کنیم و هرکس قبل از رکوع، قنوت بخواند به سبب عمل اصحاب رسول اللهﷺ و اختلافشان در آن، اشکالی ندارد. اما قنوت در نماز صبح، پس از رکوع می باشد. و آنچرا که رسول اللهﷺ انجام دادند، همان قنوت نوازل بوده که سپس آن‌را ترک کردند. ازاینرو عمل بدان سنت و ترک آن نیز سنت می باشد. که همه‌ی احادیث بر آن دلالت می کند و با این قول، سنت منطبق می باشد.

وعبدالله بن احمد می‌گوید: در این مورد که قنوت در کدام نماز بود، از پدرم سوال کردم؟ گفت: در وتر بعد از رکوع می باشد. بنابراین اگر شخصی در نماز صبح، براساس پیروی از آنچه که از رسول اللهﷺ دراین مورد روایت شده، که ایشان در نماز صبح قنوت خوانده و برای مستضعفین دعا کرده اند، قنوت بخواند، اشکالی ندارد. پس اگر شخصی بر مردم قنوت خواند و در آن برای آنها دعا کرد و طلب نصرت از الله عزوجل کند، اشکالی ندارد.

اسماعیل بن ابراهیم بن یحیی بن سلمه بن کهیل از پدرش از سلمه از مصعب بن سعد روایت می کند که گفت[1]: ما در رفتن به سجده، دستها را قبل از زانوها قرار می دادیم، سپس امر شدیم که زانوها را قبل از دست‌ها بر زمین قرار دهیم.

اگر این حدیث ثابت باشد، قطعا می تواند در این مساله فیصله کننده باشد، ولی امام بخاری در مورد یحیی بن سلمه بن کهیل، امام بخاری در مورد وی می‌گوید: احادیث ناشناخته ای دارد. و یحیی بن معین می گوید: اعتبار ندارد، احادیثی نوشته نوشته نمی شود. وامام نسائی می گوید: روایت های او قابل قبول نیست. و در این حدیث یحیی و غیر او دچار توهم شده است، چرا که آنچه از مصعب بن سعد از پدرش معروف است، نسخ تطبیق (گذاشتن دستها در وسط زانوها هنگام رکوع) با گذاشتن دستها بر زانوها درهنگام رکوع می باشد. و راوی این مساله را حفظ نکرده و گفته: آنچه که منسوخ است گذاشتن دستها قبل از زانوها می باشد.

وقائلین به گذاشتن دست‌ها قبل از زانوها می‌گویند: قطعا حدیث ابن عمرﷺ صحیح می باشد چرا که از روایت عبیدالله از نافع از ابن عمر می‌باشد وابن ابی داود می‌گوید: این قول اهل حدیث می باشد. و گفتند: آنها در این مورد نسبت به دیگران داناتر می‌باشند، چرا که آن نقل محض است. وگفتند: و این سنتی است که اهل مدینه آن‌را روایت کرده‌اند و آنها در این مساله نسبت به دیگران داناتر و عالم تر می‌باشند. ابن ابی داود می‌گوید: برای آنها در این مورد دوسند می‌باشد: سند اول: محمد بن عبدالله بن حسن از ابی الزناد از اعرج از ابی هریره. وسند دوم: الدراوردی از عبیدالله از نافع از ابن عمر. و گفتند: حدیث وائل بن حجر دو طریق دارد که هر دو معلول می‌باشند. که در یکی از آنها شریک می‌باشد که در روایت

۱- ابن خزیمه(۶۲۸).

آن متفرد است. و دارقطنی در مورد وی می‌گوید: در آنچه که تنها است، قوی نیست. وطریق دوم از روایت عبدالجبار بن وائل از پدرش می باشد که از پدرش نشنیده است.

کسانی که قائل به قرار دادن زانوها قبل از دستها در سجده هستند، می‌گویند:

حدیث وائل بن حجر نسبت به حدیث ابوهریره و ابن عمر قوی تر و ثابت تر می باشد. امام بخاری می گوید: با حدیث ابی الزناد از اعرج از ابوهریره، موافقت نمی شود. و در آن محمد بن عبدالله بن حسن است که می گوید: نمی دانم که از ابی الزناد شنیده است یا نه. و خطابی می گوید: حدیث وائل بن حجر از آن ثابت تر می باشد. می گوید: برخی از علما گمان کرده‌اند که آن منسوخ است و بر این اساس است که امام ترمذی آن‌را حسن نمی داند و به غرابت حدیث حکم داده است و حدیث وائل را حسن دانسته است.

و در مورد حدیث ابوهریره‌ﷺ(**فَلَا يَبْرُكْ كَمَا يَبْرُكُ الْبَعِيرُ**) می‌گویند: زمانیکه شتر زانو می زند، دستانش را قبل از زانوها بر زمین قرار می‌دهد و این نهی با این قول (**وَلْيَضَعْ يَدَيْهِ قَبْلَ رُكْبَتَيْهِ**) تعارض ندارد، بلکه آن‌را نفی کرده و بر این دلالت دارد که این زیاده، محفوظ نیست و شاید که لفظ آن برای برخی از راویان جابجا شده است. و گفتند: بر ترجیح این مسلک دو امر دیگر نیز دلالت دارد:

۱- آنچه که ابوداود از ابن عمرﷺ روایت می‌کند که: رسول اللهﷺ از اینکه نماز گزار در نمازبر دستانش تکیه کند نهی کرده‌اند و در لفظی دیگر آمده که: رسول اللهﷺ از اینکه نماز گزار با تکیه بر دو دستش بر زمین، برخیزد، نهی کردند[۱]. و شکی نیست که اگر نماز گزار، دستش را قبل از زانوها بر زمین بگذارد، بر آن تکیه کرده است و در اینصورت جزئی از نمازش با تکیه دستانش بر زمین می باشد و این تکیه دستها بر زمین در هنگام رفتن به سجده، همچون تکیه دست‌ها در هنگام بلند شدن از سجده می باشد و از آن جایی که از

۱- ابوداود فی الصلاة(۹۹۲).

تکیه دست‌ها بر زمین در هنگام بلند شدن از سجده نهی شده است، نظیر آن، تکیه‌ی دستها بر زمین در هنگام سجده رفتن، نیزمتوجه نهی می باشد.

۲- زمانی که نمازگزار برای سجده به سمت زمین پایین می آید، ابتدا قسمتی از بدنش که به زمین نزدیک تر است با زمین برخورد می کند و سپس قسمتی که بالاتر و بالاتر است تا اینکه با برخورد بالاترین قسمت بدنش بر زمین که صورت می باشد، به پایان می رسدو هرگاه سرش را از سجده بلند می کند، ابتدا بالاترین عضو بدنش و سپس قسمتهایی از بدنش که از آن پایین تر است، بلند می شود، تا اینکه آخرین عضو وی که زانوهایش می‌باشد، از زمین بلند می‌شود. والله اعلم.

سجده‌ی رسول الله ﷺ:

سپس بر پیشانی و بینی و دو دست و دوزانو و دوپا[1] سجده کرده و دستها و پاها را رو به قبله می کردند. وبا کف دو دست بر زمین تکیه می کردند و دو آرنج را بالا برده و بازوهایشان را از پهلویشان دور می‌کردند به گونه‌ای که سفیدی زیر بغلشان آشکار می‌شد. و شکم را از دو ران و رانها را از دو ساق دور می کردند و در سجده آرام و استوار می‌ماندند و صورت را مباشرتا بر محل سجده درنماز قرار می‌دادند و بر پیچ عمامه سجده نمی کردند.

ابوحمید ساعدی که ده نفر از صحابه کلام وی را شنیدند، می‌گوید: هرگاه رسول الله ﷺ برای نماز بر می‌خاست، راست و استوار ایستاده و دو دست را تا برابر شانه ها بلند می‌کرد و هرگاه اراده‌ی رفتن به رکوع داشت، دستها را تا برابر شانه ها بالا می برد، و پس از آن "الله اکبر" گفته (و به رکوع می رفت) سپس از رکوع بلند شده و راست می ایستاد، به گونه‌ای که نه سرشان را پایین گرفته و نه سرشان را بالا می‌گرفتند و در رکوع دستها را بر

۱- البخاری فی الاذان(۸۱۲) ومسلم فی الصلاة(۴۹۰).

زانوها قرار می دادند. "سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ " گفته، بلند شده و راست و استوار می‌ایستادند به گونه‌ای که هر عضو در جای خودش قرار می‌گرفت، سپس به سجده رفته و "الله اکبر" می گفتند و در سجده بازوها را از شکم دور کرده و باز می کردند و انگشتان پا را نیز باز می‌کردند، سپس پای چپ را فرش کرده و بر آن راست و استوار می نشستند به گونه‌ای که هر عضو در جای خود قرار می‌گرفت، سپس به سجده رفته و "الله اکبر" می‌گفتند، سپس پایشان را فرش کرده و بر آن می نشستند به گونه‌ای که هر عضو در جای خود قرار می‌گرفت و پس از آن برخاسته ودر رکعت دوم مثل این اعمال را انجام می‌دادند. و هرگاه از دورکعت اول بر می‌خاستند، تکبیر گفته و دستها را تا برابر شانه ها بلند می‌کردند، همانگونه که در ابتدای نماز انجام داده بودند. و اینچنین رکعات دیگر را می خواندند تا اینکه در رکعتی که در آن نماز تمام می شود، (درتشهد) پای چپ را عقب انداخته و بر ران خود تکیه می‌کردند و سپس سلام می‌دادند[۱].

و در سجده (**سُبْحَانَ رَبِّيَ الْأَعْلَى**) می‌گفتند و روایت شده که بر آن (**وَبِحَمْدِهِ**) را نیز اضافه می کردند و گاهی این دعا را می‌خواندند[۲]:(**اللهُمَّ لَكَ سَجَدْتُ، وَبِكَ آمَنْتُ، وَلَكَ أَسْلَمْتُ، سَجَدَ وَجْهِي لِلَّذِي خَلَقَهُ، وَصَوَّرَهُ، وَشَقَّ سَمْعَهُ وَبَصَرَهُ، تَبَارَكَ اللهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ**) [پروردگارا برای تو سجده کردم و به تو ایمان آوردم و در مقابل فرمان تو تسلیم شدم، چهره‌ام برای پروردگاری که آن‌را خلق نمود و صورت بخشید و آن‌را زیباآفرید و عضو شنوایی و بینایی در آن قرار داد، سجده کرد، با برکت است پروردگاری که بهترین سازندگان است].

همچنین این دعا را در سجده می‌خواندند[۳]:(**سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَبِحَمْدِكَ اللَّهُمَّ اغْفِرْلِي**). [پروردگارا، پاک و منزهی و تمام ستایش ها شایسته‌ی توست، پروردگارا مرا بیامرز].

۱- البخاری فی الاذان(۸۲۸) وابوداود(۷۳۳) والترمذی(۳۰۴) کلاهما فی الصلاة.

۲- مسلم فی صلاة المسافرین(۷۷۱) من حدیث طویل والنسائی۲/۲۲۲.

۳- البخاری فی الاذان(۸۱۷) ومسلم فی الصلاة(۴۸۴).

همچنین اذکار دیگری نیز در سجده می‌خواندند که عبارتند از:

(سُبْحَانَكَ اللَّهُمَّ وَبِحَمْدِكَ لَاإِلَهَ إِلَّا أَنْتَ[1]) [پروردگارا، پاک و منزهی و همه‌ی ستایش ها شایسته توست، هیچ معبود به حقی جز تو نیست].

(سُبُّوحٌ، قُدُّوسٌ، رَبُّ الْمَلَائِكَةِ وَالرُّوحِ[2]) [پاک و منزه است پروردگار فرشتگان و جبرئیل].

(اللَّهُمَّ اغْفِرْلِي ذَنْبِي كُلَّهُ،دِقَّهُ وَجِلَّهُ، وَأَوَّلَهُ وَآخِرَهُ وَعَلَانِيَتَهُ وَسِرَّهُ[3]) [پروردگارا، تمامی گناهانم را از کوچک و بزرگ، اول وآخر وآشکار وپنهان آن بیامرز].

(اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ، وَبِمُعَافَاتِكَ مِنْ عُقُوبَتِكَ وَأَعُوذُبِكَ مِنْكَ، لَاأُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ عَلَى نَفْسِكَ[4]) [پروردگارا، من ازخشمت به رضای تو پناه می‌برم و ازعقوبتت به عفوت و از تو به تو پناه می‌برم ستایشت در شمار نیاید، توآنچنانی که خودت را ستوده‌ای].و رسول الله ﷺ سجده را متناسب با قیامشان قرار می داد، سپس سر از سجده بلند کرده و "الله اکبر" می‌گفتند و رفع یدین نمی کردند، سپس پای چپ را فرش کرده و بر آن می نشستند و پای راست را قائم کرده و دستها را بر رانها قرارداده و این ذکر را می‌گفتند:(اللَّهُمَّ اغْفِرْلِي، وَارْحَمْنِي، وَاجْبُرْنِي، وَاهْدِنِي، وَارْزُقْنِي) [پروردگارا، مرا بیامرز و بر من رحم کن، کوتاهی‌های مرا جبران کن، مرا هدایت کن، مرا رزق عطا کن]. و در لفظی دیگر به جای (وَاجْبُرْنِي)، (وَعَافِنِي) به من عافیت و تندرستی عطا کن، آمده است. این حدیث ابن عباس رضی الله عنه می‌باشد و حذیفه رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله ﷺ بین دو سجده (رَبِّ اغْفِرْلِي)

۱- مسلم (۴۸۵).

۲- مسلم(۴۸۷).

۳- مسلم(۴۸۳).

۴- مسلم(۴۸۶).

می‌گفتند و هردو حدیث در سنن می‌باشد[1]. ورسول اللهﷺ این رکن را به گونه‌ای طولانی می‌کردند، که گمان می‌شد که به اشتباه افتاده‌اند یا اینکه فراموش کرده‌اند.

برخاستن رسول اللهﷺ از سجده:

سپس تکبیر گفته و بدون رفع یدین به سجده می‌رفتند و در سجده دوم به مانند آنچه که در سجده اول بود، انجام می‌دادند، سپس با تکبیر گفتن سر را از سجده بلند کرده و بر انگشتان پا با تکیه بر زانوها و رانها می‌ایستادند.

مالک بن حویرث می‌گوید: هرگاه رسول اللهﷺ در رکعت فرد نماز بود، برای رکعت پس از آن بلند نمی‌شد، تا اینکه راست می نشست[2]. که این عمل، جلسه‌ی استراحت نامیده شده است. و شکی نیست که رسول اللهﷺ آن‌را انجام داده‌اند، لیکن آیا این عمل را بر اساس سنتی از سنت ها و هیئات نماز همچون دور کردن بازوها از پهلوها و غیره، انجام دادند یا اینکه زمانی که پا به سن گذاشتند، به سبب نیاز بدان، این عمل را انجام می‌دادند؟ که این قول به دو دلیل آشکار تر و واضح تر می‌باشد:

۱- با این قول، بین این حدیث و حدیث وائل بن حجر و ابوهریرهؓ که روایت کردند که رسول‌الله بر سینه پاها از سجده بر می‌خاستند[3]، جمع می شود.

۲- صحابه که حریص ترین مردم در مشاهده‌ی افعال و هیئت نماز رسول اللهﷺ بودند، بر سینه‌ی پاهایشان بلند می شدند، ازاینرو بود که عبدالله بن مسعودؓ در نماز بر سینه‌ی پاهایش بلند شده و قبل از آن نمی‌نشست که این را بیهقی از وی روایت کرده است. همچنین این مساله را عطیه عوفی از ابن عمر، ابن عباس، ابن زبیرو ابوسعید خدریؓ

---

[1]- حدیث ابن عباس رضی الله عنه، اخرجه ابوداود(۸۵۰) والترمذی(۲۸۴) وقال: غریب. و ابن ماجه(۸۹۸) کلهم فی الصلاة و حدیث حذیفه رضی الله عنه، عند ابن ماجه(۸۹۷) والحاکم(۱۰۰۳).

۲- البخاری فی الاذان(۸۲۳).

۳- حدیث وائل تقدم، و حدیث ابی هریره اخرجه الترمذی فی الصلاة(۲۸۸) وذکر ان علیه اهل العلم و فیه راو ضعیف.

روایت می کند و از ابن مسعودﷺ به طور صحیح روایت شده است[۱]. ودر این قیام، رفع یدین نبوده و هرگاه که کاملا می‌ایستادند، قرائت را بدون سکوت کردن، با خواندن ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ آغاز می کردند و در تشهد اول به حالت افتراش، همانگونه که در میان دو سجده می نشستند، قرار می گرفتند و دست راست را بر زانوی راست و دست چپ را بر زانوی چپ قرار داده و با انگشت شهادت(سبابه) اشاره می‌کردند، درحالیکه انگشت ابهام را بر انگشت وسط، همچون حلقه‌ای می گذاشتند و نگاهشان را بر محل اشاره متمرکز می کردند و انگشت سبابه را با کمی انحنا بالا برده و با آن توحید الله متعال را می‌گفتند[۲].و ابوداود از ابن عباسﷺ از رسول اللهﷺ روایت می کند که فرمودند:(هَكَذَا الْإِخْلَاصُ) اخلاص اینچنین است. - با انگشت سبابه اشاره می کرد- (وَهَذَا الدُّعَاءُ) و دعا اینچنین است - که دستها را تا برابر شانه ها بلند می‌کردند -(وَهَذَا الِابْتِهَالُ) و ابتهال نیز اینچنین است. - پس دستها را به صورت کشیده و بالا بردند -. این حدیث به صورت موقوف نیز روایت شده است[۳].

پس از آن می گفتند[۴]:(التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ وَالصَّلَوَاتُ وَالطَّيِّبَاتُ، السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا النَّبِيُّ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ، السَّلَامُ عَلَيْنَا وَعَلَى عِبَادِاللَّهِ الصَّالِحِينَ، أَشْهَدُأَنْ لاَإِلَهَ إِلَّااللَّهُ وَأَشْهَدُأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ) و آن‌را همچون قرآن به اصحابشان می‌آموختند. وگاهی اینچنین می‌گفتند[۵]:(لتَّحِيَّاتُ الْمُبَارَكَاتُ،الصَّلَوَاتُ الطَّيِّبَاتُ لِلَّهِ) که تشهد اول را ابن مسعودﷺ روایت کرده که کامل تر

۱- السنن الکبری للبیهقی(۲۷۶۳).

۲- هذه مجموعه الفاظ من عدة احادیث، انظر مسلم فی المساجد(۵۸۰)
واحمد(۵۰۴۳)(۵۳۳۱)(۵۴۲۱)(۶۰۰۰)(۶۱۵۳)(۶۳۴۸)(۴۵۷۵) وابوداود(۹۸۷) والترمذی(۲۹۴) وابن ماجه(۹۱۳)
والنسائی(۱۱۶۰)(۱۲۶۶)(۱۲۶۷)(۱۲۶۹).

۳- مرفوعا اخرجه البیهقی(۲۷۹۶) والحاکم (۷۹۰۳) وقال عنه الذهبی فی التلخیص: ذا منکره بمرة.

۴- البخاری فی الاذان(۸۳۱) ومسلم فی الصلاة(۴۰۲).

۵- مسلم(۴۰۲).

است و تشهد دوم، را ابن عباس﷛ روایت کرده است، چرا که تشهد ابن مسعود﷛ متضمن جملاتی متغیرو تشهد ابن عباس﷛ یک جمله می‌باشد. همچنین تشهد ابن مسعود﷛ در صحیحین با زیاده‌ی (واو) آمده است و در آن ذکر شده که رسول الله ﷺ آن‌را همچون قرآن به صحابه می آموختند. و ابن عمر﷛ از رسول الله ﷺ روایت می‌کند که فرمودند[1]: (**التَّحِيَّاتُ لِلَّهِ الصَّلَوَاتُ الطَّيِّبَاتُ**).

در این مورد روایات دیگری با تفاوت لفظی اندک می باشد که همه‌ی آنها جایز است. و رسول الله ﷺ این تشهد را به گونه‌ای کوتاه می گزاردند که گویا بر سنگی داغ نشسته اند. پس از تشهد تکبیر گفته و بلند می شدند و رکعت دوم و سوم را نسبت به دو رکعت اول کوتاه تر می گزاردند و در هر دو رکعت، فاتحة الکتاب را تلاوت کرده و چه بسا که گاهی بر آن می افزودند.

قنوت رسول الله ﷺ در نماز:

و هرگاه برای قومی یا بر علیه قومی قنوت می خواندند، آن را در رکعت آخر نماز پس از بلند شدن از رکوع قرار می دادند و در اکثر مواقع قنوت را در نماز صبح به جای می آوردند.

حمید از انس﷛ روایت می کند که گفت: رسول الله ﷺ یک ماه بعد از رکوع در نماز، بر علیه قوم رعل و ذکوان دعا می کردند. و ابن سیرین می‌گوید: به انس گفتم: آیا رسول الله ﷺ در نماز صبح قنوت خواندند؟ گفت: بله، بعد از رکوع اندک زمانی قنوت می خواندند.(حدود یک ماه). و ابن سیرین از انس﷛ روایت می‌کند که گفت: رسول الله ﷺ یک ماه پس از رکوع نماز صبح، بر علیه عُصَيَّه دعا می کردند. بر این احادیث اتفاق می‌باشد[2]. و

۱- ابوداود(۹۷۱).

۲- البخاری فی الوتر(۱۰۰۱) وما بعده ومسلم فی المساجد(۶۷۷).

آنها داناترین مردم به انسﷺ بودند که از وی روایت کردند که قنوت رسول اللهﷺ بعد از رکوع بوده است. و حمید همان کسی است که از انسﷺ روایت می کند که در مورد قنوت از وی سوال شد، که گفت: ما قبل از رکوع و بعد از آن قنوت می‌خواندیم[۱]. که مراد از این قنوت، طولانی بودن قیام می‌باشد[۲] و ابوهریرهﷺ مانند آنچه که انس از آن خبر داده، روایت کرده که رسول اللهﷺ بعد از رکوع، وقتی که "سَمِعَ اللَّهُ لِمَنْ حَمِدَهُ" می‌گفتند، قنوت می‌خواندند، بدین گونه که قبل از اینکه سجده کنند، این دعا را می‌خواندند[۳]:(اللهُمَّ أَنْجِ الْوَلِيدَ بْنَ الْوَلِيدِ، وَسَلَمَةَ بْنَ هِشَامٍ، وَعَيَّاش بْنَ أَبِي رَبِيعَةَ وَالْمُسْتَضْعَفِينَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ) [پروردگارا، ولید بن ولید و سلمه بن هشام و عیاش بن ابی ربیعه و مومنین مستضعف را نجات بده]. وابن عمرﷺ می گوید که وی از رسول اللهﷺ شنیده که هرگاه آنحضرتﷺ در رکعت آخر نماز صبح، سر از رکوع بالا می‌آوردند، پس از(سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ، رَبَّنَاوَلَكَ الْحَمْدُ) این دعا را بر زبان جاری می کردند[۴]:(اللَّهُمَّ العَنْ فُلاَنًا وَفُلاَنًا وَفُلاَنًا) [پروردگارا، فلانی و فلانی و فلانی را از رحمت خود دور کرده و لعنت کن].

ازاینرو احادیث بر اینکه رسول اللهﷺ پس از رکوع، قنوت خوانده‌اند و نیز به سبب عارضه‌ای قنوت خوانده و سپس آن‌را ترک می کردند، متفق می‌باشند.

پس از این انسﷺ می‌گوید[۵]: قنوت در مغرب و صبح نیز می‌باشد. و براءﷺ می‌گوید[۶]: رسول اللهﷺ در نماز صبح و مغرب، قنوت می‌خواندند.و ابوهریرهﷺ در رکعت آخر نماز ظهر و عشاء و صبح، پس از اینکه (سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ) می‌گفت، قنوت خوانده و برای

۱- روایه حمید عن انس اخرجها ابن ماجه فی اقامة الصلاة(۱۱۸۳).

۲- قنوت در لغت به چند معنی می باشد، از جمله: سکوت، دوام عبادت، دعا، تسبیح، خشوع و قیام.

۳- البخاری فی التفسیر(۴۵۶۰) ومسلم فی المساجد(۶۷۵).

۴- البخاری فی التفسیر(۴۵۵۹).

۵- البخاری فی الوتر(۱۰۰۴).

۶- مسلم فی المساجد و مواضع الصلاة(۶۷۸).

مومنین دعا و کفار را لعن می‌کرد و می‌گفت: براستی که شما را (با نشان دادن نماز خود) به نماز پیامبرﷺ، نزدیک می‌گردانم[۱].

امام احمد می‌گوید[۲]: به جای نماز عشاء، نماز عصر می‌باشد. و ابن عباسؓ می‌گوید[۳]: رسول اللهﷺ یک ماه، پی درپی در نماز ظهر و عصر و مغرب و عشاء و صبح، در رکعت آخر هر نماز، هنگامی که (سَمِعَ اللهُ لِمَنْ حَمِدَهُ) می‌گفتند، قنوت خوانده و بر علیه قبیله هایی از بنی سلیم دعا کرده و کسانی که پشت سر ایشان بودند، آمین می گفتند.

همانطور که مشاهده کردید، احادیث متفقند که قنوت پس از رکوع، و در رکعت آخر و البته به سبب عارضه‌ای بوده و جزء مرتبات و آنچه که پی درپی درنماز انجام می شود، نمی باشد.

و در صحیح مسلم[۴] از انسؓ روایت است که گفت: رسول اللهﷺ یک ماه بر علیه قبائلی از عرب دعا می کردند و پس از آن (قنوت را)ترک کردند.

و در نزد امام احمد[۵] اینگونه روایت شده است: یک ماه قنوت خوانده و سپس ترک کردند.

ابومالک اشجعی می‌گوید: به پدرم گفتم: ای پدر، تو پشت سر رسول اللهﷺو ابوبکر و عمر و عثمان ﷺ و حدود پنج سال در کوفه پشت سر علیؓ نماز گزاردی، آیا آنها قنوت می خواندند؟ گفت: فرزندم این عمل بدعت و نوپیداست. امام ترمذی می‌گوید: این حدیث صحیح است. و نسائی آن‌را اینگونه روایت کرده است: پشت سر رسول اللهﷺ نماز گزاردم

۱- البخاری فی الاذان(۷۹۷) ومسلم فی المساجد(۶۷۶).

۲- کذا فی المنتقی(۱۱۲۶).

۳- مسنداحمد(۲۷۴۶) وصح اسناده احمدشاکر وابوداود فی الصلاة(۱۴۴۳).

۴- مسلم فی المساجد و مواضع الصلاة(۶۷۷).

۵- المسند(۱۲۹۹۰).

که قنوت نمی خواند و پشت سر ابوبکر و عمر و عثمان و علیﷺ نماز گزاردم که قنوت نمی‌گزاردند. سپس می گوید: فرزندم این بدعت است[1].

ازاینرو کسانی که قنوت را در نماز صبح مکروه می‌دانند، به این حدیث و کلام انسﷺ که می گوید: سپس آن‌را ترک کردند، استناد می کنند. و گفته‌اند که این قنوت منسوخ می باشد. و کسانی که قنوت قبل از رکوع را مستحب می دانند، حجتشان آثاری از صحابه و تابعین در این مورد می باشد.

ابوداود طیالسی می‌گوید: سعید بن ابی عروبه از ابی رجاء از ابی مغفل روایت می کند که رسول اللهﷺ در نماز صبح، قبل از رکوع قنوت می‌خواندند. و مالک از هشام بن عروه از پدرش روایت می کند که گفت: آن حضرتﷺ در نماز صبح قبل از رکوع، قنوت می‌خواندند.

اصبغ بن فرج و حارث بن سکین و ابن ابی العمرمی گویند: که از عبدالله بن قاسم روایت است که گفت: در مورد قنوت در نماز صبح از مالک سوال شد: کدام یک از این دو، قنوت بعد از رکوع و قبل از رکوع، در نزد شما محبوب تر است؟ گفت: آنچه که مردم را از قدیم بر آن یافتم. و آن قنوت قبل از رکوع می باشد. گفتم: کدامیک را برای خود اختیار می کنی؟ گفت: قنوت قبل از رکوع. گفتم: آیا در وتر قنوت می باشد؟ گفت: در نماز وتر قنوت نمی باشد.

قنوت بعد از رکوع:

کسانی که به استحباب قنوت بعد از رکوع معتقدند، به احادیثی که به بعد از رکوع بودن قنوت دلالت می کند، که همگی صحیح می باشند، استناد کرده‌اند.

۱- الترمذی فی الصلاة(۴۰۲) والنسائی(۱۰۸۰).

اثرم می گوید: به ابی عبدالله گفتم: شخصی در مورد حدیث انس رضی الله عنه می گوید: آیا کسی غیر از عاصم احول بر این اعتقاد می باشد که رسول الله صلی الله علیه وسلم قبل از رکوع قنوت خوانده اند. گفت: شخص دیگری که غیر از او این سخن را گفته باشد، نمی‌شناسم. با عاصم در این مساله مخالفت کن. گفتم: هشام از قتاده از انس رضی الله عنه روایت کرده که رسول الله صلی الله علیه وسلم بعد از رکوع قنوت می خواندند و تمیمی از ابی مجلزاز انس رضی الله عنه نیز اینگونه روایت کرده است.و ایوب از محمد روایت می کند که می گوید: آن‌را از انس رضی الله عنه پرسیدم. وحنظله سدوسی از انس رضی الله عنه بر چهار وجه نیز روایت می کند. به ابی عبدالله گفته شد: آیا سایر احادیث، تنها بر قنوت بعد از رکوع دلالت می کند؟ گفت: بله، همه‌ی آنها ازطریق خفافبنإیماءبنرحضة و ابوهریره می باشد. به ابی عبدالله گفتم: درحالیکه احادیث بعد از رکوع صحیح است، آیا در خواندن قنوت قبل از رکوع اجازه می دهی؟ گفت: قنوت در نماز صبح بعد از رکوع می باشد و در وتر، ما بعد از رکوع را اختیار می کنیم و هرکس قبل از رکوع، قنوت بخواند به سبب عمل اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم و اختلافشان در آن، اشکالی ندارد. اما قنوت در نماز صبح، پس از رکوع می باشد. و آنچرا که رسول الله صلی الله علیه وسلم انجام دادند، همان قنوت نوازل بوده که سپس آن‌را ترک کردند. ازاینرو عمل بدان سنت و ترک آن نیز سنت می باشد. که همه‌ی احادیث بر آن دلالت می کند و با این قول، سنت منطبق می باشد.

وعبدالله بن احمد می‌گوید: در این مورد که قنوت در کدام نماز بود، از پدرم سوال کردم؟ گفت: در وتر بعد از رکوع می باشد. بنابراین اگر شخصی در نماز صبح، براساس پیروی از آنچه که از رسول الله صلی الله علیه وسلم دراین مورد روایت شده، که ایشان در نماز صبح قنوت خوانده و برای مستضعفین دعا کرده اند، قنوت بخواند، اشکالی ندارد. پس اگر شخصی بر مردم قنوت خواند و در آن برای آنها دعا کرد و طلب نصرت از الله عزوجل کند، اشکالی ندارد.

واسحاق حربی می‌گوید: شنیدم که ابوثور به ابی عبدالله احمد بن حنبل می گوید: نظرت در مورد قنوت در نماز صبح چیست؟ ابوعبدالله گفت: قنوت تنها در نوازل و بلاهای ناگوار می‌باشد. ابوثور به وی گفت: آیا بلای ناگواری بزرگتر از آنچه که در آن هستیم، وجود دارد؟ گفت: اگر اینچنین است، پس قنوت خواندن، جایز است.

واثرم می‌گوید: از ابوعبدالله در مورد قنوت در نماز صبح، سوال کردم. گفت: بله، این امر رخ داده است، همانطور که رسول الله ﷺ بر علیه قومی دعا کردند. به وی گفتم: آیا رسول الله ﷺ صدا را بالا می بردند؟ گفت: آری، و کسانی که پشت سر ایشان بودند، آمین می گفتند؛ عمل رسول الله ﷺ اینگونه بوده است. اثرم می گوید: و از ابوعبدالله شنیدم که گفت: قنوت در نمازصبح، پس از رکوع می باشد. و زمانیکه از وی در مورد قنوت در نماز صبح، سوال شد، شنیدم که گفت: اگر بلایی ناگوار بر مسلمانان نازل شد، امام قنوت خوانده و مامومین، آمین می گویند. سپس گفت: مثل آنچه که از جانب این کافر، یعنی بابک[1]، بر مردم رخ داد.

وعبد القدوس پسر مالک عطار می‌گوید: از ابوعبدالله احمدبن حنبلسوالی پرسیدم و گفتم: من مردی غریب از اهل بصره هستم که مردم در نزد ما در مسائلی اختلاف کرده‌اند و من دوست دارم که رای و نظر شما را در این موارد، بدانم. ابوعبدالله گفت: هرآنچه که دوست داری، بپرس. گفتم: براستی که در بصره، عده‌ای قنوت می خوانند، نظرت در مورد نماز خواندن پشت کسی که قنوت می‌خواند، چیست؟ گفت: براستی که مسلمانان پشت کسی که قنوت می خواند و کسی که قنوت نمی خواند، نماز می‌گزاردند. پس اگر در قنوت

---

[1]- بابک خرمی یکی از خوارج در فارس بود که ادعای الوهیت کرده و بر عباس خروج کرد و بر آذربایجان و ایران تسلط یافت و خون بسیاری را ریخت، تا اینکه معتصم بر وی چیره شد و اورا کشته و به دار آویخت.

چیزی را اضافه کردند یا به مثل این دعا خواندند: انا نستعینک، یا عذابک الجد یا نحفد، اگر در نماز بودی، نمازت را قطع کن.

درود بر رسول‌اللهﷺ در تشهد آخر و دعا قبل از سلام:

و بر امتش مشروع ساخته که در تشهد آخر بر ایشان درود فرستاده و بگویند[1]:(**اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ، وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ، إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ، اللَّهُمَّ بَارِكْ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ، كَمَا بَارَكْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ، وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ**) [پروردگارا بر محمد و خاندانش درود فرست، همانطور که بر ابراهیم و خاندان او درود فرستادی، براستی که تو بسیارستوده و بزرگواری. پروردگارا بر محمد و خاندانش برکت عطا کن، همچنانکه بر ابراهیم و خاندان او برکت عطا کردی، قطعا تو بسیار ستوده و بسیار بزرگواری].

ورسول اللهﷺ امتشان را امر کردند تا از عذاب آتش و عذاب قبر و فتنه‌ی زندگی و مرگ و فتنه‌ی دجال به الله عزوجل پناه ببرند[2]. و به صدیقﷺ تعلیم دادند که این دعا را در نمازش بخواند[3]:(**اللَّهُمَّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي ظُلْمًا كَثِيرًا، وَلَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ، فَاغْفِرْ لِي مَغْفِرَةً مِنْ عِنْدِكَ، وَارْحَمْنِي إِنَّكَ أَنْتَ الغَفُورُ الرَّحِيمُ**) [پروردگارا، برخود بسیار ستم کرده‌ام وجز توکسی دیگر نیست که گناهانم را بیامرزد. پروردگارا، باعنایت خود، مرا بیامرز و برمن رحم کن. همانا تو بخشنده ومهربانی].

وآخرین دعایی که بین تشهد و سلام دادن می‌خواندند از این قرار بود[4]:(**اللهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا قَدَّمْتُ وَمَا أَخَّرْتُ، وَمَا أَسْرَرْتُ وَمَا أَعْلَنْتُ، وَمَا أَسْرَفْتُ، وَمَا أَنْتَ أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي، أَنْتَ الْمُقَدِّمُ**

---

[1]- البخاری فی الاحادیث الانبیاء(۳۳۷۰) ومسلم فی الصلاة(۴۰۶). و این لفظ بخاری بوده و لفظ مسلم بدون (**وَعَلَى آلِ إِبْرَاهِيمَ**) می باشد.

[2]- مسلم فی المساجد(۵۸۸). که در آن آمده که رسول اللهﷺ فرمودند که پس از تشهد این دعا خوانده شود:(**اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُبِكَ مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ، وَمِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ، وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ، وَمِنْ شَرِّفِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ**).

۳- البخاری فی الاذان(۸۳۴) ومسلم فی الذکر و الدعاء(۲۷۰۵).

۴- مسلم فی صلاة المسافرین وقصرها(۷۷۱).

وَأَنْتَ الْمُؤَخِّرُ، لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ) [پروردگارا، گناهان گذشته وآینده‌ی من وگناهانی که پنهان وآشکارا انجام داده‌ام و زیاده روی های من وهرآنچه را که تواز من بهترمی دانی واز من سرزده است، بیامرز، پروردگارا تقدیم وتاخیر بدست توست، ومعبود به حقی جزتونیست].

سلام دادن رسول اللهﷺ از نماز:

سپس با این الفاظ به سمت راست سلام می دادند:(السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُاللهِ) و به سمت چپ نیز اینگونه سلام می‌دادند:(السَّلَامُ عَلَيْكُمْ وَ رَحْمَةُاللهِ) و این را پانزده صحابی، روایت کرده‌اند[1]. و پس از سلام این دعا را می خواندند[2]:(أَسْتَغْفِرُاللهَ–ثَلَاثًا – اللهُمَّ أَنْتَ السَّلَامُ وَمِنْكَ السَّلَامُ،تَبَارَكْتَ ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ) سه بار استغفرالله گفته و طلب مغفرت م کردند و سپس این دعا را می خواندند: پروردگارا تو سلامی، (نام تو سلام است) سلامتی ازتوست، با برکت هستی،ای ذات بزرگوار و با عظمت.

و پس از آن این دعا را می خواندند:(لَاإِلَه َإِلَّااللّهُ وَحْدَهُ لَاشَرِيكَ لَهُ،لَهُ الْمُلْكُ،وَلَهُ الحَمْدُ، وَهُوَعَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، اللَّهُمَّ لَامَانِعَ لِمَاأَعْطَيْتَ،وَلاَ مُعْطِيَ لِمَامَنَعْتَ،وَلاَيَنْفَعُ ذَا الجَدِّ مِنْكَ الجَدُّ[3]، لَاإِلَهَ إِلَّااللهُ، وَلَانَعْبُدُ إِلَّا إِيَّاهُ، لَهُ النِّعْمَةُ وَلَهُ الْفَضْلُ، وَلَهُ الثَّنَاءُ الْحَسَنُ، لَاإِلَه َإِلَّااللهُ مُخْلِصِينَ لَهُ الدِّينَ وَلَوْكَرِهَ الْكَافِرُونَ[4]) [هیچ معبود برحقی جزالله وجود ندارد. یکتایی است که شریکی ندارد. پادشاهی، ازآن اوست. وهمة ستایش ها، شایسته اوست. هیچ کس،نمی تواند مانع بخشش توشود. وکسی را که تو محروم سازی، هیچ کس نمی تواند به اوچیزی عطا کند. سعی وتلاش فرد، در برابر مشیت تو، سودی ندارد. جزالله معبود بر حقی نیست، جزاو را پرستش نمی کنیم، نعمتها

---

[1]- ابوداود فی الصلاة(۹۹۶) والنسائی فی السهو(۱۱۴۲)(۱۳۱۹) والترمذی فی الصلاة(۲۹۵) وقال: حسن صحیح. وقال فی الباب عن سعد بن ابی وقاص و ابن عمر و جابر بن سمره و البراء و ابی سعید و عمار و وائل بن حجر و عدی بن عمیره و جابر بن عبدالله.

۲- مسلم فی المساجد(۵۹۱).

۳- البخاری فی الاذان(۸۴۴) ومسلم فی المساجد(۵۹۳).

۴- مسلم فی المساجد(۵۹۴)(۵۹۶).

وبخششها ولطف‌ها از جانب او وسپاس وستایش نیکو ازآن اوست، هیچ معبودی به حقی جزالله نیست وخالصانه برای او عبادت ودینداری می کنیم، اگرچه کافران بدشان بیاید].

اذکار بعد از نماز:

و رسول اللهﷺ برای امتشان تسبیح و تحمید و ستایش پس از نماز را تشریع کردند. بدین گونه که عقبة بن عامر را امر کردند که پس از هر نماز، معوذتین (سوره‌های ناس و فلق) را بخواند[1].

ونسائی[2] از ابی امامه از رسول اللهﷺ روایت می‌کند که فرمودند:(**مَنْ قَرَأَ آيَةَالْكُرْسِيِّ فِي دُبُرِكُلِّ صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ لَمْ يَمْنَعْهُ مِنْد ُخُولِ الْجَنَّةِ إِلَّاأَنْ يَمُوتَ**) [هرکس آیة الکرسی را پس از هر نماز فرض بخواند، چیزی جز مرگ، مانع از ورود وی به بهشت نخواهد بود].

نمازهای سنت:

رسول اللهﷺ قبل از ظهر۴رکعت و بعد از آن دائما دو رکعت می‌گزاردند[3].و روزی که به سبب خاصی به کار دیگری مشغول می‌شدند، آن‌را پس از نماز عصر می‌خواندند[4]. و به خواندن ۴رکعت بعد از ظهرنیزتشویق کرده و فرمودند[5]:(**مَنْ حَافَظَ عَلَى أَرْبَعِ رَكَعَاتٍ قَبْلَ الظُّهْرِ وَأَرْبَعٍ بَعْدَهَاحَرَّمَهُ اللَّهُ عَلَى النَّارِ**) هرکس بر چهار رکعت نماز قبل از ظهر و ۴ رکعت بعد از آن محافظت کند، الله متعال او را بر آتش حرام می کند. و حدیث صحیحی از رسول

۱- ابوداود فی الصلاة(۱۵۲۳) والنسائی فی السهو(۱۳۳۶) والترمذی فی ثواب القرآن(۲۹۰۵) وقال: حسن غریب.

۲- سنن الکبری للنسائی(۹۸۴۸)، المعجم الاوسط(۸۰۶۸) وعمل الیوم و اللیلة(۱۲۳).

۳- اینکه گفت، دائما، تنها به دو رکعت بعد از ظهر حمل می گردد. اما در مورد ۴ رکعت قبل از ظهر، در زاد المعاد۳۰۸/۱می گوید: گاهی ۴ رکعت می گزاردند که اینچنین نیز بوده است، همانگونه که در فتح الباری آمده است و ۲رکعت و ۴ رکعت – قبل از ظهر– نیز در صحیح بخاری، کتاب تهجد(۱۱۸۰)(۱۱۸۲) مذکور می باشد.

۴- الترمذی فی الصلاة(۱۸۴) وحسنه.

۵- الترمذی فی الصلاة(۴۲۸) وقال: حسن صحیح غریب. وابوداود فی الصلاة (۱۲۶۹) والنسائی(۱۸۱۴) وابن ماجه فی اقامة الصلاة(۱۱۶۰).

اللهﷺ روایت نشده که آنحضرتﷺ قبل از عصر نماز خوانده اند،(اما حدیثی با درجه‌ی حسن می باشد) که در سنن[1] از ابن عمرﷺ از رسول اللهﷺ روایت است که فرمودند:(رَحِمَ اللَّهُ امْرَأًصَلَّى قَبْلَ الْعَصْرِ أَرْبَعًا) [رحمت خداوند بر کسی باد که قبل از عصر ۴رکعت نماز می خواند]. و بعد از مغرب دو رکعت و بعد از نماز عشاء دو رکعت و قبل از صبح نیز دو رکعت می‌خواندند[2]؛ که در اینصورت سنت‌های موکده، ۱۲رکعت و فرائض نیز ۱۷ رکعت می باشند.

و رسول اللهﷺ نماز شب را ۱۰رکعت و گاهی ۱۲ رکعت به علاوه یک رکعت وتر[3]، یعنی ۱۳ رکعت می گزاردند. که در اینصورت، ۴۰ رکعت می باشد که رسول اللهﷺ دائما می‌خواندند که عبارتند از: نمازهای فرض و سنت و نماز شب و وتر. و دعا کردن بعد از نماز صبح و عصر از سنت‌های رسول اللهﷺ نبوده، بلکه هدایت و روش رسول الله، دعای در نماز و قبل از سلام دادن از آن بوده است، همانطور که گذشت. والله اعلم.

تعداد رکعات وتر و صفت آن[4]:

نماز وتر با یک رکعت یا ۳رکعت یا ۵رکعت یا ۷رکعت یا ۹رکعت جایز می باشد.

الف) خواندن وتر با یک رکعت: که در نزد جمهور علما جایز می‌باشد، چرا که با یک رکعت وتر حاصل می شود. ورسول اللهﷺ فرمودند[5]:(صَلاَةُ اللَّيْلِ مَثْنَى مَثْنَى، فَإِذَا خَشِيَ أَحَدُكُمُ الصُّبْحَ صَلَّى رَكْعَةً وَاحِدَةً تُوتِرُ لَهُ مَا قَدْ صَلَّى) [نماز شب، دو رکعت، دو رکعت خوانده

---

[1]- ابوداود فی الصلاة(۱۲۷۱) وقال الآلبانی فی صحیح وضعیف سنن أبی داود: حسن. والمسند(۵۹۸۰) وصحح اسناده احمد شاکر و الترمذی فی الصلاة(۴۳۰) وقال: غریب حسن.

۲- البخاری فی التهجد(۱۱۸۰) ومسلم فی صلاة المسافرین(۷۲۹).

۳- البخاری فی التهجد(۱۱۳۸)(۱۱۳۹) ومسلم فی صلاة المسافرین(۷۳۶)(۷۳۷).

۴- به نقل از صحیح فقه السنه ۱/۳۸۷-۳۸۹.

۵- اخرجه البخاری(۹۹۰) ومسلم(۷۴۹).

شود. اگرکسی احتمال داد که طلوع فجر نزدیک است، یک رکعت بخواند تانمازهایی را که خوانده است، وتر(فرد) شوند].

و ابن عمرﷺ می‌گوید که رسول اللهﷺ فرمودند[۱]:(الْوِتْرُ رَكْعَةٌ مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ) نماز وتررکعتی است درآخرشب. و ازام المومنین عایشهؓ روایت است[۲] که رسول اللهﷺ در شب، یازده رکعت می گزاردند که با یک رکعت آن‌را طاق می کردند.

ب) خواندن وتر با سه رکعت: که بر دو صفت جایز بوده، و هردو مشروع می‌باشند که عبارتند از:

روش اول: نماز گزار دو رکعت خوانده و سلام می دهد، سپس رکعت سوم را جداگانه می خواند، اما دلایل آن: از نافع روایت است[۳] که ابن عمرﷺ در نماز وتر بین رکعت (سوم) و دو رکعت (اول و دوم)سلام می داد و در همین فاصله به برخی از حاجات خویش امر می کرد. و از ابن عمرﷺ به صورت مرفوع روایت است[۴] که رسول اللهﷺ بین دو رکعت و وتر با سلامی که آن‌را به گوش ما می رساند، فاصله می‌انداخت. وحدیث‌ام المومنین عایشهؓ شاهدی بر آن می باشد که روایت می کند[۵]: رسول اللهﷺ در دو رکعتی که بعد از آنها با یک رکعت وتر می‌گزاردند، ﴿سَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلَى﴾ و ﴿قُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُونَ﴾ را تلاوت می کردند و در وتر، ﴿قُلْ هُوَ اللَّهُ أَحَدٌ﴾ و﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ﴾ و﴿قُلْ أَعُوذُ بِرَبِّ النَّاسِ﴾ را تلاوت می‌کردند. و در این مورد بابی در صحیح ابن حبان با این عنوان می‌باشد:

۱- اخرجه مسلم(۷۵۲) وغیره.

۲- اخرجه مسلم(۷۳۶) وابوداود(۱۳۳۵) والترمذی(۴۴۰) والنسائی(۱۶۹۶) واحمد(۲۴۰۷۰).

۳- اخرجه البخاری(۹۹۱).

۴- صحیح بطرقه: اخرجه احمد(۵۴۶۱) والطحاوی(۲۷۸/۱) وابن حبان(۲۴۳۳)(۲۴۳۵) وقواه الحافظ فی الفتح۴۸۲/۲.

۵- ضعیف بهذا التمام: اخرجه الطحاوی۲۸۵/۱ والحاکم۳۰۵/۱ والدارقطنی۳۵/۲ وابن حبان(۲۴۳۲) و قد صح بدون ذکر المعوذتین من حدیث ابن عباس و ابی بن کعب کما سیاتی انظر(التلخیص(۵۳۳)).

بیان احادیثی که دلالت بر این دارد که رسول الله ﷺ، با سلام دادن، بین دو رکعت و یک رکعت فاصله می‌انداختند.

روش دوم: ۳رکعت با یک تشهد:

ازام المومنین عایشه رضی الله عنها روایت است که گفت[۱]: رسول الله ﷺ چه در رمضان و چه در غیر آن بر ۱۱ رکعت نمی افزودند، بدین گونه که ۴رکعت نماز می گزاردند که از حُسن و طول آن مپرس، سپس ۴ رکعت می گزاردند که از حسن و طول آن مپرس، سپس ۳ رکعت می گزاردند.

و از ایشان روایت است[۲] که رسول الله ﷺ نماز وتر را سه رکعت می گزاردند به گونه‌ای که جز در آخر آن نمی نشستند.

ج) خواندن وتر با ۵ رکعت: این روش نیز جایز می باشد و مستحب است که ۵رکعت را با یک تشهد بگزارد. ازام المومنین عایشه رضی الله عنها روایت است[۳] که رسول الله ﷺ در نماز شب ۱۳ رکعت می خواند که از این مقدار، ۵رکعت آن وتر بود که فقط در رکعت آخر آن برای تشهد می‌نشستند.

د) خواندن وتر با ۷ یا ۹ رکعت: واین روش نیز جایز می باشد. و مستحب است که اگر نماز وتر را بر این طریق گزارد، رکعات را پی درپی، بدون اینکه برای تشهد بنشیند، بخواند و فقط تشهد را در رکعت ۶ یا ۸ خوانده– وسلام ندهد – و برای رکعت آخر بایستد و تشهد خوانده و سلام دهد. ازام المومنین عایشه رضی الله عنها در مورد صفت نماز وتر رسول الله ﷺ روایت است که فرمودند[۴]: ما برای رسول الله ﷺ مسواکش را آماده می‌کردیم و الله متعال

۱- صحیح: اخرجه البخاری(۱۱۴۷) ومسلم(۷۳۸) وغیرها.

۲- اخرجه مالک(۴۶۶) والنسائی(۲۳۴/۳) والطحاوی(۲۸۰/۱) والحاکم(۳۰۴/۱) والبیهقی فی الکبری(۴۸۰۳).

۳- صحیح: اخرجه مسلم(۷۳۷) وابوداود(۱۳۲۴) والترمذی(۴۵۷).

۴- صحیح: اخرجه مسلم(۷۴۶) وابوداود(۱۳۲۸) والنسائی(۱۶۰۱)(۱۷۱۸)(۱۷۲۱).

آنحضرتﷺ را به قدر آنچه که از شب می خواست، از خواب بیدار می کرد، پس مسواک زده و وضو می گرفتند و ۹ رکعت می خواندند که در رکعت هشتم (برای تشهد)می نشستند که درآن ذکر الله و حمد و ستایش الله متعال را گفته و حق جل جلاله را می خواند. سپس بدون اینکه سلام دهد، برخاسته و رکعت نهم را می‌خواندند و پس از آن نشسته و تشهد خوانده و ذکر و حمد وستایش الله متعال را گفته و الله متعال را در دعا می‌خواندند، سپس سلام می دادند که ما سلام ایشان را می‌شنیدیم. پس از سلام دادن در حالی که نشسته بود، ۲رکعت می‌خواند که آن ۱۱ رکعت بود فرزندم و زمانیکه رسول‌الله پا به سن گذاشتند، وتر را ۷ رکعت می‌خواندند و در دو رکعت آخر به مثل آنچه که در دو رکعت آخر نماز ۹ رکعتی انجام می‌دادند، عمل می کردند که آن ۷ رکعت بود فرزندم.

پایان